

امام شناسی

جلد اول

(عصمت انبیاء و ائمه عليهم السلام)

تالیف

حضرت علامہ آیۃ اللہ حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی

قدس سرہ نفعہ الزکوة

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

هو الغزیز

امام شناسی

بحث‌های تفسیری فلسفی روایت تاریخی اجتماعی
در باره امامت و ولایت بطور کلی ؛ و در باره امامت
و ولایت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب و ائمه معصومین سلام

علیهم اجمعین

بالخصوص

در سهای استدلالی علمی متخذ از قرآن کریم و روایات
دارد از خاصه و عامه ؛ و اجابت حتی و نقدی

در پیامون ولایت

لمؤلفه المختصر

سید محمد حیدر حسینی طهرانی

عفی عنده

هو العزيز

إمام شناسی

جلد اول و جلد دوم

مجالس ماه مبارک رمضان ۱۳۹۱ هجری قمری

جلد اول شامل مجالس روز اول
ماه رمضان تا روز چهارم ماه :

باین لفظ صحیح بیان لفظ صحیح
در انبیاء و ائمه و امتیاز اولاد خرد الزبیر
تفسیر آیه: جعلناهم ائمة یهدون بأمرنا لما صیرنا
و کافراً بآیاتنا برترین در آیه: و اذا بستى الیهیم
بکلمات فاقصم قال ان جماعتک للناس اماماً و آیه
جعلناهم ائمة یهدون بأمرنا و ارجینا الیهیم
فعل الخیرات و آیه: ان من ینسئ الی الخیر ان یشیع
امن لا یهدى الا ان یردع فما لکم کیف تحکمون

فہرست

أهمّ مطالب و عناوين برگزیده

جلد اول امام شناسی (عصمت انبیاء و ائمه عليهم السلام)

- ۱ - ضرورت وجود امام معصوم و زنده برای جامعه
- ۲ - اثبات لزوم عصمت انبیاء و ائمه عليهم السلام از آیات قرآن و ادله عقلیه
- ۳ - حقیقت و مراحل عصمت و بیان اصل وراثت در عصمت
- ۴ - لوازم عصمت و عدم منافات آن با اختیاری بودن افعال
- ۵ - امتیازات بندگان برگزیده خدا
- ۶ - معنای امام ، شرائط تحقق امامت و آثار آن
- ۷ - ولایت تکوینی امام بر نفوس
- ۸ - امامت بالاتر از نبوت و اساس تعالیم اسلام است
- ۹ - هفت مسأله از امهات مسائل امامت
- ۱۰ - لزوم تبعیت از اعلم و لزوم اعلمیت امام
- ۱۱ - ولایت امیرالمؤمنین از روز اول با توحید خدا و نبوت رسول الله توأم بوده است
- ۱۲ - برخی از احوالات و مقامات امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۱۳ - افضلیت امیرالمؤمنین در جمیع فضائل نفسیه
- ۱۴ - علت مخالفت معاندین با خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام

فهرست مطالب

مقدمه مؤلف (۴ - ۱)

صفحه	عنوان
	درس اول (۱۹ - ۵) عصمت انبیاء و ائمه علیهم السلام
۵	اختلاف اساسی بین شیعه و سنی
۶	امام به منزله قلب در پیکر انسان است
۹	لزوم امام معصوم در جامعه
۱۰	عصمت پیامبران دارای سه مرحله است
۱۱	عصمت در تلقی و تبلیغ وحی
۱۲	عصمت از گناه
۱۳	مناظره هشام بن حکم با عمرو بن عبید درباره لزوم وجود امام در جامعه
۱۷	گریه تمام موجودات در سوگ شهادت سیدالشهداء
	درس دوم (۴۰ - ۲۱)
	بیان اصل وراثت در عصمت
۲۱	اصل وراثت از سنن غیر قابل تبدیلی الهی است
	پیامبر اکرم مظهر تام و تمام تجلی آن نور الهی است که در باطن آدم ابوالبشر
۲۵	به ودیعت نهاده شده بود
	نور الهی و حقیقت محمدی پس از پیامبر اکرم به امیرالمؤمنین و به واسطه
۲۶	ایشان به سائر ائمه طاهرین انتقال یافت
	احادیث راجع به حقیقت نورانیه پیامبر اکرم به امیرالمؤمنین قبل از خلقت
۲۶	حضرت آدم
۲۹	تفسیر آیه « ثم اورثنا الكتاب الذین اصطفینا من عبادنا »
	مراد از بندگان برگزیده خدا که کتاب الهی به آنان به ارث رسیده ، چه کسانی
۳۱	هستند

- روایات علمای معروف اهل سنت در مقام امیرالمؤمنین علیه السلام ۳۳
- عزاداری پرندگان و وحوش بر سیدالشهداء علیه السلام ۳۷
- مضامین زیارت سید الشهداء علیه السلام در اول رجب ۳۸
- درس سوم : (۴۳-۵۸)
در امتیازات بندگان برگزیده خدا :
- اخلاص در عمل یگانه وسیله نیل به کمال مطلوب است ۴۴
- خصوصیات مخلصین در قرآن کریم : الف- عجز شیطان از اغوای آنها-
ب- قدرت بر ستایش ذات مقدس الهی بدانسان که شایسته اوست ۴۵
- عدم منافات این مقام با جمله « ما عرفناک حق معرفتک » ۴۶
- معافیت از سؤال و حساب و حشر و عرض و کتاب و میزان ۴۷
- پاداش و جزای مخلصین در مقابل عمل نبوده و بی حدّ و حصر است ۴۸
- مقام خلوص ذاتی مساوی است با مصونیت از گناه به حفظ و صیانت الهی ۴۹
- استفاده تمام مراتب سه گانه عصمت برای پیام آوران الهی از آیه مبارکه-
« عالم الغیب فلا یظہر علی غیبہ احداً الا من ارتضی من رسول » ۴۹
- در احوالات حضرت فاطمه بنت اسد مادر امیرالمؤمنین علیه السلام ۵۲
- کیفیت تولّد امیرالمؤمنین علیه السلام در خانه کعبه ۵۴
- درس چهارم (۷۶ - ۶۱)
لزوم عصمت انبیاء ائمه علیه السلام :
- صفات معتدله انسان ۶۱
- مقربان درگاه الهی در اثر برخورداری از یک نوع علم و بیش مخصوص ریشه
رذائل و مفسد را در وجود خود نابود کرده اند ۶۶
- استفاده عصمت مقربان خدا از مجموع سه آیه قرآن ۶۷

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۶۸	تربیت امیرالمؤمنین علیه السلام در دوران کودکی منزله رسول اکرم
۷۱	نسبت امیرالمؤمنین به پیامبر اکرم
۷۴	اعتراض حضرت فاطمه سلام الله علیها به سکوت امیرالمؤمنین و پاسخ آن حضرت درس پنجم (۷۹-۱۰۰) عصمت امری موهبتی است
۷۹	قوه عصمت در معصومین در همه حال حاکم بر وجود آنان است
۸۱	استشهاد به آیات دیگر از قرآن کریم در اثبات عصمت انبیاء
۸۱	امیرالمؤمنین علیه السلام حائز مقام عصمت اند
۸۴	آیه انذار و حدیث عشیره
۸۷	صحت اسناد حدیث عشیره
۹۰	حدیث عشیره در میان مستشرقین
۹۳	جنايات طبری در نقل حدیث عشیره
۹۵	ولایت امیرالمؤمنین از روز اول با توحید خدا و نبوت رسول توأم بوده است
۹۷	امیرالمؤمنین علیه السلام در مقام مراحل رسالت یار و مددکار پیامبر اکرم بود درس ششم (۱۲۵-۱۰۳) عصمت انبیاء منافاتی با اختیاری بودن افعال آنان ندارد .
۱۰۳	عصمت انبیاء از راه تمامیت حجّت از طرف خدا
۱۰۴	اثبات عصمت از آیه ای دیگر از قرآن کریم
۱۰۵	ملکه عصم موجب اضطراری بودن افعال نمی شود
۱۰۷	افضلیت انبیاء بواسطه اختیاری بودن افعال آنهاست
۱۰۷	آفرینش عبارتست از ظهور، نه تولد و خروج
۱۰۸	اساس عالم هستی بر اختلاف موجودات بنا شده است

امام شناسی (۱)

صفحه	عنوان
۱۱۰	تمام موجوداتی که حامل قوه و استعدادند متحرک سوی کمال می‌باشند
۱۱۱	کمال هر موجود، فعلیت استعدادهای همان موجود است
۱۱۲	انتظار خداوند و عالم هستی از هر فرد کمال مطلوب اوست نه کمال غیر او
۱۱۳	پیغمبران در تمام افعال خود، چه معجزه و چه غیر آن دارای علم و اختیار بوده‌اند
۱۱۶	اثبات عصمت امیرالمؤمنین از راه اتحاد نفس او با نفس رسول الله
۱۱۸	داستان لیلۃ المیت و ایثار و فداکاری امیرالمؤمنین نسبت به رسول الله
۱۲۲	خون چکیده از پای علی در هجرت به مدینه
۱۲۳	افتخار خدا به ملائکه در ایثار علی جان خود را به رسول الله
	درس هفتم (۱۴۰-۱۲۷)
	منصب امامت از نبوت بالاتر است
	معنای امام در آیه شریفه « و اذا بتلی ابراهیم ربّه بکلمات فاتمهنّ قال انّی جاعلک للناس اماماً...»
۱۲۷	
۱۳۱	تفسیر آیه مبارکه: « وجعلنا منهم ائمه یتهدون بامرنا لئلا یاصبروا وکانوا بآیاتنا یوقنون»
۱۳۳	هدایت موجودات بدست امام است
۱۳۵	تحقق امیرالمؤمنین به مقام امامت و ولایت
۱۳۶	حدیث آنس راجع به ولایت امیرالمؤمنین
۱۳۸	مکر و آزار قریش به امیرالمؤمنین
	درس هشتم: (۱۶۰-۱۴۳)
	ولایت تکوینی امام به اذن خدا بر نفوس سعدها و اشقیاء
۱۴۴	مقام امامت اشرف از نبوت است
۱۴۵	معنای امام
۱۴۶	در امام باید قوه ملکوتیه نسبت به امور باشد

فهرست مطالب

صفحه

عنوان

۱۴۶	تفسیر آیه کریمه « یوم ندعوا کل اناس بامامهم فمن اوتی کتابه ییمینه فاولئک یفرؤن کتابهم ولا یظلمون فتیلاً و من کان فی هذه اعمی فهو فی الآخره اعمی و اضل سبیلاً»
۱۴۸	معنای روایات وارده بر اینکه علی قسمت کننده بهشت و جهنم است
۱۵۱	معنای «وسیله» در روایت پیامبر اکرم
۱۵۸	اشعار سید حمیری و دعبل خزائی با اشاره به روایت علی قسیم الجنّه و النّار درس نهم : (۱۶۳-۱۷۶) در معنی ولایت تکوینی :
۱۶۴	میزان جزا و پاداش، ملکوت اعمال است نه ظاهر آنها
۱۶۵	تحقیق در معنای صراط
۱۶۹	روایت «لایجوز احدٌ الصراط الا من کتب له علیّ الجواز» به طرق مختلف
۱۷۰	توضیح معنای روایت فوق
۱۷۴	روایت «لایجوز احدٌ الصراط...» در اشعار سید حمیری درس دهم : (۱۷۸-۱۹۷) لزوم امام زنده برای تمتع دلها
۱۷۹	شمول و عموم اصل علیّت و معلولیت در نظام هستی
۱۸۰	تأثیر مجالست در انسان
۱۸۱	قلب امام کانون افاضه علوم است
۱۸۲	شیعه اساس تعالیم اسلام را بر امامت می داند
۱۸۳	شیعه دارای ملاطفت و رقت و ملایمت است
۱۸۳	بهشت تجلّی صفات و اعمال است
۱۸۴	حقیقت نهرهای جاری در بهشت

امام شناسی (۱)

صفحه	عنوان
۱۸۵	نهرهای چهارگانه جاری در بهشت، نهر آب
۱۸۶	نهرهای شیر، نهرهای شراب
۱۸۸	نهرهای عسل تصفیه شده
۱۸۸	نهر زنجبیل و چشمه کافور
۱۸۹	چشمه تسنیم از زیر پای امیرالمؤمنین جاری است
۱۸۹	ساقی حوض کوثر
۱۹۴	اشعار سید، حمیری درباره حوض کوثر و ساقی آن درس یازدهم: (۲۱۵-۱۹۸) معنای وحی خیرات به ائمه :
۱۹۹	معنای وحی تکوینی
۲۰۱	وحی خیرات به امامان
۲۰۳	شرط تحقق امامت، عبور امام از هستی خود و تحقق به هستی خداست
۲۰۴	قیام جناب زید بن علی بن الحسین بدون دستور امام بوده است
۲۰۶	حرکت و سکون امام هر دو صحیح است
۲۰۸	روایات درباره اتحاد نفس رسول اکرم با نفس امیرالمؤمنین
۲۱۱	خصال موجوده در امیرالمؤمنین شبهه‌ای که خصوصیات موجوده در مقام ولایت را منافی با قدرت خداوند
۲۱۳	می‌پندارد درس دوازدهم: (۲۳۲-۲۱۷) لازمه عصمت هدایت به حق است
۲۱۷	لزوم پیروی از حق

	لزوم پیروی از امام معصوم مبنی بر اصل لزوم متابعت از حقّ است و تفسیر آیه أَمِن يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ...	۲۲۲
	روایت ابن عباس در معیت ، علی با حق و حق با علی	۲۲۷
	علّت مخالفت معاندین با خلافت امیرالمؤمنین	۲۳۰
	اعتراف عمّر به مقام امیرالمؤمنین در روایات اهل سنّت	۲۳۱
	درس سیزدهم : (۲۳۵- ۲۵۴)	
	معنای هدایت ائمه و شرایطی که هدایت کننده به سوی حقّ باید دارا باشد .	
	منظور از هدایت به حقّ چیست	۲۳۵
	امام باید هدایت به حقّ یافته باشد و در آن سه شرط است	۲۳۶
	تفسیر آیه...ولا ینال عهدی الظالمین	۲۳۷
	هفت مسئله از أمّهات مسائل امامت	۲۳۸
	افضلیت امیرالمؤمنین در جمع فضائل نفسی	۲۴۲
	روایات علی خیر البشر	۲۴۳
	روایات معراجیه دالّه بر ولایت امیرالمؤمنین	۲۴۴
	بیانات جبرئیل بصورت دحیه راجع به ولایت امیرالمؤمنین	۲۴۵
	مسائل هفتگانه امامت در امیرالمؤمنین مستحقّ بود	۲۴۶
	اظهار ندامت ابوبکر از خلافت	۲۴۷
	پنج ایراد بر خطبه ابوبکر	۲۴۹
	تأسف ابوبکر هنگام مرگ بر نه چیز	۲۵۲
	درس چهاردهم : (۲۷۵-۲۵۵)	
	لزوم تبعیت از اعلم	
	بقاء منصب امامت از ذریّه حضرت ابراهیم تا روز قیامت	۲۵۵

امام شناسی (۱)

صفحه	عنوان
۲۵۸	تحقیق در معنای کلمه لا اله الا الله
۲۶۰	امام باید از تمام افراد امت عالم‌تر باشد عاقبت امر هر امتی که حکومت خود را بدست کسی غیر از عالمترین افراد خود بسپارد تباهی است
۲۶۲	امیرالمؤمنین اعلم بوده‌اند
۲۶۳	اعتراف عمر به اعلمیت امیرالمؤمنین
۲۶۵	تأسف ابن عباس از اینکه هنگام رحلت رسول الله از آوردن صحیفه برای ایشان مانع شدند
۲۶۹	مانع شدن عمر از آوردن کاغذ و دوات برای رسول الله

مقدمه

مقدمه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ صد لایزاله دپس ناتاهی مختص خدایند عزوجل است که برپاس حکمت بالغه خود، عالم آفرینش را از کتم عدم بوجود آورد؛ و پاسبان عتیق بطنش نمود و از میان آن عوالم، بنی آدم را با جمیع نطق عقل و احساس برگزید؛ و بر این پاس شرف تکلیف مستعد و قبول نمود.

وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبُرُوجِ الْمَجْدِ وَرَزَقْنَاهُمْ
مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا

و ده و ده غیر محدود، و تحت داکرام غیر محصور، از آن را هجران تربیت بر سر است که با برافراشتن لوازم عزیزی، نور پر فروغ ایمن و ایمان را در دل همارا ازاد بشر متملی نمودند؛ و شعل توحید و ولایت را در کانون جانها برافروختند؛ تا بشر صاحب نفس هیولانی، و توره دستعمار بی حدود را در راه نمکین از حق منکن کند.

خاتمه حضرت خاتم النبیین مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ و وصی کریمش سید الوصیین عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ صلوات الله علیهما که حاملان لواء محمد و حاضران نظام شجاعت کبریا هستند و ائمه معصومین لایسا بقیاده فی الارضین حجتنا ابوالحسن العسکری علیه السلام در تالی و ترجمه شریف که منظر تاره اسماء الهیه؛ جمالیه و جلالیه؛ و آیات کامله انزل از احدیت و

و احادیث ، و قرآنی کبریا حق ، و خلفای عینی با بر تالیفات العریز ، و واسطه فیض شریق نور
ازله بر عیال وجود ، و ماحیات امکانیه بوده اند .

در ولایت تکونیه ، آئینه تمام نما جمال الهی حجب لایزدر ؛ دلوا در خشن منبض
نور احادیث بر عالم مابوسی ؛ در ولایت شریعیه ، در شریعه و آبتخوار الهام ، و آخذ
احکام از مصدر تشریح و مفاصل بوده اند .

از آنجا که مسئله امامت و ولایت از مهم ترین مسائل جهان است ؛ و با شناخت
این واقعیت ، تمام جهات استعدادیه این در مدارج و معارج کمال رشد و تمویکند ؛ و با عدم
شناخت و پیروی از این حقیقت استوار ها و قابلیت ها همه در سیر انحطاط قرار گرفته ، در لجن زار و غنیم
مادیات و شهرات مضمحل میسند میشود ؟

لذا خداوند تبارک و تعالی بر این جوهرت گذارد تا در روز عار ماه بیدار بیدار
رسید و نود و یک حجره قرینه ، با جعفر از آنجمله و حاجت و برادران ایما ، بحث و گفتار در پیرامون
مسئله امامت و ولایت قرار گیرد .

و بنا بر این شد که بنابر بحث آیات قرآن بود ؛ و بر اهمیت موضوع نسبت برادران
عالم ملک ، از فن جدل و تفکره غوره ، از روایات و تاریخ عاصه نقل شود ؛ و نیز در این
خاصه نیز اجلا مورد استفاده قرار گیرد .

چنین تصدیق شد که یکسده کامل از این بحث را در یکجا و در یک وقت نمیتوانیم بپایان برسانیم ؛ و در
ماه رمضان پیشتر ؛ و با آنکه هر روز بخوبی مستوفی و کامل ، گفتگو بحث باشد مندرک بیشتر از سندن

(یک ششم) از آنچه مورد نظر بود بیان نشد .
 از الطاف سنیّه پروردگار لطیف آنکه در ایامه رمضان نیز توفیق حاصل نموده تا آنکه
 بحثی را در نزل نوشته در مجموعه گرد آوردم .

دست چهارم از تعقیب این موضوع گذشت و از گناه آدرس اش امامت - البته بطور سلسله و
 ترتیب - محرم بودم ؛ تا باز الطاف مخفیّه خداوند عزوجل در ماه مبارک رمضان یکم از رسیدن نمود
 شامل ، در روزها با عزیزان ایامه و انجمن روحانی ؛ دنبال بحث سابق را ادامه داریم .
 و تا آخر ماه یکم (یک ششم) دیگر از بحث ها گفته و نوشته شد .
 و در نتیجه مجموعاً در این چهار ماه رمضان یک ثلث (یک سوم) از آنچه مورد نظر بود گفته شد و
 نوشته شد .

و اینک مجموع نوشته ها که در چهار مجلد گرد آورده شده است ؛ بر مطالعه ارباب نظر و صاحبان
 بصیرت (را) تقسیم میگردد .
 امید آنکه خداوند جلت آسمانه ، توفیق بحث و تحریر بقیه ابکات را عایت فرماید ؛ بجز و
 آله الطاهرین .

تمام این باحث در حدود دوازده مجلد خواهد شد که قسمت ها را امام شناسی را
 از مدرسه علوم و معارف اسلام تشکیل دهید ؛ در صورت درس حال تدریس و تحریر شود
 که مجموعاً در حدود یکصد و هشتاد درس خواهد شد
 و چون این تدریس در خصوصیات امام و شرایط رهبر و زعامت و حکومت ؛ دلزم

عصمت در آئمه طاهرين سلام الله عليهم جميعين قرار ميگيرد ؛ در ضمن از شرائط نبوت و
 لزوم عصمت و آثار و خواص پيامبران بزرگت گفتگو ميشود ؛ در حقيقت ، اين بحث بحث کامل
 و شامل است که بحث در نبوت عامه را نیز در بر گرفته ؛ و ما را از بحث تشکلا در پيرامون آن بي نیاز نموده است .
 خدا را سپاسگزاريم که اين بوجوه را عنایت فرمود که در اين بحث بقدر وسع ؛ در
 حدود ظرفيت ما چیزی دخیل خود کوشش باشيم ؛ و آنچه از ابهامات و مشکلات و مذاکرات
 برده است ؛ براگجاين در طبق اخلاص نهاده ، در ديد بزرگي و نظر برادران و همزمان خود قرار دهيم ؛
 فَلْيَبِئَاتُ الْحَمْدُ وَلَهُ الشُّكْرُ يَا خَيْرَ دُعَاؤَانَا إِنَّ الْحَمْدَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ؛
 وَصَلَّى وَسَلَّمَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ
 سيد حسين حسين طراني

مقدمه

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ . حمد لایزالی و سپاس نامتناهی مختص خداوند عزوجل است که بر اساس حکمت بالغه خود ، عالم آفرینش را از کتم عدم بوجود آورد ؛ و به لباس هستی ملبس نمود.

و از میان آن عوالم ، بنی آدم را به جامعیت منطق عقل واحساس برگزید ؛ و براین اساس به شرف تکلیف متعهد و مسئول نمود .

وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاَهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلاً

و درود غیرمحدود ، و تحیت و اِکرام غیرمحصور ، از آن راهبران تربیت بشری است که با برافراشتن لَوای حمد ایزدی ، نور پرفروغ ایمان وایقان را در دل های افراد بشر متجلی نمودند ؛ و مشعل توحید و ولایت را در کانون جانها برافروختند ؛ تا بشر صاحب نفس هیولائی ، و قوه و استعداد بی حد و جدار را در راه تمکین از حق متمکن کنند.

خاصه حضرت خاتم النبیین مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللّٰهِ و وصی گرامش سید الوصیین عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ صلوات الله علیهما که حاملان لواء حمد و حائزان مقام شفاعت کبری هستند و ائمه معصومین لاسیما بقیه الله فی الارضین حجة ابن الحسن العسکری عجل الله تعالی فرجه الشریف که مظهر تائمه اسماء الهیه ؛ جمالیه و جلالیه ؛ و آیات کامله انوار احدیّت و واحدیّت ، و مرآئی کبرای حق ، و خلفای عینی باری تعالی شأنه العزیز ، و واسطه فیض و اشراق نور ازلی بر هیاکل وجود ، و ماهیات امکانیه بوده اند.

در ولایت تکوینیّه ، آئینه تمام نمای جمال الهی و جلال ایزدی ؛ و لؤلؤ درخشان مُفیض نور احدیّت برعالم ماسوی ؛ و در ولایت تشریحیه ؛ و در شریعه و آبشخوار الهام ، و اخذ احکام از مصدر تشریح و حقائق بوده اند.

از آنجائیکه مسئله امامت و ولایت از مهمترین مسائل حیاتی است ؛ و باشناخت این واقعیت ، تمام جهات استعدادیه انسان در مدارج و معارج کمال رشد و نمو می کند ؛ و با عدم شناخت و پیروی نکردن از این حقیقت استعدادها و قابلیت ها همه در مسیر انحراف قرار گرفته ، و در لجن زار غفن مادیات و شهوات مضمحل و منعدم می شود ؛

لذا خداوند تبارک و تعالی بر این حقیر منت گذارد تا در روزهای ماه مبارک رمضان یکهزار و سیصد و نود و یک هجریه قمریه ، با جمعی از اخیلاء روحانی و برادران ایمانی ، بحث و گفتار در پیرامون مسئله امامت و ولایت قرار گیرد .

مقدمه مؤلف

و بنابراین شد که مبنای بحث آیات قرآن بوده؛ و برای اهمیت موضوع نسبت به برادران عامه مسلک، از فن جدل استفاده نموده، از روایات و تواریخ عامه نقل شود؛ و نیز روایات خاصه نیز اجمالاً مورد استفاده قرار گیرد.

چنین تصور می شد که یکدوره کامل از این بحث را در یکماه رمضان می توانیم به پایان برسانیم؛ ولی ماه رمضان سپری شد، و با آنکه هر روز به نحو مستوفی و کامل گفتگو و بحث می شد معذک بیش از سُدس (یک ششم) از آنچه مورد نظر بود بیان نشد. از الطاف سنیّه پروردگار لطیف آنکه در این ماه رمضان نیز توفیق شامل حال نموده تا مذاکرات بحثی را در منزل نوشته و در مجموعه ای گرد آوردم.

مدت چهار سال از تعقیب این موضوع گذشت و از گردآوری مسائل امامت - البتّه بطور مسلسل و مرتّب - محروم بودم؛ تا باز الطاف خفیه خداوند عزوجل در ماه مبارک رمضان یکهزار و سیصد و نود و پنج شامل، و روزها را با عزیزان ایمانی و اخوان روحانی؛ دنباله بحث سابق را ادامه دادیم.

و تا آخر ماه یک سُدس (یک ششم) دیگر از بحث ها گفته و نوشته شد. و در نتیجه مجموعاً در این دو ماه رمضان یک ثلث (یک سوم) از آنچه مورد نظر بود گفته و نوشته شد.

و اینک مجموع نوشته ها که در چهار مجلد گردآوری شده است؛ برای مطالعه ارباب نظر و صاحبات بصیرت ارائه و تقدیم می گردد. امی د آنکه خداوند جلّت اسمائه، توفیق بحث و تحریر بقیه ابحاث را عنایت فرماید؛ بحمد و آله الطاهرین.

تمام این مباحث در حدود دوازده مجلد خواهد شد که قسمت های امام شناسی را از دوره علوم و معارف اسلام تشکیل می دهد؛ و به صورت درس هائی تدوین و تحریر می شود که مجموعاً در حدود یکصد و هشتاد درس خواهد شد.

و چون این درس در خصوصیات امام و شرائطی رهبری و زعامت و حکومت؛ و لزوم عصمت در ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین قرار می گیرد؛ در ضمن از شرائط نبوت و لزوم عصمت و آثار و خواص پیامبران نیز بحث و گفتگومی شود؛ در حقیقت، این بحث بحث کامل و شاملی است که بحث در نبوت عامه را نیز در بر گرفته؛ و ما را از بحث استقلالی در پیرامون آن بی نیاز نموده است.

خدا را سپاسگزاریم که این موهبت را عنایت فرمود که در این بحوث بقدر وسع؛ در حدود ظرفیت ناچیز و حقیر خود کوشا باشیم؛ و آنچه از ابحاث و مطالعات و دراسات و مذاکرات بوده است؛ برایگان در طبق اخلاص نهاده، و در مرآی و منظر برادران و هموعان خود قرار دهیم؛

فَلِلّٰهِ الْحَمْدُ وَ لَهٗ الشُّكْرُ وَ ءَاخِرُ دَعْوَانَا اَنْ الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِيْنَ؛ وَ صَلَّى
اللّٰهُ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِيْنَ

سید محمد حسین حسینی طهرانی

درس اوّل

در عصمت انبياء و ائمه عليهم السّلام

درس اول

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ وَ لَعْنَةَ
اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ
يَوْمِ الدِّينِ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ
الْعَظِيمِ.

قال الله الحكيم في كتابه الكريم :

كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ وَ أَنْزَلَ
مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَ مَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا
الَّذِينَ آوَوْهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغِيًّا بَيْنَهُمْ فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا
اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَ اللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ

بین شیعه و سنی اختلاف فقط در مسئله ولایت است.

اصل اختلاف
شیعه و سنی

شیعه می گوید امام باید معصوم باشد و از جانب خدا منصوب
گردد، سنیان می گویند عصمت از شرایط امام نیست و مردم
می توانند برای خود امامی را اختیار کنند و از او پیروی نمایند.

بقیه مسائلی که مورد اختلاف بین این دو گروه است همه تابع این مسأله
بوده و از فروع است این اصل بشمار می رود؛ و روی زمینه اختلافی که در این اصل به میان
آمده است در آن فروع نیز اختلافاتی قهراً پیدا شده است ، بطوریکه اگر در این
اصل اختلاف از میان برخیزد و این دو فرقه دارای مرام و مذهبی واحد گردند ، بقیه
فروع نیز خود بخود به پیروی و به تبع این اصل اختلافات خود را رها نموده و متحد
خواهند شد.

۱- سوره بقره : ۲ - آیه ۲۱۳

ما به یاری خدا و استمداد از روح پاکان و اولیای خدا در این روزها اصل این مساله را بررسی می‌نمائیم و از روی کتاب خدا و نصوص صریحه‌ای که از حضرت رسول ﷺ وارد شده است شرائط امام را بیان می‌کنیم بِحَوْلِهِ وَقُوَّتِهِ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ و برای توضیح این معنی قبل از استدلال به آیه فوق که در مطلع سخن ذکر شد شاهد و مثالی را از باب مقدمه ذکر می‌کنیم.

در بدن انسان دستگاه‌های مختلف و متنوعی وجود دارد که هر یک در انجام وظیفه‌ای مختص به خود مشغول فعالیت است .

امام

بمنزله قلب در

پیکرانسان

چشم برای دیدن و گوش برای شنیدن و بینی برای تنفس و بوئیدن و زبان برای چشیدن و دست و پا برای اخذ نمودن و راه رفتن است هر یک از این اعضاء در انجام وظیفه خود سعی و کوشاست ولی نیروی خود را از نقطه نظر حیات مادی از قلب می‌گیرد.

قلب خون را به تمام اعضاء و جوارح می‌رساند و در هر لحظه بدانها حیات نوینی می‌دهد و خون تازه به وسیله ارسال قلب آنها را زنده و با نشاط نگاه می‌دارد، بطوریکه اگر در یک لحظه قلب متوقف گردد و از سرکشی و سرپرستی خود باز ایستد این اعضاء زنده و شاداب به صورت مرده و کدر درآمده تمام خواص خود را از دست می‌دهند .

چشم نمی‌بیند ، گوش نمی‌شنود ، دست حرکت ندارد ، پا نیز مرده و بی‌حس می‌گردد .

بنابراین فائده قلب همان عنوان سرپرستی و زعامت و ایصال حیات به این اعضاء تحت حیطة اوست ، کسی نمی‌تواند بگوید ما به قلب نیاز نداریم زیرا از قلب کاری ساخته نیست ، نه می‌بیند و نه می‌شنود و نه سخن می‌گوید و نه می‌نویسد و نه و نه . . .

ما چشم داریم و با چشم می‌بینیم ، و گوش داریم و با گوش می‌شنویم ، و زبان داریم و با او می‌گوئیم ، و دست داریم و با او می‌نویسیم .

این سخن بی‌جا و غلط است چون چشم بدون قلب و گوش بدون قلب و زبان بدون قلب مرده و صفر است ، آن بینائی که در چشم ، و شنوائی که در گوش است به علت نیروی قلب است . چشم در هر آن مواجه با هزاران آفت و فساد خارجی

است و همچنین گوش و سایر اعضاء، چون مرتباً قلب از مراقبت خود دریغ ننموده و دائماً خون به عنوان غذا و دوا و دافع دشمنان خارجی و عوامل موجب فساد و میکروب‌های مهلکه می‌فرستد .

لذا چشم و گوش در تحت ولایت سلطان قلب زنده و پاینده‌اند قلب دستگاه معدل و تنظیم کننده قوا و حیات بخشندهٔ اعضای انسان است. و اما از نقطه نظر معنی، مغز و دستگاه مفکره منظم کننده این قوا و اعضاء می‌باشد ،

چشم فقط می‌بیند یعنی در اثر انعکاس نور ، صورتی از شیئی مرئی در حدیثه و عدسی چشم منعکس می‌گردد ، اما این صورت چیست و با او چکار باید کرد ، این وظیفه چشم نیست ، این کار مغز است که این صورت را گرفته و روی او حساب می‌کند و از این صورت بهره‌برداری می‌نماید .

و لذا کسانی که مست شده‌اند یا بی‌هوش و یا دیوانه گشته‌اند در چشم آنان نقصانی به وجود نیامده است چشم کاملاً سالم و در منعکس نمودن شعاع و پدیدار نمودن صورت مرئی بسیار صحیح و بجا کار می‌کند ولی چون دستگاه مغز و مفکره از کار خود دست کشیده و به وظیفهٔ خود عمل نمی‌کند. سلسلهٔ اعصاب این صورت را که به مغز تحویل می‌دهند مغز نمی‌تواند آن را بشناسد و آن را در محل خود اعمال کند.

لذا دیده می‌شود که شخص مست خواهر و مادر خود را به جای عیال خود می‌گیرد و در صدد تعدی به آنان برمی‌آید؛ در معبر عام لخت و عریان حرکت می‌کند و نمی‌تواند تشخیص دهد که صورت معبری را که سابقاً در قوای ذهنیهٔ خود محفوظ داشته است با این صورت معبر فعلی تطبیق کند و سپس حکم به عدم جواز حرکت در حالت عریان بودن در معبر نماید.

شخص مست ، هرزه می‌گوید ، عربده می‌کشد ، در نزد بزرگان کارهای سخیف و ناروا می‌کند، از خوردن کثافات و خبائث دریغ ندارد و از جنایات خودداری نمی‌کند، با آن که قوای سامعه و ذائقه و لامسه او کار خود را انجام می‌دهد، لکن چون دستگاه کنترل و تنظیم مغز خراب شده است لذا نه تنها نمی‌تواند از این چشم بینا و گوش شنوا و دست توانا بهره‌برداری کند بلکه به عکس آنان را در راه هلاکت و فساد مصرف نموده و به وسیلهٔ آنان تیشه به اصل شاخ و بن هستی خود می‌زند .

بنابراین وجود دستگاه مغز نیز برای استخدام این اعضاء و جوارح و به کار بستن هریک از آنان در موقع لزوم و تطبیق صور حاصله با صور محفوظه سابقه واحکام صحیحه مترتبه بر آنست، بطوریکه در شخص مجنون که قوای عاقله خود را از دست داده است هیچ نتیجه صحیحی از دیدار و گفتار و کردار او مترتب نمی شود.

از انسان بگذریم در حیوانات نیز قلب و مغز وجود دارد و بدون آن هیچ حیوانی حتی حیوانات تک سلولی نمی توانند به وظیفه خود ادامه دهند و برای ادامه حیات و زندگی خود در تلاش باشند.

در جمادات نیز آنچه آنها را در تحت خاصیت و کیفیت واحد قرار می دهد، و راسم وحدت آنان است همان روح و نفس واحدی است که در آنان ساری و جاری بوده و بهمین علت دارای خاصیت واحد بوده و اثرات واحدی از آنان مشهود است.

اتفاقاً در فن تکنیک و ماشین سازی از این موضوع استفاده نموده و با ایجاد دستگاههای تنظیم کننده و معدله توانسته اند حرکت چرخها و موتورها را تنظیم کنند.

ساعت را که کوک می کنیم در اول فشار فنر قوی است و می خواهد چرخ دنده ها را بسرعت حرکت دهد و چون فنر باز می شود و فشارش ضعیف می گردد می خواهد چرخها را بکندی حرکت دهد، در ساعت دستگاهی بنام پاندول می گذارند که حرکت را تنظیم نموده و چه فشار فنر قوی و چه ضعیف باشد در هر حال ساعت به یک منوال حرکت نموده و وقت را بطور صحیح تنظیم می کند.

در ماشین های بخار که کارخانه های بزرگ را بکار می اندازد اگر دستگاه معدل نباشد تمام ماشینها خرد و خراب خواهند شد، چون دیگ بخار در هنگام جوشش، بخار زیاد تولید نموده و اگر این بخار مستقیماً به پشت پیستونها وارد شود چرخ طیار شتاب گرفته و با سرعت سرسام آوری ماشین را خرد خواهد نمود، و نیز در وقتی که در دیگ بخار حرارت کمتر می شود ممکنست سرعت کم شود.

لذا همیشه در دستگاهی بخار اضافی را برای مواقع کمبود ذخیره می کنند و دستگاهی بنام معدل و رگولاتور بین لوله های متصل به دیگ و بین پیستونها قرار می دهند تا همیشه بخار را به مقدار معین نه کم و نه زیاد به پشت پیستونها رهبری کند؛ این دستگاه در وقتی که بخار بسیار است زیادی آن را خود بخود در دستگاه ذخیره می فرستد و از وارد شدن آن به موتورها جلوگیری می نماید و در وقتی که بخار کم

است از دستگاه ذخیره ، بخار ذخیره شده را می‌گیرد و با بخار فعلی توأمآبه موتورها می‌فرستد و لذا خودبخود همیشه موتورها آرام و منظم حرکت نموده در یک سرعت خاص مورد نیاز به حرکت در می‌آیند.

در جامعه بشری برای تبدیل قوا و تنظیم امور و رفع اختلافات بین مردم و جلوگیری از تعدّیات به حقوق فرد و اجتماع و رهبری نمودن تمام افراد را به مقصد کمال و منظور از آفرینش و کامیابی از جمیع قوا و سرمایه‌های خدادادی احتیاج به معدّل صحیح منظم است و الاّ جامعه از هم گسیخته می‌شود و از سرمایه حیات بهره‌برداری نخواهد نمود.

منظم عالم انسانیت و اجتماع امام است که حتماً باید دارای
 لزوم امام معصوم
 قوای متین و فکری صائب و اندیشه‌ای توانا ناظر بر اعمال و
 در بین جامعه
 کردار امت بوده ، بین آنها نظم و تعادل را برقرار کند.

آیا اگر این امام نیز خود جایز الخطا و مبتلی به معصیت و گناه و در فکر و اندیشه مانند سایر افراد جامعه دچار هزاران خطا و اشتباه گردد و یا نیز مانند آنان بوالهوس و شهوت‌ران باشد ، می‌تواند با این حال در بین افراد صلح دهد، اختلافات آنان را رفع کند حقّ هر ذی حقّی را به او برساند و جلوی تعدّیات را بگیرد و تمام افراد را قوه حیات و نیروی زندگی بخشد ؛ به هر کس به اندازه استعداد و نیاز او از معارف و حقائق تعلیم کند ؛ موارد خطا و اشتباه آنان را هر یک به نوبه خود در سلوک راه خدا و رسیدن به مقصد کمال بیان کند ؟ حاشا و کلا !

بنابراین رهبر جامعه و زعیم و امام مردم باید معصوم و عاری از گناه و هرگونه لغزش و خطا بوده با فکری عمیق و پهن‌آور و سینه‌ای منشرح به نور الهی و قلبی منور به تأییدات غیبیه ناظر بر احوال و رفتار و حتی بر خاطرات قلبیه هر یک از افراد امت بوده باشد.

بعضی از عامه عصمت را در پیغمبران قبول دارند و بعضی از آنها مرتبه ضعیفی از عصمت را درباره آنان قائلند و بعضی بطور کلی عصمت را درباره آنان انکار کرده و بهیچوجه آنان را مصون از خطا و معصیت نمی‌دانند، ولی شیعه عموم عصمت را به تمام معنی در انبیاء شرط می‌داند و نیز درباره ائمه معصومین صلوات‌الله و سلامه علیهم اجمعین قائل به عصمت است .

عصمت انبیاء
در سه مرحله

مابرای اثبات این موضوع، عصمت رادرباره انبیاء از قرآن شریف اثبات نموده و سپس درباره ائمه علیهم السلام به بحث می پردازیم.

اما درباره پیمبران می گوئیم که عصمت مورد کلام در سه موضوع است. اول در موضوع تلقی وحی یعنی قلب پیغمبر باید طوری باشد که در حال نزول وحی خطا نکند و وحی را همانطور که وارد است به خود بگیرد، و در تلقی کم و زیاد ننماید، و قلب پیغمبر، وحی را در خود به صورت دیگر غیر از حقیقت واقعی خود جلوه ندهد.

دوم در موضوع تبلیغ و رساندن وحی است؛ یعنی پیغمبر همانطور که وحی را گرفته است همانطور باید برساند، در اداء و رساندن نباید دچار خطا و اشتباه گردد؛ نباید وحی را فراموش کند یا در اداء آن کم و زیاد نموده غیر از صورت واقعی خود آن را به امت خود تبلیغ نماید.

موضوع سوم در موضوع معصیت و گناه است، یعنی هرچه مخالف با مقام عبودیت و منافی احترام و موجب هتک مقام مولی است نباید از اوسرزند، چه راجع به گفتار باشد یا راجع به افعال، و بطور کلی این سه مرحله را می توان به یک جمله اختصار نمود و آن وجود امریست از جانب خدا در انسان معصوم که او را از خطا و گناه مصون دارد.

و اما خطا در غیر این سه موضوع، مثل خطا در امور خارجیّه نظیر اشتباهاتی که انسان در حواس خود می کند یا در ادراکات امور اعتباریّه و مانند خطا در امور تکوینیّه از نفع و ضرر و صلاح و فساد از محلّ نزاع و مورد گفتگوی شیعه و سنی خارج است.

اما در آن سه مرحله از عصمت آیتی از قرآن دلالت بر آن دارد مثل قوله تعالی :

كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيُحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اختلفوا فيه وَمَا اختلف فيه إِلَّا الَّذِينَ أُوْتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغِيًّا بَيْنَهُمْ فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اختلفوا فيه مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ^۱

این آیه می‌رساند که منظور از ارسال پیمبران و انزال وحی و کتاب همانست که مردم را به حق دعوت کنند، و در جمیع موارد اختلاف چه در قول و چه در فعل و چه در اعتقاد، راه صواب و حق را به آنها راهنمایی کند. اینست هدف خلقت و آفرینش از بعثت انبیاء؛ چون خداوند در این مقصود اشتباه نمی‌کند و به غلط نیز نمی‌افتد به مفاد آیه :

لَا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنسِي^۱

و نیز در این منظور و مقصود به هدف خود می‌رسد و رادع و مانعی برای او نیست به مفاد آیه شریفه :

إِنَّ اللَّهَ بِأَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا^۲

و به مفاد آیه کریمه :

وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰ أَمْرِهِ^۳

بنابراین لازمست برای حفظ وحی در انزال آن و تبلیغ و اداء آن، پیمبران را از هرگونه خطا و غلطی مصون نگاه دارد، زیرا بالفرض طبق مفاد این آیات اگر قلب پیغمبری در تلقی یا در تبلیغ وحی دچار اشتباه گردد منظور از رسالت او به عمل نیامده است بعثت اینکه منظور از رسالت دعوت به حق است به مفاد :

وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ

و بنابراین در صورت اشتباه یا آنکه خدا در انتخاب رسول و طریقه انزال وحی بر قلب او دچار غلط و دستخوش نسیان واقع شده، و یا آنکه منظورش دعوت به حق بوده لکن در اجراء وحی در قلب پیغمبر به نحوی که هیچ دستخوش تغییر و تبدیل واقع نشود به خطا افتاده، و اینها به مقتضای لَا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنسِي صحیح نیست یا آنکه با آنکه منظورش دعوت به حق بوده و در اجراء این امر نیز اشتباه و غلط نمی‌نموده است، لکن موانع خارجیّه جلوی امر خدا را می‌گرفته و نمی‌گذارده به مرحله تحقق برسد. این نیز به مقتضای مفاد إِنَّ اللَّهَ بِأَمْرِهِ يَا أَيُّهُ وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰ أَمْرِهِ محال است.

روی این مقدمات حتماً خدا پیمبران را محفوظ از خطا و غلط در کیفیت

۱- سوره طه : ۲۰ - آیه ۵۲

۲- سوره طلاق : ۶۵ - آیه ۳

۳- سوره یوسف : ۱۲ - آیه ۲۱

تلقی وحی و تبلیغ آن ننگه می‌دارد؛ و قلب آنان را بطوری صافی و پاک می‌نماید که در اثر انزال وحی هیچ ارتعاش و موجی که موجب دگرگونی کیفیت و واقعیت وحی باشد در قلب آنان وجود نداشته باشد؛ و هیچگونه اضطراب و تاریکی که نیز باعث تأویل و تفسیر ادراکات واقعیّه بر خلاف واقعیت و حقیقت آن باشد در آنها پدید نیاید.

و این معنی حقیقت عصمت است در دو مرحله تلقی وحی و تبلیغ آن .
و اما در مرحله سوم که مصونیت و عصمت آنان از گناه باشد ، ممکنست با بیان مقدمه دیگری نیز دلالت آیه فوق را تمام دانست ؛ و آن اینکه اگر پیغمبری معصیت کند و مرتکب گناه گردد باین فعل خود جواز و اباحه این عمل را نشان داده است ؛ چون عاقل به کاری دست نمی‌زند مگر آنکه او را نیکو و پسندیده داند؛ پس اگر از او معصیت سر زند در حالیکه قولاً امر به خلاف آن می‌کند این موجب تناقض و تهافت خواهد بود، و با فعل و قول خود تبلیغ متناقضین نموده است، با قول و گفتار خود مردم را از آن باز داشته، ولی با فعل آن اباحه آن را اثبات و امت رادر فعل آن مرخص داشته است .

و معلومست که تبلیغ متناقضین تبلیغ حق نخواهد بود چون هریک از آن دو مُبطل دیگری خواهند بود، و خدائی که پیمبران را به منظور تبلیغ حق ارسال نموده است ؛ آنان را به دعوت به متناقضین نمی‌گمارد ، بلکه آنان را از عمل غیر حق هرگونه معصیتی مصون می‌دارد زیرا که عصمت پیمبران در تبلیغ رسالت و اداء وحی (آن طور که باید) بدون عصمت در مقام معصیت تمام نخواهد بود .

روی این بیان به خوبی واضح شد که آیه فوق دلالت بر عصمت انبیاء در سه مرحله تلقی و تبلیغ وحی و در مقام گناه و معصیت دارد .

امام نیز که حافظ شریعت و تبیین حکم و پاسدار قانون بر امت است ، نیز حائز مقام قلب و ادراک پیمبر است و از این نقطه نظر با پیغمبر فرقی ندارد ، جز آنکه پیغمبر آورنده شریعت و کتاب ، و امام حافظ و مبلغ آن است و همان ادله‌ای که برای اثبات عصمت در انبیاء مورد استفاده قرار می‌گیرد بعینها درباره امام نیز وارد می‌شود .

در کتاب کافی^۱ در کتاب الحجة مرحوم کلینی از علی بن ابراهیم از پدرش

۱- جلد اول اصول کافی ص ۱۶۹

از حسن بن ابراهیم از یونس بن یعقوب روایت می‌کند که: در نزد حضرت امام جعفر صادق علیه السلام جماعتی از اصحاب بودند که از آن جمله حمران بن اعین و محمد بن نعمان و هشام بن سالم و طیار و جماعتی که در میان آنان جوانی برومند بنام هشام بن حکم^۱ بود.

حضرت به هشام بن حکم فرمودند ای هشام! آیا خبر می‌دهی به ما از آن مناظره و مکالمه‌ای که بین تو و بین عمرو بن عبید واقع شد؟
هشام گفت: یا بن رسول‌الله مقام و منزلت تو بالاتر از آنست که من در مقابل شما لب بگشایم، و مناظره خود را باز گویم؛ من از شما حیا می‌کنم و در پیشگاه شما زبان من قادر به حرکت و سخن گفتن نیست.

حضرت فرمودند: زمانیکه شما را به کاری امر نمودیم باید بجا آورید!

هشام در این حال لب به سخن گشود و گفت داستان عمرو بن عبید و جلوس او در مسجد بصره و گفتگوی او با مردم به من گوشزد شد، و بر من بسیار ناگوار آمد، برای ملاقات و مناظره با او حرکت نموده و به بصره وارد شدم.

مناظره

هشام بن حکم

با عمرو بن عبید

روز جمعه بود به مسجد بصره در آمدم دیدم که حلقه وسیعی از جماعت مردم مجتمعند و در میان آنان عمرو بن عبید مشغول سخن گفتن است؛ مردم سؤال می‌کنند و او جواب می‌گوید.

عمرو بن عبید یک شمله سیاهی از پشم بر کمر خود بسته و شمله دیگری را ردای خود نموده و سخت مشغول گفتگوست.

من از مردم تقاضا نمودم که راهی برای من باز کنند، تا خود را بدو رسانم؛ مردم راه دادند، من از میان انبوه جمعیت عبور نموده در آخر آنان نزدیک عمرو بن عبید دوزانبه زمین نشستم، سپس گفتم: ای مرد دانشمند! من مردی هستم غریب، مرا رخصت می‌دهی سئوالی بنمایم؟

۱- هشام بن حکم تولدش در کوفه نشو و نمایش در واسط و تجارتش در بغداد بود از حضرت صادق و حضرت کاظم و حضرت رضا صلوات‌الله‌علیهم درباره او مدح و منقبت گفته شده است و راوی حدیث و دارای اصلی از اصول اربعه شیعه بوده و از اجلای محدثین و مهرة متکلمین و مناظرین بوده و در سن جوانی در فن مناظره مهارت به سزائی داشته است. (رجال میرزا محمد علی اردبیلی) این روایت را نیز در بحار الانوار ج ۷ ص ۳ از «اکمال الدین» و «علل الشرایع» و «مالی» صدوق نقل می‌کند.

گفت : بلی

گفتم : آیا چشم داری؟

گفت : ای فرزند این چه سئوالی است؟ تو می بینی من چشم دارم دیگر

چگونه از آن سئوال می کنی؟

گفتم : مسئله من همین بود که سئوال کردم آیا پاسخ می دهی؟

گفت : ای فرزند سئوال کن و اگر چه این سئوال تو احمقانه است!

گفتم : جواب مرا بگو

گفت : سئوال کن

گفتم : آیا چشم داری؟

گفت : بلی

گفتم : با چشمت چه می کنی؟

گفت : با آن رنگها و اشخاص را می بینم

گفتم : آیا بینی داری؟

گفت : بلی

گفتم : با بینی ات چه می کنی؟

گفت : بوها را استشمام می کنم . گفتم آیا دهان داری؟

گفت : بلی

گفتم : با دهانت چه می کنی؟

گفت : طعم و مزه غذاها را می چشم

گفتم : آیا گوش داری؟

گفت : بلی

گفتم : با گوشات چه می کنی؟

گفت : صداها را با گوشم می شنوم

گفتم : آیا قوه ادراک و مغز مفکر داری؟

گفت : بلی

گفتم : با آن چه می کنی؟

گفت : با آن هر چه را که از راه حواس بر من وارد شود تمیز می دهم

گفتم : آیا این حواس و اعضاء بی نیاز از مغز و قوای درآکه نیستند؟

گفت : نه

گفتم : چگونه نیازمند به مغز و قوای مفکره هستند ، در حالیکه همه آنها صحیح و سالمند ، عیب و نقصی در آنها نیست؟

گفت : ای فرزندان جوارح و حواس چون در واقعیت چیزی را که ببینند یا بوکنند یا بچشند یا بشنوند شک بنمایند آنها را به مغز و قوای درآکه معرفی می کنند ، و مغز است که صحیح را تشخیص می دهد و برآن تکیه می کند و مشکوک را باطل نموده مطرود می نماید !

هشام می گوید : به او گفتم بنابراین خداوند قلب و مغز را برای رفع اشتباه حواس آفریده است؟

گفت : آری

گفتم : برای انسان مغز لازم است و گرنه جوارح در اشتباه می مانند؟

گفت : آری

گفتم : ای ابا مروان^۱

خداوند تبارک و تعالی جوارح و حواس انسان را مهمل نگذارده تا آنکه برای آنان امامی قرار داده که آنچه را که حواس به صحت تحویل دهند تصدیق کند و مواضع خطارا از صواب فرق گذارد ، و بر واردات صحیح اعتماد و بر غیر صحیح مهر بطلان زند ، چگونه این خلق را در حیرت و ضلال باقی گذارده ، تمامی افراد انسان را در شک و اختلاف نگاهداشته و برای آنان امامی که رافع شبهه و شک آنان باشد و آنان را از حیرت و سرگردانی خارج کند معین فرموده است؟

و برای مثل تویی در بدن تو برای حواس و جوارح تو امامی معین فرماید تا حیرت و شک را از حواس تو بردارد؟

هشام می گوید : عمر بن عبید ساکت شد و چیزی نگفت ، سپس رو به من نموده گفت :

تو هشام بن حکم هستی؟

گفتم : نه

گفت : آیا از همنشینان او هستی ؟

گفتم : نه

۱- ابا مروان کنیه عمرو بن عبید است

گفت: پس از کجا آمده‌ای و از کجا هستی؟

گفتم: من از اهل کوفه هستم گفت بنابراین یقیناً خودت هشام هستی سپس برخاست و مرا در آغوش خود گرفت و خود از جای خود کنار رفته مرا بر سر جای خود نشانید؛ و دیگر هیچ سخن نگفته در مقابل من سکوت اختیار نمود، تا من از آن مجلس برخاستم.

هشام می‌گوید: حضرت صادق علیه السلام از بیان این طریق مناظره من بسیار خشنود شده و خندیدند و گفتند: ای هشام! چه کسی به توفهیم نموده اینطور مناظره نمائی؟

عرض کردم: اینطریق را از وجود مبارک شما یاد گرفته، و بر حسب موارد و مصادیق مختلف خود پیاده می‌نمایم.

حضرت فرمودند: سوگند به خدای که این قسم از مناظره در صحف حضرت ابراهیم و موسی نوشته شده است.^۱

چون امام حکم مغز و قلب عالم است لذا سرور و حزن او در جوارح و اعضاء او که یکایک مخلوقاتست اثر می‌کند.

سیوطی در خصائص الکبری گوید: و اخرج الحاكم و البيهقي و ابونعيم عن الزهري قال: لما كان صباح يوم قتل علي بن ابي طالب، لم يرفع حجر في بيت المقدس الا وجد تحته دم.

وَأَخْرَجَ ابْنُ أَبِي عَاصِمٍ عَنْ طَرِيقِ الزُّهْرِيِّ عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمَسَيْبِ قَالَ: صَبَّحَتْ يَوْمَ قُتِلَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، لَمْ تُرْفَعْ حِصَاةٌ مِنَ الْأَرْضِ إِلَّا وَتَحْتَهَا دَمٌ عَبِيطٌ.^۲

صبحگاه روزیکه امیرالمؤمنین علیه السلام کشته شدند هر ریگی را که از هر نقطه زمین برمی‌داشتند در زیر آن خون تازه بود.

شیخ صدوق رضوان الله علیه روایت می‌کند در کتاب علل الشرایع و امالی با

۱- این روایت را صدوق نیز در امالی ص ۳۵۱ از سعد بن عبدالله از ابراهیم بن هاشم از اسمعیل بن مراد از یونس بن عبدالرحمن از یونس بن یعقوب نقل می‌کند و می‌گوید در نزد حضرت جماعتی از اصحاب بودند که در میان آنها حمران بن اعین و مؤمن الطاق و هشام بن سالم و الطیار بودند و جماعتی دیگر از اصحاب بودند که در میان آنها هشام بن حکم بود و سپس عین حدیث را تا به آخر نقل می‌کند.

۲- «خصائص الکبری» ج ۲ ص ۱۲۴ بنا به نقل «شیعه در اسلام» سبط قسمت دوم ص ۱۲۴

سند واحد خود از جبله مکیه، که او گفت: از میثم تمّار شنیدم که می‌گفت: سوگند بخدا که این امت، فرزند پیغمبر خود را در روز دهم محرّم می‌کشند و دشمنان خدا آن روز را روز برکت قرار می‌دهند، و این امریست که از علم خدا گذشته و از قضای محتوم بوده و بر اساس عهدیکه امیرالمؤمنین علیه السلام با من نموده است، من از آن آگاهی یافته‌ام.

امیرالمؤمنین بمن خبر داد که تمام موجودات بر فرزند پیغمبر گریه می‌کنند حتی درندگان در بیابانها و ماهیان دریاها و مرغان بر فراز آسمان.

و گریه می‌کنند بر او خورشید، و ماه، و ستارگان، و آسمان، و زمین، و مؤمنان از انس و جن، و تمام فرشتگان آسمانها، و رضوان: خازن بهشت، و مالک: پاسبان دوزخ، و فرشتگان پاسبانان، و نگاهدارندگان عرش، و آسمان. و در آن هنگام، خون و خاکستر ببارد.

سپس میثم گفت: واجب است لعنت خدا بر قاتلان حسین علیه السلام، همانطور که بر مشرکینی که با خدا خدای دیگری را شریک قرار می‌دهند، واجب شده است و همانطور که واجب است بر یهود و نصاری و مجوس.

جبله می‌گوید: گفتم: ای میثم! چگونه مردم روز قتل حسین را روز برکت قرار می‌دهند؟

در آن هنگام میثم گریست و گفت: طبق حدیثی مجعول که خود آنها وضع نموده‌اند، گمان می‌کنند که عاشورا روزیست که در آن خداوند توبه آدم را قبول نمود در صورتیکه خداوند توبه آدم را در شهر ذی‌الحجه قبول نمود. و گمان می‌کنند که در آن خداوند توبه داود را قبول نمود، در صورتیکه توبه داود در شهر ذی‌الحجه پذیرفته شد.

و گمان می‌کنند که در آن خداوند یونس را از شکم ماهی خلاصی داد، در صورتیکه خداوند او را در ذی‌القعدة از شکم ماهی بیرون آورد.

و گمان می‌کنند که در آن روز کشتی نوح به ساحل نجات نشست، در حالیکه آن کشتی در روز هجدهم از ذی‌الحجه به ساحل نشست.

و گمان می‌کنند که در آن روز خداوند آب دریا را برای نجات بنی اسرائیل شکافت، در صورتیکه این واقعه در شهر ربیع‌الاول بوقوع پیوست.

سپس میثم گفت: ای جبله! بدان که برای حسین بن علی: سیدالشهداء و

اصحابش در روز قیامت بر سایر شهداء فضیلتی است.
 ای جبلة! زمانیکه دیدی خورشید مانند خون تازه سرخ شد، بدانکه آقای تو و
 مولای تو حسین را کشتند.
 جبلة می گوید: روزی از منزل خارج شدم، چون نظر بر دیوارها افکندم،
 دیدم مانند ملحفه‌های رنگین شده به عَصْفَر (گیاهی است سرخ رنگ) برنگ خون
 درآمده است.
 پس ناگهان صیحه زد و گریستم و گفتم: بخدا سوگند که آقای ما
 حسین بن علی را کشتند.^۱

۱- «امالی» صدوق ص ۷۷ و «علل الشرایع» ص ۲۲۸ و در «بحار الانوار» ج ۱۰ ص ۲۲۴ این داستان را از صدوق نقل می‌کند.

درس دوّم

بیان اصل وراثت در عصمت

درس دوم

بسم الله الرحمن الرحيم

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ
الطاهرين و لعنة الله على اعدائهم اجمعين
من الآن الى قيام يوم الدين و لاحول و لا قوة الا
بالله العلي العظيم

قال الله الحكيم في كتابه الكريم :

ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ
مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ إِذْنُ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ.^۱

قانون وراثت ، اصل مهمی است که در تمام شئون موجودات از انسان و حیوان و نباتات مورد مطالعه دقیق قرار گرفته، و آثار و نتایج مهمی از آن به دست آمده است ؛ و می توان گفت یکی از سنن غیر قابل تبدیل و تغییر الهی است .

دقت و بررسی در افراد انسان و انتقال خصوصیات و کیفیاتی که از نطفه پدر و مادر و تلقیح آن به صورت جنین در آمده و در طفل به ظهور می رسد ، این اصل را بطور کلی در مورد انسان به ثبوت می رساند .

نطفه انسان ذره ای از سازمان وجودی اوست که تمام آثار و خصوصیات انسان بطور تراکم و اندماج و بطور قوه و استعداد در او موجود است ؛ و چون در رحم مادر در ظرف مخصوص خود با شرایط خاصی جای گرفت به مرحله فعلیت رسیده و به صورت نشود در آمده و به ظهور می رسد؛ و تمام خصوصیات مادی و اخلاقی و روحی پدر و مادر خود را نشان می دهد .

۱- سوره فاطر ۳۵: آیه ۲۳؛ راجع به تفسیر این آیه شریفه ابن بابویه حدیثی از حضرت رضا علیه السلام آورده است که در مجلس مأمون در مرو در حضور او و علماء عراق و خراسان پس از سؤال مأمون از تفسیر این آیه حضرت بیان کردند .

این حدیث بسیار جالب و حاوی مطالبی است و در «غایة المرام» ص ۲۱۹ به عنوان التاسع وارد است

نه تنها فرزندان از نظر رنگ پوست و کیفیت سازمان اعضاء و جوارح و ترکیب استخوانها از پدر ارث می برد ، بلکه در هر ذره ای از خون و در هر سلول ریز ذره بینی ، به تمام معنی مشابه با ذره خون پدر و با ذرات ذره بینی سلولهای اوست؛ بطوریکه طفلی که پدرش مشکوک باشد از راه تجزیه خون او می توان پدر او را معین نمود . چون در حقیقت ، طفل شاخه و فرعی است که از درخت هستی و اصل مادی و معنوی پدر منشعب شده و در تمام خواص خود حکایت از آن اصل می نماید .

از چشم و دماغ و گوش و قلب و معده و کلیه و استخوان و هیكل گذشته در اجزاء خرد و ذره بینی نیز فرزندی به عنوان توارث از پدر و مادر خود خواص و آثار هستی را اخذ می نماید ؛ حتی امراضی که در نیاکان وجود دارد به فرزندان خود انتقال می یابد و اگر در نسل اول یا دوم ظهور نکند بالاخره آن اصل مرض خود را در دوره تطوّر و انقلاب چند نسل حفظ نموده تا دوران کمون خود را طی کند ، و در چندین نسل بعد که شرائط ظهورش موجود گردد به ظهور برسد .

این آثار و خصوصیات از پدر نه فقط به نطفه او انتقال می یابد بلکه در هر یک از سلولهای انسان تمام آثار هستی او مشهود است ؛ و می توان گفت در هر ذره از بدن انسان یک انسان کامل به نحو استعداد و قوه وجود دارد که چنانچه شرائط تربیت و تکامل موجود گردد به صورت یک انسان کامل در می آید .

و به عبارت دیگر نه تنها در نطفه ، انسانی کامل وجود دارد که در ظرف مستعد و رحم به ظهور می رسد بلکه در هر سلول یک انسان کامل به نحو توارث و انتقال مراتب هستی موجود است .

گرچه تا به حال عملاً نتوانسته اند در ظرف مستعد این سلول را با سلول زن تلقیح نموده و طفلی نوزاد در خارج ظرف رحم به وجود آورند لیکن گذشته از آنکه دلیلی بر امتناع آن نیست ؛ ادله ای بر امکان آن اقامه شده و ممکنست در طی سیر علمی ؛ بشر روزی را به خود ببیند که از تلقیح هر یک از سلولهای بدن مرد با هر یک از سلولهای بدن زن و پیوندین آندو ، در ظروف مستعد و متناسب طفلی به وجود آید؛ و از یک مرد و یک زن در زمان کوتاهی میلیاردها کودک به ظهور رسد .

این موضوع در اثر همان اصل توارث است که تمام خاصه های شخص در هر یک از ذرات بدن او اثر می گذارد؛ و آن ذره حکایت از تمام آثار وجودی آن شخص می نماید؛ کما آنکه در نباتات دیده می شود نه تنها از راه کاشتن تخم در

زمین، بلکه از راه قلمه زدن و از راه پیوند نمودن، اصل وراثت کار خود را کرده و درختی مانند اصل خود نشوونما می نماید .

چون در شاخه‌ای که با آن قلمه می‌زنند تمام خصوصیات درخت از ریشه و تنه و ساقه و برگ و میوه طبق ریشه و تنه و ساقه و برگ و میوه اصل خود موجود است. در پیوند نیز همین‌طور است؛ جوانه پیوند، ساقه درخت دیگر را رحم برای تربیت خود قرار داده و در آنجا نشوونما می‌کند و تمام آثار اصل خود را بدون تخطی و تجاوز به ظهور می‌رساند.

مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا إِنَّ رَبِّي عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ.^۱

از مادیات و مراتب ظهورات طبیعی در انسان بگذریم؛ در افکار و اخلاق و روحیات، نیز طفل از اصل خود به نحو توارث بهره می‌گیرد، و از راه نطفه اخلاق و غرائز پدر و مادر در طفل به ظهور می‌رسد، و از ترکیب آن دو نطفه مجموعه مرکب از آن دو، طفل را با اخلاقی خاص که نتیجه اخلاق و غرائز آن دو می‌باشد به ظهور می‌رساند.

بدون هیچ تخطی و تجاوز فرزندی که پدر و مادرش شجاع باشند شجاع خواهد شد، و اگر جبان و ترسو باشند جبان خواهد شد، اگر سخی باشند سخی، و اگر لئیم باشند لئیم خواهد شد، اگر با گذشت و ایثار باشند فرزند نیز فداکار و با گذشت خواهد شد.

پدر و مادر عاقل بچه عاقل به وجود می‌آورند و چنانچه کودن باشند فرزند آنان کودن خواهد شد.

خلاصه در تمام اخلاقیات و غرائز روحی، فرزند از اصل پدر و مادر خود خارج نبوده بلکه تابع و نتیجه صفات آند و نتیجه از لقاح و فعل و انفعال قوای روحی و اخلاقی آند و خواهد بود.

ممکنست احياناً فرزند شخص عاقل، کودن یا فرزند شخص کودن و کند ذهنی، عاقل گردد البته این نیز روی شرائط و ظروف تربیت در رحم یا انتقال نطفه یکی از نیاکان او که چنین بوده‌اند و ظهور آن در این نسل خواهد بود می‌باشد. البته آن نیز طبق اصل وراثت است.

اصل وراثت در حیوانات و نباتات نیز ملاحظه می‌شود؛ بچه گرگ مانند

۱- سوره هود: ۱۱- آیه ۵۶

گرگ و بچه گوسفند، گوسفند و بچه شیر، شیر خواهد شد؛ و نسل بعد نسل از نقطه نظر کیفیت سازمان بدنی و سلولهای جسمی و صفات روحی، آثار و کیفیات آنان به طبقات بعدی انتقال می یابد.

و در نباتات از گل یاس، گل یاس و از گل محمدی، گل محمدی بوجود می آید که در رنگ و شکل و بو تابع اصل خود هستند؛ از درخت سیب، درخت گلابی بوجود نخواهد آمد گرچه هزاران سال بگذرد و نسلهای متعدد درخت سیب اطواری را طی نمایند.

باری این اصل وراثت اساس عالم هستی بوده و این ظهورات طبق این ناموس به جلو می روند.

فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَحْوِيلًا.^۱

این اصل وراثت که در تمام شئون مذکوره بقاء و ثبات خود را حفظ نموده، از همه مهمتر و بالاتر بقاء و ثبات او در معنویات و اسرار الهی است.

خداوند آدم بوالبشر را ایجاد نمود و او را خلیفه خود قرار داد و دل او را مرکز تجلیات انوار جمال خود نموده، عقل و اوقوی و سینه او را منشرح و قلب او را وسیع نموده، بطوریکه به تمام اسرار عالم کون بتواند اطلاع یابد و از حقائق موجودات با خبر شود و پرده اوهام را پاره نموده فی مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ^۲ جای گیرد و به مقام اطمینان برسد و از سر غیب مطلع گردد و با فرشتگان گفت و شنود داشته باشد و در حرم امن و امان الهی سکنی گزیده دل او مرکز تجلیات اسماء و صفات حضرت معبود جل شأنه قرار گیرد.

احاطه قدرت و علم و حیات خدارا در جمیع مراحل عالم هستی به رأی العین مشاهده نماید و با حضرت باری تعالی مناجات نموده و از سر و باطن تکلم کند و به مقام عِلْمُهُ شَدِيدُ الثَّوَيِ ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوَى وَ هُوَ بِالْأَفْقِ الْأَعْلَى ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى فَأَوْحَى إِلَى عَبْدِهِ مَا أَوْحَى^۳ فائز گردیده، و بعد از فنای از نفس به بقای خدا باقی و اسفار اربعه خود را به پایان رسانیده، آئینه تمام نما و مظهر تام و اتم حضرت احدیت گردد.

۱- سوره فاطر : ۳۵- آیه ۴۳

۲- سوره قمر : ۵۴- آیه ۵۵

۳- سوره النجم : ۵۳- آیه ۵- ۱۱

این نور در بدو پیدایش حضرت آدم، در او به ودیعت قرار داده شد و به مقتضای وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا^۱ و نیز به مفاد وَأَذَقَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ آتِي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً^۲ آدم یگانه گوهر عالم هستی و یگانه هُوَ شاهوار صدف عالم کون و خزینه اسرار حضرت ربوبی قرار گرفت و تا حدی در او طلوع نموده و به ظهور پیوست .

لکن به مقتضای اصل وراثت آن سِرِّ به فرزندان آدم انتقال یافت و در پیمبران، هر یک به نوبه خود به نحوی طلوع و بروز نمود با مراتب اختلافی که در آنان دیده می شد هر یک مرکز تجلی آن نوره قدر استعداد و ظرفیت خود شدند .

تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ، مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَ رَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ وَ آتَيْنَا عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ.^۳

تا نوبت به خاتم النبیین و سید المرسلین محمد بن عبدالله ﷺ رسید، آن نوره نحو تمام و اتم طلوع نمود و به اصل وراثت تا به حال در اصلاص پدران که دوران کمون خود را طی می نمود، اینک به مرحله ظهور و بروز رسید و آنطور که باید و شاید بدون هیچ کمی و کاستی طلوع نمود .

لذا شریعت او ناسخ همه ادیان و دین او متمم و مکمل تمام ادیان و تا روز قیامت باقی و برقرار است.

و این آثار به واسطه سعه روح و ظرفیت قلب مبارک آن حضرت است نه امر اعتباری تشریفاتی، و سپس در ذریه آن حضرت انتقال یافت؛ یعنی همان نور دو قسمت شد نیمی در نفس مبارک آن حضرت و نیمی در نفس امیر المؤمنین علیؑ جای گرفت و از لقاخ نور امیر المؤمنین و حضرت صدیقه سلام اله علیها بذریه آن حضرت منتقل شد .

كما أنكه فرمود إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ ذُرِّيَّةَ كُلِّ نَبِيٍّ فِي صُلْبِهِ وَ جَعَلَ ذُرِّيَّتِي فِي صُلْبِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ^۴ خداوند ذریه هر پیغمبری را از صلب خود آن پیغمبر قرار داد و ذریه مرا از صلب علی بن ابیطالب قرار داد .

۱- سوره بقره: ۲- آیه ۳۲

۲- سوره بقره: ۲- آیه ۳۱

۳- سوره بقره: ۲- آیه ۲۵۳

۴- ینابیع المودة ص ۲۵۲

از سلمان روایتست که: سمعت رسول الله ﷺ يقول: كُنْتُ أَنَا وَ عَلِيٌّ نُورًا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ تَعَالَى قَبْلَ أَنْ يُخْلَقَ آدَمُ بِأَرْبَعَةِ عَشَرَ أَلْفَ عَامٍ فَلَمَّا خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ قَسَمَ ذَلِكَ الثَّوْرَ جُزَيْنِ جُزْءٌ أَنَا وَ جُزْءٌ عَلِيٌّ أَخْرَجَهُ أَحْمَدُ فِي الْمَنَاقِبِ ١.

احمد بن حنبل که یکی از بزرگان ائمه اهل تسنن است، طبق روایت کتاب الریاض النضره از سلمان فارسی روایت کرده است که او می گوید: از رسول خدا شنیدم که می فرمود: من و علی نور واحدی بودیم در نزد خداوند تعالی، قبل از آنکه آدم را بیافریند به فاصله چهارده هزار سال.

سپس چون خداوند آدم را آفرید آن نور را دو قسمت نمود: یکی از آن دو قسمت من هستم، و قسمت دیگر علی است.

و نیز از کتاب مودة القربی در ینابیع المودة حدیث می کند از عثمان که او از رسول خدا روایت می کند که: خُلِقْتُ أَنَا وَ عَلِيٌّ مِنْ نُوْرٍ وَاحِدٍ قَبْلَ أَنْ يُخْلَقَ اللَّهُ آدَمُ بِأَرْبَعَةِ أَلْفِ عَامٍ فَلَمَّا خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ رَكِبَ ذَلِكَ الثَّوْرَ فِي صُلْبِهِ فَلَمْ يَنْزَلْ شَيْئاً وَاحِداً حَتَّى أَفْتَرَقْنَا فِي صُلْبِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، فَفِي الثُّبُوَّةِ وَ فِي عَلِيٍّ الْوَصِيَّةُ ٢.

عثمان بن عفان از پیغمبر اکرم روایت کرده است که آن حضرت فرمود: خداوند تبارک و تعالی چهارده هزار سال پیش از آنکه آدم بوالبشر را خلق کند من و علی را از نور واحد بیافرید؛ چون آدم را خلق کرد آن نور را در صلب او قرارداد و دائماً آن نور نسل بعد نسل واحد بود تا در صلب عبدالمطلب بدو قسمت منقسم شد نیمی به من و نیمی به علی بن ابیطالب منتقل شد پس خداوند نبوت را در من قرارداد و وصایت و ولایت را در علی قرار داد.

مورخ امین حسین بن علی مسعودی در مروج الذهب روایت نغز و پرمحتوائی را از امیرالمؤمنین (علیه السلام) درباره آغاز آفرینش و کیفیت خلقت نور محمد و آل محمد (علیهم السلام) و نحوه انتقال آن نور در نشئات مختلفه بیان می کند، تا می رسد به خلقت ملائکه و آفرینش آدم.

و پس از آن می فرماید:

۱- الریاض النضره ص ۱۶۴

۲- ینابیع المودة ص ۲۵۶

ثُمَّ تَبَّهَ آدَمَ عَلَى مُسْتَوْدِعِهِ، وَ كَشَفَ لَهُ [عَنْ] حَاطِرٍ مَا اِثْمَنَهُ عَلَيْهِ، بَعْدَ مَا سَمَّاهُ اِمَامًا عِنْدَ الْمَلَائِكَةِ،

فَكَانَ حَظُّ آدَمَ مِنَ الْخَيْرِ مَا آوَاهُ مِنْ مُسْتَوْدِعِ نَوْرِنَا، وَ لَمْ يَزَلِ اللهُ تَعَالَى يَحِبُّ التُّورَ تَحْتَ الزَّمَانِ إِلَى أَنْ فَضَّلَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ (وَآلِهِ) وَ سَلَّمَ فِي ظَاهِرِ الْفُتْرَاتِ .

فَدَعَا النَّاسَ ظَاهِرًا وَ بَاطِنًا، وَ نَدَبَهُمْ سِرًّا وَ اِغْلَانًا، وَ اسْتَدْعَى عَلَيْهِ السَّلَامُ التَّنْبِيهَ عَلَى الْعَهْدِ الَّذِي قَدَّمَهُ إِلَى الذَّرِّ قَبْلَ النَّسْلِ

فَمَنْ وَافَقَهُ وَ قَبَسَ مِنْ مِصْبَاحِ التُّورِ الْمُقَدِّمِ، اِهْتَدَى إِلَى سِرِّهِ وَ اسْتَبَانَ وَ اضْحَى أَمْرِهِ، وَ مَنْ أَبْلَسَتْهُ الْعُقْلَةُ ، اسْتَحَقَّ السَّحْطَ

ثُمَّ اِنْتَقَلَ التُّورُ إِلَى غَرَائِزِنَا، وَ لَمَعَ فِي اِثْمِنَا فَنَحْنُ اَنْوَارُ السَّمَاءِ وَ اَنْوَارُ الْأَرْضِ، فَبِنَا التَّجَاهُ، وَ مِمَّا مَكُونُ الْعِلْمِ، وَ اَلَيْنَا مَصِيرُ الْأُمُورِ،

وَ بِمَهْدِينَا تَنْقَطِعُ الْحُجُجُ، خَاتِمَةَ الْأُمَّةِ، وَ مُنْقِذِ الْأُمَّةِ، وَ غَايَةِ التُّورِ، وَ مَصَدَرِ الْأُمُورِ

فَنَحْنُ أَفْضَلُ الْمَخْلُوقِينَ، وَ أَشْرَفُ الْمُوَحَّدِينَ، وَ حُجُجُ رَبِّ الْعَالَمِينَ .

فَلْيَهِنَّا بِالتَّعَمَّةِ مَنْ تَمَسَّكَ بَوْلَايَتِنَا، وَ قَبِضَ عَلَى عُرْوَتِنَا

ترجمه: و سپس خداوند آدم بوالبشر رابر آنچه در او به ودیعت نهفته شده بود آگاه و مطلع گردانید، و از عظمت و بزرگی آنچه نزدش به رسم امانت سپرده و او را بر آن امین قرار داده بود، پرده برداشت؛ و این بعد از آن بود که آدم را در نزد فرشتگان به عنوان «امام» نام گذاری نموده و منصب امامت و ولایت را بدو تفویض کرده بود. بنابراین حظ و بهره آدم از خیر و رحمت، بهمان مقداری بود که خداوند از نور نهفته و به ودیعت سپرده شده ما، در او فرود آورده و تمکین داده بود .

و بر همین منوال خداوند تعالی پیوسته آن نور را در تحت گذران زمانها پنهان می داشت تا اینکه محمد را که درود و سلام خدا بر او و بر اهل بیتش باد- در ظاهر زمانهای فترت نیز- که از پیامبران خالی بود- برتری و فضیلت داد.

در اینحال مردم را از دو وجه ظاهر و باطن به این پیامبر دعوت نمود، و در

پنهان و آشکار به تبعیت و پیروی از شریعت او خواند .
و این پیامبر مردم را بر همان عهد و میثاقی که خداوند قبل از پیدایش نسل،
در عالم ذر با آن نموده بود متنبه و آگاه ساخته، و بر همان اساس و بنیان انسان‌ها را
دعوت کرد .

کسانی که با این پیامبر موافقت نموده، و از آن چراغ تابان پیشین مشعلی
برای خود فروزان نموده بودند، به سرّ واقعیت او راه یافتند، و از امر روشن او بهره‌ها
یافتند .

و کسانی که به غفلت دچار تحیر و سرگردانی شدند، سزاوار خشم و غضب
گشتند .

تا آنکه آن نور در طبیعت‌های ما منتقل شد، و در امامان ما درخشید .
پس ما نورهای آسمان‌ها و نورهای زمین هستیم، و به وسیله ما نجات و
رستگاری خواهد بود، و آن علم‌های پنهان و دانش‌های مخفی از ما ظهور و بروز
خواهد نمود و بازگشت امور به سوی ماست .

و با قیام مهدی ما، حجت‌ها و دلیل‌ها منقطع گشته و خاتمه خواهد یافت
و اوست خاتمه پیشوایان و امامان، و اوست نجات‌دهنده و رهاننده امت و اوست غایت
و نهایت نور و محل صدور امور .

پس ما افضل از تمام آفریدگانیم و اعلی و اشرف از جمیع یکتاپرستانیم و
حجت‌های الهیه و دلیل‌های پروردگار جهانیانیم .

پس گوارا باد به نعمت‌های الهیه کسی که به ولایت ما تمسک جوید و
چنگ زند، و دستاویز ولایت ما را به دست گیرد .

سپس مسعودی گوید: این روایت از حضرت ابی عبدالله جعفر بن محمد از
پدرش محمد بن علی از پدرش علی بن الحسین از پدرش حسین بن علی از
امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب کرم الله وجهه روایت شده است^۱ .

و نیز مسعودی گوید: که من در بسیاری از کتب تواریخ و سیره و انساب
دیده‌ام که چون آدم بوالبشر صدای هاتقی را شنید که از کشته شدن فرزندش هابیل
به او خبر داد، و غصه و اندوهش برای جریانات گذشته و آینده روبه فزونی گذاشت،
خداوند به او وحی فرستاد :

۱- مروج الذهب جلد اول از طبع مطبعة السعادة مصر ۱۳۶۷ هجریه ص ۳۲ و ۳۳ و از طبع مطبعة دارالاندلس
بیروت ۱۳۹۳ هجریه ص ۴۲ و ۴۳

فاوحی اللہ الیہ: اِنِّیْ مُخْرِجٌ مِنْکَ نُورِی الَّذِیْ بِه السُّلُوکُ فِی الْقَنَوَاتِ
الطَّاهِرَةِ، وِ الْاُرُوْمَاتِ الشَّرِیْفَةِ، وِ اُبَاهِیْ بِهالْاُنْوَارِ، وِ اجْعَلْهُ خَاتَمَ الْاَنْبِیَاءِ.
وِ اجْعَلْ اٰلَهُ خِیَارَ الْاُتْمَةِ الْحُلَفَاءِ.
وِ اَحْتِمُ الزَّمَانَ بِمُدَّتِهِمْ، وِ اَعْصُ الْاَرْضَ بِدَعْوَتِهِمْ، وِ اُنْشُرْهَا بِشِیْعَتِهِمْ .
فَشَمَّرَ، وَ تَطَهَّرَ، وَ قَدَّسَ، وَ سَبَّحَ وِ اغْشَ زَوْجَتَکَ عَلٰی طَهَارَةٍ مِنْهَا.
فِاِنَّ وِ دِیْعَتِیْ تَنْتَقِلُ مِنْکُمْ اِلٰی الْوَلَدِ الْکَاثِنِ مِنْکُمْ^۱

ترجمه: خداوند به آدم وحی فرستاد: که من از تو بیرون می آورم نور خودم را،
آن نوری که به واسطه آن می توان در اصلا ب متین و استوار پاکیزه اعقاب، و
ریشه های شریف نسل های گرامی داشته شده انساب راه یافت .
من به آن نور بر تمام نورها مباهات و افتخار می کنم، و آن نور را خاتم
پیغمبران قرار می دهیم .

و آل او را بهترین پیشوایان و امامان و برگزیده ترین خلیفگان قرار
می دهیم .

و چرخ امتداد زمان را به مدّت حکومت الهیّه آنان، به پایان می رسانم، و
زمین را ازدعوت و ندای آنان مالا مال می نمایم بطوریکه نقطه ای از زمین برای ندا و
دعوت غیر آنها یافت نشود، و زمین را برای تردد و تمکین شیعیان آنان باز می کنم.
ای آدم! حال کمر خود را محکم ببند و آماده شو، و تحصیل طهارت کن،
خدای خود را به تقدیس و تسبیح یاد کن، و سپس برو به سوی زوجات و در حال
طُهر و پاکیزگی با او نزدیکی کن.

چون امانت و ودیعه من، از فرزندی که از شما دو تن به وجود آمد منتقل
می شود .

حال که این مطلب واضح شد رجوع کنیم به تفسیر آیه ای که در مطلع گفتار
ذکر شد .

ثُمَّ اَوْرَثْنَا الْکِتَابَ الَّذِیْنَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا

ما قرآن مجید را بعد از آنکه به تو فرو فرستادیم به نحو توارث به بندگان

۱- مروج الذهب جلد اول از طبع مطبعة السعادة مصر ۱۳۶۷ هجریه ص ۳۷ و از طبع مطبعة دارالاندلس بیروت

برگزیده خود میراث دادیم، باید دید این چه میراثی است؟ و بنابراین بحث در دو موضوع واقع خواهد شد.

موضوع اول آنکه مراد از کتاب چیست؟ موضوع دوم آنکه مراد از بندگان برگزیده که کتاب را به آنان به نحو توارث سپردیم چه کسانی؟

اما موضوع اول، بدون تردید مراد از کتاب قرآن کریم است چون در آیه قبل از این آیه فرماید:

وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ هُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ إِنَّ اللَّهَ بِعِبَادِهِ لَخَبِيرٌ بَصِيرٌ^۱

آنچه از کتاب به تو وحی کردیم مسلماً و بدون تردید حق است.

و این خطاب راجع به حضرت رسول الله ﷺ است. و کتابی که به حضرت وحی شده قرآن کریم است.

بنابراین چون به دنبال این آیه بدون فاصله می‌گویید: سپس ما کتاب را به بندگان برگزیده خود اراث دادیم، معلوم می‌شود که مراد همین قرآن مورد ذکر است؛ و البته معلومست که مراد از این قرآن اراث داده شده قرآن نوشته شده نیست، بلکه مراد حقیقت قرآن است که بر قلب آنان وارد شده است؛ و به همان نهجی که حضرت رسول الله آن حقائق را از جبرئیل امین تلقی کردند، به همان نهج این بندگان برگزیده از حضرت رسول الله قرآن را تلقی نمودند؛ و آن حقائق و اسرار و دقائق و لطائف که:

لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ^۲

وَإِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيٌّ حَكِيمٌ^۳

با سطح بسیار عالی و مرتفعی که اختصاص به خود آنان داشته است بر قلبشان وارد شده است.

اما در موضوع دوم طبق روایات فراوان و مستفیضی که از حضرت امام محمد

۱- سوره فاطر: ۳۵ - آیه ۳۱

۲- سوره واقعه: ۵۶ - آیه ۷۹

۳- سوره زخرف: ۴۳ - آیه ۴-۳

باقر و حضرت امام جعفر صادق علیهما السلام وارد است مراد از این بندگان برگزیده ذریّه پیغمبر اکرم از اولاد حضرت فاطمه سلام الله علیها هستند که به مقتضای آیه مبارکه: **إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَ نوحاً وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ**^۱ در تحت ذریّه و آل ابراهیم واقع شده اند .

علاوه از صدر اسلام تا به حال هیچکس ادعا ننموده که از امیرالمؤمنین علیه السلام و از ائمه طاهرين سلام الله علیها اجمعین، کسی دیگر به کتاب خدا عارف بوده است بلکه طبق روایات متواتر که از بزرگان اهل سنت وارد شده است امیرالمؤمنین علیه السلام اعرف و اعلم امت به کتاب خدا بوده اند .
و بنابراین مسلماً مراد از بندگان برگزیده خدا که قرآن به آنان ارث رسیده است آنانند .

از اینها گذشته طبق حدیث متواتر بین شیعه و سنی که پیغمبر عترت خود را ملازم و قرین قرآن قرار داده است، معلوم می شود که مراد از بندگان برگزیده همانا عترت رسول خداست: **إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّىٰ يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ**^۲ من در میان شما دو چیز بزرگ و سنگین از خود به یادگاری گذارم یکی کتاب خدا و دیگری عترت من، یعنی اهل بیت من هستند، و این دو هیچگاه از یکدیگر جدا نمی شوند تا کنار حوض کوثر بر من وارد شوند.

و علاوه بر روایاتی که درباره علم امیرالمؤمنین علیه السلام آمده مانند حدیث وارد از ام سلمه که پیغمبر فرمود: **عَلَيٌّ مَعَ الْقُرْآنِ وَ الْقُرْآنُ مَعَ عَلِيٍّ**^۳ علی با قرآن است و قرآن با علی است و حدیث **أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِيٌّ بِأَبْهَاءِ**^۴ من شهر علمم و

۱- سوره آل عمران، ۳- آیه ۳۳

۲- این حدیث را احمد بن حنبل از حدیث زید بن ثابت به دو طریق صحیح روایت می کند اولاد را بتصدای صفحه ۱۸۲ و ثانیاً در انتهای صفحه ۱۸۹ در جزء پنجم از مسند خود لکن عبارت آن چنین است: قال النبی انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و اهل بیتی و انهم لن یفترقا حتی یراد علی الحوض و در تفسیر «الدر المنثور» ج ۶ ص ۷ گوید: و اخرج الترمذی و حسن ابن الانباری فی المصاحف عن زید بن ارقم رضی الله عنه قال رسول الله ﷺ: انی تارک فیکم ما ان تمسکتم به لن تضلوا بعدی احدهما اعظم من الآخر کتاب الله حبل ممدود من السماء الی الارض و عترتی اهل بیتی و لن یفترقا حتی یرد علی الحوض فانظر و کیف تخلفونی فیهما

۳- کنز العمال، ج ۱۲، ص ۲۰۱ حدیث ۱۱۳۰ چاپ هند ۱۳۸۴.

۴- کنز العمال، ج ۱۲، ص ۲۰۳ حدیث ۱۱۵۲ چاپ هند ۱۳۸۴.

علی در اوست، و نظائر آنها از روایاتی که درباره علم امیرالمؤمنین وارد شده است استفاده می‌شود که آن حضرت از وارثین کتاب خدا از رسول الله بوده‌اند. اما راجع به آنکه می‌فرماید: **فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ بإذن الله**

معلومست که منظور همان اصحاب شمال و اصحاب یمین و مقربونند؛ و مسلماً مراد از بندگان برگزیده همان دسته سومند که در خیرات گوی سبقت را ربوده‌اند.

بنابراین یا ضمیر **منهم** راجع است بعبادنا بدون قید اصطفا؛ یعنی مطلق بندگان ما به سه دسته تقسیم می‌شوند، لکن از میان آنان همان سابقون الی الخیرات هستند که مورد برگزیدگی واقع شده و کتاب را ارث برده‌اند.

و یا ضمیر **منهم** راجع است به **الَّذِينَ الصُّطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا** بدین معنی که هر سه طایفه شریکند در وراثت کتاب؛ گرچه وارث حقیقی و حافظ کتاب همان دسته سوم که عالم به کتابند خواهد بود.

و مانعی ندارد که در عین آنکه قائم به کتاب و حافظ آن بعضی بخصوص باشند، نسبت وراثت به همه داده شود؛ مانند کریمه شریفه:

وَأَوْرَثْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ^۱

ما تورات را به بنی اسرائیل به عنوان ارث داده‌ایم، با آنکه تورات بر حضرت موسی نازل شد، نه بر همه آنان، لکن چون حضرت موسی در میان بنی اسرائیل است عنوان نسبت اعطاء تورات به بنی اسرائیل نیز تجوزاً صحیح است.

و بنابراین احتمال، مراد از ظالم لِنَفْسِهِ همان افرادی از مسلمانان هستند که به واسطه ارتکاب سیئه‌ای بر نفس خود ستم نمودند، چون بنابراین احتمال ظالم لِنَفْسِهِ از اقسام افراد برگزیده خواهد بود؛ و لذا نمی‌توان آنان را از اصحاب شمال قرار داد، بلکه از اصحاب یمینند؛ غایة الامر آنکه کاستی و منقصتی در آنها خواهد بود.

باری بگذریم به اصل بحث، و آن این که چون امیرالمؤمنین و ائمه اطهار علیهم السلام بندگان برگزیده هستند، طبق نصوص صریح‌های که خود اهل سنت از بزرگان از محدثین آنها نقل کرده‌اند - لذا آنان پاسداران و حافظان کتاب خدا

۱- سوره مؤمن : ۴۰- آیه ۵۴

هستند .

حافظ و وارث قرآن کسی است که در مقام و منزله رسول الله بوده، و قلبش مانند قلب رسول خدا تحمل و ظرفیت آن حقائق را داشته باشد .
ما در اینجا بعضی از روایاتی را که علمای معروف عامه در کتب خود آورده اند ذکر می کنیم، تا مقام و منزلت امیرالمؤمنین علیه السلام از نقطه نظر آنان معلوم شود :

در ینابیع الموده از جابر بن عبدالله انصاری روایت کند که پیغمبر اکرم فرمود : **كَفُّ عَلَى كَفِّي** دست علی دست من است .
و معلوم است که مراد از دست، آثار مرتبه بر دست است از اخذ و اعطاء و کتابت و حرب و غیره، و خلاصه تمام افعالی که از دست سر می زند؛ و چون این افعال مترتب بر اراده و اختیار نفس است فلذا مساوی بودن کف ملازم با مساوی بودن در تمام مبادی و مراحل افعال از حالات نفسیه و مکارم اخلاق و شیم پسندیده است .

و نیز از ابوبکر وارد است که رسول خدا فرمودند: **يَا أَبَا بَكْرٍ كَفِّي وَ كَفُّ عَلَى فِي الْعَدْلِ** و در روایت دیگر: **يَا أَبَا بَكْرٍ كَفِّي وَ كَفُّ عَلَى فِي الْعَدْلِ** سواء^۱ ای ابوبکر دست من و دست علی در عدد مساویست. ای ابوبکر دست من و دست علی در عدل مساویست .

البته مساوی بودن در عدل همانطور که گفته شد ملازم با مساوی بودن در صفات نفسیه و مکارم اخلاق و اطلاع به سرائری است که در نتیجه در مرتبه فعل، کردار و افعال را طبق کردار و افعال پیغمبر اکرم قرار میدهد .

و اما مساوی بودن در عدد کنایه از مساوی بودن در تمام مراتب و مراحل قدرت است؛ آنچه از دست پیغمبر اکرم برآید از دست امیرالمؤمنین برآید؛ چون دست بالاخص در چنین تعبیری که برای او عدد فرض شده است معلول قدرت و آلت اجرای نیات نفسانیه و ارادات روحیه است. بنابراین، این تعبیری رساننده که قدرت رسول خدا و قدرت علی مساوی است. آن معجزات عجیب که از دست آن حضرت به ظهور پیوست همگی در کانون اراده و قدرت علی موجود است .

۱ و ۲- ینابیع الموده ص ۲۵۲

۳- بعید نیست که هر دو حدیث فی العدل بوده و در یکی تصحیفاً فی العدد آمده باشد

محب طبری در الریاض النضره از انس بن مالک روایت می‌کند که قال
رَسُولُ اللَّهِ: مَا مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا وَ لَهُ نَظِيرٌ فِي أُمَّتِهِ وَ عَلِيٌّ نَظِيرِي^۱

حضرت رسول اکرم فرمودند که هیچ پیامبری نیامده است مگر آنکه اورادر
بین امتش نظیری است، و علی نظیر من است .

این روایت می‌رساند که در جمیع امت رسول خدا، هیچ کس از نقطه نظر
صفات روحیه و کمالات نفسیه مانند علی نزدیک به پیامبر اکرم نبوده است؛ و فقط
و فقط آن سرور مؤمنان نظیر آن حضرت بوده است .

و نظیر این روایت در ینابیع الموده از انس بن مالک به روایت صاحب
الفرودس آمده است که قال رَسُولُ اللَّهِ: مَا مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا وَ لَهُ نَظِيرٌ إِلَيَّ أَنْ قَالَ وَ عَلِيٌّ
بْنُ أَبِي طَالِبٍ نَظِيرِي^۲

و در صحیح بخاری در باب مناقب علی گوید: قال النَّبِيُّ ﷺ لَعَلِيٌّ:
أَنْتَ مِثِّي وَ أَنَا مِثُّكَ^۳

رسول خدا به امیرالمؤمنین فرمودند: ای علی تو از من هستی و من از تو
هستم.

و این تعبیر نهایت یگانگی و اتحاد را می‌رساند، مثل آنکه وجود آن دوسرور
عالمیان وجود واحدی است که در دو تن و دو قالب نمودار شده است
و نیز این حجره هیمی مکی در الصواعق المحرقة^۴ از براء بن عازب و محب
طبری در الریاض النضره از ملا نقل کرده‌اند که پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: علی
مِثِّي بِه مَنْزِلَةٌ رَأْسِي مِنْ بَدَنِي^۵

نسبت علی با من مانند نسبت سر من است با بدن من، و این تعبیر غایت
پیوند و همبستگی را می‌رساند .

رسول خدا می‌فرمایند همانطور که بدن بدون سر حیات ندارد؛ حیات من
مربوط و منوط به حیات علی است .

۱- الریاض النضره ج ۳ ص ۱۵۳

۲- ینابیع الموده ص ۲۳۵

۳- صحیح بخاری ص ۱۶۴

۴- الصواعق المحرقة ص ۷۵

۵- الریاض النضره ص ۱۶۲

و در ینابیع المودة از عبدالله بن مسعود روایت می کند که رسول خدا فرمود علی مئی مثل رأسی من بدنی .^۱

و در ینابیع المودة از ابوهریره روایت کند که او گفت: کان رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بَعَثَ بَعَثَيْنِ، وَبَعَثَ عَلَيَّ أَحَدَهُمَا عَلِيًّا وَعَلَى الْآخَرِ خَالِدَ بْنَ الْوَلِيدِ،

وَ قَالَ إِذَا التَّقِيْتُمْ فَعَلَى النَّاسِ إِمَامٌ، وَإِذَا افْتَرَقْتُمْ فَكُلُّ عَلَيَّ جُنْدٍ، فَالْقِيْنَا بَنِي زُبَيْدَةَ، فَاقْتَتَلْنَا، وَظَفَرْنَا عَلَيْهِمْ. وَ سَبَيْنَاهُمْ، فَاصْطَفَى عَلِيٌّ مِنَ السَّبِيِّ وَاحِدًا لِنَفْسِهِ

فَبَعَثَنِي خَالِدٌ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، حَتَّى أُخْبِرَهُ بِذَلِكَ فَلَمَّا آتَيْتُ وَأَخْبِرْتُهُ قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ بَلَّغْتُ مَا أُرْسِلْتُ بِهِ؟

فَقَالَ: لَا تَقْعُوا فِي عَلِيٍّ، فَإِنَّهُ مِنِّي وَأَنَا مِنْهُ، وَهُوَ وَلِيِّ وَوَصِيِّ مِنْ

بَعْدِي^۲

رواه الامام احمد فى مسنده .

ابوهریره گوید - طبق حدیثی که در ینابیع قندوزی از امام احمد بن حنبل در مسند خود روایت می کند - که رسول خدا ﷺ دو لشگر را برای جنگ حرکت دادند یکی را به ریاست علی، و دیگر را به ریاست خالد بن ولید، و فرمودند هنگامیکه این دو لشگر بهم بیوندند برای جمیع لشگریان یک امام امامت کند، و چون از هم جدا باشند هر یک از این دو نفر بر لشگر خود امامت بنمایند .

ابوهریره گوید دو لشگر حرکت کرد و در بنی زبیده بهم رسید، و با بنی زبیده نبرد کردیم و غالب و پیروز آمدیم و از آنان اسیرانی گرفتیم؛ علی بن ابیطالب یکی از آن اسرا را برای خود انتخاب نموده و برداشت .

خالد بن ولید مرابسوی پیغمبر روانه ساخت تا او را از این قضیه مطلع نمایم که علی بن ابیطالب بدون مجوز برای خود اسیری انتخاب نموده و برداشته است . من بخدمت رسول خدا روانه شدم؛ چون بمحضرش رسیده و او را از این قضیه

۱- ینابیع المودة ص ۲۳۵

۲- ینابیع المودة ص ۲۳۵

خبر دادم، گفتم: ای رسول خدا! من مأموریت خود را انجام دادم و آنچه را که بمن امر شده بود بشما رساندم؟

حضرت رسول فرمودند: عیب علی را نگوئید، و خود را در کار علی دخالت ندهید؛ حقاً بدانید که علی از من است و من از علی هستم، و او صاحب اختیار و سرپرست و وصی من است بعد از من بر امت من.

ابن اثیر در اسد الغابه^۱ با اسناد متصل خود از عمران بن حصین، و همچنین قندوزی در ینابیع المودة^۲ از سنن ترمذی از عمران بن حصین و همچنین محب الدین طبری از عمران بن حصین^۳ روایت کرده‌اند که پیغمبر علی را بر قشونی امیر نموده، و بسریه‌ای گسیل داشت علی در آن نبرد برای خود کنیزی برداشت؛ این معنی در نزد بعضی گران آمد، و چهار نفر از آنان یکدل گردیده بایکدیگرنزد پیغمبر آمدند، و یک یک برخاسته، زبان بشکایت گشودند.

پیغمبر در هر مرتبه از آنها روی گردانید؛ چون نفر چهارم برخاست و آنچه را که آن سه نفر گفته بودند، او نیز بازگو کرد فَأَقْبَلَ إِلَيْهِمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ و الْعُضْبُ يُعْرِفُ فِي وَجْهِهِ، فَقَالَ: مَا تُرِيدُونَ مِنْ عَلِيٍّ؟ مَا تُرِيدُونَ مِنْ عَلِيٍّ؟ إِنْ عَلِيًّا مِثِّي وَأَنَا مِنْ عَلِيٍّ، وَهُوَ وَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي.

در اینجارسول خدا روی خود را به آنها نموده و در چهره مبارکش آثار غضب و خشم هویدا بود و فرمود چه می‌خواهید از علی؟ چه می‌خواهید از علی؟ چه می‌خواهید از علی؟ حقاً علی از من است و من از علی هستم و او صاحب اختیار و ولی هر مؤمنی است بعد از من.^۴

آری کسانی که نمی‌توانستند به بیند علی کنیزی را برای خود بردارد. در حالیکه قوام اسلام رهین فداکاریهای بی‌نظیر او بود - کجا می‌توانستند ببینند که

۱- اسد الغابه ج ۴ ص ۲۷

۲- ینابیع الموده ص ۵۳ و ۵۴

۳- الریاض النضره ج ۳ ص ۱۶۴ و ۱۶۵

۴- در کتاب علی والوصیة از ص ۳۵۲ الی ۳۵۴ موارد عدیده‌ای را که بعضی از امیرالمؤمنین نزد رسول خدا شکایت کردند و آنحضرت متغیر شده و آنها را ردع و تهدید فرموده و امیرالمؤمنین را برادر و ولی هر مؤمن خوانده است بیان می‌کند.

او بر جمیع مسلمین عالم زعامت کند و سررشته امور مردم را بدست گیرد؟ کردند با او آنچه کردند، تا بالاخره پس از سی سال خون دل، در محراب عبادت فرقی را بشکافتند، و چنین روح کلی و حیات سرمدی خود را در زیر خاک پنهان نموده، دل جنّ و انس و حیوان بیابان و مرغان هوا را در سوگش ماتم سرا نمودند.

ابن اثیر جزری می نویسد: و أنبأنا جدی، حدّثنا زید بن علی عن عیدالله بن موسی، حدّثنا الحسن بن کثیر عن أبیه قال: حَرَجَ عَلِيٌّ لِصَلْوَةِ الْفَجْرِ فَاسْتَقْبَلَهُ الْأَوْزُ يَصْحِنَ وَجْهَهُ؛ قَالَ: فَجَعَلْنَا نَطْرُدُهُنَّ عَنْهُ. فَقَالَ: دَعُوهُنَّ فَإِنَّهُنَّ نَوَائِحٌ؛ وَ حَرَجَ فَأَصِيبًا^۱.

حسن بن کثیر از پدرش روایت می کند که او گفت: امیرالمؤمنین علیه السلام برای نماز صبح می رفت، مرغابیهای بدوروی آورده و در برابر صورت علی صدای خود را به صیحه و غوغا بلند کردند.

او می گوید: ما خواستیم آنها را از دور امیرالمؤمنین دور کنیم، حضرت فرمود: آنها را بحال خود گذارید؛ اینها برای من نوحه سرائی می کنند. چون برای نماز بیرون شد، ضربت بر فرق مبارکش رسید.

آری مرغان هوا و وحوش بیابان برای فرزندش نیز نوحه سرائی نمودند؛ ابن شهر آشوب گوید: چون بنی اسد در روز دوازدهم محرم آمدند که آن اجساد مطهره را دفن کنند، مرغان سفیدی را گرداگرد آن بدنهای نازنین مشاهده نمودند^۲

مجلسی رضوان الله علیه از بعضی از مؤلفات اصحاب روایت می کند که روی عن طریق اهل البيت: أَنَّهُ لَمَّا اسْتَشْهَدَ الْحُسَيْنُ علیه السلام بَقِيَ فِي كَرْبَلَا صَرِيحًا، وَ دَمُهُ عَلَى الْأَرْضِ مَسْفُوحًا، وَ إِذَا بَطَّائِرُ أَبِيضُ قَدَّاتِي وَ تَمَسَّحَ بِدَمِهِ؛ وَ جَاءَ وَ الدَّمُ يَقَطُرُ مِنْهُ.

فَرَأَى طُيُورًا تَحْتِ الظَّلَالِ، عَلَى الغصونِ وَ الأشجارِ؛ وَ كُلُّ مِنْهُمْ يَذْكُرُ

۱- اسدالغایة ج ۴ ص ۳۶

۲- مناقب ج ۲ ص ۲۲۴

الْحَبِّ وَالْعَلْفِ وَالْمَاءِ .

فَقَالَ لَهُمْ ذَلِكَ الطَّيْرُ الْمُتَلَطِّحُ بِالْدَمِّ: يَا وَيْلَكُمْ! أَتَشْتَعْلُونَ بِالْمَلَاهِي، وَ ذَكَرَ الدُّنْيَا وَالْمَنَاهِي، وَالْحُسَيْنُ فِي أَرْضِ كَرْبَلَا فِي هَذَا الْحَرِّ مُلْقَى عَلَى الرَّمْضَاءِ ظَامِيٌّ مَذْبُوحٌ وَ دَمُهُ مَسْفُوحٌ

فَعَادَتِ الطَّيُورُ، كُلُّ مِنْهُمُ قاصِداً كَرْبَلَا؛ فَرَأَوْا سَيِّدَنَا الْحُسَيْنَ مُلْقَى فِي الْأَرْضِ جُثَّةً بِلَارِ آسٍ، وَلَا غُسْلٍ، وَلَا كَفْنٍ، قَدْ سَقَّتْ عَلَيْهِ السَّوَافِي، وَ بَدَتْهُ مَرَضُوصٌ، قَدْ هَشَمَتْهُ الْخَيْلُ بِحَوَافِرِهَا؛ زُورَهُ وَ حَوْشُ الْقِفَارِ، وَ تَدَبَّثَهُ جَنُّ السُّهُولِ وَ الْأَوْعَارِ قَدْ أَضَاءَ الثَّرَابُ مِنْ أَنْوَارِهِ، وَ لُزَّهَرَ الْجَوْ مِنْ لُزَّهَارِهِ .

فَلَمَّا رَأَتْهُ الطَّيُورُ، تَصَايَحْنَ، وَ أَعْلَنَ بِالْبُكَاءِ وَ الثُّبُورِ وَ تَوَاقَعْنَ عَلَى دَمِهِ، يَتَمَرَّعْنَ فِيهِ، وَ طَارَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ إِلَى نَاحِيَةٍ يُعَلِّمُ أَهْلَهَا عَنْ قَتْلِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ .

از طریق اهل بیت روایت شده است که چون حضرت حسین بن علی علیه السلام بشرف شهادت نائل شدند، بدن آن حضرت همینطور روی زمین کربلا افتاده بود و خون آن حضرت بر روی زمین ریخته و مشهود بود؛ تا آنکه یک مرغ پرنده سفیدرنگی آمد و بدن خود را بخون آن حضرت مالید و در حالیکه خون قطره قطره از بالهای او می چکید به پرواز درآمد .

تا رسید بجائی که دید پرندگانی در زیر سایه‌ها، بر روی درخت‌ها و شاخه‌ها نغمه‌سرائی می‌کنند و با یکدیگر سخن از دانه و علف و آب دارند .

این مرغ بخون آلوده، به آنها گفت: وای بر شما! آیاشما در این مکان خوش آب و هوا سرگرم خود هستید و ازدنیا و لذائذ آن یاد می‌کنید، و حسین در زمین کربلا در این هوای گرم بروی ریگها و زمین تفته افتاده، او را تشنه کام سر بریدند، و خون او را بروی زمین ریختند؟

آن پرندگان همگی محل‌های خوش آب و هوای خود را ترک گفته و بسوی کربلا بیرواز درآمدند؛ و دیدند که آقای ما حسین علیه السلام بروی زمین افتاده جسمی است بدون سر، نه کسی او را غسل داده، و نه کفن نموده، بادهای بیابان بر آن بدن

وزیده و گرد و غبار صحرا را بر آن پیکر نشانده، بدن در زیر سمّ ستوران درهم شکسته و خورد شده و استخوانها کوبیده شده است .

زوارش حیوانات وحشی بیابانها هستند که در اطراف او گرد آمده‌اند؛ و زاری‌کنندگان بر او طایفه جنّ که در بیابانهای هموار و درگردنه‌ها و دره‌ها زندگی می‌کنند .

اما خاک تیره از نور آن حضرت روشن و منور شده، و جوّ و فضا از اشراقات او تابان و درخشان گردیده است .

چون آن‌پرندگان این منظره عجیب را دیدند، صدهای خود را بصیحه و فغان بلند کردند، و آشکارا گریه وزاری سردادند و خود را بخونهای آن حضرت مالیده و در آن خون غلظه می‌خوردند، و سپس همه پرواز درآمدند، و هریک از آنان آهنگ ناحیه‌ای را نموده که اهل آنرا از شهادت حضرت ابی عبدالله علیه السلام باخبر کنند .

و در زیارتنامه آن حضرت در زیارت اول رجب می‌خوانیم: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ،
أَشْهَدُ لَقَدْ أَقْشَعَرَّتْ لِدِمَائِكُمْ أَظْلَّةُ الْعَرْشِ مَعَ أَظْلِهِ الْخَلَائِقُ وَ بَكَتُمْ السَّمَاءَ وَ
الْأَرْضَ وَ سَكَّانَ الْجَنَانِ وَالْبَرِّ وَالْبَحْرِ

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ عَدَدَ مَا فِي عِلْمِ اللَّهِ، لَيْبِكَ دَاعِيَ اللَّهِ، إِنْ كَانَ لَمْ
يُجِبْكَ بَدَنِي عِنْدَ اسْتِغَاثَتِكَ، وَ لِسَانِي عِنْدَ اسْتِنصَارِكَ، فَقَدْ أَجَابَكَ قَلْبِي وَ
سَمْعِي وَ بَصْرِي، سُبْحَانَ رَبَّنَا، إِنْ كَانَ وَعْدُ رَبَّنَا لَمَفْعُولًا^۱

ای ابا عبدالله! من بشهادت سوگند یاد می‌کنم که بحقیقت و واقعیت، برای خونهای پاک شما، طبقات ساکنین عرش خدا با طبقات آفریده‌شدگان بلرزه در آمدند و آسمان و زمین بر شما گریست، و ساکنین بهشت‌ها و خشکی‌ها و دریاها بگریستند .

درود خدا بر تو باد، درودی فراوان باندازه و وسعت و گنجایش تعداد آنچه در علم خدا می‌گنجد .

بله بله! قبول کردم و پذیرفتم، ای دعوت‌کننده براه خدا! دعوی تو را لیبک

۱- اقبال ص ۷۱۲، ابن طائوس این زیارت را در شب نیمه شعبان ذکر کرده است و گفته است که زیارتی است که در اول رجب خوانده می‌شود، ولیکن چون نیمه شعبان اعظم است لذا آنرا در اینجا ذکر کرده است و محدث قمی نیز در هدیه الزائرین ص ۱۱۳ ذکر نموده است .

گفتم، و ندای تو را با جان و دل پذیرفتم! اگر در آن روز بدنی نداشتم تا با آن استغاثه تو را اجابت کنم، و زبانی نداشتم تا استنصار تو را پذیرا شوم، لیکن امروز جان من و روح من و دل من و گوش من و چشم من استغاثهات را پاسخ می گوید، و ندایت را می پذیرد و اجابت می کند .

پاک و منزّه است پروردگار ما، و حقاً که میعاد پروردگار ما خواهد رسید .
بدین وعده گر جان فشانم رواست .

وَبَشِيرِي لَوْ جَاءَ مِنْكَ بَعْظْفٍ
وَجُودِي فِي قَبْضَتِي قُلْتُ هَاكَآ
بشکر آنکه شکفتی بکام بخت ای گل
نسیم وصل ز مرغ سحر دریغ مدار

درس سوّم

در امتیازات بندگان برگزیده خدا

درس سوّم

بسم الله الرحمن الرحيم

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ
الطَّاهِرِينَ وَ لَعْنَةُ اللهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ
مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا
بِاللهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ
قال الله الحكيم في كتابه الكريم :

عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ فَآتَاهُ
يَسْئَلُكَ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رَسُولَاتِ رَبِّهِمْ وَأَحَاطَ
بِمَا لَدَيْهِمْ وَأَخَصَى كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا^١

انسان همانطوری که دارای اعضاء و جوارح مختلفی است ، دارای غرائز و صفات متفاوتی است ، مانند غضب و میل بطعام و دفاع از نفس و حب جاه و سایر لذائذ ، و غریزه انتقام و عبودیت و ایثار و غیرها .

و معلوم است که هر یک از آنها را باید در جا و محل خود بکار بندد و باندازه معینی مصرف کند ، و الاً موجب ضرر و چه بسا سبب هلاکت خواهد شد .

و این بعلت بکار نبستن دستگاه منظم کننده قوای عقل و ادراک است ، مثلاً اگر شخصی در حال غذا خوردن بخواهد کاملاً از لذت غذا بدون حدّ معین و مقدار ثابتی بهرمنند گردد ، مسلماً به علت تکثیر در اکل و شرب می‌میرد ؛ و اگر کسی در اعمال غریزه جنسی از عقل پیروی نکند ، بسبب زیاده‌روی خود را از پای درآورده در آغوش مرگ می‌خسبد .

یکی از غرائز حبّ بخدا و رسیدن بکمال اطمینان و کامیاب شدن از لقای

١- سوره جن : ٧٢- آیه ٢٦- ٢٨

خدا و وصول بمقام عزّ اوست، و تا انسان به این مطلوب نرسد آرام نمی‌گیرد، و برای وصول به این مقام نیاز بمجاهده با نفس اماره دارد، یعنی در هر لحظه باید مراقب بوده، کاری خلاف رضای خدا از او سر نزنند و کردارش صالح باشد.

اخلاص در عمل صالح یگانه وسیله نیل بمقصود است.

فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا^{۱۸} در هر قدمی که برمی‌دارد از تسویلات نفس و تزینات ابلیس روی گردانیده، دل بخدای خود بسپارد و خواطر شیطانی را از ضمیر خود بدور ریخته، نفس متحرک و مواج و مضطرب خود را بیاد خدا آرام کند.

این عمل احتیاج بمجاهده دارد، مجاهده با نفس و رسیدن بمنزل اخلاص، تا از مخلصین گردد، و در تمام کارها از عبادت و غیر آن در هیچ چیز غیر خدا را منظور و مقصود خود نداند، و صرفاً کردارش خالصاً لوجهه الکریم بوده باشد.

چون انسان در هیچ حال از تهاجم افکار و خیالات وارده در قلب خالی نیست، حتی در حال سکوت و استراحت، خواطر بدون اختیار مانند سیل به دل انسان هجوم می‌آورند، و حتی در حال خواب، خواطر از انسان دست برنمی‌دارند؛ لذا برای سکون و آرامش دل باید با ذکر خدا و مجاهده بسیار قوی درمقابل هجوم خاطرات مقاومت نمود، و دل را از دستبرد آنان محفوظ نگاهداشت، و در هر لحظه از منویات شخصی دست برداشت، و اختیار و رضای حضرت باری تعالی را بر رضا و اختیار خود ترجیح داد.

اگر انسان بیاری و توفیق خدا در این مرحله ایستادگی بنماید، و مجاهده خود را ادامه بدهد کم کم همه مراتب شخصیت طلبی و استکبار و استقلال منشی او خداحافظی نموده و می‌روند، و ذلّ عبودیت نسبت به ساحت حضرت معبود و روح خداطلبی و نیاز و فقر بدرگاه او جانشین آن می‌گردد.

از خودپرستی برون رفته خدایپرست می‌گردد و حقیقت عبودیت را در خود ملاحظه و مشاهده می‌کند، قلب او آرام می‌گیرد، و از نوسان و حرکت می‌ایستد، و از اضطراب و آشفتگی به اطمینان و سکون رهبری می‌شود؛ وجودش و سرش پاک و پاکیزه می‌گردد و خواطر شیطانی دیگر بدو راه پیدا نمی‌کند، و سایر خواطر با اجازه او بدون دل راه می‌یابند، و بدون اجازه، حق ورود ندارند.

۲- سوره کهف: ۱۸- آیه ۱۱۰

چون دل در این هنگام بتمام معنی کلمه پاکیزه شده و صیقلی بصیقل محبت و عبودیت شده است؛ لذا جمال و انوار الهی در او مشهود، و آئینه تمام‌نمای ذات و اسماء و صفات حضرت معبود می‌گردد، و این مقام مخلصین است که بسیار مقامی والا و ارجمند است.

طبق آیات قرآن این دسته دارای آثار و خصوصیات مختصّ بخود خواهند بود: اولاً شیطان و نفس اماره به آنها دسترسی ندارد، و از آنها کاملاً مأیوس است، و نمی‌تواند باندازه سر سوزنی در دل آنها رخنه نموده و اثری بگذارد

و لَا تُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ^۱

قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَا تُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ^۲

خود شیطان در این حال اعتراف دارد که عاجزتر از آنستکه بتواند آنان را از راه منحرف بنماید، چون دل آنها محلّ خدا شده، و معلومست که شیطان قدرت غلبه و استیلا بر جایگاه خدا را ندارد.

این چنین افراد دائماً در حرم خدا مصون و محفوظ از هر گناه فعلی و قولی و فکری و قلبی و سرّی، و نیز خالی از هر گونه خطا و اشتباه بوده، فعل آنان فعل حقّ، زبان آنان زبان حق، چشم آنان چشم حق، گوش آنان گوش حق، و بالاخره تمام کانون وجودی آنان متعلق بحضرت حقّ و خانه قلب و سرّ آنان در بسته به تسلیم خدای مَنان داده شده است.

و معلومست که واردات قلبیه آنان باذن حقّ، بامر حق بوده، آنچه را که ضمیر آنان از عوالم بالا تلقّی کند خواه بطور وحی و تشریح شریعت باشد، خواه بعنوان ادراک مطالب کلیّه و علوم حقیقیّه، و اطلاع بر اسرار و مغیبات که شأن امام و اولیای خداست؛ در هر حال قلب آنان معصوم و عاری از هر گونه گناه و خطائی خواهد بود.

و ثانیاً چون فکر و سرّ آنان وسیع شده، و آنان از تمام مراحل هستی عبور نموده و متحقّق بذات حقّ شده‌اند، لذا می‌توانند خدا را چنانکه شاید و باید حمد و ستایش کنند، ستایشی که لایق ذات مقدّس اوست.

سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ^۳

۱- سوره حجر: ۱۵- آیه ۴۰

۲- سوره ص: ۳۸- آیه ۸۳

۳- سوره صفات: ۳۷- آیه ۱۶۰

چون هر موجودی که بخواهد خدا را حمد کند باندازه استعداد و ظرفیت و بقدر فکر خود و علم خود حضرت معبود را می‌ستاید .

حضرت حق بالاتر از مقدار و اندازه علم و ظرفیت وجودی اوست ، لذا هیچ موجودی نمی‌تواند آنطور که باید خدا را حمد کند، و لذا باستایش باید تسبیح را توأم نمود ، یعنی در عین آنکه تو را حمد می‌کنیم و بتمام مراتب جمال و کمال می‌ستائیم، تو را منزه و مقدس و پاکتر از این می‌دانیم که این ستایش ما سزاوار مقام عز و جلال و عظمت تو باشد .

سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَىٰ وَبِحَمْدِهِ - سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ - وَيُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ وَالْمَلَائِكَةُ مِنْ خِيفَتِهِ ١

رعد آسمان و فرشتگان ، از خوف خدا و کوچکی آنان در برابر عظمت آن حضرت پیوسته با ستایش خود ، تسبیح و تنزیه می‌کنند .

وَأَنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ ٢

تمام موجودات بدون استثناء با ستایش و تمجید خود ، اعتراف بعدم وصول حمد و ستایش، بساحت قدس او را دارند؛ ولذا با حمد خود تنزیه و تقدیس نموده، ذات مقدس او را از این گونه ستایشها بالاتر و منزه‌تر می‌ستایند .

اما بندگان مخلص خدا که هیچ جنبه هستی بخود در آنها مشهود نیست ، بلکه هستی آنان هستی حق شده است ، و قلب آنان عرش و کرسی آن حضرت است، آنان می‌توانند خدا را چنانکه شاید بستانند و در حقیقت خدا ستاینده خود بوده است .

و این تقریب منافاتی با جمله مَا عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ ندارد ، زیرا مفاد این جمله ، عرض ذل و فقر در عالم امکان و کثرت است ، و مفاد سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ ، تحقق فنای حقیقی در تمام مراتب اسماء و صفات و ذات حضرت احدیت است که در آن مقام فنای مطلق، مختصر شائبه هستی و اظهار انانیت نمودن ، کفر و شرک بوده و از ساحت اخلاصِ مخلصین بسی دور است .

و ثالثاً برای آنان مؤاخذه و بازخواستی نیست ، و سؤال و کتابی ندارند ،

۱- سوره رعد : ۱۳- آیه ۱۳

۲- سوره اسراء : ۱۷ آیه ۴۴

سؤال قبر، و نکیر و منکر، و حشر و عَرْض، و کتاب و میزان، و صراط برای آنان نیست

فَأَبْهَمُوا لَمْحُضْرُونَ إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ^۱

تمام افراد انسان در پیشگاه عدل خدا حاضر شوند و مورد عرض و سؤال قرار گیرند، مگر بندگان مخلص خدا که آنها از سؤال و عرض، بسبب مجاهدات نفسانی و اخلاص در عمل و قول و فکر و سیر از محل مؤاخذه و سؤال عبور نموده و در جایگاه والای مخلصین در حرم خدا وارد شده و در آنجا آرمیده‌اند.

و در حقیقت، موجودی که وجود خود را تسلیم نموده و چیزی برای او نمانده است، دیگر چگونه حضور یابد، و مورد سؤال واقع شود.

سؤال و کتاب برای کسانی است که در آنها شوائبی از ربوبیت بوده، و اعمالی طبق این شوائب از آنها سر زده است، ولی آنکه در او غیر از حقیقت عبودیت محضه چیزی نمانده است، و تمام مراتب وجودی او بأعلیٰ الکلمه ندا بر فقر و نیاز و ذلّ عبودیت می‌نماید، چگونه حضور و سؤال درباره او متصور است.

این بندگان مرگ ندارند و همیشه بحیات حقّ زنده و جاویدند، چون وجه الله شده، و نماینده و نشان دهنده خدایند، و معلومست که هلاکت و یوار در مراحل است که هستی، غیر هستی حقّ و غیر وجه او باشد.

و يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَفَزِعَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ^۲

و نْفَخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ^۳

و قتیکه در صور دمیده شود تمام موجوداتی که در زمین و آسمانند، از شدت ترس و وحشت هلاک می‌شوند، مگر افرادی را که خدا بخواهد.

در این دو آیه ملاحظه می‌شود که خداوند یکدسته را استثنا نموده است: آنهاییکه مورد مشیت خدا واقع شده، و خدا نمی‌خواهد هلاک شوند برای آنان ترس و هلاکتی نیست.

از طرف دیگر می‌بینیم که خداوند می‌فرماید تمام موجودات غیر از وجه خدا همه و همه بدون استثنا هلاک خواهند شد.

۱ - سوره صافات: ۳۷ - آیه ۱۲۸

۲ - سوره نمل: ۲۷ - آیه ۸۷

۳ - سوره زمر: ۳۹ - آیه ۶۸

كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ^۱

كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَ يَبْقَىٰ وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ^۲

تمام موجوداتی که در روی زمین زیست می‌کنند فانی و هلاک شونده‌اند، مگر وجه الله در آن فنا و زوالی نیست.

از ملاحظه این دو آیه با دو آیه سابق الذکر بدست می‌آید که همان افرادی را که خدا می‌خواهد، و بواسطهٔ نفخ در صور نمی‌میرند، کسانی هستند که وجه‌الله شده و نمایش دهندهٔ خدا به تمام معنی گشته‌اند، یعنی اولیای خدا و مقرّبین درگاه او مرگ ندارند.

و با انضمام این نتیجه به آیه سابق که فرمود: فَأَتَتْهُمْ لَمُحْضَرُونَ إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ، استفاده می‌شود که بندگان مخلص خدا نه سؤال و کتابی دارند، و نه مرگ و انعدامی، بلکه پیوسته آنها بحیات حقّ ابداً سرمداً زنده خواهند بود.

رابعاً خداوند علیّی اعلیّی، برای بندگان مخلص خود جزائی محدود و معین قرار نداده است، چون هر چه از بهشت و نعمتهای بهشتی به آنها بدهد، کمتر از مقام و منزلت آنهاست، بلکه جزای آنها خود ذات احدیت و مشاهدهٔ انوار جمال اوست و بس.

وَمَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ^۳

مزد و جزای آنها بی‌حدا و بی‌حساب بوده، چون آنها از نفس و عالم مقدار عبور کرده و به دریای عظمت و جلال رسیده‌اند، لذا نفس تحقق در آن مقام جزای لامتناهی و بی‌عدا و حدّ آنان خواهد بود.

باری از این آیاتی که دربارهٔ مخلصین و مقام و منزلت آنان ذکر شد، استفاده می‌شود که مخلصین از بندگان خدامن جمیع الوجوه غیر از سایر بندگانند، آنان مصون بصیانت حضرت ذوالجلال بوده، و هیچ آفتی از گناه و معصیت که لازمهٔ سیطرهٔ شیطان و نفس اماره است در آنها نیست.

و این معنی عصمت از گناه است که خداوند در قرآن مجید می‌فرماید: ما که حضرت یوسف را از ابتلای بگناه با زلیخا حفظ کردیم، بعلت آن بود که او از

۱- سوره قصص: ۲۸ - آیه ۸۸

۲- سوره الرحمن: ۵۵ - آیه ۲۷

۳- سوره صافات: ۳۷ - آیه ۴۰

بندگان مخلصین ما بود

كَذَلِكَ لَنَصْرَفُ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ^۱

پس هر که بمقام و مرتبه مخلصین برسد، از هرگونه زشتی و منکری در حفظ و امان الهی است، و علاوه چون حیات آنها حیات حق شده و از عالم مقدار عبور کرده‌اند، و خواطر مغیبه و مبدله نفس دیگر در آنها وجود ندارد، بنابراین در تلقی معارف الهیه و علوم کلیه و حفظ و تبلیغ و تحویل نیز دارای مقام عصمت، و مصون بصیانت حضرت احدیت خواهند بود.

از آیه مبارکه‌ای که در مطلع گفتار قرائت شد می‌توان تمام مراتب سه گانه عصمت را در فرستادگان خدا که برای هدایت و ارشاد مردم مبعوث شده‌اند استفاده نمود: **عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَن ارْتَضَىٰ مِن رَّسُولٍ** خداوند عالم غیب است و از این علم غیب خود به کسی اطلاع نمی‌دهد مگر به آن فرستادگانیکه مورد رضای او واقع شوند، یعنی من جمیع الجهات از نقطه نظر فعل و صفت، از نقطه نظر ملکات و عقائد، و از نقطه نظر صفات نفسیه و روحیه مورد رضای حضرت او قرار گیرند، کسانیکه بمرحله عبودیت محضه نائل آمده، از خودپسندگی و خودبینی در جمیع مراحل بیرون آمده، خدایسند و خدایین شده‌اند. چون معلومست که تا انسان باین سر منزل نرسد مورد ارتضای مطلق پروردگار واقع نخواهد شد^۲ و این همان مرتبه مخلصین است، در اینصورت خداوند پرده و

۱- سوره یوسف: ۱۲ - آیه ۲۵

۲- در اینجا این سؤال پیش می‌آید که چطور در اینجا مراد از ارتضاء ارتضای مطلق است ولی در آیه مبارکه ۲۸ از سوره انبیاء: **وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَن ارْتَضَىٰ**، مراد از ارتضاء ارتضای در دین و عقیده است، جواب آنستکه چون شفاعت راجع باهل معصیت است، آنهم معاصی کبیره، بدلیل آیه ۳۲ از سوره والنجم: **لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسَاءُوا بِمَا عَمِلُوا وَيَجْزِيَ الَّذِينَ أَحْسَنُوا بِالْحَسَنَىٰ**، الذين يجتنبون كبائر الاثم والفواحش الا اللّهم، افرادی را که فقط از گناه کبیره اجتناب کنند آنها را محسن شمرده است، و پیغمبر فرموده است شفاعت برای محسنین نیست: **شفاعتی لاهل الكبائر من امتی فاما المحسنون فماعلیهم من سبیل**، و در سوره نساء آیه ۳۰ وارد است که: **ان تجتنبوا كبائر ما تنهون عنه نكفر عنكم سيئاتكم**، بنابراین نفس اجتناب از كبائر خود بخود مكفر سيئات و معاصی صغیره است، روی این زمینه مراد از ارتضاء در آیه شفاعت بمناسبت حکم و موضوع حتماً باید ارتضاء در دین و عقیده باشد نه ارتضاء در سرّ و ذات و عمل، زیرا کسیکه ذاتش و سرّش مورد ارتضاء واقع شود، دیگر درباره او شفاعت معنی ندارد و مؤید این معنی روایاتیست که از حضرت امام رضا علیه السلام وارد شده است و در آنها ارتضاء در آیه شفاعت را با ارتضاء در دین تفسیر نموده‌اند (جلد اول از تفسیر المیزان ص ۱۷۱ بعد و جلد هفتم در سوره انبیاء در آیه ۲۸ روایاتیست که بر مقصود دلالت دارد) آن آیه ارتضاء در مورد علم غیب بمناسبت حکم و موضوع، باطلاق خود باقی است. در مورد شفاعت باز بمناسبت حکم و موضوع فقط اطلاق در مورد دین و عقیده خواهد داشت.

حجاب قلبی او را بکنار زده و از علم غیب خود باو می فهماند، و از آنچه از دستبرد تمام افراد جنّ و انس و ملک خارج است او را آگاه و مطلع می گرداند .

البته چون علم غیب خود را بدون تغییر و تبدیل و بدون کم و کاست به او می فهماند ، بنابراین قلب او باید در مقام عصمت خدا و مصونیت حضرت او واقع شود، و گرنه در تلقی آن علم غیب از خود تصرفاتی نموده و در اخذ آن دچار انحراف و تبدیل واقع خواهد شد، و این مرحله عصمت در تلقی معارف حقّه است .

فَاتَهُ يَسْئَلُكَ مِنْ بَيْنَ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رَسُولَاتِ رَبِّهِمْ وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَأَخْصَى كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا^۱

و نیز پس از تلقی صحیح ، چون قلب او صافی است ، و از دستبرد شیطان خارج شده است ، لذا آن معارف و علوم کلیّه را همانطور که اخذ نموده ، در خود نگاهداشته و تحویل می دهد ، و این مرحله عصمت در تبلیغ و رسانیدن احکام و معارف است .

خداوند از جلو و عقب در اطراف و جوانب قلب او پاسبانانی می گمارد ، و رَصَد می گذارد تا القاءات جنّی و انسی در او اثر نکنند، و وسوس نفس و ابلیس در او راه نیابند ، و این همان مصونیت الهی است .

چون اگر او را بخود واگذارد، و از حمایت و حفظ او دست بردارد، مواجه با هزاران آفت خواهد شد؛ آن قلب از جمیع شرور محفوظ است، از شَرِّ الْحَسَّاسِ الَّذِي يُوسُّوسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ ، و از شَرِّ جَمِيعِ مَا خَلَقَ ، و از شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ و حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ نه سحری می تواند در او کار کند ، و نه طلسمی ، و نه قدرت نفس اماره موجود شیریری ، ابدأ در او اثری نمی گذارد .

اگر تمام مخلوقات مجتمع شوند، و دست بدست یکدیگر داده بخواهند او را از رویه و مقصد خود بازدارند ، یا بر خلاف علوم کلیّه و معارف حقّه در او تصرفی کنند ، یا در معلومات و ادراکات او تغییری دهند ، نمی توانند، چون قلب مؤمن در تحت مصونیت و رَصَد خداوندی قرار گرفته ، و خدا از جلو و از عقب برای حفظ و حراست او موکلینی را تعیین فرموده است ، برای آنکه او را حفظ کنند ؛ و این برای آنستکه آنها رسالات و احکام خدا را درست و صحیح ابلاغ نموده ، و از وظیفه خود

۱- سورة جن : ۷۲ - آیه ۲۷ - ۲۸

تجاوز و تخطی نکنند ، و خداوند بتمام امور آنها احاطه کامل داشته و از جزئیات و کلیات جریان آنها مطلع است .

این مرحله عصمت در تبلیغ و تحویل است ، و اما مرحله عصمت از معصیت نیز بتقریب سابق از مدلول آیه خارج نیست ، و آن اینکه اگر رسولی گناه کند با فعل خود ترخیص آنرا اعلام نموده ، و چون با قول خود حرمت آنرا اعلام نموده است ، لذا دعوت بمتناقضین نموده و متناقضین حق نیست ، بلکه یکطرف مسلم باطل است و رسول خدا که قلبش از دستبرد شیطان خارج است ، پیوسته متحقق بحق بوده و خواهد بود .

در سوره مریم این حقیقت را ملائکه وحی به پیغمبر عرضه می‌دارند که :

وَمَا نُنزِّلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا وَمَا بَيْنَ ذَلِكَ وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا^۱

خداوند ما را به امر خود بسوی توای پیغمبر نازل فرموده ، ما از خود هیچ دخل و تصرفی نداریم ، آنچه در بین دو دست و در مقابل ماست ، و آنچه در عقب سر ماست ، و آنچه در بین این دو مرحله است ، همه اختصاص بخدا داشته ، و در آن تأثیر و دخالتی از موجود دگر نیست ، و خداوند در حفظ این معنی دچار نسیان و فراموشی ، و در نتیجه اشتباه و خطا نمی‌گردد .

مطالبی که ذکر شد عصمت انبیاء و ائمه علیهم‌السلام و حتی خاصان و مقربان درگاه خود را از اولیای خود بطور عموم ، در تمام مراحل ثابت می‌نماید .

اما درباره امیرالمؤمنین علیه‌السلام که معلوم است سر رشته‌دار معارف حقّه و صاحب لویای حمد و پیشقدم در مراحل توحید بوده‌اند ، خداوند آن حضرت را در خانه خود و حرم خود در کعبه بدنیا آورد بعد از آنکه نور مقدس او را از آدم تا حضرت ابوطالب ، در اصلاّب نسلاً بعد نسل حفظ فرمود .

مقام
امیرالمؤمنین
علیه‌السلام

نام مبارکش علی ، کنیه‌اش ابوالحسن ، پدرش حضرت ابوطالب فرزند عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف بود ، و ابوطالب برادر اعیانی حضرت عبدالله والد رسول الله بود ، بنابراین آن حضرت ابن عم اعیانی رسول خدا بوده

۱- سوره مریم : ۱۹ آیه ۶۴

و نسبت او و حضرت رسول در جدشان حضرت عبدالمطلب مجتمع می‌گردد .
ابوطالب از بزرگان مکه و خدمتگزاران بر رسول خدا بود، و از آن حضرت بسیار حمایت می‌کرد ، بطوریکه تا در قید حیات بود کسی از مشرکین قریش نتوانست به آن حضرت آسیبی وارد کند ، سه سال آن حضرت و سایر بنی‌هاشم را در شعبی که معروف به شعب ابوطالب است در مکه حفظ و حراست نمود ، و بتمام معنی فدوی و حامی رسول الله بود ، تا هنگامیکه از دنیا رخت بریست ، دست تجاوز و تجاسر مشرکین به رسول خدا باز شد و پیغمبر اکرم ناچار از هجرت به مدینه گردید .
حضرت ابوطالب از مؤمنین واقعی ، و مسلمین حقیقی برسول خدا بود^۱ و اشعاریکه در مدح آن حضرت سروده بسیار، و در کتب احادیث و تواریخ ثبت است ، لکن بعلمی که عمده آن حفظ و حراست از حضرت رسول الله بوده، ایمان خود را از قریش کتمان می‌نمود و حضرت رسول بسیار او را دوست داشتند و به او پدر خطاب می‌کردند .

نام مادرش فاطمه ، دختر اسد بن هاشم بن عبد مناف است ، و چون اسد برادر عبدالمطلب است لذا ابوطالب و فاطمه پسر عمو و دختر عمو بوده‌اند .
حضرت فاطمه بنت اسد مادر امیرالمؤمنین از زنان بزرگوار اسلام است ، و اول زنیست که بعد از حضرت خدیجه ایمان آورد و بحضرت رسول بسیار محبت می‌نمود، حضرت او را مادر خطاب می‌کردند، و چون بمدینه هجرت نمودند بدون فاصله با پای برهنه حافیۀ بمدینه هجرت نمود .

فاطمه بنت اسد	ابن جوزی می‌گوید : وَ هِيَ أَوَّلُ أَمْرَأَةٍ هَاجَرَتْ مِنْ
اولین زنی بود که	مَكَّةَ إِلَى الْمَدِينَةِ مَاشِيَةً حَافِيَةً وَ هِيَ أَوَّلُ أَمْرَأَةٍ بَايَعَتْ رَسُولَ
به مکه هجرت کرد	اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بِمَكَّةَ بَعْدَ خَدِيجَةَ ^۲

ابن صباغ مالکی می‌گوید : فاطمه بنت اسد برسول خدا ایمان آورد و با حضرتش بمدینه هجرت نمود ، چون در مدینه رحلت نمود پیغمبر اکرم او را در پیراهن

۱- رجوع شود بکتاب مؤمن قریش تألیف خنیزی و کتاب الحجة علی الذاهب الی تکفیر ایطالب تألیف فخار بن سعد بن فخار موسوی حائری و او از ابن ادریس حلی روایت می‌کند و محقق حلی از او روایت می‌نماید و نیز رجوع شود بکتاب «ابوطالب حامی الرسول و ناصره» تألیف علامه نجم‌الدین شریف عسکری

۲- ذیل صفحه ۱۳ از «فصول المهمه» ابن صباغ، و «تذکره سبط» ابن جوزی ص ۶

خودشان کفن نمودند و دستور دادند که اسامه بن زید و ابو ایوب انصاری قبر او را حفر کنند .

چون حفرنموده بموضع لحد رسیدند، خود رسول الله در قبر پائین رفته و لحد او را با دست مبارک خود حفر کردند ، و خاک لحدرا بادست خود بیرون ریختند ، چون از کار حفر فارغ شدند ، خود در درون قبر به پشت خوابیدند ، و گفتند :

اللَّهُ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ وَهُوَ حَيٌّ لَا يَمُوتُ اللَّهُمَّ اغْفِرْ لَأُمِّي فَاطِمَةَ بِنْتِ
 أَسَدٍ وَ لَقْنَهَا حُجَّتَهَا وَ وَسَّعَ عَلَيْهَا مُدْخَلَهَا بِحَقِّ نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ وَ الْأَنْبِيَاءِ الَّذِينَ مِنْ
 قَبْلِي فَإِنَّكَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ^۱

خداست که زنده می کند و می میراند و اوست که ابداً نمی میرد .

بار پروردگار من ، مادرم فاطمه بنت اسد را مورد مغفرت خود قرار داده ، و حجّت او را بزبان او القاء بفرما ، و قبر را بر او وسیع گردان بحق فرستاده ات و پیامبرت محمد و پیامبرانی که قبل از من آمده اند ، تو ارحم الراحمین هستی .

اصحاب به حضرت عرضه داشتند^۲ یا رسول الله ما دیدیم تو را که در این عمل با فاطمه کاری کردی که با هیچکس قبل از او ننموده بودی ، پیراهن خود را کفن او نمودی ، و لحد او را خود کندی ، و در قبر او خوابیدی ، و دعا برای او نمودی .

حضرت فرمودند من پیراهن خود را باو پوشانیدم تا خدا از لباسهای بهشتی بر او کند، و درقبر او خوابیدم تا فشار قبر بر او آسان گردد، فاطمه در رعایت امر من و مراقبت و حمایت من بهترین خلق بود بعد از ابوطالب سلام الله علیهما^۳ سبط ابن جوزی گوید که : وفات فاطمه بنت اسد در سنه چهارم از هجرت بوده است .^۴

از ابوطالب و فاطمه بنت اسد چهار پسر بوجود آمد که بترتیب طالب و عقیل و جعفر و علی نام داشتند ، و سن هر یک با دیگری بترتیب ده سال فاصله داشت و یک

۱ - «فصول المهمه» ص ۱۳

۲ - ابن اثیر ذیل کلام ابن صباغ را درج ۵ ص ۵۱۷ از اسد الغابة نقل می کند

۳ - تا اینجا کلام ابن صباغ بود

۴ - «تذکره الخواص» ص ۶

دختر بنام فاخته که لقبش امّ هانی بوده است^۱
جای تردید نیست که علی علیه السلام در جوف کعبه خانه خدا متولد شد
جمیری سید اسمعیل بن محمد می گوید :

وَلَدَتْهُ فِي حَرَمِ الْإِلَهِ وَ أَمْنِهِ
بَيْضَاءُ طَاهِرَةٌ الثِّيَابِ كَرِيمَةٌ
فِي لَيْلَةٍ غَابَتْ نُجُومُهَا
مَأْلَفٌ فِي خِرْقِ الْقَوَابِلِ مِثْلُهُ
وَالْبَيْتِ حَيْثُ فِنَاءُهُ وَالْمَسْجِدِ
طَابَتْ وَ طَابَ وَ كَيْدُهَا وَ الْمَوْلِدِ
وَبَدَتْ مَعَ الْقَمَرِ الْمُئِيرِ الْأَسْعَدِ
إِلَّا ابْنُ أَمْنَةَ النَّبِيِّ مُحَمَّدٌ^۲

فاطمه بنت اسد علی را زائید در حرم خدا و محل امن و امان الهی، در بیت الله
که ساحت حرم و مسجد الحرام است .

فاطمه زنی پارسا و روشن دل و پاکدامن و بزرگوار - پاک و پاکیزه بود هم
خودش و هم فرزند مولودش و هم محل تولد مولودش .
در شبی این مولود مبارک را زائید که ستارگان نحسش همه غائب شده بودند
و فاطمه با آن ماه منیر تابناک سعد و سعادت بدرخشید .
هیچگاه چشم و روزگار ندیده که مانند این مولود مسعود را دست قابله‌ها در
پارچه‌ای ببینند ، مگر پسر آمنه : پیامبر اکرم محمد را .

و نیز در این باره عبدالباقی عمر می گوید :

أَنْتَ الْعَلِيُّ الَّذِي فَوْقَ الْعُلَى رُفِعَا
بِطْنِ مَكَّةَ وَسَطِ الْبَيْتِ إِذْ وُضِعَا^۳

تو همان علی بلند مقامی هستی، که در بطن مکه در وسط بیت خدا که بزمین نهاده
شدی ، از فراز رفعت و بلندی هم گذشتی و بر فوق علو و رفعت ترفیع یافتی .

حاکم نیشابوری گوید : لَمْ يُولَدْ فِي جَوْفِ الْكَعْبَةِ قَبْلَ عَلِيٍّ وَلَا بَعْدَهُ
مَوْلُودٌ سِوَاهُ إِكْرَامًا لَهُ وَإِجْلَالًا لِمَحَلِّهِ دَرَجُوفِ خَانَةِ كَعْبِهِ هَيْجَ مَوْلُودِي غَيْرَ از علی
متولد نشد، نه قبل از علی و نه بعد از علی ، و این بجهت اکرام و عنایتی است که خدا

۱- «فصول المهمه» ابن صباغ نقلا عن ضياء الدين ابوالمؤيد موفق بن احمد خوارزمي در كتاب «مناقب» خود

۲- ديوان جميري ص ۱۵۵. مؤلف ديوان مي گويد تخريج اين ابیات از «ايعان الشيعه» ج ۱۲ ص ۲۴۰ و
«مناقب» ج ۲ ص ۱۷۵ و «دلایل الصدق» ج ۲ ص ۳۲۸ است

۳- تعليقه اشعار جميري در ديوان حميري ص ۱۵۵

باو داشته و بعلت جلال و عظمتی است که در مقام او مرعی داشته است و نیز ابن صباغ مالکی گوید: **وُلِدَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ بِمَكَّةَ الْمَشْرِقَةِ بِدَاخِلِ الْبَيْتِ الْحَرَامِ فِي يَوْمِ الْجُمُعَةِ الثَّلَاثِ عَشَرَ مِنْ شَهْرِ اللَّهِ الْأَصَمِّ، رَجَبِ الْفَرْدِ سَنَةِ ثَلَاثِينَ مِنْ عَامِ الْفِيلِ، قَبْلَ الْهَجْرَةِ بِثَلَاثٍ وَعِشْرِينَ سَنَةً، وَقِيلَ بِحُمْسٍ وَعِشْرِينَ، وَقَبْلَ الْبُعْثِ بِأَثْنَيْ عَشْرَةَ سَنَةً، وَقِيلَ بِعَشْرِ سِنِينَ، وَلَمْ يُوَلَدْ فِي الْبَيْتِ الْحَرَامِ، قَبْلَهُ أَحَدٌ سِوَاهُ، وَهِيَ فَضِيلَةٌ حَصَّهُ اللَّهُ تَعَالَى بِهَا إِجْلَالًا لَهُ وَإِعْلَانًا لِمَرْئِيَّتِهِ وَإِظْهَارًا لِتَكْرَمَتِهِ، وَكَانَ عَلِيُّ بْنُ هَاشِمٍ مِنْ هَاشِمِيِّينَ وَأَوَّلُ مَنْ وُلِدَهُ هَاشِمٌ مَرَّتَيْنِ^۱**

علی علیه السلام در جوف خانه خدا، و داخل بیت الله الحرام در مکه مکرمه متولد شد، در روز جمعه سیزدهم ماه رجب سی سال قبل از عام الفیل، و قبل از بعثت رسول خدا به ده سال، و قبل از هجرت رسول خدا به بیست و سه سال.

متولد نشده است کسی قبل از علی در خانه خدا، و این فضیلتی که خداوند آن حضرت را بدو اختصاص داده است بجهة جلال و عظمت مرتبه و بلندی و رفعت مقام، و نشان دادن شأن و قدر آن حضرت است و علی اولین هاشمی است که ازدو هاشمی متولد شده است^۲ چون مادر او پدر او هر دو هاشمی بوده و قبل از او و برادرانش چنین هاشمی پا بعرضه وجود نگذاشت^۳

اما در کیفیت ولادتش وارد است که چون درد زائیدن، مادرش فاطمه را گرفت، فاطمه بخانه خدا پناه آورده، با ابتهال پرده‌های خانه را گرفت، و تقاضای سهولت زائیدن نمود، و نظری به آسمان افکند و گفت:

کیفیت ولادت

امیرالمومنین

در کعبه

۱- فصول المهمه ص ۱۲ و نیز ابن اثیر در «اسدالغابة» ج ۴ ص ۱۶ گفته است که وهو اول هاشمی ولد بین هاشمیین

۲- علی امیرالمومنین علیه السلام اول هاشمی متولد از هاشمیین نیستند چون برادر بزرگترشان دارای این صفت بود لذا در ترجمه اصلاح شده است.

۳- در کتاب الغدیر ج ۶ از ص ۲۱ تا ص ۳۸ روایات وارده در ولادت حضرت را در جوف کعبه با مدارک آنها و نام علمائی را ازاهل تسنن که آنها را در کتب خود ضبط نموده‌اند و شعرائی که در این باره قصائدی سروده‌اند با شعر آنان ذکر نموده است.

ای پروردگار من ، من بتو ایمان آورده‌ام ! و بهر پیغمبری را که فرستاده‌ای ! و بهر کتابی که نازل فرموده‌ای ! و تصدیق نموده‌ام بفرمایشات ابراهیم خلیل که این خانه را بنا کرده است !

بارالها بحقّ این خانه ، و بحقّ بنا کننده این خانه ، و بحقّ این فرزندی که در شکم دارم و مونس من است ، و با من سخن می‌گویند ، و یقین دارم که از آیات عظمت و جلال توست ، اینکه آسان کنی بر من ولادت مرا .

عباس بن عبدالمطلب و یزید بن قعب که شاهد قضیه بودند می‌گویند : دیدیم که دیوار خانه (در موضع مستجار) شکافته شد و فاطمه از آن داخل بیت شد، و از دیده نهران گردیده و شکاف خانه بهم آمد، و هرچه ماخواستیم درخانه را بگشائیم و از حال فاطمه اطلاع حاصل کنیم میسر نشد؛ دانستیم که این یکی از آیات و اسرار خداست .

این قضیه در مکه انتشار پیدا کرد ، و زنها با یکدیگر از این خبر گفتگو می‌کردند تا پس از سه روز همان نقطه از دیوار شکافته شد و فاطمه بنت اسد فرزند خود علی را بر روی دست گرفته بخود می‌بالید و فخر می‌نمود، و می‌گفت : کیست مانند من که چنین پسری در داخل کعبه بزاید^۱ .

و اما آنچه ابن صباغ مالکی از کتاب مناقب لأبى العالی الفقیه المالکی نقل می‌کند ، آنستکه : از حضرت علی بن الحسین نقل است روزی در خدمت پدرم حسین بن علی نشسته بودیم ، و جماعتی از زنان در آنجا مجتمع بودند یکی از آنها بسوی ما روی آورد ، من به او گفتم خدا تو را رحمت کند ! که هستی؟ گفت من زبده دختر عجلان از بنی ساعده هستم .

گفتم : آیا مطلبی داری؟ و می‌خواهی ما را از آن اطلاع دهی ؟

گفت : آری سوگند بخدا ، ام عماره دختر عبادة بن فضلة بن مالک بن عجلان ساعدی مرا خیر داد که روزی در میان زنان عرب بودیم که ابوطالب با حال اندوه و حزن بسوی ما آمد ، من با او گفتم : چرا اینطور پریشانی؟
گفت : چون فاطمه بنت اسد در شدت درد زاییدن گرفتار است .

پس ابوطالب دست فاطمه را گرفته و بکعبه آورد و او را در داخل کعبه جای داد و گفت همین جا به نام خدا بنشین ! ناگهان یکمرتبه او را درد سختی گرفت و

۱- «غایة المرام» ص ۱۳ از کتاب «امالی» شیخ طوسی

طفل نظیف و پاکی را که پاکیزه‌تر از اون‌دیده بودیم متوکل شد او را ابوطالب علی نام گذارده و درباره او شعری سرود:

سَمَّيْتُهُ بِعَلِيٍّ كَيْ يَدُومَ لَهُ عِزُّ الْعُلُوِّ وَعِزُّ الْفَخْرِ أَدْوَمُهُ

من او را علی نامیدم برای آنکه عزت بلندی مقام و عزت فخر بطور مداوم و جاودان برای او باشد.

و در اینحال پیغمبر ﷺ آمدند و از کعبه علی و مادرش فاطمه را بخانه مادرش بردند.

حضرت سجّاد می‌فرماید: سوگند بخدا که من هیچگاه چیز خوبی را نشنیده بودم مگر آنکه این خبر از بهترین و خوبترین آنها بود^۱

شیخ سلیمان قندوزی از کتاب «مودّة القربی» از عباس بن عبدالمطلب روایت کرده است که، فاطمه بنت اسد میل داشت اسم این فرزند را اسد بنام پدر خودش بگذارد، و حضرت ابوطالب بدین اسم راضی نبود و فاطمه گفت: بیا باهم درشب تاریکی از کوه ابوقیس بالا رویم و خداوند آفریننده جهان را بخوانیم، شاید خودش ما را از اسم این فرزند آگاهی دهد.

چون شب فرا رسید هر دواز منزل خارج شده و از کوه ابوقیس بالا رفتند و هر دو خدا را خواندند و ابوطالب این ابیات را انشاء کرد:

يَا رَبِّ يَا ذَا الْعَسَقِ الدُّجِيِّ وَالْفَلَقِ الْمُتَلَجِّ الْمُضِيِّ
بَيْنَ لَنَا عَنْ أَمْرِكَ الْمَقْضِيِّ بِمَا نُسَمِّي ذَلِكَ الصَّبِيِّ

ای پروردگار من! ای صاحب این شب تار! و ای صاحب صبح روشن! از امر خود که در قضای تو گذشته است ما را واقف گردان که نام این پسر را چه بگذاریم؟

در این حال صدای خیش خیشی بالای سر آنها در آسمان پیدا شد، ابوطالب سر خود را بلند کرد، دید لوحی سبزفام است مثل زبرجد، و در او چهار سطر نوشته، با دو دست او را گرفته و او را محکم بسینه خود چسبانید در روی آن نوشته بود:

۱- «فصول المهمّة» ص ۱۲ و «غایة المرام» ص ۱۳ از طریق عامه از کتاب «مناقب» ابن مغزالی شافعی نقل کرده است.

حُصِّصْتُمَا بِالْوَلَدِ الزَّكِيِّ وَالطَّاهِرِ الْمُنْتَجَبِ الرَّضِيِّ
وَأِسْمُهُ مِنْ قَاهِرٍ عَلِيٍّ عَلِيٌّ أَشْتَقُّ مِنَ الْعَلِيِّ

من شما دو نفر را اختصاص دادم بیک فرزند پاکیزه و طاهر و اختیار شده و پسندیده و اسم او را از مقام رفیع و با عظمت علی گذاردم، که مشتق از اسم خودم علی است، ابوطالب بسیار مسرور شد و سجده نمودوده شترعقیقه کرد، و این لوح را در خانه کعبه آویزان نمود، و بنی هاشم باو فخر می نمودند تا در زمان هشام بن عبدالملک که حجاج با ابن زبیر نبرد کرد غائب شد.^۱

۱- «بناييع المودة» ص ۲۵۵

درس چهارم

لُزوم عصمت انبياء و ائمه عليهم السّلام

درس چهارم

بسم الله الرحمن الرحيم

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ
الطَّاهِرِينَ وَلَعْنَةَ اللهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ
مِنَ الْآنَ السَّيِّئِ قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا
بِاللهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ
قال الله الحكيم في كتابه الكريم :

وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُحاً مِّنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا
الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُوراً نُّهْدِي بِهِ مَنْ نَّشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا^۱

صفات	در انسان صفات نیکویی موجود است مانند شجاعت و سخاوت
معتدله	وعفت و غیره که چنانچه هر یک از آنها را بجا و بموقع خود
انسان	بمقدار معین و لازم اعمال کند، صحیح و مفید بوده، و اگر از حدود خود تجاوز کند، و ضد آنها را اعمال نماید غلط و مضر خواهد بود.

ضد این صفات را صفات رذیله گویند، و آن جنبه افراط و تفریط در حدود
این صفات است مثلاً شجاعت، بلکه ایست بسیار نیکو و آن حد متوسط و اعتدال و
پسندیده بین دو حد نکوهیده است.

در ناحیه تفریط و کمبودی عنوان جُبْن و ترس از صفات رذیله و در ناحیه
افراط و زیاده روی عنوان تهوّر و بی باکی است که آن نیز غلط و غیر نیکو است.
انسان باید پیوسته این صفت را در خود بحال متعادل نگاهدارد و نگذارد از
حدود خود به پائین که مرتبه جُبْن است سقوط کند یا بالا که مرتبه تهوّر و بی باکی

۱-سوره شوری ۴۲، آیه ۵۲

است تجاوز نماید.

هم چنین عفت بسیار نیکو و پسندیده است، ولی چنانچه از حد خود ضعیف تر باشد بمرتبه خمود یعنی بی حسی و افتادگی منجر می شود که در اینحال زشت و ناپسند، و اگر از حد خود قویتر شود بمرتبه پرده دری و بی باکی که شره است منجر می شود، که اونیز زشت و نکوهیده است، و باید انسان مواظب خود باشد که ملکه میانه و معتدل بنام عفت پیوسته در اوزنده بوده، و خدای ناکرده بمرحله خمود سقوط ننماید، و یا بمرحله شره و پرده دری تجاوز نکند، که در آن حال آن ملکه پسندیده می میرد، و یکی از این دو ناحیه غیر محموده در انسان زنده می شود، و زندگی او زندگی نفس اماره خواهد بود.

سخاوت نیز حد میانه و درجه پسندیده است چون بجا و بموقع مصرف نگردد، عنوان بخل براو مترتب است و چون زیاده از حد اعمال شود عنوان تبذیر و نغله کردن براو صادق است، و معلوم است که هر یک از این دو ناحیه، خراب و غیر پسندیده است، و باید سعی نمود که پیوسته در حال تعادل و به اسم ملکه سخاوت در انسان موجود باشد، و از افراط و تفریط که همان مرتبه تبذیر و نغله کردن و مرتبه بخل است جلوگیری شود، و انسان در این صورت انسان صحیح و متعادلی خواهد بود.

ولیکن آن نیروئی که در انسان موجود است و بواسطه آن این صفات را بحال تعادل نگاه می دارد همانا عقل است، که بعلت عالم بودن آن بمصالح و مفاسد و برخوردار شدن از منافع و مضار اشیاء، مانند زنجیری آن صفات نکوهیده را مقید نموده و از حرکت و بروز آنها جلوگیری می نماید و تا هنگامی که نیروی عقل کار خود را نموده و بوظیفه خود که انتظام این قواست عمل کند، هیچ یک از آنها نمی توانند از محل خود تجاوز نموده و بظهور درآیند ولی چون در تمام افراد انسان بدون استثناء حتی اخیار و مردان با تقوی و صاحب فضیلت و دانش، اصل و ریشه آن صفات از بین نمی رود، بلکه تخم آنان در دل موجود در انتظار پیدایش فرصت و زمینه مساعد برای نشوونما و بروز است، همینکه بعلت فراهم شدن چنین زمینه ای موقع را برای بروز مساعد دیدند، بدون درنگ حمله نموده، و ملکه تقوی را، و دانش و فضیلت و عقل و پیش را در زیر پای خود لگد کوب نموده، و خود در انسان طلوع می کنند.

مریضی که طیب او را از خوردن غذا منع کرده است، چه بسا بعلت همان عقل و اراک منافع پرهیز، از خوردن غذا خودداری می کند، ولی احياناً اگر زمینه

مساعدی فراهم شود، یعنی گرسنه بوده و اشتهای کافی به غذا داشته باشد، و غذای بسیار مطبوع و لذیذی هم در خانه طبخ گردد که بوی آن از دور نیروی اشتها و میل مریض را به جنبش آورد، و اتفاقاً کسی هم در منزل نباشد که از او احتشام نموده و خودداری کند، چه بسایکمرتبه نیروی درخواست غذا و اشتها بحدّ اعلی در وجود او بالا رفته، یکمرتبه از جای برمی خیزد و از آن غذا بحدّ اشباع می خورد.

همینکه سیر شد و در رختخواب افتاد، دست ندامت بدنندان می گزد که چه عملی بود که انجام دادم با وجود عمل جراحی در معده یا روده مسلماً پس از چند ساعت باید گورستان را استقبال کنم.

و همچنین تا وقتی که ملکه تقوی مشغول انجام وظیفه است، و مهار شهوت را بدست گرفته و او را اسیر خود نموده است، محال است شخص دست به زنا زند و عمل منافی عفت انجام دهد ولی چون این شهوت جنسی در کانون انسان موجود است، چه بسا در زمینه مساعد مهار را پاره نموده، درجائیکه این قوه شدید شده، در محل خلوت بدون مانع و رادع خارجی، و بدون مؤاخذه، بالاخص با رغبت و میل طرف، یا دعوت و تقاضای او، یکمرتبه این قوه طلوع نموده و مرتکب چنین عمل زشتی می شود.

البته در حال طلوع، چنان عقل و تقوی و دانش بمفاسد و مضار این عمل را منکوب می کند که ابداً آنها نمی توانند در مقام جلوگیری برآیند، مسلماً در آن حال تقوی و عقلی نیست، و علم و دانشی وجود ندارد، و الاً با وجود آنان کجا می تواند این غریزه از جای خود تعدی کند.

لذا از حضرت رسول ﷺ مرویست که: لَا يَزْنِي الزَّانِي حِينَ يَزْنِي وَ هُوَ مُؤْمِنٌ وَلَا يَشْرِبُ الشَّارِبُ حِينَ يَشْرَبُ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ^۱
شخص زناکار در حال زنا ایمان ندارد، و شخص شارب خمر در حین شرب خمر، ایمان ندارد.

چه بسا از بسیاری از دانشمندان و اهل بصیرت در مواقع خاص، هنگام بحث و مغلوبیت کلمه زشتی سر می زند، و یا برای منکوب نمودن خصم و غلبه بر او در مقام مناظره و مجادله جمله ای ادا می شود که ناپسند بوده، و پس از آن نادم و پشیمان

۱- «وسائل الشیعه» ج ۱۴ صفحه ۲۳۳

می‌شود، و با خود می‌گوید: من که دارای ملکه عفت بودم، من که با خود قرارداد کرده بودم که دروغ یا غیبت یا سب و شتم، یا کلمه‌ای که دلالت بر عیب و نقص رقیب کند، سر نزنم، چه شد که بدون تأمل و عاقبت‌اندیشی چنین کلمه‌ای را ادا کردم؟ و پرده عفت لسان خود را دریدم؟

تمام اینها و اشباه و نظایر اینها بعلت همان وجود صفت رذیله در دل، و مقید شدن آن بتقید عقل و حفظ مصالح خارجی است، که دائماً در کمین نشسته، تا در موقع مناسب شکار خود را بگیرد و بکام خود برسد.

و همانطور که ذکر شد در تمام افراد بدون استثناء این بروزات و ظهورات، گاه و احياناً مشاهده می‌شود.

دانشمند شهیر و فیلسوف شرق بوعلی سینا با آنکه می‌گوید من تمام طب را برای تو بدو جمله خلاصه می‌کنم:

فَالطَّبُّ مَجْمُوعٌ بِنَظْمِ كَلَامِي	إِسْمَعْ جَمِيعَ وَصِيَّتِي فَاعْمَلْ بِهَا
مَاءُ الْحَيَاةِ تَصُبُّ فِي الْأَرْحَامِ	أَقْلِلْ جَمَاعَكَ مَا اسْتَطَعْتَ فَإِنَّهُ
وَ أَحْذَرِ طَعَاماً قَبْلَ هَضْمِ طَعَامِ	إِجْعَلْ غَدَائِكَ كُلَّ يَوْمٍ مَرَّةً

اولاً جماع و آمیزش را تا توانی کم کن، زیرا آنچه در رحم زنان می‌ریزد آب حیات است که هر چه بیشتر ریخته گردد از حیات تو بیشتر کم می‌کند. ثانیاً غذا خوردن خود را در هر روز یکبار قرار بده، و از خوردن غذا قبل از آنکه غذای سابق هضم شود پرهیز کن.

گویند که از او سؤال کردند با آنکه خود شما بمضار آمیزش زیاده از حد اعتدال و نیاز، آشنائی و اطلاع دارید! پس چرا خود شما در این عمل زیاده‌روی و افراط می‌کنید؟

در پاسخ گفت: من از کیفیت عمر خود می‌خواهم بهره‌مند شوم نه از کمیت آن.

بسیاری از اطباء از مضار مشروبات الکلی بخوبی اطلاع دارند، و در این زمینه نیز کنفرانس داده و خطابه خوانده‌اند، یا مقاله و کتابی نوشته، ولی در عین حال خود مبتلی باین عمل شیطانی هستند.

۱- «کنی و الالقاب» ج ۱ ص ۳۲۲

باری اگر انسان به این حدّ از علم و تقوی قانع شود که بعّلت ملاحظه مصالح خارجی از جنایت و جریمه خودداری کند، و نتواند اصل ماده فساد را در خود نابود کند، وریشه و میکرب صفات رذیله از شرّه و خمودی، جُبْن و تَهَوُّر، بُخَل و تَبذیر و نظائر آنها را بکلی از سويدای ضمیر خود ریشه کن کند، هنوز بمقام انسان واقعی نرسیده است.

مانند حیوانی که او را زنجیر نموده باشند تسلیم و مطیع است، ولی چون زنجیر را بگسلد چه کارها خواهد کرد.

اگر از دروغ، کم فروشی و ظلم و زنا و اشباه آن در بیداری اجتناب ورزد، در حالت خواب که دیگر مصالح خارجی مورد نظر نیست، این صفات رذیله طلوع کرده، و صحنه ای را از فجایع بوجود می آورد.

خواب زنا می بیند، خواب سودجوئی، و شخصیت طلبی و ظلم و جنایت می بیند، و چون از خواب بیدار شود، مسکین نیز تعجب می کند که این خوابها با من چه مناسبت دارد، غافل از آنکه اصل وریشه این مفاسد هنوز از دل او بیرون نرفته، بلکه موجود بوده، و خود را در زوایا و بیغوله های نفس مخفی نموده، تا در زمینه مساعد بروز نموده و بمقصد خود برسند.

انبیاء و ائمه علیهم السلام و اولیاء مقربین درگاه حضرت احدیت این صفات رذیله و جرائم فساد را بکلی از دل های خود بیرون ریخته، و تخم آن را در مزرعه دل خود محو و نابود نموده اند، و بعّلت عنایت حضرت باری یکنوع علم و دانش به آنها داده شده است که با وجود آن علم و دانش دیگر مجالی برای این رذائل نیست.

آن نحوه از علم و بینش به یک بارقه تمام این صفات را می سوزاند و محو و نابود می کند، اصل و بنیاد بخل و شره و تهوّر را برمی اندازد که حتی در تمام طول عمر و حتی برای یکبار و حتی در عالی ترین زمینه مساعد، برای آنها چنین رذیله ای رخ نمی دهد.

چون یوسف صدیق با وجود تمام شرائط و امکانات، با وجود تمام مقتضیات، و مواجه شدن با خطراتی عظیم بعّلت ترک گناه، باز هم قلب او اجازه گناه نمی دهد.

این خاصه و جوهره قلب که در چنین افراد است، دیگر نمی گذارد که حتی در خواب خواب گناه ببینند، یا در بیداری خیال گناه را بنمایند.

برای مقربان و اولیای خدا در تمام درازای عمر، یک لحظه خیال گناه هم پیدا نمی‌شود، اگر سالیان دراز بدون عیال زیست کنند و در عالی‌ترین درجه امکانات برای آنان حتی دوازده ساله مردم و سائل گناه آماده گردد، ابداً خیال گناه در دل آنها خطور نمی‌کند، و فقط و فقط این افراد از آن کلیت‌بروز غرائز استثناء شده‌اند و بس. آن علمی که خدا به آنها بر اثر مجاهدات نفسانیّه و استقامت در راه عبودیت حقّ داده و بعثت نور قلب، بدین مقام رسیده‌اند از سنخ علمهای معمولی نیست، بلکه علم خاصّ و کیفیت مخصوصی است که در لسان قرآن مجید تعبیر به روح الله یا روح القدس شده است.

وَ كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُوراً نُوراً نُهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا

ما همچنین وحی کردیم بسوی تو روحی را از امر خود، که قبل از آن از حقیقت کتاب و اسرار عالم آفرینش، و از معارف الهیه علم و اطلاعی نداشتی! ما این روح را نوری قرار داده‌ایم که بوسیله آن هر کدام از بندگان شایسته خود را که بخواهیم هدایت می‌کنیم.

این نور همان روح خدا یا روح القدس است که در قلب انسان وارد شده، و حالت قلب را دگرگون می‌کند، او را بکلی از غیر خدا منصرف و یکباره بخدا می‌پیوندد، و این است مقام عصمت انبیاء و ائمه اطهار. در اینجا باید دانست، در این مقام نه اینست که نفس بکلی نابود می‌شود، بلکه منقاد صرف و مطیع محض می‌گردد، و به اندازه سر سوزنی مجال تخطی و تجاوز برای او نمی‌ماند.

روزی حضرت رسول الله ﷺ فرمودند: با هر یک از افراد بشر شیطانی است که او را دعوت به گناه می‌کند.

عرض کردند: ای رسول خدا آیا در وجود شما هم این شیطان موجود است؟ فرمود: بلی و لکن شیطانی اَسْلَمَ بیدی^۲

آری! لکن شیطان من بدست من رام شده، و تسلیم و منقاد اوامر من گردیده

۱- سوره شوری ۴۲: آیه ۵۲

۲- «مجمع الزوائد»، ج ۸، ص ۲۲۵

است.

در این حال برای اولیای خدا، این نفس بهترین سرمایه خدا، و گرامی ترین موهبت الهی است، چون نفس مطمئنّه گردیده، ولیاقت خطاب رجوع بحرّم خدا را پیدا نموده است.

در سوره انعام خداوند پس از آنکه هفده تن از پیغمبران را در چند آیه متصل بهم یاد می کند از نوح، و ابراهیم، و لوط، و اسحق، و یعقوب، و اسمعیل و الیسع و موسی، و هرون، و عیسی، و یحیی، و داود، و سلیمان، و ذکریا، و ایوب، و یونس، و الیاس، و از آنها تمجید نموده، و حتی از بعضی پدران و برادران و ذریّه آنها تحسین نموده و آنها را بندگان پسندیده و راه یافته معرفی فرموده است؛ سپس می گوید:

ذَلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ^۱

استفاده عصمت
مقربان خدا از
مجموع سه آیه
قرآن

هدایت خدابه آنها رسیده آن نوع هدایتی که خداوند بندگان خاص خود را که بخواهد، به آن هدایت و رهبری می فرماید، و پس از یک آیه می فرماید:

أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدَاهُمْ أَقْتَدِهِ^۲

اینان افرادی هستند که خداوند هدایتشان نموده، تونیز از هدایت آنان پیروی کن. از این دو آیه استفاده می شود که به پیغمبران هدایت خدا رسیده است، و از طرفی می فرماید:

وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ وَمَنْ يَهْدِي اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُضِلٍّ^۳

و کسی را که خداوند اضلال کند، و جلوی فیض و رحمت را بر او به بندد، هیچ راهنمایی نخواهد داشت، و کسی را که خداوند هدایت کند، هیچ گمراه کننده ای برای او نخواهد بود و می فرماید:

مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ^۴

کسی را که خدا هدایت کند، اوست راه یافته و از این دو آیه استفاده

۱- سوره انعام ۶ آیه ۸۹

۲- سوره انعام: ۶ آیه ۹۱

۳- سوره زمر: ۳۹ - آیه ۳۶

۴- سوره کهف: ۱۸ - آیه ۱۷

می‌شود که افرادی را که خداوند هدایت کند آنان راه یافته بوده و هیچ القاء شیطانی از تسویلات جنّ و انس در آنها اثری نمی‌گذارد و اگر تمام عالم جمع شوند نمی‌توانند آنان را از راه بیراه نموده و گمراه کنند، و در اراده و علوم و اختیار آنان تصرفی نموده و آنان را متزلزل نمایند.

و از طرف دیگر می‌فرماید:

أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ وَأَنْ
اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ وَلَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ جِبَلًا كَثِيرًا أَفَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ^۱

ای فرزندان آدم! آیا من با شما پیمان نیستم که عبادت شیطان را ننموده از او پیروی نکنید او دشمن آشکار شماست و مرا عبادت کنید و از من پیروی نمائید که اینست راه مستقیم؟
و بدرستی که شیطان افراد بسیار و طوائف فراوانی را گمراه نموده آیا شما تعقل نمی‌کنید؟

در این آیه پیروی از شیطان را گمراهی و اضلال تعبیر نموده است.

بنابراین بمقتضای آیات سابق الذکر پیغمبران را خدا هدایت نموده و کسی را که خدا هدایت کند برای او گمراه‌کننده‌ای نخواهد بود.

و گمراهی به مفاد این آیه عبارت است از پیروی شیطان، و معصیت و گناه و توجه بغیر حق، و متأثر شدن از القآت نفس‌امّاره؛ و چون پیغمبران را مضلی نیست بنابراین برای آنان القآت شیطانیّه و تسویلات نفسیه و معصیت و گناه نیست؛ و این است معنی عصمت.

بنابراین از اجتماع این سه دسته از آیات قرآن بطور وضوح عصمت راه یافتگان به هدایت خدا ثابت و میرهن گردید، والحمد لله.

این استدلال راجع بعموم مقربان خداست ولی امیرالمؤمنین

علیه السلام که یعسوب الدین و ولی المؤمنین و قائد الغرّ المحجلین

است بنحو اولی و آتم دلالت بر عصمت آن حضرت دارد.

آن حضرت از کودکی در دامن حضرت رسول اکرم

پرورش یافت، و در تحت تعلیم و تربیت رسول خدا بود.

عصمت

امیر المؤمنین

علیه السلام

محمد بن طلحه شافعی مذهب متوفی بسال ۶۵۴ هجری^۱ و ابن صباغ مالکی مذهب متوفی بسال ۸۵۵ هجری^۲ می‌گویند^۳: که چون امیرالمؤمنین علیه السلام بسن تمیز رسیدند در مکه قحطی و غلای بسیار سختی پدید آمد، بطوری که صاحبان عیال را از پای درآورد، و ثروتمندان را نیز تهی دست ساخت ابوطالب که بزرگ قریش بود و دارای عائله فراوان، نیز تهی دست شد، روزی رسول خدا نزد عباس که در آن هنگام ثروتمندترین از بنی هاشم بود آمده فرمودند: ای عم از وضع قحط و غلای مکه باخبری و ابوطالب دارای عائله ای سنگین است بیا برویم قدری از عائله او را با خود بمنزل آوریم و خود متفکّل امور آنان گردیم تا بر او تخفیفی حاصل شود.

عباس قبول نمود، هر دو بخانه ابوطالب آمدند و گفتند: آمده ایم که تا قدری از امور تو را متکفّل گردیم، تا آنکه این قحط از مکه رخت بر بندد ابوطالب گفت: دو پسر بزرگ مرا، طالب و عقیل را برای من بگذارید و دیگر اختیار با شماست.

عباس، جعفر را برداشت و حضرت رسول الله، علی را برداشته هر یک به خانه خود رفتند و پیوسته علی در خانه آن حضرت و در تحت تربیت آن حضرت بود. تا زمانیکه خداوند آن حضرت را به رسالت برانگیخت، در این حال نیز علی متابعت نموده ایمان آورده و تصدیق رسالت نمود، و سن آن حضرت در آنوقت سیزده^۴ سال بود و بعضی گفته اند کمتر بوده، و بعضی گفته اند بیشتر بوده، لکن اشتهر و اکثر اقوال آنست که آن حضرت هنوز بحد علم و بلوغ نرسیده بودند، و آن حضرت اولین کسی است که از مردان بر رسول خدا ایمان آورده است^۵.

ثعالبی در تفسیر آیه مبارکه:

۱- مطالب السؤل فی مناقب آل الرسول ص ۱۱

۲- فصول المهمه ص ۱۴

۳- این داستان را طبری در ج ۲ ص ۵۸ از تاریخ خود آورده است

۴- اکثر علمای شیعه قائلند که سن مبارک امیرالمؤمنین در زمان بعثت رسول خدا ده سال بوده است

۵- طبری در ج ۲ ص ۵۷ از ابن اسحق روایت کند قال کان اول ذکر آمن به رسول الله صلی الله علیه و آله معه و صدقه بما جاء به من عند الله علی بن ابیطالب. و هو یومئذ ابن عشر سنین و کان مما انعم الله به علی بن ابیطالب انه کان فی حجر رسول صلی الله علیه و آله قبل الاسلام. و نیز ابن اثیر در «اسد الغابه» ج ۴ ص ۱۶ می‌گوید: و هو اول الناس اسلاماً فی قول کثیر من العلماء علی ما ذکره. و نیز در «غایة المرام» ص ۴۹۹ راجع به آنکه امیرالمؤمنین اول من اسلم است از طریق عامه ۱۸ حدیث و درص ۵۰۴ از طریق خاصه نیز ۱۸ حدیث نقل می‌کند.

۶- نقل از ثعالبی فقط در «فصول المهمه» است و در «مطالب السؤل» نیست

وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ^۱ گوید که او اولین ایمان آورنده به رسول خداست، و این مطلب را قول ابن عباس و جابر بن عبدالله انصاری و زید بن ارقم و محمد بن المنکدر و ربیعۃ الرّای می‌داند. و خود آن حضرت این معنی را در ابیاتی که بعد از مدتی مدید سروده اند و روایان ثقه و مطمئن و ثبت از آن حضرت نقل کرده اند می‌فرماید:

وَحَمْرَةَ سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ عَمِّي	مُحَمَّدِ النَّبِيِّ أَخِي وَصِهْرِي
يَطِيرُ مَعَ الْمَلَائِكَةِ إِنْ أُمِّي	وَجَعْفَرَ الَّذِي يُضْحِي وَيُمْسِي
مُتَوِّطٌ لِحَمَّهَا بِدَمِي وَ لَحْمِي	وَبَيْتِ مُحَمَّدٍ سَكْنِي وَعِرْسِي
فَأَيْتُكُمْ لَهُ سَهْمٌ كَسَاهُمِي	وَسَبْطًا أَحْمَدٍ وَوَلَدَايَ مِنْهَا
غُلَامًا مَا بَلَغْتُ وَأَنْ حُلْمِي	سَبَقْتُكُمْ إِلَى الْإِسْلَامِ طُرًّا
رَسُولُ اللَّهِ يَوْمَ غَدِيرِ حُمٍّ	وَأَوْجَبَ لِي وَوَلَايَتَهُ عَلَيْكُمْ
لِمَنْ يُلْقَى الْإِلَهَ غَدًا بَظْلَمِي ^۲	فَوَيْلٌ لَكُمْ وَيْلٌ لَكُمْ وَيْلٌ

محمد رسول خدا برادر من، و شاخه روئیده از اصل و ریشه‌ای است که من نیز شاخه دیگر آن هستم؛ و حمزه سید الشهداء عموی من است. و جعفریکه روزها و شبها در بهشت برین با ملائکه رحمت پیروز در می‌آید، فرزند مادر من است و دختر محمد، آرام دل و تسکین خاطر و زوجه من است، که گوشت او با خون و گوشت من بستگی پیدا نموده است و دو سبط رسول خدا؛ احمد، دو فرزند من هستند؛ پس کدام یک از شما مانند من سهمیه و بهره‌ای دارد. من از تمام شما زودتر به اسلام سبقت گرفتم، در وقتیکه طفل بودم، و هنوز زمان احتلام من نرسیده بود. و واجب کرد رسول خدا در روز عید غدیر خم سرپرستی و زعامت شما را برای من.

۱- سوره واقعه: ۵۶ - آیه ۱۰

۲- در «فصول المهمه» فقط از اشعار فوق چهار بیت (۱ و ۳ و ۵ و ۷) را ذکر می‌کند

پس وای، پس وای، سپس وای بر آن کسانی که در فردای قیامت با ظلم و ستمی که بمن روا داشته‌اند، خدا را ملاقات کنند.

(عجیب که این دو عالم سنی مذهب چگونه اولاً بطور یقین این اشعار را از آن حضرت می‌دانند، و معترف و مقرب‌دوزخی بودن ستمکاران به آن حضرت بنا بفرموده آن حضرت خواهند بود)

و نقل شده است از جابر بن عبدالله انصاری که گفت: شنیدم علی بن ابیطالب در حضور رسول خدا اشعاری انشاء می‌کرد و حضرت رسول می‌شنیدند:

أَنَا أَخُو الْمُصْطَفَى لَا شَكَّ فِي نَسَبِي بِهِ رِيَّتُ وَ سَبَطَاهُ هُمَا وَ لَدِي
جَدِّي وَ جَدُّ رَسُولِ اللَّهِ مُنْفَرِدٌ وَ فَاطِمٌ زَوْجَتِي لَا قَوْلَ ذِي فَنَدٍ
صَدَّقْتُهُ وَ جَمِيعُ النَّاسِ فِي بُهْمٍ مِنْ الضَّلَالَةِ وَ الْإِشْرَاكِ وَ النِّكَرِ

من برادر رسول خدا مصطفی هستم، که هیچ شکی در نسب من نیست، در دست آن حضرت تربیت یافتم، و دو سبط آن حضرت دو فرزند من هستند.

جد من و جد رسول خدا واحد است، و فاطمه دختر رسول خدا زوجه من است، و این گفتار جزاف و کلام خالی از شعور و ادراک نیست.

من به پیغمبر ایمان آوردم و تصدیق او را نمودم، در وقتیکه جمیع مردم در ضلالت و شرک و عسرت، متحیر و سرگردان بودند.

قال: فتبسم رسول الله و قال: صدقت يا علي.

جابر می‌گوید رسول خدا تبسمی نمودند، و فرمودند ای علی! راست گفتی.

امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه ضمن خطبه قاصعه شرح حالات دوران

کودکی خود را در صحبت رسول خدا ذکر می‌کند:

وَ قَدْ عَلِمْتُمْ مَوْضِعِي مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بِالْقَرَابَةِ الْقَرِيبَةِ
وَ الْمَنْزِلَةِ الْحَصِيصَةِ وَ ضَعْنِي فِي حِجْرِهِ وَ أَنَا وَ لَدَّ وَ يَضُمُّنِي إِلَى صَدْرِهِ، وَ يَكْتُمُنِي
إِلَى فِرَاشِهِ وَ يَمْسُنِي جَسَدَهُ، وَ يَشُمُّنِي عُرْفَهُ وَ كَانَ يَمَضُغُ الطَّعَامَ ثُمَّ يَلْقَمُنِيهِ
وَ مَا وَجَدَ لِي كَذِبَةً فِي قَوْلٍ، وَ لَا حُطْلَةً فِي فِعْلٍ .

۱- مطالب السؤل ص ۱۱ و نیز در «ینابیع المودة» ص ۷۵ این اشعار را از موفق بن احمد بسند خود از جابر بن

عبدالله نقل می‌کند که گفت سمعت علیاً یقول:

وَلَقَدْ قَرَنَ اللَّهُ بِهٖ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ لَدُنْ أَنْ كَانَ فَطِيماً أَكْثَمَ
مَلَكٍ مِنْ مَلَائِكَتِهِ ، يَسْأَلُكَ بِهٖ طَرِيقَ الْمَكَارِمِ وَ مَحَاسِنِ أَخْلَاقِ الْعَالَمِ لِيَلَهُ وَ
نَهَارُهُ ، وَ لَقَدْ كُنْتُ اتَّبِعُهُ اتِّبَاعَ الْفَصِيلِ أَثَرِ أُمَّهٖ ، يَرْفَعُ لِي فِي كُلِّ يَوْمٍ مِنْ أَخْلَاقِهِ
عِلْماً وَ يَأْمُرُنِي بِالْإِقْتِدَاءِ بِهٖ .

وَلَقَدْ كَانَ يُجَاوِرُ فِي كُلِّ سَنَةٍ بَحْرَاءَ ، فَارَاهُ وَ لَا يَرَاهُ غَيْرِي ، وَ لَمْ يَجْتَمِعْ
بَيْتٌ وَاحِدٌ يَوْمَئِذٍ فِي الْإِسْلَامِ ، غَيْرَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ وَآلِهِ وَ خَدِيجَةَ ، وَ أَنَا
ثَالِثُهُمَا ، أَرَى نَوْرَ الْوَحْيِ وَ الرِّسَالَةِ وَ أَشْمُ رِيحَ التُّبُوَّةِ وَ لَقَدْ سَمِعْتُ رِئَةَ الشَّيْطَانِ
حِينَ نَزَلَ الْوَحْيُ عَلَيْهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ : مَا هَذِهِ الرَّئَةُ ؟
فَقَالَ : هَذَا الشَّيْطَانُ أَيْسَ مِنْ عِبَادَتِهِ ، إِنَّكَ تَسْمَعُ مَا أَسْمَعُ وَ تَرَى مَا أَرَى ،
إِلَّا أَنْكَ لَسْتَ بِنَبِيٍّ وَ لِكُنْكَ وَ زَيْرٌ وَ إِنَّكَ لَعَلَى خَيْرٍ ١

می فرماید : ای مردم شما موقعیت و منزلت مرا نسبت به رسول خدا می دانید،
که تا چه اندازه رحم نزدیک آن حضرت بوده ام ، و دارای محل و منزلتی مخصوص
بوده ام .

من کودکی صغیر بودم که رسول خدا مرا در دامان خود می نشانید ، و به
سینه خود می چسبانید، و مرا در فراش خود به آغوش خود می گرفت ، بدن خود را به
من می سود، و بوی پاکیزه و لطیف خود را بمن می بویانید، و چه بسا غذا را
می جوید و سپس از آن بمن لقمه می داد، و در تمام این مدت از من حتی یک دروغ در
گفتم و یک خطا و گناهی در کردارم نیافت .

و از روزی که آنحضرت را از شیر بازگرفتند، خداوند بزرگترین ملکی از
فرشتگان خود را با او ملازم نمود ، که طریق اخلاق پسندیده و صفات عالیه انسانی و
امور محسنه خلقهای عالم را در شب و روز به او بیاموزد .

و اما من پیوسته مانند بچه شتری که از هر طرف بدنبال مادرش می دود ،
دائماً بدنبال او حرکت می کردم ، و از او پیروی می نمودم ، و آن حضرت هر روز برای
من از اخلاق حمیده خود نشانه ای را ظاهر می نمود ، و مرا به پیروی و متابعت از آن
اخلاق امر می فرمود .

عادت آن حضرت چنان بود که در هر سال در کوه حراء مجاورت می نمود، فقط من او را می دیدم، و کسی دیگر غیر از من او را نمی دید، و در تمام جهان اسلام در آن روز خانه ای نبود که در آن مسلمانی باشد غیر از رسول خدا و خدیجه، و من سومی آنها بودم.

من نور وحی و رسالت را می دیدم، و بوی نبوت را استشمام می کردم و حَقّاً می گویم که ناله شیطان را در حین نزول وحی بر رسول خدا ﷺ شنیدم، عرض کردم: ای پیغمبر خدا این چه ناله ای است؟

فرمود: این شیطان است از اینکه بنی آدم او را عبادت کنند مایوس شده، تو می شنوی آنچه را که من می شنوم، و می بینی آنچه را که من می بینم، مگر آنکه تو پیغمبر نیستی، و لکن تو وزیر منی و بر خیر خواهی بود.

عجیب است با این مقام و منزلت و سفار شهاییکه رسول خدا نموده، و او را وصی و وزیر و ولی مؤمنین و خلیفه خود قرار دادند، هنوز جسد مطهر پیغمبر دفن نشده بود که در سقیفه بنی ساعده اجتماع کردند، و کردند آنچه کردند.

گذشته از بردن خلافت، از یک باغستان حضرت صدیقه دختر رسول خدا دست برداشتند، و نحلّه رسول خدا را برده، و دختر رسول الله را دل شکسته نمودند. پس از آنکه فاطمه برای اثبات حق خود به مسجد رفت، و با ابوبکر به محاجّه پرداخت ابن شهر آشوب می گوید: چون فاطمه از مسجد به منزل مراجعت کرد، و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در منزل انتظار بازگشت او را داشتند، در این حال رو به آن حضرت نموده و گفت: يَا بِنَاطِلِبِ ! اِسْتَمَلَتْ شَمْلَةَ الْجَنِينِ ، وَ قَعَدَتْ حَجْرَةَ الظَّنِينِ ، تَقَضَّتْ قَادِمَةَ الأَجْدَلِ فَحَاثَكَ رِيشُ الأَعْزَلِ .

هَذَا ابْنُ أَبِي قُحَافَةَ ، قَدْ ابْتَرَسَى نُحَيْلَةَ أَبِي ، وَ بَلِيْعَةَ ابْنِي وَ اللّهِ لَقَدْ جَدَّ فِي ظُلَامَتِي ، وَ أَلَدَّ فِي خِصَامِي ، حَتَّى مَنَعْتَنِي الثَّقِيلَةَ نَصْرَهَا ، وَ الْمُهَاجِرَةَ وَصَلَهَا ، وَ غَضَّتِ الْجَمَاعَةَ هُونِي طَرْفَهَا ، فَلَا مَنَاعَ وَ لَا دَافِعَ . خَرَجْتُ وَ اللّهِ كَاطِمَةً ، وَ عُذْتُ رَأِغَمَةً .

أَضْرَعْتَ حَدَّكَ يَوْمَ أَضَعْتَ حَدَّكَ ، اِفْتَرَسْتَ الذُّنَابَ وَ اِفْتَرَسَكَ الذُّنَابُ ، مَا كَفَفْتَ قَائِلًا ، وَ لَا أَعْنَيْتَ بَاطِلًا ، وَ لَا خِيَارَ لِي لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ ذَلَّتِي ، وَ نَوَفَيْتُ دُونَ هَيْئَتِي .

عَذِیرِی وَ اللّٰهِ فِیْكَ حَامِیًّا ، وَ مِنْكَ دَاعِیًّا ، وَ یَلَایَ فِی كُلِّ شَارِقٍ ، مَاتَ
الْعَمْدُ وَ وَهَنَ الْعَضُدُ

شَكَوْآیَ اِلَی رَبِّی وَ عُدُوْآیَ اِلَی اَبِی
اللّٰهُمَّ اَنْتَ اَشَدُّ قُوَّةً وَ اَحَدٌ بِاَسَاً وَ تَنْكِيْلًا

ای پسر ابوطالب! مانند بچه در شکم مادر، دست و پای خود را در خود جمع کرده‌ای! و مانند شخص متهم در گوشه غرغه نشسته‌ای! شاه بال خودت را که همچون بال‌های قوی باز شکاری بود شکستی! در نتیجه پره‌های نرمی که برای تو ماند، بتو وفا نکرد و کارگر نشد، و همچون مرغ بی‌بال و پری که مورد هجوم پرندگان قوی واقع شود گرفتار شدی!

اینکه این پسر آبی قحافه، عطیه پدر مرا از من به قهر و غلبه ربوده، و معاش مختصر فرزند مرا گرفته است.

سوگند بخدا که در ستم با من به نهایت رسیده، و در دشمنی با من پافشاری کرده، تا بسر حدی که اولاد قبیله که انصار اوس و خزرجند، از یاری من دریغ نمودند، و مهاجرین از اهتمام و رسیدگی بکار من خودداری کردند، و جماعت مسلمانان به بی‌اعتنائی از من، از این جنایات چشم پوشیدند، نه کسی است که او را ممانعت کند، و نه کسیکه او را از ستم با من باز دارد.

سوگند بخدا که من با نهایت فرو بردن خشم خود به مسجد رهسپار شدم ولی پژمرده و افسرده بازگشتم.

چهره خود را بذلت و خواری سپردی، آنروز که خود را از مقام و مرتبه خود ساقط کردی! گرگان درنده را شکار می‌نمودی، و اینک مگس‌ها تو را شکار خود نمودند هیچ گوینده‌ای را از کلام ناروای خود باز نداشتی! او هیچ باطلی را دور ننمودی!

و اختیاری برای من نیست، و ای کاش قبل از آنکه پرده ذلت مرا فرا گیرد، در کام مرگ فرو رفته بودم و پیش از این پستی و حقارت مرده بودم.

سوگند بخدا که بازخواست کننده من، در کار تو خداست که مرا حمایت می‌کند و از تو پرسش می‌نماید، ای وای بر من، از این حوادث ناگوار که وارد شده است.

محلّ اعتماد و اتکای من از دنیا رخت بریست، و بازوی من سست شد، شکایت من بسوی پروردگار است، و مخاصمه از ظلم و ستمی که بر من وارد شده است بسوی پدرم .

بار پروردگار من ! قُوّه تو شدیدتر ، و شدّت انتقام تو تیزتر و برنده‌تر است .

امیرالمؤمنین علیه السلام بفاطمه علیها السلام پاسخ داد :

لَا وَيْلَ لَكَ ! بَلِ الْوَيْلُ لِمَنْ لَشَانِكَ ، تَهْنِئِي عَنْ عَرَبِكَ ! يَا بِنْتَ الصَّقْوَةِ ، وَ بَقِيَّةَ النَّبُوَّةِ .

مَا وَئَيْتُ فِي دِينِي ، وَلَا أَحْطَاءُ مُقَدَّرِي فَإِنْ كُنْتِ تُرِيدِينَ الْبَلْعَةَ فَرِزْقِكَ مَضْمُونٌ وَ كَفَيْلِكَ مَامُونٌ وَمَا أُعِدُّ لَكَ خَيْرٌ مِمَّا قُطِعَ عَنْكَ ، فَاحْتَسِبِي ! فَقَالَتْ : حَسْبِيَ اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ^۱

ویل و وای برای تو مباد ، بلکه برای دشمنان تو باد ! مرا از اینگونه خطاب باز دار ای دختر برگزیده مخلوقات ، و ای یادگار مقام نبوت .

من در کار خود سستی نکرده‌ام ، و از آنچه در توان و نیروی من بود کوتاهی

نورزیدم

اگر تو معاشی و روزی می‌خواهی ؟ بدان که خداوند ضامن و کفیل است ، و آنچه را برای تو مهیا نموده بهتر است از آنچه از دست تو رفته است ! خدا را کافی بدان و بدو پناه بر!

فاطمه سلام الله علیها گفت : خدا برای من کافی است و او بهترین وکیل است ابن ابی الحدید گوید: و قد روی عنه علیه السلام إِنَّ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ حَرَضَتْهُ يَوْمًا عَلَى الثُّهُوضِ وَ الْوُثُوبِ ، فَسَمِعَ ، صَوْتَ الْمُؤَذِّنِ : أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ .

فَقَالَ لَهَا : أَيَسْرُكُزِ وَالْ هَذَا التَّدَاءُ مِنَ الْأَرْضِ ؟

قَالَتْ : لَا .

قَالَ : فَإِنَّهُ مَا أَقُولُ لَكَ^۲

۱- مناقب ابن شهر آشوب ج ۱ ص ۳۸۲ طبع سنگی

۲- شرح نهج البلاغه (۲۰ جلدی) ج ۱۱ ص ۱۱۳

از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت است که فرمود :

روزی فاطمه علیها سلام او را بر قیام و اقدام و نهضت تحریض و ترغیب می نمود، ناگاه شنید که مؤذن می گوید : أَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا رَسُولَ اللَّهِ .

امیرالمؤمنین به او گفت : ای فاطمه ! دوست داری که این ندا و دعوت از

روی زمین برچیده گردد؟

گفت : نه

حضرت فرمود : این همانست که من بتو گفته ام .

درس پنجم

عصمت امری موهبتی است

درس پنجم

بسم الله الرحمن الرحيم

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ
الطَّاهِرِينَ وَ لَعْنَةُ اللهِ عَلَى اَعْدَائِهِمْ اَجْمَعِينَ
مِنَ الْاَنسِ اِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا
بِاللهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ
قال الله الحكيم في كتابه الكريم :

وَلَوْلَا فَضْلُ اللهِ عَلَيْكَ وَ رَحْمَتُهُ لَهَمَّتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ اَنْ يُضِلُّوكَ وَ
مَا يُضِلُّونَ اِلَّا اَنْفُسَهُمْ وَ مَا يَضُرُّوكَ مِنْ شَيْءٍ وَ اَنْزَلَ اللهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ
وَ عَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَ كَانَ فَضْلُ اللهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا^١

قوة عصمت در انبياء و ائمه عليهم السلام يك موهبت الهی است ،
و نوعی ازمعرفت و حالت قلبی آنان است كه مانند ساير علوم
بشری نیست و هيچگاه مغلوب و مقهور قواي شعوريّه و
احساسات نخواهد شد .

عصمت انبياء
حتمی است

و در هيچ وقت حتى يك لحظه در بيداری و در خواب در حال يسر و عسر و
در مواقع رخاء و شدت، مقهور و منكوب و اردات طبيعیه و خيالات خسيسه ماديه نشده،
پيوسته چون خورشیدی درخشان در دل تابش نموده ، و نقاط سياه و تاريخ را از روزنه
و زاويه های دل بيرون کرده است .

این نوع علم نه تنها خود مغلوب قواي شعوريّه نمی گردد ، و منكوب طغيان
احساسات نمی شود، بلکه تمام قوا و احساسات را در زیر سيطره و مهميز خود در
آورده ، و آنها را استخدام نموده، از آن برفع مصالح خویش کار می کشد، و به امر و

١- سوره نساء : ٤ - آيه ١١٣

فرمان خود دنبال مأموریت می فرستد؛ آنها هیچ قدرت تخطی و تجاوز را ندارند. و بنابراین، این قوة علم و نورتابان، پیوسته صاحب خود را از ضلالت و معصیت و خطا مصون می دارد.

در روایات وارد است که در پیمبران وائمه روحی است بنام روح القدس که آنها را در مقام منبع انسانیت محفوظ نموده، و از هر لغزش و گناه و اشتباهی محفوظ نگاه می دارد.

در این آیه مبارکه^۱ خداوند خطاب به پیغمبر اکرم ﷺ نمود که :

اگر فضل و رحمت خدا شامل حال تو نبود، طایفه ای از منافقین مدینه اهتمام نموده که تو را در فکرو نوع تشخیص خودت گمراه کنند، ولیکن آنها با این عمل نه تنها نمی توانند به تو ضرری برسانند، و تو را از فکرو اراده تو بر گردانند، بلکه خود را گمراه نموده اند، چون خداوند بر تو کتاب و حکمت را فر فرستاد، و از دانشهائی که قبل از این نداشتی تو را تعلیم نموده است، و فضل خدا بر تو بزرگ است.

در این آیه مبارکه منظور از کتاب، وحی است که توسط جبرائیل بر قلب پیغمبر راجع به قوانین شریعت فرستاده می شود، و مراد از حکمت، علم به معارف کلیه و اسرار الهیه؛ و مراد از دانشهائی را که تعلیم کرده است، سایر علوم از ادراکات جزئی و تشخیص مطالب حقه است.

و چون جمله و انزل الله علیک الكتاب یا حالیه است و یا بمنزله تعلیل برای جمله سابقه می باشد لذا استفاده می شود که علت عدم تأثیر کلام منافقین در تو، همانا آن ملکه قلبی است که با آن قادر بر تلقی وحی توسط جبرائیل امین نسبت به احکام و قوانین شریعت و نسبت به معارف الهیه می باشی و همچنین قادر بر تلقی الهامات نسبت به اطلاع بر اسرار و مغیبات، و روشن شدن واقعیت امور، و جدا ساختن بین حق و باطل هستی.

بنابراین از این آیه بخوبی استفاده می شود که علت عدم گمراهی و ضلال پیغمبر، حتی در بعضی از امور جزئیه مستند به آن علم خاصی است که خداوند عنایت فرموده، و به وسیله آن تلقی وحی می نماید، و آن علم خاص که در روایات بنام روح القدس تعبیر شده است پیغمبران را در مصونیت از گناه و خطا در هر مرحله از تشخیص نگاه می دارد.

۱- آیه ای که در ابتدای صفحه قبل آمده است

یکی دیگر از استدلال‌ات بر عصمت انبیاء ضَمَّ دو آیه از آیات قرآن است، اوّل گفتار خدایتعالی: وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا^۲

استدلال دیگر و کسانی که خدا و رسول خدا را اطاعت کنند، آنها با زمرة افرادی که خدا به آنها نعمت داده از پیمبران و صدیقین و شهدا و صالحین بوده، و آنان بسیار رفقای خوبی برای اینان خواهند. عصمت انبیاء دوم گفتار خدایتعالی:

إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ^۳

خداوند ما را براه راست راهنمایی نما، راه آن کسانی که به آنها نعمت دادی نه راه آنان که بر آنها غضب نمودی، و گمراه شدند.

از آیه اول استفاده می‌شود که خدا به انبیاء و شهداء و صدیقین و صالحین نعمت داده است؛ و از آیه دوم استفاده می‌شود که کسانی را که خدا به آنها نعمت داده است ضال و گمراه نخواهند بود.

بنابراین انبیاء و شهداء و صدیقین و صالحین گمراه نخواهند بود؛ و چون هر معصیت و گناهی ضلال است لذا از آنها گناه و معصیت سر نمی‌زند.

یعنی شأن و مقام آنها طوری است که دارای ملكة حافظه از معصیت و گناهند و این معنی عصمت از گناه است، و نیز چون اشتباه در تلقی احکام و وحی الهی و در معارف کلیه الهیه، و در تشخیص امور جزئی و اشتباه در تبلیغ نیز ضلال است، لذا آنها در هیچ مرحله از این مراحل دچار خبط و اشتباه نمی‌گردند، و روی این بیان عصمت آنها نیز، در دو مرحله تلقی وحی و معارف الهیه و مرحله تبلیغ و ترویج خواهد بود.

امیر المؤمنین حائز امیر المؤمنین علیه السلام از طرف خدا دارای مقام عصمت بوده و مقام عصمتند وصی و وارث و خلیفه رسول خدا، و اولین کسی است که به

۱- تفسیر المیزان ج ۲ ص ۱۴۰

۲- سوره نساء: ۴ - آیه ۶۹

۳- سوره فاتحه: ۱ - آیه ۶ و ۷

رسول خدا ایمان آورده، و با او نماز گذارده است.
طبری با اسناد خود از ابن عباس روایت می کند قَالَ أَوْلَ مَنْ صَلَّى عَلَيَّ^۱ اولین کسی که نماز خواند علی بود.

و نیز از زید بن ارقم حدیث کند قال: أَوْلَ مَنْ أَسْلَمَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ^۲
زید بن ارقم گوید: اولین کسی که بر رسول خدا اسلام آورد علی ابن ابیطالب علیه السلام بود.

و نیز از زید بن ارقم روایت کند که او گفت: أَوْلَ رَجُلٍ صَلَّى مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ^۳
اولین مردی که با رسول خدا نماز گذارد علی بن ابیطالب بود.

و نیز از عبّاد بن عبدالله به اسناد خود روایت کند قال: سَمِعْتُ عَلِيًّا يَقُولُ:
أَنَا عَبْدُ اللَّهِ وَ أَخُو رَسُولِهِ وَ أَنَا الصِّدِّيقُ الْأَكْبَرُ لَا يَقُولُهَا بَعْدِي إِلَّا كَاذِبٌ مُفْتَرٌ صَلَّى مَعَ رَسُولِ اللَّهِ قَبْلَ النَّاسِ بِسَبْعِ سِنِينَ^۴

می گوید: شنیدم که علی می فرمود: من بنده خدا، و برادر رسول خدا، و صدیق اکبر هستم، هر کس این لقب را بعد از من بخود نسبت دهد دروغگو و افترا زننده است؛ با رسول خدا قبل از مردم هفت سال نماز گزاردم.

ابن صباغ مالکی و محمد بن طلحه شافعی گویند وَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ قَبْلَ بَدْوِ أَمْرِهِ إِذَا أَرَادَ الصَّلَاةَ خَرَجَ إِلَى شِعَابِ مَكَّةَ مُسْتَحْفِيًّا وَ أَخْرَجَ عَلِيًّا مَعَهُ ، فَيَصَلِّيَانِ مَا شَاءَ اللَّهُ فَإِذَا قَضَيَا رَجَعَا إِلَى مَكَانِهِمَا^۵

حضرت رسول الله ﷺ عادتشان قبل از ظهور امر اسلام این بود که چون اراده نماز می کرد، به بعضی از دره های مکه خارج شده و در خُفیه نماز می گزارد، و

۱- تاریخ طبری ج ۲ ص ۵۵

۲ و ۳- طبری ج ۲ ص ۵۶ و نیز حدیث ۴ رادر «ینایع الموده» ص ۶۰ از ابن ماجه قزوینی و احمد در مسند و ابونعیم حافظ و ثعلبی و حموی روایت می کند.

۴- مدرک قبل

۵- «فصول المهمة» ص ۱۴ و «مطالب السؤل» ص ۱۱ و «طبری» ج ۲ ص ۵۸

علی رانیز با خود می برد، و آن دونفر آنقدر که خدا می خواستت نماز می گزاردند، و سپس به مکان خود مراجعت می نمودند.

طبری با اسناد خود روایت کند از یحیی بن عقیف کنندی (عقیف کنندی برادر اشعث بن قیس کنندی است که با عباس بن عبدالمطلب رفاقت داشته و برای خرید و فروش که به مکه می آمد در منزل عباس سکنی می نموده است) او می گوید در زمان جاهلیت به مکه درآمد، و در خانه عباس بن عبدالمطلب وارد شدم، چون آفتاب طلوع نمود و مانند حلقه بر فراز آسمان قرار گرفت، و من مشغول نگاه کردن به کعبه بودم، دیدم جوانی آمد و چشمی به آسمان انداخته و سپس رو به کعبه ایستاد، و بلا درنگ طفلی آمد و در طرف راست او ایستاد، و چیزی طول نکشید که زنی آمد و در پشت سر آن دو ایستاد، آن جوان خم شد و رکوع کرد، طفل وزن هم رکوع کردند، جوان بلند شد از رکوع، طفل وزن هم بلند شدند، جوان خود را به سجده انداخت، آن دونیز به سجده رفتند، من گفتم: ای عباس امر بسیار بزرگی است.

عباس گفت: امر بسیار بزرگیست، آیا می دانی او کیست؟
گفتم: نه،

گفت: او محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب فرزند برادر من است.
آیا می دانی آن طفل که با اوست کیست؟ گفتم: نه.

گفت: او علی بن ابیطالب بن عبدالمطلب فرزند برادر من است.
آیا می دانی این زنی که در عقب آن دو ایستاده کیست؟
گفتم: نه.

گفت: او خدیجه دختر خویلد زوجه محمد، برادرزاده من است؛ و این مرد بمن خبر داده است که پروردگار تو پروردگار آسمانست، و آن پروردگار آنها را به این فعل با کیفیتی که دیدی امر کرده است، و سوگند بخدا من در تمام روی زمین غیر از این سه نفر احدی را بر این دین نمی شناسم.^۱

باری پیغمبر و امیرالمؤمنین و خدیجه سالیانی چند به نماز و عبادت خدا مشغول بودند، و احدی از مردم مکه ایمان نیاورده و از رسالت آن حضرت خبر نداشتند، تا آنکه آیه انذار از طرف خدا بر آن حضرت نازل گشت.

۱- «طبری» ج ۲ ص ۵۶ و «فصول المهمه» ص ۱۶ و «مطالب السؤل» ص ۱۱

وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ وَ أَخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ
 مِنَ الْمُؤْمِنِينَ - فَإِنْ عَصَوْكَ فَقُلْ إِنَّي بَرِيٌّ مِمَّا تَعْمَلُونَ - وَ
 تَوَكَّلْ عَلَى الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ - الَّذِي يَرَاكَ حِينَ تَقُومَ - وَ
 تَقَلُّبِكَ فِي السَّاجِدِينَ - إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ^۱

آیه انذار

و

حدیث عشیره

ای پیمبر! اقوام نزدیکتر خود را از عذاب خدا بترسان، و بالهای رحمت خود را برای مؤمنینی که از تو پیروی می کنند پائین آور، پس اگر مخالفت کردند بگو من از کردار شما بیزارم، و توکل بر خداوند عزیز و رحیم بنما؛ آن خدائی که تورا در هنگام قیام به نماز می بیند و از حالات تو در سجده اطلاع دارد فقط و فقط آن خدا شنوا و داناست.

حضرت رسول الله اقوام و عشیره خود را دعوت نمودند و به آنها تبوت خود را اعلام نمودند طبق حدیثی که وارد شده و در نزد مورخین و محدثین از بزرگان اسلام بحدیث عشیره معروفست.

علامه امینی گوید: این حدیث را بسیاری از ائمه و حفاظ حدیث از فریقین روایت کرده اند، و در صحاح و مسانید خود درج نموده اند، و افراد دیگری از بزرگان حفاظه و ائمه حدیث از افرادی که بقول و کلام آنها در اسلام اعتناء بسیاری است، آن حدیث را ملاحظه نموده و بدون هیچگونه ایراد یا توقیفی در صحت سند آن تلقی بقبول کرده اند، و نیز بزرگان از مورخین امت اسلام و غیر اسلام آن حدیث را صحیح و قبول دانسته و در صحیفه تاریخ جزء مسلمات ذکر نموده اند، و شعراء اسلام و غیر اسلام منظوماً آن حدیث را در سلک شعر در آورده، و در شعر ناشی صغیر متوفی ۳۶۵ قمریه خواهی یافت^۲

ما عین آن حدیث را اولاً از تاریخ طبری نقل می کنیم، و سپس در اطراف آن به بحث می پردازیم.

طبری از ابن حمید، از سلمه از ابن اسحق، از عبدالغفار بن قاسم، از منهال بن عمرو، از عبدالله بن حارث بن نوفل بن عبدالمطلب، از عبدالله بن عباس، از علی بن ابیطالب روایت می کند، که فرمود:

۱- سوره شعراء: ۲۶ - آیه ۲۱۵ - ۲۲۲

۲- الغدیر ج ۲ ص ۲۷۸

چون آیه انذار بر رسول خدا ﷺ وارد شد :

و انذر عشیرتک الاقربین ، رسول الله ﷺ مرا خواندند و گفتند : یا علی : خدای من مرا امر نمود که نزدیکترین عشیره واقوام خود را انذار کن، این امر بر من گران آمد ، چون می دانستم که به مجرد آنکه به این امر لب بگشایم ، از آنها امور ناگواری سر خواهد زد، بنابراین سکوت اختیار کردم تا آنکه جبرائیل آمد گفت: ای محمد ! اگر مأموریت خود را انجام ندهی، پروردگارت تو را عذاب می کند.

بنابراین یک صاع (که تقریباً یک من غذاست) برای ما طبخ کن ، و در آن ران گوسفندی قرار ده ، و یک قدح نیز از شیر فراهم نما، و سپس تمام فرزندان عبدالمطلب را در نزد من حاضر کن ، تا با آنها سخن گویم و آنچه بدان مأموریت دارم به آنها ابلاغ کنم.

علی گوید آنچه را که رسول خدا به من امر نمود انجام دادم ، و بنی عبدالمطلب رابه خانه پیغمبر دعوت نمودم و در آن هنگام آنان چهل نفر بودند یا یکی بیشتر و یا یکی کمتر ؛ در میان آنان عموهای آن حضرت ابوطالب و حمزه و عباس و ابولهب بودند.

چون همه آنها در نزد آن حضرت گرد آمدند حضرت غذائی را که پخته بودم طلب کردند من آن را آوردم چون در مقابل آن حضرت گذاردم ، رسول الله ﷺ پاره ای از گوشت را با دست خود برداشته و با دندانهای خود پاره پاره نمودند، و آن قطعات را دورادور آن ظرف بزرگ چیدند، سپس فرمودند به آن جماعت: شروع کنید بسم الله !

آنها همه خوردند و سیر شدند بطوریکه دیگر حاجت به طعام نداشتند ، و سوگند به خداوندیکه جان علی در دست اوست آن غذائی که من در مجلس آوردم خوراک یک نفر از آنها بود، سپس حضرت فرمودند: این جماعت را سیراب کن ! من آن قدح شیر را آوردم و همه خوردند، و سیراب شدند؛ و سوگند به خدا که آن قدح مقدار نوشیدنی یک تن از آنان بود.

در این حال چون رسول الله ﷺ اراده سخن کردند ، ابولهب در کلام پیشی گرفت و گفت: این صاحب شما از دیر زمانی پیش ، شما را سحر می نمود ؛ رسول الله با آنها به هیچ سخن لب نگشود.

فردای آن روز فرمود: ای علی ! این مرد در کلام من پیشی گرفت به سخنی

از خود که شنیدی، و بنابراین این قوم قبل از آنکه من سخن گویم متفرق شدند؛ مانند همان غذایی را که دیروز آماده نمودی امروز نیز تهیه بنما، و این قوم را در نزد من گرد آور.

علی گوید: من چنان طعامی تهیه نمودم، و سپس آنها را در نزد آن حضرت حاضر ساختم.

آن حضرت به من فرمودند: غذا بیاور! من آوردم و مانند دیروز غذا را به آنها تقسیم نمود همه خوردند و نیازی دیگر نداشتند.

سپس فرمود: آنها را سیراب کن! من قدح شیر را آوردم، همه آشامیدند بطوریکه سیراب شدند، سپس رسول خدا زبان به سخن بگشود، و فرمود: ای پسران عبدالمطلب! به خدا سوگند من یاد ندارم جوانی از عرب را که برای قوم خود هدیه‌ای آورده باشد بهتر از آنچه من برای شما آورده‌ام، من برای شما خیر دنیا و آخرت آورده‌ام، و خداوند تعالی مرا امر نموده است که شما را بپرستش او بخوانم.

کدام یک از شما در این امر به معاونت و یاری من برمی‌خیزد تا آنکه برادر و وصی من و جانشین من در میان شما بوده باشد؟

علی می‌گوید: تمام آن جمعیت از پاسخ حضرت خودداری کردند، و من که در آن وقت از همه کوچکتر بودم و بی‌سرمایه‌تر و ژولیده‌تر و ساده‌تر گفتم: من، ای پیغمبر خدا یار و معین تو خواهم بود! حضرت دست خود را بر گردن من گذارد، و فرمود: **إِنَّ هَذَا أَخِي وَ وَصِيِّي وَ خَلِيفَتِي فِيكُمْ**، **فَاسْمَعُوا لَهُ وَ أَطِيعُوا** فرمود: این برادر من و وصی من و جانشین من در میان شماست، پس کلام او را بشنوید و امر او را فرمانبرید.

علی می‌گوید: تمام قوم برخاستند، و می‌خندیدند و به ابوطالب می‌گفتند:

۱- سید اسمعیل حمیری در دیوان خود ص ۷۳ گوید:

ابوحسن غلام من قریش	ابرهم و اکرمهم نصابا
دعا هم احمد لما اتته	من الله النبوة فاستجابا
فادبته و علمه و املى	عليه الوحي يكتبه كتاباً
فاحصى كلما املى عليه	و بينه له باباً فبابا

تجریح این اشعار از اعیان الشیعه ج ۱۲ ص ۲۱۶ است و نیز حمیری از ص ۲۰۳ به بعد سیزده بیت مفصلاً راجع به حدیث عشیره آورده است

این مرد تو را امر کرده است که کلام فرزندت را بشنوی و از او اطاعت کنی.^۱
 علامه امینی گوید: به عین الفاظی که طبری این حدیث را نقل کرده است ابو جعفر اسکافی متکلم معتزلی بغدادی متوفی ۲۴۰ در کتاب خود بنام نقض العثمانیة^۲ روایت نموده و گفته است که این خبر صحیح است؛

صحّت اسناد

حدیث عشره

و نیز فقیه برهان الدین در کتاب انباء نجباء الابناء (ص ۴۶-۴۸)، و ابن اثیر در کامل (ج ۲ ص ۲۴)، و ابوالفداء عمادالدین دمشقی در تاریخ خود (ج ۱ ص ۱۱۶)، و شهاب الدین خفاجی در شرح شفا که متعلق به قاضی عیاض است (ج ۳ ص ۳۷) آورده است، لکن دنباله حدیث را انداخته است و گفته است که این حدیث را در دلائل بیهقی و غیر او با سند صحیح روایت کرده‌اند.

و نیز خازن علاءالدین بغدادی در تفسیر خود (ص ۳۹۰) و حافظ سیوطی در جمع الجوامع همانطور که در ترتیبش آورده در (ج ۶ ص ۳۹۲) از طبری نقل کرده است، و در ۳۹۷ از حفاظ ششگانه: ابن اسحق، و ابن جریر، و ابن ابی حاتم، و ابن مردویه، و ابی نعیم و بیهقی، روایت نموده است.

و نیز ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه (ج ۳ ص ۲۵۴)، و مورخ جرجی زیدان در تاریخ تمدن اسلامی (ج ۱ ص ۳۱) و محمد حسنین هیکل در کتاب حیات محمد (ص ۱۰۴) از طبع اول آورده‌اند.

و روات سند این حدیث همگی از موثقین و مورد اعتماد هستند.

اما جماعتی، ابو مریم عبدالغفار بن قاسم را ضعیف شمرده‌اند، و این تضعیف بجهت شیعی بودن اوست، لکن ابن عقده بر او ثنای فریادان گفته، و از او تمجید بسیار بعمل آورده است، و در مدح او مبالغه نموده همانطور که در لسان المیزان (ج ۴ ص ۴۳) از او مدح شده است، و حفاظ ششگانه فوق نیز روایت خود را به او اسناد می‌دهند، و از او روایت می‌کنند، با آنکه آنها استادان فن حدیث و ائمه خبر، و مراجع جرح و تعدیل و رد و احتجاج هستند.

و هیچ‌کس حدیث عشره را که ذکر شد ضعیف نشموده، و بجهت ابو مریم در

۱- تاریخ طبری ج ۲ ص ۶۲ و ۶۳

۲- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۳ ص ۲۶۳

۳- محمد بن محمد بن محمد بن ظفر مکی مغربی ۴۹۷ و متوفی ۵۶۷ یا ۵۶۵ هجری قمری

او قدح و طعنی بعمل نیاورده است ، و در دلائل النبوة و خصائص النبوة به او استدلال کرده‌اند.

و نیز ابوجعفر اسکافی ، و شهاب الدین خفاجی ، این حدیث را صحیح شمرده‌اند، و سیوطی در جمع الجوامع (ج ۶ ص ۳۹۶) حکایت کرده است که: ابن جریر طبری این حدیث را صحیح شمرده است.

علاوه بر تمام این مطالب این حدیث به سند دیگر نیز آمده است ، که روایت آن همگی موثق بوده‌اند :

احمد بن حنبل در مسند خود (ج ۱ ص ۱۱۱) به سند خود از روایتی نقل کرده که روایت آن بدون شبهه و بدون کلام از رجال صحاح هستند ، و آنها عبارتند از شریک ، اعمش ، سهال ، عبّاد.^۱

باری حدیث عشره را بسیاری از بزرگان مانند ابن مردویه، و سیوطی ، و ابن ابی حاتم، و بغوی، و حلبی در سیره النبویه، و غیر آنها به الفاظ دیگری نقل نموده‌اند مانند :

أَيْكُمْ يُبَا يَعْنِي عَلِيَّ أَنْ يَكُونَ أَخِي وَ صَاحِبِي وَ وَارِثِي فَلَمْ يَقُمْ إِلَيْهِ أَحَدٌ فَقُمْتُ إِلَيْهِ وَ كُنْتُ أَصْعَرَ الْقَوْمَ إِلَى أَنْ قَالَ فَضْرَبَ رَسُولُ اللَّهِ بِيَدِهِ عَلَى يَدِي وَ مَانَدُ: مَنْ بَا يَعْنِي عَلِيَّ أَنْ يَكُونَ أَخِي وَ صَاحِبِي وَ وَارِثِي مِنْ بَعْدِي؟ فَمَدَدْتُ يَدِي وَ قُلْتُ: أَنَا أَبَايُكَ

و مانند: أَنَا أَدْعُوكُمْ إِلَى كَلِمَتَيْنِ خَفِيفَتَيْنِ عَلَى اللِّسَانِ ثَقِيلَتَيْنِ فِي الْمِيزَانِ: شَهَادَةٌ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ فَمَنْ يُجِيبُنِي إِلَى هَذَا الْأَمْرِ يُوَازِرُنِي يَكُنْ أَخِي وَ وَزِيرِي وَ وَصِيِّ وَ وَارِثِي وَ خَلِيفَتِي مِنْ بَعْدِي فَلَمْ يُجِبْهُ أَحَدٌ مِنْهُمْ، فَقَامَ عَلِيٌّ وَ قَالَ: أَنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: اجْلِسْ ثُمَّ أَعَادَ الْقَوْلَ عَلَيَّ الْقَوْمَ ثَانِيًا فَصَمَتُوا، فَقَامَ عَلِيٌّ وَ قَالَ: أَنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ: اجْلِسْ ثُمَّ أَعَادَ الْقَوْلَ عَلَيَّ الْقَوْمَ ثَالثًا، فَلَمْ يُجِبْهُ أَحَدٌ مِنْهُمْ فَقَامَ عَلِيٌّ وَ قَالَ أَنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ: اجْلِسْ فَأَتَتْ أَخِي وَ وَزِيرِي وَ وَصِيِّ وَ وَارِثِي وَ خَلِيفَتِي مِنْ بَعْدِي.

و مانند: أَيُّكُمْ يُسْتَدْرَبُ أَنْ يَكُونَ أَخِي وَ وَزِيرِي وَ وَصِيِّ وَ خَلِيفَتِي فِي

أُمَّتِي وَوَلِيِّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي ، فَسَكَتَ الْقَوْمُ حَتَّىٰ أَعَادَهَا ثَلَاثًا ، فَقَالَ عَلِيٌّ: أَنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ

فَوَضَعَ رَأْسَهُ فِي حِجْرِهِ وَتَقَلَّ فِيهِ ، وَقَالَ: أَلَلَّهُمْ أَمَلًا جَوْفَهُ عِلْمًا وَفَهُمَا وَحُكْمًا ثُمَّ قَالَ لِأَبِي طَالِبٍ : يَا أَبَا طَالِبٍ إِسْمِعِ الْآنَ لِابْنِكَ وَأَطِعْ فَقَدْ جَعَلَهُ اللَّهُ مِنْ نَبِيِّهِ بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى

و مانند : مَنْ يُؤَاخِنِنِي وَيُؤَاذِرُنِي وَيَكُونُ وَلِيِّي وَوَصِيِّ بَعْدِي وَخَلِيفَتِي فِي أَهْلِي يَقْضِي دِينِي؟ اَلِي ان قال رسول الله لعلی: ائت، فقام القوم، و هم يقولون لا يطالب اطع ابنك فقد امر عليك

و مانند: فَأَيُّكُمْ يَقَوْمُ قَبِيًّا يَعْنِي عَلِيٌّ أَخِي، وَوَزِيرِي، وَوَصِيِّي وَيَكُونُ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى، لِأَنَّكَ لَا نَبِيَّ بَعْدِي، اَلِي اَنْ قَامَ عَلِيٌّ فَبَايَعَهُ وَاجَابَهُ ثُمَّ قَالَ : اذَنْ مِنِّي فَدَنَامِيهِ فَفَتَحَ فَاَهُ وَ مَجَّ فِي فِيهِ مِنْ رَيْقِهِ وَ تَقَلَّ بَيْنَ كِتْفَيْهِ وَ تَدْبِيهِ فَقَالَ ابُو لَهَبٍ: فَبَسَّ مَا حَبَوْتُ بِهِ ابْنَ عَمِّكَ اَنْ اَجَابَكَ فَمَلَأَتْ فَاَهُ وَ وَجْهَهُ بُرَاقًا

فَقَالَ ﷺ مَلَأَتْهُ حِكْمَةً وَ عِلْمًا

و اخيراً نیز استاد حسن احمد لطفی در کتاب شهید خالد : الحسين بن علی، ذیل حدیث را طبق روایت طبری آورده است، و نیز توفیق الحکیم در کتاب محمد ذیلش را طبق طبری آورده است، و شاعر الغدیر عبدال مسیح انطاکی مصری ذیل حدیث را طبق روایت طبری آورده، و یک قصیده غرانی در این باره سروده است^۱ ابو جعفر اسکافی گوید : (پس از آنکه این حدیث را مفصلاً ذکر کرده است) آیا طفلی را تکلیف به طبخ طعام می کنند، و او را مأمور دعوت کردن قوم و عشیره می نمایند؟ و آیا امین سر نبوت می گردد کودک پنج ساله یا هفت ساله؟ و آیا غیر از عاقل با فهم را ممکنست در زمره پیر مردان و صاحب اعتباران در مجلسی گرد آورد؟ و آیا ممکنست که رسول خدا ﷺ دستش را در دست او بگذارد، و با او عقد و پیوند برادری ببندد و او را وصی و جانشین خود قرار دهد، مگر آنکه او اهلیت

۱- ملخص مطالب الغدیر ج ۲ ص ۲۸۰ الی ۲۸۴

آن را داشته باشد؟ و در واقع بحدّ تکلیف بالغ شده باشد، و لیاقت حمل ولایت الهیه و عداوت دشمنان خدا را داشته باشد.

چرا این طفل با هم طرازان و هم سنّان خودانس نگرفت؟ و چرا به طبقه آنان نپیوست؟ چرا پس از اسلامش نیز با کودکان در جایگاه بازی به بازی کردن دیده نشد؟ در حالیکه مانند آنان و هم طبقه با آنها بود؟ چرا در یک ساعت از ساعات خود با آنها مشاهده نشد، تا آنکه گفته شود لازمه کودکی او را لحظه‌ای فرا گرفت، و خاطره از دنیا و حوادث سن و هوای کودکی او رابه حضور آنان کشانید و در حال و کیفیت آنان وارد ساخت؟

بلکه ما علی را ندیدیم الا آنکه پافشاری و ثبات قدم در اسلامش بخرج داد و در امر خود مجدّد و مصمّم بود، و با کردار خود گفتار خود را محقق می‌داشت؛ اسلام او عفاف و زهد او را صحّه گذارد و تصدیق نمود و به رسول خدا از میان جمیع هم‌طرازان خود پیوست.

علی امین و ائلیف رسول خدا بود، در دنیای خود و آخرت خود، علی شهوت را منکوب نمود و خواطر خود را در خود جمع نمود، و بر این امر بسیارشکیبائی و ایستادگی نمود، چون امید لقاء خدا و نجات عاقبت و ثواب آخرت را داشت^۱ باری حدیث عشیره، و نصب امیرالمؤمنین را در آن روز به مسند خلافت به اندازه مسلم و آشکار است که بعضی از مستشرقین این قضیه را نقل کرده‌اند: جُرْج سیل george sale در کتاب خود به نام قرآن محمد alcoran of mohammed گوید: محمد در آن وقت علاقه و محبّت بسیاری از خود نسبت به علی ابراز نمود، و وی را در آغوش خود گرفته، و به حاضرین مجلس امر نمود که از علی شنوائی داشته او را جانشین او بدانند، و فرمان او را گردن نهند؛ آن قوم از مجلس پراکنده شده و به ابوطالب گفتند: اکنون باید از پسرت اطاعت کنی.

جون دون پرت john daven port در کتاب «محمد و قرآن» mohammed & coran ضمن بیان این داستان گوید: پیغمبر (ص) برخاسته، اخلاق پسندیده خود را اظهار داشت، و گنجی ابدی (کنایه از سعادت ابدی) به آن کس که از وی پیروی کند بخشید، و در نتیجه خطبه‌ایکه از جهت فصاحت و بلاغت مشهور بود، با پرسش زیر ایراد فرمود:

کدامیک از شما در برداشتن این امر مرا یاری خواهد کرد؟ کدامیک نایب مناب و وزیر من خواهد گردید، چنانچه هرون نایب و وزیر موسی بود؟ سکوت و بُهت انجمن را حکمفرما گردیده، هیچیک جرأت قبول آن وظیفه خطرناکی را که پیشنهاد گردید نداشتند، تا آنکه پسر عم پیغمبر، علی آن جوان بی پروا از جای برخاسته فریاد زد:

ای پیغمبر من تورا یاری خواهم کرد - تا آنکه گوید - محمد دستهای خود را به دور آن جوان با قوت در آورد، و او را در آغوش خود فشرده فریاد زد: اینک نظر کنید برادر و وزیر مرا.

واشنگتن ارونیک آمریکائی (در «کتاب مقدس» ترجمه میرزا ابراهیم خان شیرازی از انگلیسی به فارسی ص ۶۰) ضمن احوالات پیغمبر این داستان را نوشته تا آنجا که گوید:

پیغمبر (ص) فرمود: کدام یک از شما قدم پیش نهاده، مرابه برادری قبول می‌کنید؟ کدامین است از شما که وزیر و نایب و قائم مقام من باشد؟ مدتی اهل مجلس خاموش بودند، و از کسی جوابی نمی‌آمد، و پیوسته به یکدیگر می‌نگریستند، و بعضی از روی تعجب و برخی به استهزاء با هم تبسم می‌کردند تا آنکه علی بن ابیطالب با جرأت و قوت شهاب از هیچکس پروا نکرده، از میان برخاست، و قدم صدق در پیش نهاده گفت: اینک من بنده و خادم توام ای رسول خدا، اگر چه هنوز کودکم و قابل خدمتگزاری نیستم.

محمد دست به گردن آن جوان صادق پاک طینت انداخته، او را تنگ در آغوش کشید، و به آواز بلند فرمود: اینک ببینید برادر و وزیر و نایب و قائم مقام مرا! این جرأت و جسارت و خودنمایی کودکی مانند علی در چنان مجمعی قریش را به خنده و ریشخند آورد، و به سخریه رو به ابوطالب کردند و به طعنه به وی گفتند: که تو هم البته متوقعی که در حضور پسر تو کمرها خم کنیم، و او را تعظیم نمایم.^۱

بالجمله ما باید در دو جهت راجع به این حدیث بحث نمایم: جهت اول در سند و جهت دوم در دلالت.

اما در سند، همان‌طور که ذکر شد جای شبهه و شکی نیست که سند آن از

۱- نقل از کتاب «شیعه و اسلام» سبط جزء اول ص ۵ و ۶

نقطه نظر اهل سنت بسیار قوی است، و محل خدشه و تشکیک نیست، و هیچ کس از اهل سنت این حدیث را ضعیف نشمرده است، مگر ابن تیمیه که گفته است این حدیث جعل و موضوع است، و کلام ابن تیمیه را اعتباری نیست، چون همه می دانند که او مردی متعصب و عنود و دشمن اهل بیت بوده، و انکار احادیث مسلمه و ضروریه را می نماید، به مجرد آنکه متضمن فضیلتی از فضائل اهل بیت رسول خدا باشد.

بلکه در نزد اهل فن مسلم است که میزان رد و قبول روایت در نزد او همانا تضمن فضائل اهل بیت و عدم آنست.

یافعی در «مرآت الجنان» گوید: که ابن تیمیه دارای فتاوی عجیب و غریبی است، که به سبب آنها نیز در نزد اهل سنت مطرود است، و به علت آنها او را زندان کردند، و از قبیح ترین نظریات او حرمت زیارت قبر رسول خداست.

و عجب از حلی است که روایت عشیره را از ابن تیمیه نقل کرده، تا آنجا می گوید: حضرت رسول فرمودند: *فَمَنْ يُجِئُنِي إِلَى هَذَا الْأَمْرِ يُؤَاوِرُنِي أَوْ يُعَاوِرُنِي عَلَيَّ الْقِيَامِ بِهِ*

قَالَ عَلِيٌّ: *أَنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ وَأَنَا أَحَدُهُمْ سِتًّا وَ سَكَتَ الْقَوْمُ.*

و حدیث را تا به اینجا خاتمه می دهد و در سؤال پیغمبر، و جواب آن حضرت راجع به مقامات امیرالمؤمنین چیزی نمی گوید، و کلمه:

عَلَى أَنْ يَكُونَ أَخِي وَ وَصِيِّ وَ خَلِيفَتِي مِنْ بَعْدِي و نیز

جنایات طبری

جواب حضرت: *فَأَنْتَ أَخِي وَ وَصِيِّ وَ خَلِيفَتِي مِنْ بَعْدِي* را

در نقل

اسقاط کرده است، و عجیبتر آنکه می گوید: بعضی کلمه

حدیث عشیره

أَخِي وَ وَصِيِّ وَ وَارثِي وَ وَزِيرِي وَ خَلِيفَتِي مِنْ بَعْدِي را

اضافه کرده اند.^۱

علامه امینی گوید: یکی از جنایاتی که بر این حدیث واقع ساختند آنکه اولاً طبری با آنکه در تاریخ خود این حدیث را همانطور که ذکر شد روایت کرده است، در تفسیر خود ج ۱۹ ص ۷۴ این روایت را بعینها از نقطه نظر سند و متن روایت کرده، و تمام جزئیات آن را ذکر کرده است، مگر آنکه به جای لفظ *وَصِيِّ وَ خَلِيفَتِي* *فِيكُمْ*،

۱- «سیره حلیه» جلد ۱ ص ۳۱۲

لفظ **کذا و کذا** گذارده است و بدینصورت حدیث را نقل کرده است :
 قال: **فَأَيُّكُمْ يُؤَازِرُنِي عَلَىٰ هَذَا الْأَمْرِ عَلَىٰ أَنْ يَكُونَ أَحَىٰ، وَ كَذَا وَ كَذَا** و در کلام اخیر آن حضرت نیز گفته است: **ثُمَّ قَالَ: إِنَّ هَذَا أَحَىٰ، وَ كَذَا وَ كَذَا** ملاحظه می‌شود که چه جنایت واضحی نموده و برای پوشاندن حق و اخفاء مقامات و فضائل امیرالمؤمنین لفظ **وَصَيِّبِي وَ خَلِيفَتِي** **فِيكُمْ** را به لفظ مجمل تحریف نموده است.

و به دنبال این تحریف، ابن کثیر شامی در البداية و النهاية ج ۳ ص ۴۰ و در تفسیر خود ج ۳ ص ۳۵۱ به جای آن دو کلمه **وصیبي و خلیفتی** **فیکم** لفظ **کذا و کذا** گذارده است، با آنکه مصدر و منخرج این روایت در نزد او همان تاریخ طبری بوده است.

ابن کثیر این حدیث را شرح مفصل داده، ولیکن در نزد او اثبات نصی به خلافت امیرالمؤمنین به وصیت و خلافت دینیّه یا اشاره به این معانی بسیار ناگوار است، و بدین منظور که از شرح نصوص خلافت شانه خالی کند مرتکب این جنایت

جنایت ابن کثیر

در نقل

حدیث عشیره

روایتی شده است.

آیا منظور طبری هم در تفسیر خود این بوده، بعد از آنکه خود او در تاریخش آن دو لفظ را صریحاً آورده، یا غیر آن، خدا عالم است.

و ثانیاً محمد حسنین هیکل^۱ نیز یک فضاحت آشکاری در تحریف این حدیث نموده، زیرا او اولاً در طبع اول از کتاب خود بنام «حیات محمد» ص ۱۰۴ حدیث را ذکر کرده و بدینقسم خاتمه می‌دهد:

جنایت هیکل

در نقل

حدیث عشیره

فَأَيُّكُمْ يُؤَازِرُنِي هَذَا الْأَمْرُ وَأَنْ يَكُونَ أَحَىٰ وَ وَصَيِّبِي وَ خَلِيفَتِي فِيكُمْ، فَأَعْرَضُوا عَنْهُ وَ هَمُّوا بِتَرْكِهِ، لَكِنَّ عَلِيًّا نَهَضَ وَ مَا يَزَالُ صَبِيًّا دُونَ الْحُلْمِ وَ قَالَ: أَنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ! عَوْثُكَ، أَنَا حَرْبٌ عَلَىٰ مَنْ حَارَبْتَ فَأَتَبَسَّمُ بَنُو هَاشِمٍ وَ قَهَقَهُ بَعْضُهُمْ وَ جَعَلَ

۱- وزیر فرهنگ اسبق مصر و سردبیر مجله الاهرام

نَظَرَهُمْ يَنْتَقِلُ مِنْ أَبِيطَالِبٍ إِلَى ابْنِهِ ثُمَّ انْصَرَفُوا مُسْتَهْزِئِينَ^۱

زیرا گذشته از آنکه جمله: «عونک انا حربٌ علی ما حاربت» را از نزد خود به حدیث اضافه کرده است، و این جمله در هیچ یک از روایات دیده نمی شود. تفریع رسول خدا را در پاسخ به علی آنجا که فرمودند: فَأَتَتْ أَخِي وَ وَصِيِّي وَ وَارِثِي وَ خَلِيفَتِي فِيكُمْ را حذف نموده است، و چون در این عمل شنیع خود کسی را ندید که از او مؤاخذه کند، و در این تصرفات و تقولات بر او خرده گیرد، آنچه را که بطور کلی راجع به امیرالمؤمنین علیه السلام بوده است در طبع دوم از کتاب خود حذف نموده است.

شاید سیر آن همان ملاحظه منظور ابن کثیر و امثال ابن کثیر بوده است، که بعد از نشر متوجه شده، و در طبع دوم ترمیم نموده است؛ یا آنکه سیل اعتراضات در جرائد و محافل و خورده گیری های بسیار راجع به این موضوع، و درج جمله اول در کتاب خود که از ناحیه دشمنان اهل بیت علیهم السلام متوجه او شده است، و همین امواج سرزنش و مؤاخذه او را در پره افکننده تا مجبور و مضطر به حذف و تحریف آن در طبع دوم شده است، یا آنکه کما آنکه عادت شایع در بسیار از چاپخانه هاست که بعضی از جملات را که مورد نظرشان نباشد حذف می کنند، و مؤلف چون با آنها اشتراک در منظور داشته از حذف آنها چشم پوشی نموده است، و یا عاجز از دفع آنها بوده است؟ و بر هر تقدیر، خداوند شعور و ادراک زنده را متوجه کند، و امانت موصوفه الهی و حق ضایع شده و مورد تأسف را در دلها زنده فرماید.^۲

و اما جهت دوم از بحث که دلالت و مفهوم حدیث است، آنکه در این حدیث با اختلاف مضامینی که در نقل آن شده است جمله: أَنْتَ أَخِي وَ وَصِيِّي وَ

۱- در کتاب «علی و الوصیة» از ص ۴ الی ص ۱۹ روایات بسیاری از طرق مختلفه با ذکر اسناد و علمائی که این حدیث را در کتابهای خود نقل کرده اند بیان می کند و نیز در ص ۳۳۷ مدارک این حدیث را مفصلاً شرح داده است، و در ص ۳۷۴ که استدراکات کتاب را بیان می کند تحت عنوان الحدیث الرابع روایت عجیبی در این مورد از ابوبکر خطاب به عباس بن عبدالمطلب نقل می کند که در آن حدیث ابوبکر می گوید: که رسول خدا چون عشره راجع نمود فرمود: فَمَنْ يَقُومُ مِنْكُمْ بِمَا يَعْنِي عَلِيٌّ أَنْ يَكُونَ أَخِي وَ وَزِيرِي وَ وَصِيِّي وَ خَلِيفَتِي فِي أَهْلِي، فلم يقم الخ و نیز در ص ۳۷۵ نظیر آن را نقل می کند و این دو حدیث را از تاریخ مخطوط ابن عساکر که صورت فتوگرافی آن در مکتبه الامام امیرالمؤمنین العامة در نجف اشرف است نقل می کند. و در «مناقب» ابن شهر آشوب ج ۱ ص ۵۴۴ نیز از ابوبکر این حدیث را نقل می کند.

۲- ترجمه خلاصه آنچه در الغدیر جلد ۲ صفحه ۲۸۷ الی ۲۸۹ وارد شده است

خَلِيفَتِي فِيكُمْ وَاسْمَعُوا لَهُ وَأَطِيعُوا آمَدَه است، واین نصی است از رسول خدا بلکه نصّ جلی و آشکاری برخلافت بلافصل و وصایت آن حضرت، مانند حدیث غدیر خُم، غایه الامراین تنصیص دربدو نبوت و دعوت، و حدیث غدیر در پایان آن، هنگام نزول جبرائیل و اخبار به آن حضرت به نزدیکی و فرا رسیدن مرگ واقع شد. بگذریم از بعضی از روایاتی که آنفاً ذکر شد، و در آنها نیز عنوان وارثی و وزیری و ولیّ کلّ مؤمن بعدی و هُوَ بِمَنْزَلَةِ هِرُونَ مِنْ مُوسَى و یقضى دینی و لفظ اسمعوا و اطیعوا وارد شده است، که هر یک از آنان نیز صراحت بر ولایت و خلافت آن حضرت دارد.

فرض کنیم اگر در مجموع این احادیث غیر از جمله «اخی و وصیسی و خلیفتی فیکم» نبود باز معلوم است که این جمله چقدر بطور واضح و آشکار صراحت بر نصب آن حضرت به مقام خلافت و وصایت را می‌رساند.

ولایت امیرالمؤمنین	بنابراین بطور یقین می‌توان گفت که ولایت امیرالمؤمنین
از روز اول با توحید	از روز اول با شهادت به لایله الا الله و مُحَمَّدٌ رَسُوْلُ
خدا و نبوت رسول	الله شروع شده و عَلِیٌّ وَکَلِیُّ اللهِ جمله متّصله و غیر قابل
توأم بوده است	انفکاک با آنها بوده است.

چون در روز وُلّی که پیغمبر اقوام خود رابه اسلام دعوت نمود و آنان رابه اقراربه شهادتین امر فرمود؛ در همین روز و در همین مجلس آنان را امر به اطاعت مولی الموالی امیرالمؤمنین و پیروی از آن حضرت نموده، و ولایت و خلافت او را اعلان نمود.

بنابراین اسلام از روز اول که طلوع کرد با این سه جمله بود: شهادت به خدا و شهادت به نبوت رسول الله و شهادت به ولایت علی ولی الله؛ و آنچه راکه شیعه می‌گویند از وجوب تبعیّت از امیرالمؤمنین یکی از مسائل قطعیه اسلام است، و حقیقت تشیع، حقیقت اسلام است و افرادی که به شهادتین اکتفا نموده و ولایت و خلافت امیرالمؤمنین را رفض کرده‌اند جزئی از اسلام را رد نموده‌اند، و در واقع اسلام را رد نموده‌اند.

همچنانکه افرادی که شهادت به توحید می‌دهند و به نبوت نمی‌دهند نیز جزئی از حقیقت را اقرار و جزئی را انکار و در واقع حقیقت را انکار نموده‌اند. تشیع و تبعیّت از اهل بیت و اوصیای حضرت رسول الله از روز اول اسلام

من دارم بیاید و مرا تنها نگذارد، و برای نصرت دین خدا قیام کند، و در زنده بودن و مردن من این بار را به دوش بگیرد، در زنده بودن مصاحب و ملازم من باشد، و پس از مرگ از عهده وظائف رسالت برآید، و دینی را که من به خدا دارم و عهده‌ای را که قبول کرده‌ام ادا کند.

بنابراین با قبول کردن چنین موضوعی، امیرالمؤمنین در تمام مراحل اداء رسالت، و رسانیدن مردم را بسر منزل سعادت، و متعهد بودن به عهده اعباء و مشکلات خلافت با وجود مقدس رسول خدا سهیم و شریک بوده است.

صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْكَ يَا اَبَا الْحَسَنِ ، تصور نشود که مقامی را که رسول اللّه از عنوان برادری و وزارت و خلافت و وراثت و ولایت به آن وجود عزیز، عنایت فرمودند یک امر تشریفاتی، و یک نتیجه و بهره‌ای در مقابل قبول او بود، و گانه می‌خواستند جزای او را به اعطای چنین مناصبی داده باشند؛ بلکه با این جملات او را برای تحمل مشاق در تمام این امور طلبیدند، و فرمودند:

کیست که این کوه عظیم و کمرشکن را به دوش می‌گیرد؟

کیست که در مخالفت مشرکین و دنیای کفر و شرک دوش به دوش من قیام نموده، و نگذارد که تمام این فشارها تنها بر من وارد آید؟

کیست که در جنگها و غزوات از جان و دل به تمام معنی در رتبه و ردیف من برای اعلاى كلمه حقّه قیام کند؟

کیست که خود را در برابر مخالفتهای شدید قریش و طوائف کفر بی‌پروا حاضر ببیند؟

کیست برای هجرت و دربدری در کوهها و بیابانها متواری شود؟

کیست که حاضر باشد در لیلۃ المییت در جای من بخوابد و بدن خود را زیر شمشیرهای شجعان عرب قطعه قطعه ببیند.

کیست که و کیست که حتی بعد از موت من در برخورد با منافقین امت خود را نبازد، و یکذره هوی در دل خود راه ندهد و با هزاران مشکلات و کوههای غم و اندوه بسازد، و دست از دست تخطی نکند و ناله‌های دختر من زهراء، او را به احساسات قبیلگی و قومی تحریک نکند، و مانند دریای عظمت و وقار طبق وظیفه خود رفتار نموده، و نه تنها عصر آنروز بلکه تمام عالم بشریت و انسانیت را تا روز ستاخیز، به علم و حلم و عظمت و وفا و صفا و صدق و زهد و بی‌اعتنائی به غیر خدا تعلیم و

تربیت نماید.

ای مردم دنیا بدانید که امیرالمؤمنین آن طفل خردسال در آنروز درمقابل چنین مشکلاتی به جواب رسول اکرم پاسخ مثبت داد ، و با پاسخ خود این امواج سهمگین خطرات ربا سینه باز و قلب توانای خود بکنار می زد، و خود را حاضر برای فداکاری در دقیق ترین لحظات و باریکترین دقائق آماده نمود ، و تمام صحنه ها و پیش آمدهای بیست و سه سال زمان رسالت حضرت رسول اکرم و سی سال پیش آمدهای ناگوار و خردکننده بعد از رحلت آن حضرت را چون آئینه درمقابل دیدگان خود دید ، و برخاست و فریاد زد : **أَنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ**

منم ای پیغمبر خدا که یارومعین توو مصاحب و ملازم تو باشم ، آنی از تو غفلت نورزم، جان و مال و شخصیت و حیثیت و دنیا و عِزّاً به خاکپای مبارکت نثار کنم، منم که حاضریم بینم ریسمان برگردن من انداخته و برای اخذبیعت به مسجد برند^۱ و زبان خود را از راه عَقَّت و صواب خارج نکنم، و احساسات من مرا تحریک نکند.

منم که حاضریم بینم در کنار در خانه دختری هیمه و هیزم گرد آورده خانه را آتش زند^۲، و صدای و ایلاه و امحمداه از نور دیده ات بشنوم، و لکن برای حفظ شریعت، و بقای قرآن و اعلائی اسلام اهمّ را فدای مهّم ننموده، از وظیفه خود تجاوز نکنم.

منم که در دقیق ترین اوقات امتحان ، در لحظاتی که دویزرگ قریش ابوسفیان و عباس آمده و می گویند : علی دستت را برای بیعت بیاور با تو بیعت کنیم؛ در این صورت احدی را یارای مخالفت با تو نخواهد بود^۳ و اگر بخواهی کوجها و شوارع مدینه را از سواره و پیاده بر علیه غاصبین و دشمنانت پر خواهیم نمود،^۴ هیچ جوابی به آنها ندهم ، و سکوت اختیار کنم.

منم که با گریه و آه از ظلمی که بر دختری روا داشتند ، به قبرت پناهنده شده ، بگویم **يا ابنِ اُمِّ اَنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعَفُونِي وَ كَادُوا اَيَقْتُلُونَنِي**^۵

۱- ابن ابی الحدید جلد ۲ صفحه ۱۹ و جلد ۱ صفحه ۱۳۴ و الامامه و السیاسه جلد ۱ صفحه ۱۲

۲- ابن ابی الحدید ج ۲ ص ۲۰ و ابوالفداء ج ۱ ص ۱۵۶ و ابن عبد ربّه ج ۳ ص ۶۴

۳- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید جلد ۱ ص ۱۳۱ نقلاً عن کتاب السقیفه

۴- این کلام ابوسفیان است ابن ابی الحدید جلد ۱ ص ۱۳۰

۵- الامامه و السیاسه جلد ۱ صفحه ۱۳

بدون جهت نبود که یک نفر از دعوت شدگان در مجلس عشیره برخواستند ، و این معنی را نپذیرفتند ، با آنکه رسول الله را صادق می دانستند . رسول الله از کودکی در میان آنها بزرگ شده بود ، شخص غریب و مجهولی نبود ، لکن چون می دیدند که قبول کردن این معنی ، قبول کردن هزاران نگرانی و مشکلات و خون جگرهاست ، برخاستند و مجلس رسول الله را با لبخند و تمسخر ترک گفتند .

به حدیث عشیره اشاره می کند مرحوم سید حمیری در بعضی از قصائد خود مثل این قصیده :

بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي	يَا أُمَّ الرَّامِيْنَ
بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي	وَبِرَهْطِي أَجْمَعِيْنَ

تا آنکه می گوید :

كُنْتَ فِي الدُّيَا أَخَاهُ	يَوْمَ يَدْعُو أَلَا قَرِيْبَنَا ^۱
-----------------------------	---

و نیز گوید:

مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ كَانَ أَوْلَ مَنْ	صَلَّى وَ آمَنَ بِالرَّحْمَانِ إِذْ كَفَرُوا
سَبِيْنٍ سَبْعًا وَأَيَّامًا مُحْرَمَةً	مَعَ النَّبِيِّ عَلَى خَوْفٍ وَمَاشَعُرُوا
وَيَوْمَ قَالَ لَهُ جَبْرِيْلُ قَدْ عَلِمُوا	أَنْذِرْ عَشِيْرَتَكَ الْأَدْنِيْنَ إِنْ بَصُرُوا

تا آنکه گوید:

مَنْ الَّذِي قَالَ مِنْهُمْ وَ هُوَ أَحَدُهُمْ	سَيِّئًا وَ خَيْرُهُمْ فِي الذِّكْرِ إِذْ سَطُرُوا
آمَنْتَ بِاللَّهِ قَدْ أُعْطِيْتَ نَافِلَةً	لَمْ يُعْطِهَا أَحَدٌ جَنًّا وَلَا بَشَرًا
وَ إِنْ مَا قُلْتَهُ حَقٌّ وَ أَنَّهُمْ	إِنْ لَمْ يَجِيْبُوا فَقَدْ خَانُوا قَدْ حَسِرُوا ^۲
فَفَازَ قَدِمًا بِهَا وَ اللَّهُ أَكْرَمُهُ	وَ كَانَ سَبَاقَ غَايَاتٍ إِذَا ابْتَدَرُوا

۱- این قصیده در دیوان جمیری ص ۴۳۶ مذکور است و اصل آن را از «الغدیر» جلد ۲ ص ۲۵۰ و «عیان الشیعة»

جلد ۱۲ ص ۲۶۸ و «مناقب» جلد ۲ ص ۲۶ و ۱۷۷ و جلد ۳ ص ۵۵ مرقوم داشته اند

۲- دیوان جمیری ص ۲۰۳ و اصل این قصیده را از «عیان الشیعة» ۱۲: ۲۴۸ و «الغدیر» ۲: ۲۵۰ و «مناقب» ۲: ۲۶:

ذکر کرده است

و نیز در قصیده دیگر خود گوید :

عَلَىٰ عَلَيْهِ رُدَّتِ الشَّمْسُ مَرَّةً بِطَيْبَةِ يَوْمِ الْوَحْيِ بَعْدَ مَغِيبِ

تا آنکه گوید :

وَقِيلَ لَهُ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأُولَىٰ وَهُمْ مِنْ شَبَابِ أَرْبَعِينَ وَشَيْبِ

تا آنکه گوید :

فَفَازَ بِهَا مِنْهُمْ عَلَىٰ وَ سَادَهُمْ وَ مَا ذَاكَ مِنْ عَادَاتِهِ بِعَرِيبِ^۱

۱- دیوان حمیری ص ۱۱۷ و اصل او را از «الغدیر» جلد ۲ ص ۲۵۱ و ۲۶ و ۳۱۸ ذکر کرده است

درس ششم

عصمت انبیاء منافی با اختیاری بودن افعال آنان ندارد

درس ششم

بسم الله الرحمن الرحيم

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ وَلَعْنَةَ
اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ
الْدِّينِ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ
قال الله الحكيم في كتابه الكريم :

رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ^۱
عصمت انبیاء از
راه تمامیت حجّت
از طرف خدا
پیمبرانی بودند که بشارت می دادند، و می ترسانیدند، برای آنکه
برای مردم حجّتی و عذری بر خدا بعد از آنها باقی نبوده باشد.
این آیه مبارکه علت فرستادن پیغمبران را
بسوی مردم، و علت تبشیر و انذار آنها را می رساند ؛
و آن اینکه حجّت بر مردم تمام شود و در اثر خطا گناهی که مرتکب
می شوند عذری نداشته باشند، و حجّت و عذری را بر خدا در روز بازپسین اقامه
نکنند، که ما نفهمیدیم، کسی نبود بما راهنمائی کند .
و معلومست که قاطعیّت عذر و حجّت بودن اقوال و افعال انبیاء وقتی است
که آنها معصیت نکنند، یا در قول و فعلشان دچار اشتباه نگردند، و در تلقی احکام از
خدا و ابلاغ آنها نیز دچار خطا نشوند؛ و الأدر غیر اینصورت حجّت و عذر برای مردم
باقی خواهد ماند .

آنها می گویند : ما گناه کردیم بعّلت اینکه پیمبران را گناهکار دیدیم ، و
خطا و گناهی که از ما سرزد بعّلت اشتباه نمودن پیغمبر در گفتار و کردارش بود، او
اشتباه کرد. وحی را صحیحاً تلقی ننموده یا صحیحاً تلقی نموده لکن در ابلاغ آن

۱- سورة نساء : ۴ - آیه ۱۶۴

دچار اضطراب و اشتباه گردید، و بالتیجه ما افعال را بر خلاف حق انجام دادیم . پس پیغمبران برای این منظور که آمده‌اند ، حتماً نباید اشتباه و گناه کنند و الا منظور از فرستادن آنها حاصل نخواهد بود و اینست معنی عصمت .
از آیه‌ای دیگر نیز می‌توان استفاده عصمت نمود :

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا يُطِيعَ بِإِذْنِ اللَّهِ^۱

اثبات عصمت
از آیه دیگر
هیچ پیغمبری را نفرستادیم مگر برای آنکه باذن خدا مطاع واقع شوند ، یعنی مردم از آنها اطاعت کنند، و مطیع آنان گردند .

بنابراین همانطور که انبیاء به اذن خدا مطاع می‌شوند ، مردمی که از آنها تبعیت می‌کنند بالملازمه به اذن خدا مطیع خواهند بود، و اراده خدا و اذن خدا بر فعل آنان تعلق خواهد گرفت.

و معلومست که اگر پیغمبر در ابلاغش اشتباه کند یا گناهی مرتکب شود ، و بالتیجه در گفتار و کردارش که دو وسیله رسانیدن احکام است از حق تجاوز کند، مردمی که پیروی از او می‌کنند، طبعاً نیز از حق تجاوز نموده و فعل خلاف حق را انجام می‌دهند .

و طبق آیه مبارکه که اذن خدا بر فعل آنان تعلق گرفته است ، باید اذن خدا بر فعل باطل نیز تعلق گیرد ، و چون اراده خدا پیوسته حق است و به فعل حق تعلق می‌گیرد ، بنابراین نباید از انبیاء هیچ گناهی و یا خطائی سرزند تا اذن خدا که بر فعل متابعین آنها تعلق می‌گیرد بر فعل حق تعلق گیرد .

وَاللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ^۲

و علاوه اگر از پیغمبری گناه سرزند ، چه در گفتار و چه در افعال ، چون معصیت مبغوض خداست، و مورد نهی حضرت اوست، لذا باید آن گناه هم مورد بغض و نهی خدا باشد ، و هم مورد حب و امر خدا .

مورد بغض و نهی ، از جهت آنکه بالفرض گناه است و هر گناهی را خداوند مبغوض داشته و از او نهی می‌نماید ، مورد حب و امر خدا از جهت آنکه این گفتار و کردار بنا بر فرض باذن خدا بوده و منظور از رسالت او مطاع بودن اوست؛ و بنابراین ،

۱- سوره نساء : ۴ - آیه ۶۳

۲- سوره نساء : ۴ - آیه ۳۳

این قول و فعل از اذن و اجازه و اراده خدا سرچشمه گرفته است، و چون اجتماع حب و بغض در شیئی واحد از جهت واحد، و نیز اجتماع امر و نهي بر فعل واحد از جهت واحد، محال است؛ لذا گناه و معصیت از پیمبران محال است و اینست معنی عصمت.

ملکه عصمت موجب بسیاری از مردم گمان می کنند که انبیاء و ائمه که دارای اضطرابی بودن افعال ملکه عصمتند، افعالی که از آنها سر می زند بدون قوه علمیه نمی شود. و اراده اختیاریه آنها بوده است.

فرشتگان سماوی که حضرت احدیت برای حفظ و حراست دلهای آنها از خطا و معصیت، بر آنان گماشته، و چون رصد در مقام مصونیت و حفاظت آنها بر می آیند، آنها را از هر گونه اختیار و دخالتی بر حذر داشته اند.

بنابراین نباید عبادت و مجاهدت آنها را به سایر افراد بشر قیاس نمود، زیرا افراد بشر در اثر مجاهده و مبارزه با نفس طی طریق خدا را می کنند و دچار مشکلات و مشاق می گردند، ولی آنها آسوده خاطر توسط جبرائیل و سایر فرشتگان راهنمایی می شوند، و بدینجهت ذاتا طاهر و پاک بوده اند، و در سیر نیز غیر از طهارت و پاکیزگی چیزی در آنان وارد نمی شود.

بنابراین آنچه را که آنها نموده اند، از تبلیغ و ترویج و استقامت، و مجاهده و عبودیت، و صدق به هیچوجه از سایر مردم توقع نباید داشت؛ چون سنخ وجود آنها با سایر افراد بشر مغایرت دارد؛ و بالتیجه در کردار و گفتار نیز مغایر خواهند بود؛ و در نتیجه عصمت آنان مربوط به خود آنان نیست، بلکه مربوط به خداست که اینطور آنها را در بین دودست خود سیر می دهد، و آنان بدون اختیار و قوه علمیه قلبیه بر تحریک خدا متحرک اند.

این گمان بسیار غلط و نابجا بوده، و علاوه موجب باز شدن راه تکاهل و سستی به افراد امت می شود، زیرا معلوم است که انبیاء با وجود آنکه دارای مقام عصمت و طهارتند، و با وجود آنکه به اراده خدا و اختیار حضرت او و فرشتگان او در مصونیت و حفظند، لیکن در عین حال آن عصمت و اراده خدا از وجود آنان خارج نبوده و بدون قوه علمیه و دراکه، و بدون اراده قلبیه و اختیار، از آنان کاری صورت نمی گیرد.

برای توضیح این مطلب می گوئیم: تمام حوادث و موجوداتی که در این عالم

بوجود می آیند منوط و مربوط بسبب و علتی هستند که از آن ناشی شده، و به علت صدور از آن علت در خارج متحقق می گردند .

بنابراین تمام افعال و اقوالی که از پیغمبر سر می زند ، بر میزان واحد ، که همه آنها صواب و حق و اطاعت است معلول سببی است که در خود پیغمبر وجود دارد؛ و آن همان ملکه و قوه رادعه ایست که در پیغمبر موجود است.

همانطور که ما هرفعل و کاری که انجام دهیم تا اول صورت آنرا تصور نکنیم و میل به آنها پیدا نکنیم و بدنبال آن اراده تحقق اورانمائیم آن فعل از ما سر نمی زند؛ و برای آنکه کاری را انجام دهیم در وهله اول باید حتما منظره و شکل آن کار را تصور کنیم؛ و در وهله دوم میل به آن کار پیدا کنیم، و در وهله سوم اراده بجا آوردن آن را در خود ایجاد کنیم .

در انبیاء نیز همینطور است، افعالی که از آنها سر می زند پس از تصور صورت علمیه و میل و اراده تحقق آن است .

باز برای توضیح می گوئیم ، از ما افراد بشر کارهای خوب و بدی سر می زند؛ برای کارهای خوب حتما باید اول صورت علمیه آنرا در نظر آورده و بعد از میل و اراده بجای آوریم ، و برای کارهای بد نیز حتما باید اول صورت علمیه آنرا در نظر بگیریم ، و سپس میل و اراده به وقوع آن پیدا کنیم .

حال اگر فرض بشود در افرادی آن صورتهائی که در ذهن آنها پیدامی شود و به آن میل می کنند ، فقط و دائما صورت های خوب و پسندیده باشد، بنابراین بعد از تعلق اراده به آنها، همیشه و بطور دوام از آنها کاری پسندیده ظهور و بروز خواهد نمود؛ و اگر بعکس در ذهن افرادی پیوسته صورتهای قبیح و منظره های خیانت و جنایت و معصیت بوجود آمده و بدان میل و اراده کنند، پیوسته از آنها افعال قبیحه صادر خواهد شد، اینها اهل شقاوتند کما آنکه دسته اول اهل سعادتند .

پیغمبران از افرادی هستند که دائما در ذهن آنها صورتهای خیرات و کردار نیک منعکس می شود، و بدان میل می کنند، و پس از اراده انجام می دهند؛ و چون این صورت هاپشت سرهم بدون فاصله در ذهن آنها پیدامی شود، برای آنان حصول این صور ملکه می گردد، مانند ملکه عفت و شجاعت و سخاوت و غیرها، و این عبارت است از ملکه عصمت در آنها .

بنابراین صدور افعال از پیغمبران به وصف طاعت ، همیشه و به نحو دوام ،

بعلت صورت علمیه حسنه دائمیه است؛ و آن همان اذعان قلبی آنان بعبودیت است؛ و مراد از ملکه، همان رسوخ و عدم تغییر صورت علمیه در نفس است؛

و اینست موجب مزیت و افضلیت آنها بر سایر افراد بشر، چون افضلیت انبیاء بواسطه
ملکه نفسانیه و قوه علمیه آنها بسیار قوی است، بطوریکه پیوسته
اختیاری بودن افعال آنها بعلم و اراده غیر منفک از خود، اختیار خیرات و طاعت را
می نمایند، والا اگر فرض شود از آنها بدون علم و اختیار مرتبط
آنهاست.

بوجود آنان، کار خوبی سرزند، چون ساعتی که کوک می کنند و سپس بدون اختیار
بحرکت درمی آید، یا مانند کلید در که بدون اختیار و اراده، بلکه بعلت حرکت دست،
در را باز می کند، برای آنان چه فضیلتی و شرافتی خواهد بود؛

و علاوه می دانیم پیغمبران تلقی وحی می کنند، و در تلقی، و نیز در تبلیغ،
خطا نمی کنند، اگر این تلقی و تبلیغ مستند بقوه نفسانیه و ملکه موجوده در آنها
نباشد، و بدون اسبابی که با وجود پیغمبران موجود و با واقعیت و موجودیت آنان توأم
باشد، وقوع یابد؛ لازمه اش آنستکه این افعال بدون علم و اراده پیغمبر بوجود آید؛ و بنا
براین کارهای پیغمبر از اختیار خارج می شود، و این منافات با آن دارد که ما پیغمبر
را چون سایر افراد بشر، انسان مختار فرض کرده ایم.

بنابراین تمام افعالی که از آنها سر می زند، از گفتار و کردار، و معجزاتی که
بدست آنان ظهور می یابد در اثر علم و اختیار خود آنان بوده، و مستند بملکه و کیفیت
و حالت قلبی آنانست، که آن نیز مستند باذن خدا و حفظ فرشتگان است، که
حالات قلبیه و اختیاریه و صور علمیه و ملکه نفسیه آنان را در این طریق نگاهداری
می کنند.

در اینجا بحث ما در پیرامون عصمت پیامبران پایان می یابد؛ و برای آنکه
کیفیت افاضه این موهبت الهیه کاملاً روشن گردد، و فضیلت و شرافت آنان نسبت
بسایر افراد نیز معین شود، ناگزیر برای توضیح مقامات و درجات آنان که در این
درس و در دروس سابقه بیان کرده ایم؛ باید کیفیت خلقت و کیفیت حصول ملکه
عصمت در آنها مشخص گردد؛ و این نیاز به چند بحث دارد:

بحث اول، عالم خلقت اعم از موجودات مجرد و مادیه، ظهور
نور وجود حضرت باری تعالی شأنه هستند. و تمام ممکنات
مظاهر و مجالی آن ذات مقدس می باشند.

آفرینش عبارت است
از ظهور، نه تولد
و خروج

بنابراین هر ممکن به اندازه سعه ماهوی و قابلیت خود

از نور وجود حق تعالی مستفیض شده، و از تابش آن نور پاک در آئینه هستی خود به ظهور آمده، و لباس هستی در بر کرده است.

معنای خلقت بیرون آمدن چیزی از ذات مقدس و ایجاد چیزی مستقل در خارج نیست، بطوریکه در اصل وجود و یا در استمرار آن و یا در صفت و فعل متکی بخود بوده، و بر پای خود ایستاده باشد.

بنابراین تمام عالم هستی، بجز ذات پروردگار قائم به او هستند، و اتکاء و اعتماد بدو دارند؛ بطوریکه اگر یک لحظه این قیام و اتکاء و اعتماد و بستگی بریده شود، عالم خلقت در ظلمتکدهٔ عدم و نیستی فرو می‌رود.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ (آیه ۱۵ از سورهٔ فاطر)

ای مردم؛ تمام شما به تمام شرشر وجود هستی نیازمندانی بخدا هستید و فقط خداست که بی‌نیاز است و اوست که سزاوار تحمید و ستایش است.

روی این اصل، اظهار عجز و مسکنت و نیستی که پیامبران بدرگاه الهی می‌نموده‌اند، و در برابر ذات اقدس حضرت ذوالجلال خود رافقیرو خالی و تهی می‌دیدند، و در مناجات‌ها سیمای مذلت بر خاک می‌سودند، نه از روی تصنع و تعارف بوده است؛ بلکه حکایت از یک امر واقعی می‌کرده است.

پس در این جهت ما بین پیامبران و امامان با سایر مردم از هر صنف و طبقه هیچ تفاوتی نیست که هر کس هر چه دارد بخدا دارد، و با خدا دارد، و بدون خدا هیچکس هیچ ندارد.

اساس عالم هستی
مبنی بر اختلاف
در موجودات
است

بحث دوم: اساس عالم هستی مبنی بر اختلاف در ظهورات و تجلیات است.
این مسئله در فلسفه تحت عنوان الواحد لا یصدُرُ مِنْهُ الا الواحد (از چیز واحد جز چیز واحد صادر نمی‌شود) و در عرفان تحت عنوان لا تکرار فی التجلیات (در تجلیات ذات مقدس پروردگار هیچگاه تکرار بوقوع نمی‌پیمودند) مشهود عرفاء عالی‌مقدار از اولیاء ذوی‌العزّة و المقدار و مورد بحث حکمای راشدین اسلام است.

یعنی در تمام عالم آفرینش دو موجودی که من جمیع الجهات با یکدیگر

مساوی و یکسان باشند محال است که پدید آید بلی موجودات متشابهی هستند که از بعضی جهات با یکدیگر شباهت دارند؛ ولی دو موجودیکه عین یکدیگر باشند متمتع است که تحقق یابد .

علوم تجربی امروز این اصل را پذیرفته است؛ و بر اساس مقایسه و استقراء و تجربه‌هایی مداوم اثبات نموده است که تشابه من جمیع الجهات بین دو موجود وجود ندارد؛ بلکه هر موجودی دارای مشخصات خاصه و ممیزات منحصره بخود است. حتی در بین افراد انسان از زمان خلقت آدم بوالبشر تا روز قیامت دو انسان یافت نمی‌شود که از هر جهت با هم یکسان باشند؛ نه از جهت ذاتیات و صفات و نه از جهت عوارض مکانی و زمانی و کیفیت و کمیت و غیرها.

و حتی دو انسان یافت نمی‌شود که بندهای انگشتان آنان ، خطوط منقوشه در بدن آنان مشابه باشد و براین اساس از فنّ انگشت‌نگاری برای شناسائی مجرمان استفاده می‌کنند .

بلکه خطوط پوست هر نقطه از بدن یک فرد با خطوط پوست سایر نقاط همان فرد تفاوت دارد.

خطوط انگشت دست راست با همان انگشت از دست چپ تفاوت دارد، و خطوط سبّابه از دست راست با سایر انگشتان همان دست راست مختلف است . بنابراین اصل کلی و دائمی، هر یک از افراد انسان در سازمان خلقت و آفرینش با یکدیگر متفاوت است همانطور که در چهره و سیما و شکل و شمایل با یکدیگر متفاوتند، در غرائز و ملکات و صفات نیز بمقدار متناهی متفاوتند .

از دوران کودکی و طفولیت ملاحظه می‌شود که بعضی از اطفال در مقدار سخاوت و گذشت متفاوتند، در حیا و عفت متفاوتند، در متانت و اصالت متفاوتند، در شجاعت و هوش و فهم و زیرکی متفاوتند .

و بنابراین پیامبران و امامان با سایر افراد بشر تفاوت دارند . بلکه خود پیامبران در عین حال که همه از جانب خدا برانگیخته شده‌اند و وظیفه مهم رسالت را بر عهده دارند، و همه متفقاً مردم را بمقام توحید دعوت می‌کنند، و عبارت ساده همه از یک مبدء و به یک مرجع بوده، و آیند و روندشان از یک جا و به یک جا می‌باشد و قول خدایتعالی از زبان مؤمنان که :

لَا تُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ (آیه ۲۸۵ از سوره بقره)

هیچگاه ما در بین احدی از فرستادگان خدا فرق نمی گذاریم و همه را بدیدن قبول می نگریم. شاهد آنست؛ در عین حال آنان دارای اختلاف بوده، و از نقطه نظر سبب و وجودی و تبع آن غرائز و صفات و همچنین از نقطه نظر مواهب الهیه تفاوت هائی داشته اند.

تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَ رَفَعَ بَعْضَهُمْ
دَرَجَاتٍ وَ آتَيْنَا عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ (نیمه اول از آیه
۲۵۳ از سوره بقره)

این پیامبران و فرستادگان را مابعضی را بر بعضی دیگر برتری داده ایم بعضی از آنان کسی بود که خدا با او سخن می گفت و برخی را بدرجاتی ترفیع مقام دادما بعیسی بن مریم بیّنات و شواهد بر پیامبری اعطاء نمودیم و او را بروح القدس مؤید ساختیم.

از آیات مبارکات قرآن کریم که سرگذشت و داستان و صفات پیامبران را شرح می دهد این اختلاف واضح و مشهود است.

تمام موجوداتیکه حامل
قوه و استعدادند
متحرک بسوی کمال
وجود دارد.

ببحث سوم: در تمام موجوداتیکه دارای قوه و استعداد هستند و باید قابلیت های خود را بمرحله فعلیت برسانند حرکت بسوی کمال و نتیجه این سیر و حرکت، عبور از مراحل کمون و استعداد و وصول بمراحل ظهور و فعلیت کمال است. در تمام موجودات عالم طبع اعم از انسان و حیوان و نبات و جماد، این حرکت موجود و سیر و عبور از مراحل بدویّه بسوی مراحل نهائیّه مشهود است.

انبیاء و اولیاء چون سایر افراد بشر از این قاعده مستثنی نیستند؛ می بینیم مراحل تکوین آنها در این عالم از سلاله ماء مهین شروع شده و سپس مراحل استعدادها و فعلیت های مختلفه را از نطفه و علقه و مضغه و شکل بندی استخوانها و روئیدن گوشت به روی آنها و سپس به انشاء خلقت روح و تبدیل ماده رابه نفس مجرد و ناطقه، طی نموده و مراحل استعداد را یکی پس از دیگری پشت سر گذارده؛ و مراحل فعلیت را یکی پس از دیگری استقبال می کنند، تا بمرحله فعلیت تامه خود برسند.

يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ (آیه ۶ از سوره ۸۶- انشقاق)

ای انسان تو با کوششی هرچه تمامتر و با جدّ و جهدی هرچه بیشتر بسوی پروردگارت در حرکت هستی و به شرف ملاقات او خواهی رسید!

همانطور که انبیاء از نقطه نظر سیر و حرکت طبیعی و طبعی و مادی چون سایر افراد بشر در حرکت هستند و از کوچکی به بزرگی، و از ضعف بقوت، و از صغر جسم به کبر در حرکتند؛ و کریمه شریفه:

قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ (آیه ۱۱۰ از سوره ۱۸- کهف)

بگوای پیامبر که حقاً من انسانی همانند شما هستم.

و آیه و قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِلِقَاءِ الْآخِرَةِ وَآثَرْنَا هُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يَأْكُلُ مِمَّا تَأْكُلُونَ مِنْهُ وَيَشْرَبُ مِمَّا تَشْرَبُونَ (آیه ۳۳ از سوره ۲۳ مؤمنون)

و گفتند مردمان پر از منیت و استکبار از قوم پیامبری که ما بعد از نوح او را فرستادیم؛ آن کسانی که کفر ورزیدند و ملاقات آخرت را تکذیب کردند، آن کسانی که ما در زندگی حیوانی دنیا آنان را بطغیان و فساد انداختیم:

این مرد نیست مگر انسانی مثل شما، می خورد از آنچه شما از آن می خورید و می آشامد از آنچه شما از آن می آشامید؛ بر آن دلالت دارد.

همینطور از نقطه نظر کمالات روحی و بروز استعدادها و غرائز و صفات باطنی و ملکات، مانند سایر افراد بشر در سیر بوده؛ و در مدت درازای عمر، آن گوهرهای نهفته و ناسفته خود را به مرحله ظهور و فعلیت تامه می رسانند.

بحث چهارم: بهره و نتیجه بفعلیت در آمدن استعدادها، تابع

کمال هر موجود فعلیت

مستقیمی است از خود استعدادها مثلاً فعلیت انسان تابع

استعدادهای همان

استعداد انسانی است؛ فعلیت حیوان تابع استعدادهای همان

موجود است

حیوان است، هیچگاه مثلاً شتر مرغ در سیر تکاملی خود،

فعلیت باز شکاری را نخواهد یافت؛ و فعلیت و کمال گوسپند، بروز استعدادهای شتر و اسب نخواهد شد.

هر کدام از این انواع مختلفه و اصناف متفاوته حیوانات در جهت همان غریزه و استعداد حرکت کرده و همان قوه و قابلیت را که در ذات آنان نهفته است به مقام ظهور و بروز و فعلیت و تمامیت می رسانند.

هر یک از افراد انسان همانطور که از نقطه نظر ماده و طبع، در جهت تکامل

و تمامیت خود در سیر هستند همچنین الزاماً از نقطه نظر کمالات روحی، طبق همان غرائز و صفاتی که به آنان عنایت شده است، خود را کامل و به فعلیت محضه می‌رسانند.

بنابراین محال است که فعلیت دوفرد از افراد بشر من جمیع الجهات یکسان و یکنواخت باشد.

موسی عیسی، و عیسی موسی نخواهد شد، لیکن در حال نبوت و پیامبری و در حال رحلت غیر از در حال نطفه بودن، و در حال جنین بودن و در حال طفولیت هستند.

و عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام با آنکه در گاهواره سخن می‌گفت و منصب نبوت به او عنایت شده بود؛ در حال نزول انجیل و بروز ظهور معجزات الهیه و دعوت بنی اسرائیل از مرده زنده کردن و مرض پسی را شفا بخشیدن و کور مادرزاد را بینا نمودن، غیر از همان عیسائیت که در شکم مادرش مریم بود و هکذا نسبت به سایر پیغمبران.

بحث پنجم: انتظار عالم واقع و خارج از هر فرد کمال مطلوب خود اوست نه کمال غیر او. عوالم مجرّده از عقول و فرشتگان و کواکب و سیارات شمس و قمر و شب و روز؛ از هر فرد توقع آن دارند که سرمایه‌های خدادادی خود را خوب بفعلیت برسانند، وضایع و خراب نکنند و با پای مجاهده و صبر و استقامت از مراحل قوی و

انتظار خداوند و
عالم هستی - هر
فرد کمال مطلوب
اوست نه کمال
غیر او

استعداد عبور کرده در مقام امن و امان الهی بیارمند؛ نه آنکه توقع دارند که در مسیر و حرکت خود بمراحل فعلیه سایر موجوداتیکه در اعطای غرائز و صفات خدادادی مختلف می‌باشند دست یابند.

لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا (آیه ۲۸۶ از سوره بقره)

تکلیف نمی‌کند خداوند بکسی مگر باندازه سعه و گشایش او.

لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا (آیه ۷ از سوره ۶۵ طلاق)

تکلیف نمی‌کند خداوند بکسی مگر باندازه آن چیزی را که به او داده است. خداوند عدل محض است، و بنابراین به قدر سنگینی و وزن یک ذره ظلم نمی‌کند.

إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئاً (آیه ۴۴ از سوره یوسف)

و بدرستی که خداوند بهیچ اندازه و مقداری بر مردم ستم نمی کند .

إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ (آیه ۴۰ از سوره نساء)

بدرستی که خداوند بقدر سنگینی یک ذره ظلم ننماید .

چون ستم در صورتی است که از مورچه مثلاً توقع و انتظار و تکلیف پرش
ملخ را داشته باشند، و در صورت مخالفت، عذاب و عقاب جاری سازند؛ اما اگر
از مورچه ای طبق شعور و ادراک خود آن مورچه توقع داشته باشند که دانه ای را از روی
ستم از دهان مورچه کوچکتر نرباید، این ظلم نیست، این تکلیف تکلیف بحق
است؛ به مقدار استعداد و فهم و ادراک است؛ این تکلیف درخور سبب و گنجایش
ظرفیت وجودی مورچه است؛ و عین عدل محض است .

اگر تکلیفی را که خدا به پیامبران می کرده عین آنرا بهمان درجه و صعوبت بر
افراد امت کند ظلم است؛ و اما اگر از یکایک افراد امت توقع ظهور و بروز استعداد
خود آنان را در طی طریق خدا و لقاء حضرت او، تکلیف بمجاهده و صبر و عبودیت
به اندازه ظروف خود آنان در تحت پیروی و تبعیت از آن پیغمبر بنماید. بهیچوجه ظلم
و ستمی نخواهد بود.

پیغمبران در تمام	بحث ششم، انبیاء مانند سایر افراد بشر دارای علم و اختیار بوده،
افعال خود چه معجزه	و افعالی که بعنوان معجزه از آنان سر می زده است، یا وحی
و چه غیر آن دارای	الهی را که بمردم ابلاغ می نمودند، و یا در مقام عبودیت و
علم و اختیار بوده اند	استکانت که پیشانی مسکنت بخاک مذلت در برابر پروردگار
	عظیم می مالیدند، تمام بر اساس علم و اختیار خود آنان بوده و
	اضطراباً و اجباراً از آنان چیزی صادر نمی شده است.

ولی ترکیه و طهارت و دانش و قدرت فکری و عملی، همه و همه باذن خدا
از کانون نفوس آنها تراوش نموده و به پیروان، آثار و خواص عجیب و خارق العاده
ظهور می نموده است .

حال چون این بحث ها معلوم و معین شد، کیفیت خلقت انبیاء و امامان
الکلیه و کیفیت عصمت آنان نیز مشخص و روشن می گردد .

اولاً ملکه عصمت در انبیاء که آنان را از هر گناه و خطائی بر حذر می دارد،
بر اثر موهبت الهی بوده و با عنوان توارث و اعطاء بروح القدس کاملاً سازش دارد .

ولی این عصمت نیز در مراحل اولیّه بعنوان قوه و استعداد بوده، و در خواب و بیداری و جلوت در هر حال با آنان می باشد؛ و در اثر مجاهده و عبودیت تامّه و ابتلائات سنگین و امتحانات بسیار بمرحله فعلیت و تمامیت می رسیده است. عیناً مانند سایر ملکات مکتسبه افراد بشر از علوم و فنون و صنایع که پس از حصول ملکه، درجه عالتر آن هیچگاه از آنان جدا نبوده، و در هر حال ملازم وجود آنانست.

فعلیت و تمامیت این ملکه اکتسابی است، و لیکن اصل آن که قابلیت و استعداد باشد موهبتی است که بخصوص انبیاء و امامان مراحل عالیّه آن و سایر اولیای خدا و مقربان درگاه الهی بحسب اختلاف درجات آنان، سایر مراحل آن عنایت می شده است.

ثانیاً ملکه عصمت یک فضیلت و شرافت علمیّه اختیاریّه بوده، و از صفات نفوس پیامبرانست که بر همین اساس موجب کرامت و شرافت آنها شده است؛ و آنان را از سایر افراد امت متمایز نموده است عیناً مانند ملکه علم طبّ و ریاضی و هیئت که طیب بدن را از سایر افراد متمایز، و ریاضی دان و اخترشناس را از سایر افراد مشخص می نمایند؛ با این تفاوت که ملکه عصمت، ملکه وصول بواقع و متن حقیقت و علم حضوری نسبت به اشیاء و وصول به واقعیت خارجی می باشد که البته چون در متن خارج گناه و خطا معنی ندارد گناه و خطا در پیامبران نیز معنی ندارد.

ولیکن ملکه علم طبّ و ریاضی چنین نیست؛ و فقط نفس طیب و ریاضی دان را در رشته خاصی قوه ای می دهد که در هر لحظه بخواهد از آن ملکه استفاده نموده و آثار آن را در خارج بمنصّه ظهور برساند، بتواند.

و ثالثاً اعطاء این ملکه به پیغمبران و عدم اعطای آن بغير آنان ظلم و ستمی نیست؛ زیرا که ظلم در وقتی است که از موجودی انتظار تراوش آثاری زیاده از حدّ وجود او باشد؛ هیچگاه خداوند تکلیفی را که به پیامبران بر حسب گنجایش و جود نفوس آنان نموده، بغير آنان ننموده است، تا در این زمینه ستمی شده باشد.

بلکه بهر کس بحسب مقدار قابلیت و استعداد تکلیف کرده است؛ و قابلیت و استعداد موجودات نیز خارج از حیطة قدرت خداوند نیست، بلکه به اعطاء اوست.

و کلام بوعلی سینا: مَا جَعَلَ اللَّهُ الْمَشْمِثَةَ مِشْمِثَةً بَلْ أَوْجَدَهَا؛

خداوند ماهیت زردآلورا زردآلو نکرده است، بلکه ایجاد زردآلو نموده است؛ خوب بر آن دلالت دارد .

بنابراین بدون ذره‌ای از استحقاق ذاتی، پروردگار علیم موجودات و از جمله آنها افراد انسان را متفاوت آفرید؛ و هر کدام از آنها از جمله پیامبران را که در قابلیت و استعداد خدادادی از همه قویتر بودند در راه تکاملی خود به امتحاناتی سنگین‌تر و ابتلائاتی عجیب‌تر و مجاهداتی فرساینده‌تر به راه انداخت و آنان با قدم اطاعت و اختیار این راه را پیمودند و این سبیل را طی کردند .

و بالأخره چون کمال اختصاص بخدا دارد و بس، این کمالات چه از انبیاء و چه از غیر انبیاء مرجعش بخداست و بس.

خداوند در انبیاء تجلی فرموده بتجلی تمام و در پیامبر اسلام تجلی فرموده بتجلی اتم و اکمل و در سایر موجودات بتجلیات متفاوت؛ نه آنکه خدا چیزی را از خود خارج نموده و به آنها وارد نموده باشد یا ملکیت صفتی و ملکه‌ای را از خود سلب، و به آنان منتقل نموده باشد.

لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ (آیه ۳ از سوره اخلاص)

نزائیده است و زائیده نشده است و هیچکس برای او هم‌تا و انبازی نیست. پس در عالم توحید غیر از ذات مقدس حضرت احدیت، هیچ موجودی از پیش خود چیزی ندارد تا مستحق مدح گردد نه انبیاء و نه غیر انبیاء؛ همه از خداست و راجع به خداست.

لَهُ الْحَمْدُ فِي الْأُولَىٰ وَالْآخِرَةِ (آیه ۷۰ از سوره ۲۸ قصص)

در نشئه اولی و در نشئه آخرت حمد و سپاس اختصاص بذات مقدس پروردگار دارد .

بلی این مدح و افضلیت و اشرفیت در عالم کثرت و ظهور موجودات بر حسب اختلاف کثرات و اعتبارات است و معلوم است که چون پیامبران از همه موجودات گنجایش و جودی آنان بیشتر، و ادراک و علمشان افزون‌تر، و مجاهده و ابتلائاتشان بیشتر است افضل و اشرف همه موجودات هستند .

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ ۖ وَلَا وَ آخِرًا وَ ظَاهِرًا وَ بَاطِنًا

اینها مطالبی بود که راجع بعصمت کلیه برای انبیاء علیهم‌السلام بیان کردیم.

اثبات عصمت
 امیرالمؤمنین - راه
 اتحاد نفس او
 با نفس رسول الله

امیرالمؤمنین علیه السلام به مقتضای نصوص صریحه ، حکم
 نفس پیغمبر را داشته و بنابراین قلب مبارکش دارای ملکه
 قدسیه عصمت بوده است .
 روایاتی که دریگانه بودن روح آنحضرت با حضرت
 رسول الله صلی الله علیه و آله وارد شده از طریق اهل تسنن بسیار است؛ و
 ما برای نمونه چند خبر ذکر می کنیم :

قندوزی حنفی گوید :

و فی المناقب عن علی بن الحسن عن علی الرضا عن ابیه عن آبائه عن
 امیرالمؤمنین علی علیهم التَّحِیَّةُ وَ السَّلَامُ
 قَالَ: اِنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ صلی الله علیه و آله حُطِبْنَا فَقَالَ: اَيُّهَا النَّاسُ اِنَّهُ قَدْ اَقْبَلَ اِلَيْكُمْ
 شَهْرُ اللّٰهِ بِالْبِرْكَاتِ وَ الرَّحْمَةِ وَ الْمَغْفِرَةِ، وَ ذَكَرَ فُضْلَ شَهْرِ رَمَضَانَ ثُمَّ بَكَى فَقُلْتُ:
 يَا رَسُوْلَ اللّٰهِ مَا يُبْكِيكَ؟

فَقَالَ: يَا عَلِيُّ! اُبْكِي لِمَا يُسْتَحَلُّ فِيكَ فِي هَذَا الشَّهْرِ؛ كَأَنِّي بَكَ وَ اَنْتَ تُرِيدُ
 اَنْ تُصَلِّيَ، وَ قَدْ اَبْعَثَ اَشْتَى الْاَوَّلِينَ وَ الْاٰخِرِينَ، شَقِيقُ عَاقِرٍ نَاقَةٍ صَالِحٍ،
 يَضْرِبُكَ ضَرْبَةً عَلٰى رَاسِكَ، فَيُحْضَبُ بِهَا لِحَيْتِكَ .

فَقُلْتُ يَا رَسُوْلَ اللّٰهِ وَ ذَلِكَ فِي سَلَامَةٍ مِنْ دِيْنِي؟

قَالَ: فِي سَلَامَةٍ مِنْ دِيْنِكَ

قُلْتُ: هَذَا مِنْ مَوَاطِنِ الْبُشْرَايِ وَ الشُّكْرِ

ثُمَّ قَالَ: يَا عَلِيُّ مَسْنُ قَتْلِكَ فَقَدْ قَتَلَنِي، وَ مَسْنُ اِبْعَضَاكَ فَقَدْ اِبْعَضَنِي، وَ
 مَسْنُ سَبِّكَ فَقَدْ سَبَبَنِي، لِاَنَّكَ مِثِّي كَنَفْسِي، رُوْحَكَ مِنْ رُوْحِي، وَ طِيْنَتِكَ مِنْ
 طِيْنَتِي، وَ اَنَّ اللّٰهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالٰى، خَلَقَنِي وَ خَلَقَكَ مِنْ نُورِهِ، وَ اصْطَفَانِي،
 وَ اصْطَفَاكَ، فَاخْتَارَنِي لِلنُّبُوَّةِ، وَ اخْتَارَكَ لِلْاِمَامَةِ

فَمَنْ اَنْكَرَ اِمَامَتَكَ فَقَدْ اَنْكَرَ بُيُوْتِي يَا عَلِيُّ اَنْتَ وَ صِيْبِي، وَ اَرَشِي، وَ
 اَبُو وُلْدِي، وَ زَوْجُ اِبْنَتِي، اَمْرُكَ اَمْرِي، وَ نَهْيُكَ نَهْيِي اَقْسِمُ بِاللّٰهِ الَّذِي بَعَثَنِي

بِالنَّبُوَّةِ، وَجَعَلَنِي خَيْرَ الْبَرِيَّةِ؛ إِنَّكَ لَحُجَّةُ اللَّهِ عَلَيَّ خَلْقِهِ، وَآمِنَهُ عَلَيَّ سِرِّهِ وَخَلِيفَتَهُ عَلَيَّ عِبَادِهِ^۱

در این روایت فقراتی وارد است، که صراحت بر اتحاد روح مقدس آن حضرت با روح رسول الله دارد، واز همه بیشترشایان دقت، آنکه فرموده است: کسی که امامت تو را انکار کند نبوت مرا انکار نموده است.

معلوم می شود که چنان قضیه امامت، روح اسلام و حقیقت ایمان است که بدون آن با وجود هزاران مرتبه اعتراف به نبوت، شخص عاری از ایمان بوده و منکر نبوت است.

در سیره حلیه گوید: قال ابوبکر سمعت رسول الله يقول: عَلِيٌّ مِثِّي بِمَنْزِلَتِي مِنْ رَبِّي^۲

حضرت رسول فرمودند: منزله علی با من مانند منزله من با خداست. و قندوزی گوید: عن عمران بن الحصین رضی الله عنه، قال: قال رسول الله: عَلِيٌّ مِثِّي وَأَنَا مِثُّهُ، وَهُوَ وَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٌ بَعْدِي رواه صاحب الفردوس^۳. عمران بن حصین گوید: حضرت رسول الله ﷺ گفتند: علی از من است، و من از علی هستم، و اوسرپرست و صاحب ولایت هر مرد مؤمن و هر زن مؤمنه بعد از منست.

نیز از سلمان روایت کند که قال قال رسول الله ﷺ: لِكُلِّ نَبِيٍّ صَاحِبٌ سِرٌّ وَ صَاحِبُ سِرِّي عَلِيٌّ بْنُ أَبِيطَالِبٍ رواه صاحب الفردوس. برای هر پیامبری، صاحب سری است و صاحب سری من علی بن ابیطالب است. و نیز گوید: عن علی العلیّ: خُلِقْتُ أَنَا وَ عَلِيٌّ مِنْ نُورٍ وَاحِدٍ^۴.

حضرت رسول الله فرمودند: که من و علی از نور واحد آفریده شده ایم. و نیز از انس بن مالک روایت کند که قال: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ

۱ - ینابیع المودة ص ۵۳

۲ - السیره الحلیه ج ۳ ص ۴۰۰

۳ - ینابیع المودة ص ۲۳۴

۴ - ینابیع المودة ص ۲۳۵

۵ - ینابیع المودة ص ۲۵۶

جالساً مع عَلِيٍّ فَقَالَ: أَنَا وَ عَلِيٌّ حُجَّةُ اللَّهِ عَلَيَّ خَلْقِهِ رَوَاهُ صَاحِبُ الْفَرْدَوْسِ.^۱
انس می گوید که دیدم پیغمبر با علی نشسته بود، و فرمود: من و علی حجت خدا بر خلقش هستیم.

و نیز از عبدالله بن مسعود روایت کند که او گوید: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَنَا وَ عَلِيٌّ مِنْ شَجَرَةِ الْوَحْدَةِ وَ النَّاسُ مِنْ أَشْجَارِ شَتَّى.^۲
حضرت رسول فرمودند: من و علی از یکدرخت هستیم، و مردم از درختهای مختلفی.

و نیز گوید: صاحب کتاب «مودة القربی» حدیث کند از ابن عباس رضی الله عنه، رفعه: خُلِقْتُ أَنَا وَ عَلِيٌّ مِنْ شَجَرَةٍ وَاحِدَةٍ، وَ النَّاسُ مِنْ أَشْجَارِ شَتَّى.
و فی روایة عنه: خَلَقَ الْأَنْبِيَاءَ مِنْ أَشْجَارٍ شَتَّى وَ خَلَقَنِي وَ عَلِيًّا مِنْ شَجَرَةٍ وَاحِدَةٍ، فَأَنَا أَصْلُهَا وَ عَلِيٌّ فَرْعُهَا وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ ثِمَارُهَا وَ أَشْيَاعُنَا وَ رَأْقُهَا، فَمَنْ تَعَلَّقَ بِهَا نَجَى، وَ مَنْ زَاغَ عَنْهَا هَوَى.^۳

حضرت فرمودند: خداوند پیغمبران را از درختهای مختلفی خلق کرده، و من و علی را از درخت واحدی آفریده است، من اصل و تنه آن درختم، و علی شاخه اوست، و حسن و حسین میوه های آن درختند، و پیروان ما برگهای آن درخت؛ پس کسی که خود را بدان آویزان کند نجات پیدا کرده، و کسی که اعراض کند در ورطه هلاکت سقوط نموده است.

ایثار و فداکاری	امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small> در تمام مراحل با پیغمبر اکرم بودند، و
امیرالمؤمنین نسبت	خود را فدای آن حضرت می نمودند، در ایثار دقیقه ای فرو گذاری
به رسول الله	نمی نمودند، کفار قریش مسلمین را بسیار شکنجه می نمودند.

۱- ینابیع المودة صفحه ۲۳۹

۲- «ینابیع المودة» ص ۱۲۳ این روایت را نیز در بحار الانوار ج ۳۸ صفحه ۳۰۹ طبع حروفی از «کشف الغم» از «مناقب» خوارزمی آورده است و در صفحه ۳۲۴ از «امالی» طوسی آورده که قال رسول الله ﷺ یا علی خلق الله الناس من اشجار شتی و خلقنی و انت من شجرة واحدة انا اصلها و انت فرعها فطوبی لمن تمسک باصلها و اکل من فرعها، و نیز در ج ۳۵ «بحار الانوار» ص ۳۵ از «عیون اخبار الرضا» آورده است که قال علیه السلام قال رسول الله ﷺ: انما و انت من شجرة واحدة، و نیز در ج ۴۰ بحار ص ۷۸ از «فردوس الاخبار» نقل کرده است.

۳- ینابیع المودة صفحه ۲۵۶

تا آنکه مجبور شدند به اذن حضرت به حبشه هجرت کنند .
پیغمبر اکرم برای طلب نصرت و یاری ، یکبار بطائف تشریف برد، واز آنها یاری خواست فرمود: من یک نفر از شما را اکراه نمی کنم، از شما می خواهم که مرا از کشتن باز دارید؛ قریش تصمیم قتل مرا گرفته اند؛ شما مرا یاری کنید، واز کشته شدن جلوگیری نمائید تا رسالات پروردگار خود را به مردم برسانم ^۱ .
هیچکس آن حضرت را نپذیرفت ، و با سنگ هائی که بر آن حضرت می زدند، حضرت را از طائف بیرون کردند، و پاهای ایشان در اثر سنگها مجروح شده خون می آمد .

چون ابوطالب از دنیا رفت، تعدی قریش بر آن حضرت شدید شد، دیگر از هیچ آزاری خودداری نمی نمودند، در منزل آن حضرت پیوسته سنگ و چوب پرتاب می کردند ، و در راه خاک بر سر ایشان می ریختند .

روزی به منزل آمد و خاکها بر سر و صورتش مشهود بود، یکی از دختران آن حضرت خاکها را از سروروی آن حضرت می شست، و گریه می کرد و حضرت می فرمود : ای دخترک من گریه مکن ! خداوند پدر تو را حفظ خواهد کرد ^۲ .

تا آن که انصار مدینه به خدمت ایشان آمده ، و ایمان آوردند و با آن حضرت بیعت کردند بآنکه اگر آن حضرت به مدینه رود مانند خود او و اولاد خود آن حضرت را حفظ کنند ، و از دشمنان آن حضرت ممانعت نمایند .

از طرفی کفار قریش دیدند که بهر قسم که خواهند آن حضرت را از دعوتش منع کنند نشد، با وعده و با وعید هم نشد، و روزی به روز بر عده مسلمان افزوده می گردد .

آخر الامر قرار گذاردند در دارالندوة مجلسی گرد آورده و درباره آن حضرت تصمیم نهائی را بگیرند .

چهل نفر از دانایان مُجرب در دارالندوة گرد آمدند ، و پس از گفتگو هائی طویل تصمیم گرفتند پیغمبر را بکشند، بدین طریق که اگر از هر قبیله یک نفر برای شرکت در قتل آن حضرت انتخاب گردد، و آنان یک مرتبه در مجلس واحد آن حضرت را بکشند ؛ چون خون آن حضرت در میان قبایل پخش می گردد ، لذا

۱- تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۳۶

۲- تاریخ طبری ج ۲ صفحه ۸۰

بنی هاشم نمی توانند با آن قبایل نبرد نموده، حاضر به دیه می شوند، و این مهم نیست آنها دیه آن حضرت را به بنی هاشم می پردازند .

بر این میعاد تصمیم گرفتند، و از هر قبیله یک شخص شجاع انتخاب نمودند، تا در شب معین بدون اطلاع احدی در منزل رسول خدا ریخته، و بدن مبارکش را در زیر شمشیر قطعه قطعه کنند .

در این تصمیم نهایت جدّ را بخرج داده و آنرا مخفی داشتند؛ چون زمان آن فرا رسید و همه حاضر و آماده بودند که در شب به منزل پیغمبر بریزند، جبرائیل آن حضرت را از این قضیه آگهی داد .

وَ إِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ وَيَمْكُرُونَ
وَيَمْكُرُ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ^۱.

و آن حضرت را امر نمود که امیرالمؤمنین را در جای خود و در بستر خود بخواباند، و خود از مکه به مدینه هجرت کند .

حضرت رسول اکرم، امیرالمؤمنین را طلبیدند، و فرمودند که خدای من به من امر نموده است که امشب هجرت کنم، آیا راضی هستی در بستر من بخوابی، تا کفار قریش تو را بجای من گیرند، و از رفتن من اطلاع حاصل نکنند؟

امیرالمؤمنین عرض کرد: یا رسول الله! اگر من در جای شما بخوابم جان شما سلامت خواهد بود؟

فرمود: بلی، عرض کرد جان من فدای شما باد، خندان و شاد شد، و فوراً به سجده افتاد، و این اولین سجده شکری است که در اسلام بجای آورده شده است. امیرالمؤمنین خود را حاضر نمود که شب در منزل رسول الله در بستر آن حضرت بیتوته کند، و در هر لحظه خود را طعمه دهها شمشیر بران قرار دهد.

«ابن اثیر» با اسناد خود از «ابن اسحق» روایت کند که چون اصحاب آن حضرت برای مرتبه دوم به مدینه هجرت کردند، آن حضرت انتظار می کشید که جبرائیل بیاید، و او را امر به خروج از مکه کند بسوی هجرت به مدینه، تا زمانی که قریش مجتمع شدند، و آنچه را که می خواستند در کشتن پیغمبر از غدر و مکر تصمیم گرفتند، و جبرئیل آن حضرت را امر کرد که شب در مکانی که بیتوته می نموده است دیگر نخوابد .

۱- سوره انفال، ۸- آیه ۳۰

حضرت رسول الله امیر المؤمنین علی بن ابیطالب را طلبیده، و او را امر کردند در بستر خودشان بخوابد، و بُردسبزرنگی که مخصوص آن حضرت بود بر روی خود بکشد.

علی بن ابیطالب همین کار را کرد و پیغمبر از منزل خارج شد^۱. و نیز با اسناد خود از ابی رافع روایت کند که چون آن حضرت تصمیم هجرت گرفت؛ علی را امر نمود که در مکه بماند، و بعداً اهل بیت رسول خدا را به مدینه بفرستد، و او را امر نمود که امانت او را ادا کند، و وصایائی که مردم به حضرت نموده بودند انجام دهد، و امانتهائی که به حضرت سپرده بودند، علی همه آنها را به صاحبانش بازگرداند.

و او را امر نمود که در آن شب خروج در بستر او به پشت بخوابد، و فرمود: اگر قریش تو را در بستر من بدین حال ببینند مطلب بر آنها مشتبه شده و در جستجوی من بر نمی خیزند.

قریش پیوسته از منزل آن حضرت به فراش رسول خدا نگاه می کردند، و علی را در فراش خوابیده می دیدند، و گمان می کردند که پیغمبر خوابیده است؛ تا چون صبح شد و در فراش، علی را یافتند؛ با خود گفتند محمد از مکه بیرون نرفته است؛ اگر بیرون می رفت علی را نیز مسلماً با خود برده بود. همین مطلب آنها را در اشتباه انداخته از تفحص پیغمبر در خارج مکه مأیوس شدند.

و پیغمبر علی را امر نموده بود که بعداً به مدینه ملحق شود. علی اهل بیت رسول خدا را به مدینه فرستاد، و سپس خود راه مدینه را گرفت، و برای آنکه کفار از حرکت او اطلاع حاصل نکنند شبها پیاده راه می رفت و روزها خود را مخفی می داشت تا به مدینه رسید.

چون خبر ورود علی را به پیغمبر دادند فرمود: **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** یا رسول الله لا یقدر أن یمشی.

علی را بسوی من بخوانید! عرض کردند: ای پیغمبر خدا، علی دیگر قادر به حرکت نیست!

۱- «اسد الغابة» ج ۴ صفحه ۱۸

پیغمبر اکرم خود برای ملاقات علی آمدند، چون علی را با آن کیفیت دیدند دست بگردن او درآویخته و در آغوش کشیدند، پاهای علی متورم شده و در اثر طول راه و پیاده رفتن در شبهای تار، قطره قطره از آن خون می چکید، حضرت از روی ترحم و شفقت بر علی گریستند؛ و آب دهان خود را بر جراحات پای او مالیدند، و برای عافیت او دعا کردند، و گویند: تا هنگامی که بدرجه شهادت رسید هیچگاه از درد پیا شکایتی ننمود.^۱

یعقوبی می گوید^۲ و نیز قندوزی روایت می کند^۳ که ثعلبی در تفسیر خود، و ابن عقبه در «ملحمة» خود، و ابوالسعادات در «فضائل العترة الطاهرة» و غزالی در «احیاء العلوم»، باسندهای متصل خود از ابن عباس، و از ابورافع، و از هند بن ابی هاله ریب رسول خدا که مادرش خدیجه ام المؤمنین بود روایت می کنند که آنها گفتند:

قال رسولُ اللهِ ﷺ: أَوْحَى اللهُ إِلَى جِبْرَائِيلَ وَمِيكَائِيلَ إِنِّي آخِيتُ بَيْنَكُمَا وَجَعَلْتُ عُمَرَ أَحَدِكُمَا أَطْوَلَ مِنْ عُمَرَ صَاحِبِهِ، فَأَيُّكُمَا يُؤْتِرُ أَحَاهُ عُمَرَهُ؟ فَكَلَاهُمَا كَرَاهَا الْمَوْتَ؛ فَأَوْحَى اللهُ إِلَيْهِمَا إِنِّي آخِيتُ بَيْنَ عَلِيٍّ وَ لِيْسِي وَ بَيْنَ مُحَمَّدٍ نَبِيِّ فَاتَرَ عَلِيٌّ حَيَاتِهِ لِنَبِيِّي .

فَرَقَدَ عَلِيٌّ فِرَاشَ النَّبِيِّ يَقِيهِ بِمُهْجَتِهِ إِهْبِطَا إِلَى الْأَرْضِ وَ أَحْفَظَاهُ مِنْ عَدُوِّهِ .

فَهَبَطَا فَجَلَسَ جِبْرَائِيلُ عِنْدَ رَأْسِهِ وَ مِيكَائِيلُ عِنْدَ رِجْلَيْهِ، وَ جَعَلَ جِبْرَائِيلُ يَقُولُ: بَخٍّ بَخٍّ مِنْ مِثْلِكَ يَا بْنَ أَبِيطَالِبٍ، وَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ يُبَاهِي بِكَ الْمَلَائِكَةَ فَانزَلَ اللهُ:

وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ أُتْبَعَاءَ مَرْضَاتِ اللهِ^۴ .

۱- «اسد الغابة» ج ۴ ص ۱۹

۲- «تاریخ یعقوبی» ج ۱ ص ۳۹

۳- «ینابیع المودة» ص ۹۲ و نیز در «تذکره سبط» ابن جوزی ص ۲۱ آمده است و نیز در «اسد الغابة» ج ۴ ص ۲۵ آمده است و نیز در «فصول المهمة» ابن صباغ در ۳۳ از غزالی روایت کرده است

۴- سوره بقره: ۲ - آیه ۲۰۷

همه آنها گفته‌اند : که پیغمبر اکرم فرمودند :

افتخار خدا بملائکة خداوند وحی فرستاد به جبرئیل و میکائیل که من بین شما دو فرشته عقد برادری بسته‌ام، و عمریکی از شما را درازتر از دیگری قرار داده‌ام، کدام یک از شما عمر بیشتر را به برادرش به رسول الله ایثار می‌کند؟

هردوی آنها از موت اظهار کراهت نمودند، و راضی نشدند که عمر زیادی خود را بدیگری بدهند .

خداوند به آنها وحی فرستاد: که من عقد برادری بین پیغمبر خود محمد و بین ولی خود علی بسته‌ام، و علی عمر خود را به محمد ایثار نموده، و در فراش او جان خود را در کف گرفته و خوابیده است، و می‌خواهد خون او را با فداکاری خود حفظ کند . بروید بسوی زمین ! و او را از دشمنانش حفظ کنید .

هر دو به پائین در روی زمین نازل شدند، جبرائیل نزد سر آن حضرت نشست، و میکائیل در نزد پای آن حضرت، و جبرائیل شروع کرد به تحسین و می‌گفت : به به از مثل تو ای فرزند ابیطالب .

خداوند عزّ و جلّ به واسطه فداکاری تو بملائکة خود مباحثات نموده است، و سپس این آیه در شأن و منزلت علی بن ابیطالب بر رسول اکرم فرود آمد: بعضی از مردم جان خود را برای بدست آوردن رضای خدای فروشند، و الله بصیرٌ بالعباد. ^۱ در روایات است که چون پیغمبر از مکه خارج شد، یکسره بغار ثور رفت، و سه روز در آنجا متوقف و مخفی بود، عنکبوت و کبوتر در دهانه غار لانه گذارده، و تار بسته بودند .

کفار برای جستجوی پیغمبر تا در غار آمدند، ولی خدا آنها را از رفتن درون غار منصرف نمود .

و در لیلۃ المبیت آن افراد جنگجو که از هر عشیره گرد آمده بودند، خواستند شبانه در منزل بریزند، و پیغمبر را قطعه قطعه کنند، ابولهب نگذاشت و گفت: در این خانه زنان و اطفال هستند، شما مراقب محمد تا به صبح بوده باشید، و خانه او را از هر طرف در احاطه خود محفوظ دارید، برای آنکه فرار نکند .

۱- سورة بقره: ۲ - آیه ۲۰۷

چون صبح شد، یکباره همه در منزل ریختند، علی یکمرتبه بُرد سبز را از روی خود برداشته و ایستاد .

گفتند : یا علی محمد کجاست؟

فرمود : مگر او را بدست من سپرده بودید؟

در اینحال چون دانستند پیغمبر خارج شد، در جستجوی او برآمدند، و خداوند آن حضرت را بحول و قوه خود مصون داشت .

سبط ابن جوزی گوید : قال احمد بن حنبل في الفضائل: حدثنا يحيى بن حماد حدثنا ابو عوانه، حدثنا ابو بكر بن محمد، عن عمرو بن ميمون قال: اني جالس الى ابن عباس اذا اتاه رهطٌ يَفْعُونَ في علي بن ابي طالب عليه السلام فرَد عليهم ابن عباس قال :

لَمَّا هَاجَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لَبَسَ عَلِيُّ عليه السلام ثَوْبَهُ وَ نَامَ عَلِيٌّ فِرَاشِهِ ، وَ كَانَ الْمُشْرِكُونَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ إِلَى أَنْ قَالَ :

وَ بَاتَ الْكُفَّارُ ، يَرْمُونَ عَلِيًّا عليه السلام بِالْحِجَارَةِ وَ هُوَ يَتَضَوَّرُ قَدْ لَفَّ رَأْسَهُ فِي الثَّوْبِ إِلَى الصَّبَاحِ چون رسول خدا بمدينه هجرت نمود، علی لباس او را پوشيد و در رختخواب او خوابيد و مشرکين چون عادتشان اين بود که رسول الله را دائماً اذيت می کردند لذا به علی عليه السلام که او را پیغمبر فرض کرده بودند دائماً سنگ پرتاب می کردند و علی از شدت درد بخود می پیچيد و ملحفه بُرد رابه سرش پیچيده خود را مخفی نموده بود تا صبح شد .

تا اینکه می گوید: قال ابن عباس انشدني امير المؤمنين شعراً قاله تلك الليلة .

وَقَيْتَ بِنَفْسِي خَيْرَ مَنْ وَطِئَ الْحَصَا	وَمَنْ طَافَ بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ وَ بِالْحِجْرِ
رَسُولُ الْإِلَهِ خَافَ أَنْ يَمْكُرُوا بِهِ	فَجَّاهُ ذُو الطَّوْلِ الْعَلِيِّ مِنَ الْمَكْرِ
وَ بَاتَ رَسُولُ اللَّهِ فِي الْعَارِ آمِنًا	مُوقًا وَ فِيحِظُ الْإِلَهِ وَ فِي سِرِّ
وَ بَتُّ أُرَاعِيهِمْ وَ مَا يَبْتُونَنِي	وَ قَدْ وَطِئْتُ نَفْسِي عَلَى الْقَتْلِ وَالْأَسْرِ

و نیز حسان بن ثابت درباره لילה المبيت گفته است ، بنا بر نقل ابن جوزی :

مَنْ ذَا بَخَاتِمِهِ تَصَدَّقَ رَاكِعاً وَ أَسْرَهَا فِي نَفْسِهِ إِسْرَاراً
 مَنْ كَانَ بَاتَ عَلِيْفِرَاشٍ مُحَمَّدٍ وَ مُحَمَّدٌ أَسْرَى يَوْمَ الْغَارِ
 مَنْ كَانَ فِي الْقُرْآنِ سُمِّيَ مُؤْمِناً فِي تِسْعِ آيَاتٍ ثَلَاثِينَ غَزَاراً

سپس ابن جوزی گوید: در این بیت اشاره کرده است بقول ابن عباس: مَا أَنْزَلَ اللَّهُ آيَةً فِي الْقُرْآنِ إِلَّا وَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَمِيرُهَا وَ رَأْسُهَا ابن عباس گوید: هیچ آیه ای در قرآن کریم نازل نشد، مگر آنکه علی امیر آن آیه و سردار آن آیه باشد.

و سید اسمعیل جمیری گوید:

وَ سَرَى بِمَكَّةَ حِينَ بَاتَ مَبِيَّتَهُ وَ مَضَى بِرَوْعَةٍ خَائِفٍ مُتَرَقِّبٍ
 حَيْرُ الْبَرِيَّةِ هَارِ بَأْمِنْ شَرِّهَا بِاللَّيْلِ مُكْتَتِماً وَ لَمْ يَسْتُصْحَبْ
 بَأْتُوا وَ بَاتَ عَلَى الْفِرَاشِ مُلْفَقاً فَيَرُونَ أَنَّ مُحَمَّدًا لَمْ يَذْهَبْ^٢

بهترین مردمان (محمد رسول الله) چون علی، در خوابگاه او خوابیده و بیتوته نمود، در سیاهی شب از مکّه کوچ کرده و مانند شخص ترسناکی که هر لحظه انتظار دارد او را بگیرند، براه افتاد.

براه افتاد پیامبر در سیاهی شب، در حالیکه از بیم وقوع کشته شدن راه فرار در پیش گرفت و خود را پنهان نموده و با خود رفیق و مصاحبی برنداشت. کفار قریش شب را خوابیدند و علی در فراش رسول الله خوابید و چنان سر خود را در میان بُرد پیامبر پیچیده بود که کفار گمان کنند محمد نرفته است.

۱- تذکرة الخواص ص ۱۰

۲- دیوان جمیری ص ۹۳ و از این صفحه تا ص ۱۰۰ در تعلیقه مطالب سودمندی را ذکر کرده است.

درس هفتم

منصب امامت از نبوت بالاتر است

درس هفتم

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

و صلی الله علی محمد و آله
الطاهرین و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین
من الآن الی قیام یوم الدین و لاحول و لا قوة
الا بالله العلی العظیم.

قال الله الحکیم فی کتابه الکریم :

وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ اٰثِمَةً يَّهْدُوْنَ بِاَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَ كَانُوا بَايَاتِنَا
يُوقِنُوْنَ^۱.

منصب امامت

بالاتر از نبوت

است

از آنها ائمه‌ای قرار دادیم که به امر ما هدایت می‌کنند، بعلمت
آنکه آنان صبر کردند و قبلاً بآیات ما ایقان داشتند .

باید در این آیه مبارکه بحث نمود که مراد از امام چیست؟ و هدایت بامر خدا
کدامست؟ و تعلیل امامت به صبر و ایقان بآیات خدا چه ربطی به امامت دارد؟

برای توضیح معنی امام می‌گوئیم: که خداوند می‌فرماید:

وَ اِذِ ابْتَلٰى اِبْرٰهٖمَ رَبُّهُ بِكَلِمٰتٍ فَاَتَمَّهِنَّ قَالَ اِنِّىْ جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ اِمَامًا،
قَالَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِيْ قَالَ لَا يَنْالُ عَهْدِيْ الظَّالِمِيْنَ^۲.

و یادآور وقتی را که خداوند، ابراهیم را با امتحاناتی آزمایش نمود، و او از عهده
آنها بخوبی برآمده، آنها را تام و تمام بجای آورد؛ خداوند فرمود: حال من تو را بر
مردم امام قرار دادم .

ابراهیم گفت: آیا امامت را در ذریه من نیز قرار دادی؟ خداوند خطاب

۱- سوره سجده: ۳۲- آیه ۲۴

۲- سوره بقره آیه ۱۲۴

نمود: که عهد من به ستمکاران نخواهد رسید.

امامتی را که خدا به ابراهیم داد، در زمان پیری آن حضرت بود؛ چون طبق مدلول این آیه بعد از عهده برآمدن از امتحانات بود؛ و مهمترین امتحانات او داستان ذبح فرزندش اسمعیل است، و خداوند اسمعیل و اسحق را در سن پیری به آن حضرت داد.

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبِّي سَمِيعُ الدُّعَاءِ^۱.

حمد و ستایش اختصاص به خدا دارد، خدائی که در سنین پیری بمن اسمعیل و اسحق را بخشید، و بدرستی که پروردگار من درخواست و دعای بندگانش را می شنود.

و چون هنگام اعطاء امامت به آن حضرت، او تقاضای امامت برای ذریه کرد پس این اعطاء و سؤال در حال وجود ذریه که در سنین پیری بوده است واقع شده است؛ و قبل از پدید آمدن ذریه با وجود یأس و نومیدی ابراهیم، این سؤال و تقاضا از نقطه نظر ظاهر بیجا است.

کسی که از اولاد آوردن بکلی مأیوس است معنی ندارد بگوید: آیا به ذریه من هم امامت را می دهی؟ او باید از این دعا رفع ید کند، یا لا اقل بگوید: إِنَّ رَبِّي سَمِيعُ الدُّعَاءِ؛ اگر بعد از این ارادهات تعلق گرفت و با وجود یأس من، اولادی بمن دادی آیا منصب امامت را در آنها قرار می دهی یا نه؟

دلیل آنکه ابراهیم از اولاد آوردن مأیوس بود آیات قرآن کریم است.
وَبَيَّنَّهُمْ عَنْ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ الْمُكْرَمِينَ إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلَامًا قَالَ إِنَّا مِنْكُمْ وَجَلُونَ قَالُوا لَا تَوْجَلْ إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ، قَالَ أَبَشْرًا نُمُونِي عَلَىٰ أَنْ مَسَّنِيَ الْكِبَرُ فَبِمِ بَشْرُونَ؟ قَالُوا بَشْرًا نَكَّ بِالْحَقِّ فَلَا تَكُنْ مِنَ الْقَانِطِينَ^۲.

ای پیغمبر آنها را از میهمانان بزرگوار ابراهیم خبر بده (فرشتگانی که چون برای عذاب قوم لوط می رفتند، از خیمه ابراهیم گذر نموده، و بعنوان میهمانی وارد خیمه شدند) در وقتیکه برابر ابراهیم وارد شده و بر او سلام کردند (ابراهیم برای

۱- سوره ابراهیم: ۱۴ - آیه ۴۱

۲- سوره حجر: ۱۵ آیه ۵۱ - ۵۵

آنان غذائی آورده و چون فرشته بودند نخوردند).

ابراهیم گفت: ما از شما ترسانیم!

گفتند نترس (مابه شما کاری نداریم و برای عذاب قوم لوط می‌رویم)، اینجا آمده‌ایم که تو را بطفل دانائی بشارت دهیم.

ابراهیم گفت: آیابمن بشارت اولاد می‌دهید، درحالیکه پیری مرا دربرگرفته، مرا به چه بشارت می‌دهید؟

گفتند: ما تو را بحق بشارت می‌دهیم، و از مایوسان رحمت الهی مباش.

عیال ابراهیم، ساره نیز از آوردن اولاد مایوس بود.

وَأَمْرَأَتُهُ قَائِمَةٌ فَضَحِكَتْ فَبَشَّرْنَاَهَا بِإِسْحَاقَ وَمِنْ وَرَاءِ إِسْحَاقَ يَعْقُوبَ قَالَتْ يَا وَيْلَتَى أَأَلِدُ وَأَنَا عَجُوزٌ وَهَذَا بَعْلِي شَيْخًا إِنَّ هَذَا لَشَيْئٌ عَجِيبٌ قَالُوا أَتَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ رَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ^۱

زوجه ابراهیم ایستاده (وسخن او را با فرشتگان می‌شنید) پس خندید، و ما او را بشارت به اولادی بنام اسحق دادیم که در دنبال او یعقوب خواهد بود. ساره گفت: ای وای بر من! آیا من می‌زایم، و بچه می‌آورم در حالیکه من پیرزنی هستم، و این شوهر من است که به شیخوخت و پیری رسیده، این امری است بسیار عجیب.

گفتند: ای ساره آیا تو از کار خدا در شگفت هستی؟ این رحمت خدا و برکات او بر شما اهل بیت است، و او حمید و مجید است.

از این آیات، یأس حضرت ابراهیم از اولاد در سن پیری بخوبی واضح می‌شود؛ و بنابراین تقاضا و سوالی که بر امامت ذریه در حال اعطاء منصب امامت به او بوده است، درسین پیری که خداوند به او اسمعیل و اسحق را داده بود، واقع شده است.

بنابراین نتیجه این می‌شود که امامت ابراهیم بعد از نبوت او، و درسن پیری بوده است، یعنی امامت غیر از نبوت است؛ بلکه مقامی عالیتر و بالاتر از آنست. روی این زمینه مراد از آیه اِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ اِمَامًا یعنی تو را مقتدائی قرار می‌دهم که افراد بشر بتو اقتدا کنند، و از گفتار و کردار پیروی کنند.

۱- سوره هود: ۱۱ - آیه ۷۱ - ۷۳

پس امام کسیست که مردم باید در کارهای خود و گفتار خود و سلوک خود، و بالاخره در افکار و عقائد و اخلاق و ملکات خود از او تبعیت کنند. امام در این آیه شریفه همان معنای نبوت است، چون مردم به پیغمبر اقدامی کنند در دین خود؛ و شاهد آورده اند این آیه را.

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ.^۱

و این توهم بسیار بیجاست زیرا اولاً لفظ اماماً در قول خدا: إِيَّايَ جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا مفعول دوم جاعلک می باشد، و چون جاعل اسم فاعل است و اگر معنی ماضی داشته باشد عمل نمی کند و مفعول نمی گیرد مسلماً به معنی حال و استقبال است.

یعنی ای ابراهیم من از این بعد تو را امام قرار می دهم و چون ابراهیم در حال این خطاب منصب نبوت را داشته است مسلماً امامت غیر از نبوت است. به علاوه خود همین خطاب که من تو را امام قرار می دهم، وحی آسمانی بوده و بدون منصب نبوت صورت نمی گیرد، و بنابراین حضرت ابراهیم قبل از منصب امامت پیغمبر بوده است و امامت در اینجا به معنی نبوت نخواهد بود. و ثانیاً، گفتیم که این منصب امامت بعد از امتحانات ابراهیم و از جمله ذبح فرزندش اسمعیل در سنین پیری بوده است، و مسلماً قبل از آن وقت ابراهیم پیغمبر بوده؛ چون قبل از اولاد آوردنش که ملائکه در حال عبور برای هلاکت قوم لوط در پیش او حاضر شدند نبی مرسل بوده است؛ و نتیجه این می شود که امامتش بعد از درجه نبوت بوده است.

علت اشتباه اینگونه از مفسرین، کثرت دَوْران لفظ امام است در غیر موارد صحیح به تسامحات عرفیه، بطوریکه تصور کرده اند هر کس جنبه ریاست و توفیقی داشته باشد می توان او را امام گفت؛ و چون پیغمبر مطاع است و توفوق دارد لذا تعبیر از او به امام شده است.

لذا بعضی امام را در این آیه مبارکه به نبی، و بعضی به رسول، و بعضی به مُطاع، و برخی بوصی و خلیفه، و رئیس و قائد، تفسیر و تعبیر نموده اند و هیچیک از آنان صحیح نیست؛ چون معنی نبی از نبأ است و نبأ به معنی خبر است.

۱- نساء: ۴ آیه ۶۳

نبی کسی است که خدا از درونش به او خبر می‌دهد و این غیر معنی امام است؛ همچنین رسول کسی است که مأموریت برای تبلیغ دارد و لازمه آن این نیست که مردم او را مقتدا بدانند و در ظاهر و باطن از او پیروی کنند و کلام او را بشنوند و عمل کنند و بنابراین معنی رسول نیز غیر معنی امام است. اما مُطَاع یعنی انسان به حیثی بوده باشد که مردم مطیع او باشند. این لازمه نبوت و رسالت است و غیر معنی امامت. و اما خلیفه و وصی معنای نیابت دارند نه امامت و رئیس نیز کسی را گویند که مصدر حکم باشد و لازمه او مطاع بودن اوست و هیچیک از اینها معنی امام نیست. امام از ماده آم یوم و همانطور که ذکر شد، مقتدا بودن است و امام مطلق کسی است که در تمام شئون از سکون و حرکت، خواب و بیداری، ظاهر و باطن، گفتار و کردار، عمل و اخلاق، عقیده و ملکات، همه و همه مردم باید از او پیروی نموده، و نگاه به او کرده، طبق آثار او از او تبعیت کنند.

و لذا می‌بینیم در این آیه مبارکه این معنی برای امام بسیار بجا و پسندیده است، که خدا به ابراهیم بگوید: (پس از آنکه به مقام نبوت و رسالت یعنی به مقام تلقی وحی آسمانی و ابلاغ آن به افراد انسان رسیده است) حال من تورا مقتدا قرار دادم که از هر جهت باید از شئون تو پیروی کنند.

ولی هر یک از آن معانی مذکور را به جای امام بگذاریم معنی درست نمی‌شود: صحیح نیست بگوئیم (بعد از دارا بودن مقام نبوت و رسالت) انی جاعلک نبیاً او رسولاً او خلیفه او وصیاً او رئیساً.

و نیز باید دانست که تخالف معنی امام با معانی این الفاظ، مجرد عنایت لفظیه و اعتبارات کلامیه نیست، بلکه اختلاف در حقائق معانی آنهاست، در معنی امام حقیقتی است که هیچ یک از معانی آن الفاظ دارای آن حقیقت نیست.

حال این مطلب که روشن شد برویم در تفسیر آیه مبارکه مطلع سخن.

وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَ كَانُوا بآيَاتِنَا يُوقِنُونَ

در اینجا ملاحظه می‌شود که با ائمه یک صفتی را ملازم قرار داده است و آن هدایت به امرالله است کما آنکه در آیه دیگر این نکته مشهود است در قصه حضرت ابراهیم فرماید:

وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً وَ كُلاًّ جَعَلْنَا صَالِحِينَ وَ جَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَ أَقَامَ الصَّلَاةَ وَ آتَى الزَّكَاةَ وَ كَانُوا لَنَا

عابدین^۱.

در اینجا نیز ملاحظه می‌شود که بائمه یک صفت ملازم ذکر فرموده است، و یابه عبارت دیگر جمله «بهدون به امرنا» مانند جمله تفسیری «ائمه» است برای «ائمه»، پس در امامت باید اولاً عنوان هدایت باشد، ثانیاً این هدایت بامرالله بوده باشد یعنی امام کسی است که به امر خدا مردم را هدایت کند، و مراد از امر خدا همان است که حقیقتش را در آیه:

إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ^۲ بیان کرده است.

این است و غیر از این نیست که امر خدا آنست که زمانیکه اراده کند چیزی را، به او می‌گوید هست شو، پس هست می‌شود، پس منزّه است و مقدّس، آن خدائی که ملکوت هر موجودی در دست اوست و بازگشت مردم به سوی او. و نیز در آیه: وَ مَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلَّمَحٍ بِالْبَصْرِ^۳ و نیست امر ما مگر یکی، مانند چشم بر هم گذاردن، بیان کرده است.

از این آیات اولاً استفاده می‌شود که امر خدا تعدد ندارد، یکی است؛ و علاوه زمانی و مکانی نیست؛ و ثانیاً امر او همان اراده اوست که به مجرد اراده؛ موجود لباس هستی و وجود برتن می‌کند و آن همان ملکوت هر موجود است. چون خدا بخواهد موجودی را ایجاد کند بامر خود، که همان ملکوت آن موجود است، آن را بوجود می‌آورد، و معلوم است که امر همان جنبه ثبات است در مقابل خلق که جنبه تغییر و زوال و کون و فساد است.

إِلَّا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ^۴

بنابراین موجودات دو وجه دارند: یک وجه خلقی که همان تغییر و فساد و تدریج و حرکت در آنها مشهود است و یک وجه امری که در آن ثبوت و عدم تغییر خواهد بود. آن جنبه امری را که ملکوت گویند، حقیقت و واقعیت موجودات است، که این جنبه خلقی باوقائست و با تغییرات و تبدیلاتی که در این جنبه مشهود

۱- سوره انبیاء: ۲۱ - آیه ۷۳

۲- سوره یس: ۳۶ - آیه ۸۳

۳- سوره قمر: ۵۴ - آیه ۵۰

۴- سوره اعراف: ۷ - آیه ۵۴

است آن جنبه تغییر و تبدیل پیدا نمی‌کند.

بنابراین ائمه که هدایت به امرالله می‌کنند، یعنی با ملکوت
 هدایت موجودات
 موجودات سروکار داشته، و هر موجودی را از جنبه امری او نه
 به دست امام
 تنها از جنبه خلقی او، بسوی خدا هدایت می‌کنند، و به کمال
 است
 خدا می‌رسانند.

قلب موجودات در دست امام است، و از نقطه نظر سیطره و احاطه برقلب،
 آنان را بسوی خدا هدایت می‌کند.

پس امام که مردم را بخدا هدایت می‌کند، به امر ملکوتی که همیشه با آن
 موجود و ملازم است هدایت می‌کند؛ و این درحقیقت ولایتی است به حسب باطن در
 ارواح و قلوب موجودات نظیر ولایتی که هر یک از افراد بشر از راه باطن و قلبش
 نسبت به اعمال خود دارد؛ این است معنی امام.

و امادر آیه شریفه عُلّت موهبت این منصب را اینطور بیان کرده است: لَمَّا
 صَبَرُوا وَ كَانُوا بِآيَاتِنَا يُوْقِنُونَ^۱

یکی صبر است در راه خدا، و منظور از صبر، استقامت و ایستادگی است در
 تمام امتحانات و ابتلائاتی که بنده در راه عبودیت و وصول بمراد برای او پیش می‌آید،
 و دیگر آنکه قبل از آن به مرحله یقین رسیده باشند.

در آیاتی از قرآن مجید، می‌بینیم که علامت یقین را کشف حجب ملکوتیه
 معرفی می‌نماید، صاحب یقین کسی است که حقائق موجودات و ملکوت آنان را
 ادراک کند، و محجوب کسی است که پرده روی قلب او گرفته و او را از مشاهده
 انوار ملکوتیه باز دارد مانند آیه:

وَ كَذَلِكَ نُرِي اِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَ الْاَرْضِ وَ لِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ^۲
 و اینطور ما به ابراهیم ملکوت آسمان‌ها و زمین را نشان دادیم و برای آنکه از
 صاحبان یقین بوده باشد.

این آیه می‌رساند که نشان دادن ملکوت آسمان و زمین مقدمه افاضه یقین
 برقلب ابراهیم بوده است.

و روی این زمینه یقین از مشاهده انوار ملکوتیه جدا نخواهد بود.

۱- سوره سجده : ۳۲ - آیه ۲۴

۲- سوره انعام : ۶ - آیه ۷۵

و مانند آیه کَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ^۱

نه چنین است، اگر شما می دانستید مانند علم و دانستن صاحبان یقین، در اینصورت حتماً دوزخ را می دیدید، و حقیقت جهنم را که ملکوت افعال زشت، و معاصی الهی و نفس اماره است مشاهده می نمودید.

و مانند آیه کَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عِلْيَيْنَ وَ مَا أَدْرَاكَ مَا عِلْيُونِ كِتَابٌ مَرْقُومٌ يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ^۲

نه چنین است، به درستیکه نامه عمل و حقائق کردار افراد پاک و صالح العمل در مکان مرتفع و عالی قرار دارد، و آن عِلْيُون است. می دانی علیون چیست؟ عالمی است ملکوتی که آن عبارت است از ثبت و ضبط اعمال صالحه، و آن در حضور و شهود مقربین درگاه خدا است.

از این آیات استفاده می شود که مقربون که همان صاحبان یقینند، افرادی هستند که به ملکوت و حقائق عالم پیوسته، و قلبشان از جنبه مشاهده خلقی عبور نموده است، آنها از خدامحجوب نیستند، و حجاب قلبی که عبارت است از جهل و معصیت و شک و نفاق در آنها نیست، آنها صاحبان یقینند که علیون و حقائق ملکوتیه ابرار و اختیار رامی بینند؛ کما آنکه حقائق ملکوتیه اشرار و اهل معاصی راکه عبارت از جحیم است نیز مشاهده می کنند.

بنابراین امام که هدایت به امر ملکوتی می کند، حتما باید دارای مقام یقین باشد، و عالم ملکوت براو منکشف بوده باشد، و متحقق به کلمات الله بوده باشد، و چون ذکر شد که ملکوت همان وجهه باطنی موجودات است پس این آیه شریفه:

وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا^۳ به خوبی می رساند که هرچه راجع به امر

هدایت است، که عبارت از قلوب و اعمال بوده باشد باطن و حقیقت او در دست امام است؛ و وجهه ملکوتی و امری آن حاضر در مشهد امام بوده، لحظه ای از او غائب نخواهد بود.

۱- سوره ناکثر: ۱۰۲ - آیه ۶

۲- سوره مطفین: ۸۳ - آیه ۲۱

۳- سوره انبیاء: ۲۱ - آیه ۷۳

القابی که حضرت رسول الله به امیرالمؤمنین داده‌اند مجموعاً
تحقق امیرالمؤمنین دلالت بر این درجه برای حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
به مقام امامت و ولایت می‌کند،

قندوزی روایت کند که آن حضرت فرمودند: یا علیُّ

أَنْتَ ثُبْرٌ ذِمَّتِي وَأَنْتَ خَلِيفَتِي عَلَى أُمَّتِي^۱

ای علی تو هستی که ذمه مرا ابراء می‌کنی، و جانشین من بر امت من هستی!
باید دانست که مقصود از ابراء ذمه این نیست که علی امیرالمؤمنین من باب
مثال چند درهم قرض رسول الله را بپردازد، بلکه منظور آنست که عهده‌ای که با خدا
بسته‌ام که اداء رسالت کنم و حق را به مردم برسانم، و آنها را به سوی خدا هدایت
کنم، ای علی! تو هستی که این دین را ادا می‌کنی، و برای انجام این منظور کمر
بسته‌ای! و به واسطه نفس قدسیه خود با قلوب و ارواح بنی آدم از باطن، و با زبانها و
افعال آنها در ظاهر سر و کاری داری!

و نظیر همین معنی است روایاتی که دلالت می‌کند که یا علیُّ أَنْتَ تَفْضِي
ذِمَّتِي، تو هستی که دین مرا ادا می‌کنی، و این دسته از روایات نیز بسیار است.
ابن جوزی با اسناد خود از احمد بن حنبل با اسناد متصل از انس روایت
می‌کند که: ما به سلمان فارسی گفتیم: از رسول خدا سؤال کن: که وصی او
کیست؟

فسأل سلمان رسول الله ﷺ ، فقال: مَنْ كَانَ وَصِيَّ مُوسَى بْنِ
عِمْرَانَ؟ فَقَالَ يُوشَعُ بْنُ نُونٍ قَالَ: إِنَّ وَصِيِّيَ وَ وَاْرثِي وَ مُنْجِزُ وَعْدِي عَلِيُّ بْنُ
أَبِي طَالِبٍ عليه السلام ،

سلمان از رسول الله سؤال نمود، حضرت فرمودند: وصی موسی بن عمران که
بود؟ سلمان گفت: یوشع بن نون بود، حضرت فرمود: به درستی که وصی من، و
وارث من، و وفا کننده به سرعت به وعده من، علی بن ابیطالب عليه السلام است.

سپس گوید: اگر گفته شود که حدیث وصیت را ضعیف شمرده‌اند، گوئیم:
آن حدیثی را که ضعیف شمرده‌اند در سلسله سند او اسمعیل بن زیاد است، که
دارقطنی درباره او سخن گفته، و علت گفتگودر باره او این است که بعد از آنکه

۱- ینابیع المودة ص ۳۴۸

گفته و منجز وعدهی نیز گفته است: وَهُوَ خَيْرٌ مِّنْ أَثْرِكَ بَعْدِي، علی بهترین فردیست که من در میان شما می‌گذارم، و بهترین افراد بشر بعد از من است؛ بدین جهت حدیث او را ضعیف شمرده‌اند.

اما حدیثی که من از احمد بن حنبل روایت کردم، در اسنادش حدیث انس
ابن زیاد نیست، و نیز آن زیاده در ذیل آن وجود ندارد، این
یک حدیث مستقلی است، و آن حدیث مستقل دیگری.^۱
ولایت امیرالمؤمنین
راجع به
ابونعیم حافظ اصفهانی و شیخ الاسلام حموینی از انس

روایت کنند که گفت: قال رسول الله ﷺ: يَا أَنَسُ! أَسْكَبْ لِي وَضُوءًا،
ثُمَّ قَامَ فَصَلَّى رَكَعَتَيْنِ،

ثُمَّ قَالَ: يَا أَنَسُ! أَوَّلُ مَنْ يَدْخُلُ عَلَيْكَ مِنْ هَذَا الْبَابِ، أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ،
وَسَيِّدُ الْمُسْلِمِينَ، وَقَائِدُ الْعُرَّةِ الْمُحَجَّلِينَ، وَخَائِمُ الْوَصِيِّينَ.

قال أَنَسُ قُلْتُ: اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ رَجُلًا مِنَ الْأَنْصَارِ، وَكَتْمْتَهُ، إِذْ جَاءَ عَلِيًّا،
فَقَالَ: مَنْ هَذَا يَا أَنَسُ؟

فَقُلْتُ عَلِيًّا، فَقَامَ مُسْتَبْشِرًا فَاعْتَنَقَهُ، ثُمَّ جَعَلَ يَمْسَحُ عِرْقَ وَجْهِهِ بِوَجْهِهِ،
وَيَمْسَحُ عِرْقَ عَلِيٍّ بِوَجْهِهِ،

قال عَلِيٌّ: يَا رَسُولَ اللَّهِ لَقَدْ رَأَيْتُكَ صَنَعْتَ شَيْئًا مَا صَنَعْتَ بِي مِنْ قَبْلُ
قال: وَمَا يَمْنَعُنِي وَأَنْتَ تُوَدِّي عَنِّي، وَتُسْمِعُهُمْ صَوْتِي، وَتُبَيِّنُ لَهُمْ مَا
اخْتَلَفُوا فِيهِ بَعْدِي^۲

انس می‌گوید رسول‌الله به من فرمود: آب وضوئی برای من مهیا کن! سپس
برخاست و دو رکعت نماز گذارد،

۱- «تذكرة الخواص» صفحه ۲۶

۲- «حلیة الاولیاء» ج ۱ صفحه ۶۳ و «فوائد السمطین» و «مطالب السؤل» صفحه ۲۱ عن الحافظ ابی نعیم فی حلیته
و نیز در «غایة المرام» صفحه ۱۶ آورده است، ولیکن در صفحه ۱۸ از ابن شاذان از طریق عامه با اسناد خود از
انس نقل می‌کند با اختلاف تعبیراتی و در ذیلش می‌گوید که حضرت فرمودند: انت منی توذی عنی، و
توذی دینی، و تبلیغ رسالتی، فقال علی رضی الله عنه یا رسول الله: ما انت تبلیغ الرسالة قال: بلی ولكن تعلم
الناس من بعدی تاویل القرآن ما لا یعلمون و تخبرهم بذلك. و ما مفصلا از این حدیث در جلد دوم «امام شناسی»
بحث خواهیم کرد.

سپس فرمود: ای انس! اولین کسی که از این در بر تو وارد می‌شود، امیر و سالار مؤمنین و آقا و مولای مسلمین، و پیشوای شرفاء و تابنده چهره‌های بهشت که در غرفات آمنه پروردگار جای دارند، و خاتم اوصیاء من خواهد بود.

من با خود گفتم: بار پروردگار! او را مردی از انصار قرار بده، و این دعا را از رسول الله مخفی داشتم، که ناگهان علی وارد شد، حضرت فرمود: ای انس کیست؟ عرض کردم علی است، حضرت باشادمانی‌ای هر چه تمامتر برخاست، و دست بگردن او انداخت، و صورت به صورت او می‌سود، و عرق صورت خود را به صورت او مسح می‌نمود، و عرق علی را با صورت خود مسح می‌نمود.

علی می‌گوید: یا رسول الله! امروز کاری دیدم که با من کردی، که تا به حال چنین ننموده بودی؟

حضرت فرمود: چه باز می‌دارد مرا از این گونه رفتار درباره تو؟ تو هستی که دین مرا ادا کنی، و صدای مرا به جهانیان برسانی، و در اختلافاتی که بعد از من بوجود آید، حق را برای آنان آشکارا گردانی.

ابونعیم حافظ با سند خود از ابو بزره اسلمی روایت کند که قال رسول الله: **إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى عَهْدًا إِلَىَّ عَهْدًا فِي عَلِيٍّ فَقُلْتُ: يَا رَبِّ بَيِّنْهُ لِي.**
فَقَالَ: اسْمِعْ! إِنَّ عَلِيًّا رَايَةُ الْهُدَى، وَ إِمَامُ أَوْلِيَائِي، وَ نَوْرٌ مِّنْ أَطَاعَتِي، وَ هُوَ الْكَلِمَةُ الَّتِي أَلْزَمْتُهَا الْمُتَّقِينَ، مَنْ أَحَبَّهُ أَحَبَّنِي، وَ مَنْ أَبْغَضَهُ أَبْغَضَنِي، فَبَشَّرَهُ بِذَلِكَ، فَجَاءَ عَلِيٌّ فَبَشَّرْتُهُ بِذَلِكَ،

فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ: أَنَا عَبْدُ اللَّهِ، وَ فِي قَبْضَتِهِ، فَإِنْ يُعَذِّبْنِي فَبِذَنْبِي، فَإِنْ يُتِمُّ الَّذِي بَشَّرْتَنِي بِهِ، فَاللَّهُ أَوْلَى بِي .

قَالَ ﷺ: قُلْتُ: اللَّهُمَّ أَجَلُ قَلْبِهِ، وَ اجْعَلْ رِبْعَةَ الْإِيمَانِ،
فَقَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى: قَدْ فَعَلْتُ بِهِ ذَلِكَ، ثُمَّ إِنَّهُ رَفَعَ إِلَيَّ أَلَّهُ
سَيَخْصُّهُ بِالْبَلَاءِ.

فَقُلْتُ: يَا رَبِّ! إِنَّهُ أَخِي وَ صَاحِبِي ،

فَقَالَ تَعَالَى: إِنَّهُ شَيْئٌ قَدْ سَبَقَ، إِنَّهُ مُبْتَلَىٰ وَمُبْتَلَىٰ بِهِ^۱

حضرت رسول الله ﷺ فرمودند: خداوند تعالی دربارۀ علی بامن عهدی نموده است: علی پرچم هدایت، و امام اولیاء من، و نور کسانی که مرا اطاعت کنند خواهد بود،

و اوست کلمۀ الهیۀیکه من اورا ملازم تقوی و متقین قرار دادم^۲، کسی که او را دوست دارد مرا دوست داشته، و کسی که او را مبعوض داردمرا مبعوض داشته است ای پیغمبر! تو علی را به این عهدهای من بشارت ده! علی آمد و من اورا به بدینها بشارت دادم.

گفت ای رسول خدا! من بنده و عبد خدا هستم، پس اگر مرا عذاب کند در اثر گناه و مخالفتی است که از من سرزده است، و اگر این عهدی را که به من بشارت داده است بر من تمام کند، باز هم او صاحب ولایت است و صاحب اختیار و اولی به من است.

حضرت رسول الله ﷺ عرض کردند: بار پروردگار! قلب او را روشن گردان و او را ربیع و بهار ایمان قرار بده!

خداوند تبارک و تعالی خطاب کرد: که دعایت را مستجاب نمودم، و او را چنین گردانیدم،

سپس خطاب فرمود: من بلای شدید و امتحانات قوی را براو اختصاص داده‌ام!

عرض کردم: بار پروردگار! آخر او برادر من و جانشین من است، خدای تعالی فرمود این قضائست که گذشته و حتما باید واقع شود، علی با ابتلائات شدید مواجه خواهد شد و مردم نیز بواسطۀ چنین امامی در ابتلا خواهند افتاد.

وقندوزی حنفی از کتاب «مناقب» موفق بن احمد خوارزمی و

مکر قریش

حموینی با اسناد خود از ابی عثمان نهدی از امیرالمؤمنین علی

با

بن ابیطالب رضی الله عنه روایت کند:

امیرالمؤمنین

قال: كُنْتُ أَمْشِي مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ،

۱- «حلیة الاولیاء» ج ۱ ص ۶۶ و فی «مطالب السؤل» ص ۲۱ از حلیة الاولیاء بعین همان الفاظ نقل کرده مگر

اینکه در مطالب السؤل گفته: انه سیخه من البلاء شیئی لم یخص به احداً من اصحابی... الخ

۲- و این اشاره است به آیه کریمه در سوره فتح: (والزمهم کلمة التقوی و كانوا احق بها و اهلها)

فَاتَيْنَا عَلَى حَدِيقَةٍ فَأَعْتَنَقَنِي وَأَجْهَشَ بَاكِيًا فَقُلْتُ: مَا يُبْكِيكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟
 فَقَالَ: أَبْكِي لِضَعْفَانِ فِي صُدُورِ قَوْمٍ لَا يُبْدُونَهَا لَكَ إِلَّا بَعْدِي!
 فَقُلْتُ فِي سَلَامَةٍ مِنْ دِينِي؟
 فَقَالَ: فِي سَلَامَةٍ مِنْ دِينِكَ^۱

امیرالمؤمنین علیه السلام فرماید: من با پیغمبر خدا راه می‌رفتیم، تا در باغی داخل شدیم، حضرت یکباره مرا در آغوش گرفت، و شروع کرد به گریه کردن. من عرض کردم: علت گریه شما چیست؟ فرمود: گریه کردم بر کینه‌ها و حقد‌هاییکه در سینه‌های جماعتی است از تو، و ظاهر نمی‌کنند آنها را بر تو مگر بعد از رحلت من!

من عرض کردم یا رسول الله! آیا در آنوقت دین من سالم خواهد بود؟ (یعنی به هوای نفس مبتلی نمی‌شوم، و در اثر انتقام از آنها میل نفس و ریاست را بر میل خدا ترجیح نمی‌دهم، و بر همین رویه و صراط مستقیم خواهد بود؟)
 فرمود: بلی، در آن هنگام در سلامت دین خواهی بود.
 و نیز اشعاری از آن حضرت روایت کرده است، قال وفي ديوانه كرم الله وجهه:

فَلَا وَرَبِّكَ مَا بَزَّوَا وَلَا ظَفَّرُوا	تِلْكُمْ قُرَيْشٌ تَمَّانِي لِتَقْتُلَنِي
أَهْلًا وَلَا شِيعَةً فِي الدِّينِ إِذْ فَجَرُوا	إِمَّا بَقِيَتْ فَبَائِي لَسْتُ مُتَّخِذًا
وَمَا كَرُونِي فِي الْأَعْدَاءِ إِذْ مَكَّرُوا ^۲	قَدْ بَايَعُونِي فَلَمْ يُوَفُّوا بَيْعَتَهُمْ

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در دیوان شعری که منسوب به آن حضرت است چنین سروده‌اند:

این جماعت قریش بودند که آرزو داشتند مرا بکشند؛ سوگند بده پروردگار تو که ابداً آنها چنین غلبه‌ای ننمودند و چنین ظفری بدست نیاوردند.
 اگر در من حیاتی باشد و از این پس بقائی داشته باشم، من آن مردی نیستم که برای خود در دین خدا، از این مردم فاجر گروه و دسته‌ای قرار دهم و شیعه و

۱- «ینابیع المودة» صفحه ۱۳۴

۲- «ینابیع المودة» صفحه ۱۳۵

پیروانی بسازم.

آنها با من بیعت کردند ولی وفا به عهد و بیعت خود ننمودند، و در هنگامی که دشمنان با من مکر و خدعه می کردند، آنان نیز با دشمنان همدست و همدستان شده و با من از در مکر و خدیعت درآمدند.

درس هشتم

ولایت تکوینی امام به اذن خدا بر نفوس سعاد و اشقیاء

درس هشتم

بسم الله الرحمن الرحيم

وَصَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ وَلَعْنَةَ اللهِ عَلَى

أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ وَلَا حَوْلَ وَلَا

قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ .

قال الله الحكيم في كتابه الكريم :

يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ، فَمَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَأُولَئِكَ يَقْرَءُونَ كِتَابَهُمْ وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلًا^١

هر موجودی از موجودات خارجی، حتی افعال انسان دو جنبه دارد، یک جنبه ظاهر که مشهود و محسوس است و آنرا جنبه خلقی و ملکی گویند، و یک جنبه باطن که مشهود و محسوس نیست و آنرا جنبه امری و ملکوتی نامند . جنبه ملکوتی و امری، جنبه ایست که به وسیله آن جنبه ملکی و خلقی پیدا می شود، مانند اراده انسان که به وسیله آن افعال را در خارج انجام می دهیم . امام کسی است که بتواند بنی آدم را از جنبه ملکوتی به سوی خدا هدایت کند، و آن هدایت به امر است که زمانی و مکانی نیست، آیه شریفه: **وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا^٢** این افراد را معرفی می نماید .

این آیه می رساند که آنچه را که امر هدایت به آن مربوط است که عبارت از قلب و عمل باشد، باطن و حقیقت آن بدست امام است و آن باطن و حقیقت که جنبه امری آنست همیشه در نزد امام حاضر بوده و غائب نخواهد بود .

١- سورة اسراء : ١٧ - آیه ٧١ - ٧٦

٢- سورة انبياء : ٢١ - آیه ٧٣

ولازمه این مقام اطلاع بر اسرار ملکوت است که یقین از لوازم آن خواهد بود بنابراین مقام امامت از نبوت اشرف است .

در «کافی» از حضرت صادق وارد است که: **إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ اتَّخَذَ إِبْرَاهِيمَ عَبْدًا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ نَبِيًّا وَإِنَّ اللَّهَ اتَّخَذَهُ رَسُولًا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ خَلِيلًا، وَإِنَّ اللَّهَ اتَّخَذَهُ خَلِيلًا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ إِمَامًا**

مقام امامت
اشرف از
نبوت است

فَلَمَّا جَمَعَ لَهُ الْأَشْيَاءَ قَالَ: إِيَّيْ جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا. قَالَ: فَمِنْ عَظْمَائِهَا فِي عَيْنِ إِبْرَاهِيمَ قَالَ: وَمَنْ ذُرِّيَّتِي؟ قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ قَالَ: لَا يَكُونُ السَّقِيَّةُ إِمَامًا تَقِيًّا.^۱

چون معنی نبوت اتصال قلب به عالم ملکوت و تلقی وحی از جبرئیل است، در رسول این معنی قویتر و رؤیت ملائکه و فرشتگان وحی هم خواهد بود، ولی در عین حال ممکنست که هیچکدام از آنها سیطره بر ملکوت بنی آدم نداشته باشند، تا بتوانند با آن، دلها را به مطلوب برسانند؛ ولی در امام به سبب این سیطره و احاطه بر قلوب، آنها را به کمال و مقام واقعی خود سیر می دهند .

مقام انبیاء و مؤمنین و علماء، فقط مقام ارشاد و تبلیغ و ارائه طریق است و

بس .

قال الله تعالى: **وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُبَلِّغَ قَوْمَهُ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ فَيُضِلَّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِيَ مَنْ يَشَاءُ**^۲

این آیه حیطة مأموریت آنها را بیان می کند، که مجرد بیان نمودن و ارائه طریق کردن است، و اما اضلال و هدایت به دست خداست، و آنها را از آن بهره ای نیست؛ به خلاف امام که او به اذن خدا خودش هدایت می کند.

در این باره همچنین می فرماید: **وَقَالَ الَّذِي آمَنَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُونِ أَهْدِكُمْ سَبِيلَ الرَّشَادِ**^۳

مومن آل فرعون گفت: فقط از من پیروی کنید تا من طرق رشاد را بشما

۱- «اصول کافی» جلد ۱ ص ۱۷۵

۲- سوره ابراهیم: ۱۴ - آیه ۴

۳- سوره مؤمن: ۴۰ - آیه ۴۱

بنمایانم ، و نشان دهم ؛

و نیز فرمود: فَلَوْلَا تَفَرَمِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ^۱

چرا از هر جمعیت و فرقه‌ای، دسته‌ای از آنان کوچ نمی‌کنند و برای تعلم احکام و معالم دین به مراکز علم نمی‌روند، تا از معارف الهیه و احکام و معالم دین خبیر و دانا شده، و در حین مراجعت به قوم و قبيله خود آنها را از عواقب و خیم گناه و انحراف بر حذر دارند .

باری اینها همه ارائه طریق است نه منصب امامت .

بنابراین ، گفتار و اقوال فقها فقط از باب نقل روایت و بیان

معنای

حکم است نه از جهت حجیت رای و فعل و قول ؛ و غلط است

امام

که کسی به آنها امام بگوید؛ امام آنست که بواسطه وصول به

مقام یقین ، و کشف ملکوت، هیمنه بر عالم امر پیدا نمود، و باطن افعال براو مشهود گردد ، و بتواند با سیطره بر باطن ، قلوب را به مقاصد و غایات رهبری کند.

امر، همان اذن است که به وسیله آن از انبیاء بزرگ معجزه سر می‌زند، مرده

زنده کرده‌اند ، و کارهای خارق العاده انجام داده‌اند .

حضرت عیسی بن مریم علی نبینا و آله و علیه السلام به بنی اسرائیل فرمود :

إِنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ إِنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطَّيْنِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَانْفُخْ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ وَأُحْيِي الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَ مَا تَدْخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَةً لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ^۲

من برای شما از خدا، نشانه و علامتی بر پیغمبری خود آورده‌ام : من از گِل

برای شما پرنده‌ای می‌سازم سپس در او می‌دمم به اذن خدا، به پرواز در می‌آید؛ و من

کور مادر زاد را شفامی‌دهم ، و مرض پیسی راشفا می‌دهم، و مردگان رازنده می‌نمایم

به اذن خدا ، و از آنچه خورده‌اید و در خانه‌های خود ذخیره نموده‌اید بشما خبر

می‌دهم ؛ اگر حاضر برای ایمان آوردن شوید ، در این کارهائیکه می‌کنم نشانه و

۱- سوره توبه : ۹- آیه ۱۲۳

۲- سوره آل عمران : ۳ آیه ۴۹ - ۵۰

وعلامتی است از صدق دعوی من.

در این آیه خوارق عادت را نسبت به عیسی بن مریم منوط به اذن خدادانسته است و چون اذن خدا، اجازه و امراعتباری و تریخیص خارج از ملکوت نیست، بنابراین به عیسی بن مریم قوه تصرف در امر ملکوت داده شده است که با اراده ملکوتیه خود در ملکوت اشیاء تصرف نموده، و ماهیت را تبدیل و تغییر دهد، مرده را زنده کند، و مرض پیسی و کوری را شفا بخشد، بدون اسباب و اعداد مقدمات در خارج.

در ائمه علیهم السلام حتماً باید این نیرو باشد تا از نقطه نظر ظاهرو باطن مقتدای بشر بوده، و همه را به کمال تکوین و تشریح خود سوق دهند.

امور باشد
قوه ملکوتیه در
در امام باید

ائمه نه تنها افراد خوب را هدایت نموده و به کمال خود می‌رسانند، افراد شقی و بدبخت و زشت کردار را نیز هدایت نموده و به کمال خودشان می‌رسانند.

يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ اُنَاسٍ بِاِمَامِهِمْ فَمَنْ اُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَاُولٰٓئِكَ يَقْرَءُونَ كِتَابَهُمْ وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلاً وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ اَعْمٰى فَهُوَ فِي الْاٰخِرَةِ اَعْمٰى وَاَضَلُّ سَبِيلاً^۱

روزی خواهد آمد که ما تمام افراد بشر را به توسط امامهای خودشان خواهیم خواند؛ کسانی که نامه عمل بدست راست آنان داده شود، کتاب و نامه عمل خود را می‌خوانند، و می‌دانند که باندازه آن خط کوچک که روی درز و شق هسته خرما قرار دارد، به آنها ظلم ننموده‌ایم؛ و اما کسانی که در این دنیا چشم دل خود را کور نموده‌اند آنان در آخرت کور و راه آنان گم خواهد بود.

این آیه اولاً می‌رساند که: تمام افراد مردم در هر زمان و مکان دارای امام هستند، زیرا که بنحو اطلاق و عموم می‌فرماید: تمام افراد بشر را توسط امامشان به قیامت وارد خواهیم ساخت، پس در هر زمان و مکان امامی است که او مرئی اُمت خود بوده و اشقیاء و سعدا، بسبب اوداخل در بهشت و دوزخ می‌شوند، یک‌دسته از اُمت اصحاب یمینند، یعنی اهل سعادت، و دسته‌ای دیگر کور که اهل شقاوتند، مراد از این دسته همان اصحاب شمالند که در بعضی از آیات قرآن بدان تصریح شده

۱- سوره اسراء: ۱۷-۷۲

است.

وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا^۱

و کسانی که نامه عمل بدست راست آنان داده شود از آنان بزودی حساب کشیده خواهد شد بسیار آسان .

وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ وَرَاءَ ظَهْرِهِ فَسَوْفَ يَدْعُوا ثُبُورًا^۲

و کسانی که نامه عمل از پشت سر به آنها داده خواهد شد آنان بدنبال هلاکت و بوار خواهند رفت .

این دو دسته همان اصحاب یمین و شمالند که در هر قومی موجود بوده و بتوسط امامشان بدین مراحل خواهند رسید ، پس مراد از این دودسته تمام افراد امت بدون امام خواهد بود .

و اما اگر بخواهیم افراد بشر را چنان تقسیم کنیم که امام نیز داخل آنها باشد باید به تقریب دیگر مردم را سه دسته نمود یک دسته مقربون، و دسته دوم اهل سعادت ، و اصحاب یمین ، دسته سوم اهل شقاوت و اصحاب شمال ،

فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ^۳

و اصحاب یمین چقدر بزرگ و پراهمیتند اصحاب یمین .

وَأَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ^۴ و اصحاب شمال ، چقدر

بدبخت و سیه روزند اصحاب شمال ؛

وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ فِي جَنَّاتٍ وَنَعِيمٍ^۵

و آن کسانی که در سیر به سوی خدا از همه سبقت گرفته اند، آنان مقربین درگاه الهی هستند ، از حساب و کتاب و عرض و سؤال و میزان و صراط و دوزخ گذشته ، از مقربین خدا گشته و در حرم امن و امان الهی سکنی گزیده اند.

فِي مَقْعَدٍ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ^۶

آنان در دنیا این عقبات را طی کرده ، و در وقتی که افراد بشر سرگرم

۱- سوره انشقاق : ۸۴ - آیه ۷ - ۸

۲- سوره انشقاق : ۸۴ - آیه ۱۰ - ۱۱

۳ و ۴ - سوره واقعه : ۵۷ - آیه ۱۲۸

۵- سوره واقعه : ۷۵ - آیه ۸ - ۱۲

۶- سوره قمر : ۵۴ - آیه ۵۵

مشتهیات نفسانی بوده اند مشغول تصفیه حساب بوده، و با سیر و اندرون خود با خدا راز و نیازی داشته اند؛ و ائمه علیهم السلام مسلماً از این طبقه خواهند بود.

اما اصحاب یمین، خوبانند که افعال آنان طبق منطق عقل و دستور امام بوده، از راستی و صدق و امانت و عبادت و کسب و کارهای خیر تجاوز ننموده اند، لذا آنان اهل بهشت و نامه عمل از طرف راست که کنایه از طرف سعادت و فوز و نجات است به آنها داده خواهد شد، ولیکن چون هنوز به حجابهای قلبی محجوب بوده و نتوانسته اند یکسره غیر خدا را فراموش کنند، و پا بر عالم باطل و زینتهای دلفریب دنیا بزنند، باید محاسبه شوند و آنان را در مقام و محلّ مقررین منزل و مقامی نیست.

اما اصحاب شمال، همان افرادی هستند که دستور عقل و انبیاء را بکار نبسته، و بر علیه خود قیام نموده، و از ستم به خویش خودداری نکرده اند، آنها اهل فسق و فجور و خیانت و کذب و جنایت هستند، که البته نامه عمل از طرف دست چپ که کنایه از ناحیه شقاوت و ظلمت و دوزخ است به آنها داده می شود، چون ظهور و بروز این خیرات و برکات در مؤمنین و این فجور و خیانتها در فاسقین به عدلت ظهور و ولایت امام بوده است، بنابراین همه افراد امت بوسیله امامشان به بهشت یا دوزخ می روند.

لذا در روایات بسیاری وارد است که **عَلِيٌّ قَسِيمُ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ**^۱

علی تقسیم کننده بهشت و دوزخ است.

این روایات نه تنها از طریق اهل بیت سلام الله علیهم اجمعین وارد شده است، بلکه از طریق عامّه نیز روایاتی در این باره روایت شده است.

ما برای این روایات سه معنی می کنیم که آنها نیز مترتب بر یکدیگر می باشند. یعنی در سه مرحله متفاوت از نقطه نظر ظهور و خفا آنها را تفسیر می نمایم:

اول: از نقطه نظر عمل، و آن اینکه امیر المؤمنین که از طرف خدا دارای مقام ولایت و امامت بوده، فعل و گفتارش حجّت است یعنی افراد مسلمان بلکه تمام افراد بشر، باید در تمام شئون حیاتی خود به آن حضرت اقتدا کنند.

معنای روایات
وارده بر اینکه علیُّ
قسیم الجنة والنار

بنابراین هر کس از آن حضرت پیروی کند مسلماً اهل صدق، و صفا، و عبادت، و تسلیم، و جهاد، وجود، و ایثار خواهد بود؛ و معلوم است که چنین شخصی اهل بهشت است؛ چون بهشت ظهور افعال و ملکات نیک در عوالم دیگر است؛ و هر کس دعوت آن حضرت را رد کند و اقتدا بسیره آن حضرت ننماید دروغ، و خیانت، و کم فروشی، و ربا خواری، و زیاده طلبی، و شهوت پرستی، و نفع طلبی، و هوا خواهی، و اعراض از ذکر خدا را دنبال کند مسلماً اهل دوزخ است؛ چون دوزخ نیز ظهور ملکات و افعال زشت در آن عوالم است؛ و آنچه موجب تفریق و جدائی این دو دسته از هم گردیده است امر و نهی مقام ولایت است که دسته ای پذیرفتند و دسته ای رد کردند.

بنابراین علی قسمت کننده بهشت و جهنم خواهد بود؛ مانند معلمی که شاگردانی تربیت می کند، و به آنها دروس را تعلیم می کند، یک دسته کوشش می کنند، و دروس را یاد می گیرند و دسته دیگر، تن به تنبلی داده، و از تعلّم و یاد گرفتن، ابا می کنند. معلّم یک دسته را قبول و دسته دیگر را مردود می کند، پس صحیح است که بگوئیم معلم دسته ای را به مقام بالا فرستاده و دسته ای را در مکان سابق خود زندان نموده است؛ همچنین صحیح است که بگوئیم **عَلَى قَسِيمِ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ**

دوم: از نقطه نظر حبّ و بغض، چون نتیجه و روح عمل، محبت است؛ لذا افرادی که دارای محبت نباشند، بلکه عیاداً بالله بغض آن حضرت را در دل پیورانند آنها از حقیقت و واقع بسیار دورند؛ کسی که چیزی را دوست داشته باشد مسلماً آثار او را نیز دوست دارد کسانی که امیر المؤمنین را دوست دارند، از افعال و گفتار و سیره آن حضرت نیز مسرور، و محبت این آثار را دارند؛ و بالعکس کسانی که امیر المؤمنین را دشمن دارند، سیره و سنت آن حضرت را نیز مبعوض دارند، لذا کردارشان طبعاً کرداری خشن و ناپسند است، و چون افعال نیک در انسان ایجاد محبت و صفا و نور می کند، و افعال زشت موجب ظلمت، و تاریکی قلب، و قساوت می گردد؛ بنابراین دوستان امیر المؤمنین طبعاً مردمی با حقیقت و با صفا و با محبت بوده، قلب آنان پاکیزه و روح آنان نورانی تر و نفس آنان سبکتر است؛ و دشمنان امیر المؤمنین، طبعاً مردمی از حقیقت و صفا دور، قلب آنان تاریک، و نفس آنان خسته، و سنگین، و روح آنان آلوده است.

و چون نتیجه اعمال نیک همان صفا و نورانیت و محبت به خداست، و نتیجه اعمال زشت ظلمت و قساوت و اعراض از خداست، بنابراین امیرالمؤمنین به سبب تقسیم نمودن افراد مردم را به دو دسته محب و مبغض؛ آنها را به دو دسته بهشتی و دوزخی تقسیم فرموده است.

قندوزی حنفی از ابوصلت هروری روایت می کند، که مأمون از حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام سؤال کرد: که مرا خبر ده بچه علتی جدت امیرالمؤمنین علی علیه السلام قسیم جنت و نار است؟

حضرت رضا فرمودند: آیا خودت از پدرانت از عبدالله بن عباس روایت نمی کنی که او گفت: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ: حُبُّ عَلِيٍّ إِيْمَانٌ وَ بُغْضُهُ كُفْرٌ
از رسول خدا شنیدم که می فرمود: حُبُّ عَلِيٍّ إِيْمَانٌ وَ بُغْضُهُ كُفْرٌ است؟
در جواب گفت: آری،

حضرت رضا فرمودند: چون بهشت جای مؤمنین و جهنم جای کافرین است؛ اگر بنا بشود تقسیم ایمان و کفر بر مدار حُب و بُغْضِ عَلِيٍّ باشد بنابراین علی قسیم بهشت و جهنم شده است.

مأمون گفت: لَا أَتَقَانِي اللَّهُ بَعْدَكَ إِتْكَ وَارثُ جَدِّكَ رَسُولُ اللَّهِ خدایوند مرا بعد از تونزنده نگذارد (که بر من مشکلی پیدا شود و تونباشی که آن مشکل راحل کنی)، حَقًّا تو وارث جدت رسول خدا هستی!

ابوصلت می گوید: چون حضرت رضا علیه السلام از مجلس مأمون به منزل خود مراجعت فرمود، عرض کردم: فدایت شوم چقدر خوب پاسخ مأمون را دادید حضرت فرمود: ای ابوصلت! این کلامی بود که بدون تأمل قبلی یک مرتبه بر زبان من جاری شد؛ وَ لَقَدْ سَمِعْتُ أَبِي يُحَدِّثُ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: يَا عَلِيُّ أَنْتَ قَسِيمُ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تَقُولُ لِلنَّارِ: هَذَا لِي وَهَذَا لَكَ 'من از پدرم شنیدم که از پدرانش نقل می کرد که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ درباره علی علیه السلام فرموده است: ای علی تو قسمت کننده بهشت و جهنمی در روز قیامت، به آتش می گوئی: این برای من است، و آن برای تو.

و نیز خوارزمی موقوق بن احمد مکی با اسناد خود از نافع از ابن عمر روایت

کرده است که او گفت: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِعَلِيِّ: إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُؤْتَى بِكَ يَا عَلِيُّ بِسَرِيرٍ مِنْ نُورٍ وَعَلَى رَأْسِكَ تاجٌ، قَدْ أَضَاءَ نُورُهُ وَكَأَدَ يَخْطِفُ أَبْصَارَ أَهْلِ الْمَوْقِفِ، فَيَأْتِي النَّدَاءُ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ أَيْنَ وَصِيُّ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ؟

فَتَقُولُ: هَا أَنَا ذَا!

فَيُنَادِي الْمُنَادِي: أَدْخِلْ مَنْ أَحَبَّكَ الْجَنَّةَ وَأَدْخِلْ مَنْ عَادَاكَ فِي النَّارِ فَأَنْتَ قَسِيمُ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ^۲

حضرت رسول الله به امیرالمؤمنین فرمودند: چون روز بازپسین شود ای علی! تو را به روی یک تختی از نور در محشر بیاورند، وبر سرت تاجی است که نور او صحرای محشر را روشن کند، بطوری که نور چشمهای اهل موقف از شدت نور آن نزدیک می شود که از بین برود، در این هنگام ندا از جانب خداوند جل و علا می آید کجاست وصی محمد رسول خدا؟

تو می گوئی منم اینجا! منادی ندا در می دهد: ای علی داخل کن در بهشت هر که تو را دوست دارد، و داخل کن در دوزخ هر که تو را دشمن دارد، ای علی بنابراین تو قسمت کننده بهشت و جهنم خواهی بود.

و نیز ابن مغازلی شافعی با سند خود از ابن مسعود روایت کرده است که قال: قال رسول الله ﷺ: يَا عَلِيُّ إِنَّكَ قَسِيمُ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ أَنْتَ تَقْرَعُ بَابَ الْجَنَّةِ وَتَدْخُلُهَا أَحِبَّاتَكَ بَعِيرِ حِسَابٍ^۲

حضرت رسول الله فرمودند: ای علی تو قسمت کننده بهشت و آتشی، تو در بهشت رامی کوبی و دوستانت را بدون حساب داخل آن می کنی
و در «فرائد السمطين» حموینی از ابوسعید خدری روایت کند که
حضرت رسول الله ﷺ فرمودند: چون دعا کنید، و از خداوند عز و جل سئوالی بنمائید، برای من وسیله را درخواست

معنای

وسيله

۱- ینابیع المودة ص ۸۳

۲- همان کتاب صفحه ۸۴

نمائید! ^۱

عرض کردند: یا رسول الله «وسیله» چیست؟

حضرت فرمودند: نردبانی است در بهشت که دارای هزار پله است، و مسافت ما بین دوپله آن مسافتی است که اسب تندرو در مدت یکماه می‌پیماید، یک پله آن زیرجد است، تا پله دیگری لَوْلُو است، تا پله دیگری یاقوت است، تا پله دیگری زمرد است، تا پله دیگری مرجان است، تا پله دیگری کافور است، تا پله دیگری عنبر است، تا پله دیگری یلنجوج است، تا پله دیگری نورا است، و همچنین از انواع جواهرات است.

این نردبان در بین نردبان پیغمبران مانند ماه در میان ستارگان می‌درخشد، پس منادی ندا در می‌دهد: اینست درجه و نردبان محمد خاتم الانبیاء، و من در آن روز ردائی بر خود از نور انداخته‌ام، و بر سر من تاج رسالت و افسر کرامت است، و علی بن ابیطالب در مقابل من بوده، و لوای حمد را بدست دارد در روی آن نوشته شده است: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، عَلِيُّ وَكَىُّ اللَّهِ، وَأَوْلِيَاءُ عَلِيٍّ الْمُفْلِحُونَ الْفَائِزُونَ بِاللَّهِ

نیست معبودی مگر خدا، محمد است رسول خدا، علی است ولی خدا، و اولیاء و دوستان علی رستگارانند، که به درجه ملاقات و زیارت خدا نائل آمدند. من از این نردبان بالا می‌روم، و در پله آخر آن قرار می‌گیرم، و علی از آن بالا می‌رود، و یک پله پائینتر از من قرار می‌گیرد، و پرچم حمد را در دست دارد، در آن روز تمام انبیاء و مرسلین و صدیقین و شهداء و مؤمنین همگی بدون استثناء سرهای خود را از مقامات خود بلند می‌کنند و ما را تماشا می‌نمایند، و می‌گویند:

خوشا به حال این دو بنده خدا، چقدر، و تا چه سرحد خداوند آنها را بر ما فضیلت داده و به کرامتهای خود مکرم داشته است؟ در این وقت منادی چنان ندا کند که صدای او را جمیع خلایق بشنوند: اینست حبیب خدا محمد، و اینست ولی خدا علی،

۱- و لدامستحب است هنگام شروع به نماز قبل از تکبیرات افتتاحیه بگوئیم: اللهم رب الدعوة التامة والصلوة القائمة بلغ محمدًا ﷺ الدرجة والوسيلة والفضل والفضيلة

پس رضوان خازن بهشت آید و گوید: پروردگار من مرا امر کرده است که کلیدهای بهشت را به تو بسپارم ای پیغمبر خدا! من آن کلیدها را قبول می‌کنم، و به برادرم علی می‌دهم.

پس مالک خازن آتش آید و گوید: که پروردگار من مرا امر کرده است که کلیدهای جهنم را بیاورم و به تو بسپارم ای پیغمبر خدا! من آنها را قبول می‌کنم، و به برادرم علی می‌دهم.

در این هنگام علی در آخر جهنم می‌ایستد، و زمام جهنم را بدست می‌گیرد در حالیکه آتش او شعله می‌زند و حرارت او بالا می‌رود، جهنم ندا می‌کند: ای علی! مرا واگذار، نورتو شراره آتش مرا فرو نشانیده است،

علی به جهنم می‌گوید: اینست ولی ما، او را واگذار، و اینست عدو ما و را بگیر،

جهنم در آن روز اطاعتش نسبت به علی بیش از اطاعت غلامهای شماست نسبت بصاحبانش، هنگامی که آنها را به امری فرمان دهند. بدینجهت **كَانَ عَلِيٌّ قَسِيمٌ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ**^۱

سوم: از نقطه نظرتابش شعاع ولایت و ظهور و بروز حقائق و مخفیات و بروز استعدادات است، و این مرحله احتیاج به دقت و تأملی دارد، و برای روشن شدن این مرحله مقدمه‌ای به عنوان مثال و شاهد ذکر می‌کنیم:

معلوم و مشهود است که در فصل زمستان که خورشید از زمین دور می‌شود، و زمین حرارت خود را از دست می‌دهد، تمام آثار و ظهورات زمین از بین می‌رود؛ زمین فسرده و سرد، آثار حیاتی خود را از دست می‌دهد، و خواص و آثار موجودات در آن ظهوری ندارد، درختان خشکیده، نه برگ و نه میوه دارند، گویادر زمین چوبهای خشکی فرو برده‌اند، درخت سیب و گلابی، انار و زردآلو و گردو و درختهای بی‌میوه همه در یک ردیف قرار می‌گیرند، به طوری که ابداً از هم تمایزی و حد فاصلی ندارند؛ چون در آن ظهور و فعلیت نیست، و استعدادات کامنه آنها نیز مشهود نیست؛ لذا همه باهم در یک ردیف حساب شده، و به نام چوب خشک که نه

۱- بنایع الموده ص ۸۴ و مقداری از این روایت که تقریباً دوثلث آن است مرحوم کلینی در روضه کافی صفحه ۲۴ و ۲۵ در ضمن خطبه وسیله که امیر المؤمنین علیه السلام هفت روز بعد از رحلت رسول خدا در مدینه راجع به غضب خلافت و ارائه مقامات خود انشاء کردند ذکر می‌کند.

ضرری دارد و نه نفعی به حساب می‌آیند.

گلها و سوسن‌ها همه پژمرده و خراب و بی‌اثر، نه از گل یاس و رازقی بوئی، و نه از گیاههای بدبو اثری، نه گل سرخ طراواتی دارد، و نه گل خرزهره تلخی و تندی نشان می‌دهد.

بلبلان و قناریان و زاغان و کرکسان همه و همه در آشیانه‌های خود خزیده‌اند، و مارها و عقربها نیز با مرغان دلربا همه خفته، و درلانه‌های خود فسرده و بی‌حسّ افتاده‌اند.

همین که خورشید جهان‌تاب با فرا رسیدن فصل بهار و تابستان به زمین نزدیک شد، و شعله‌های زنده‌کننده حیات بخش خود را به زمین فرستاد، آن استعدادات مخفی‌همه به مرحله فعلیت می‌رسند. از درخت سیب شاخها، و برگها و میوه‌های سرخ، و معطر و شیرین، صحنه باغ را می‌آراید؛ و از درخت گلابی، این میوه خاص بیرون می‌آید، درخت زردآلو با آن منظره دلنشین خود و میوه‌های زرد و خوش طعم و معطر حد فاصل و مایز وجودی خود را از سایر همقطاران خود در فضای باغ اعلان می‌کند، و نیز درختهای بی‌بار و درختهایی که میوه‌های تلخ و ترش و مضر به بار می‌آورند، مانند بعضی از درختهای جنگلی، آنها نیز بی‌شخصیتی و بی‌اثری خود را ابراز نموده و در مقابل درختان دیگر سرفرازانده، و مجال غرور و استکبار و بلندمنشی در آنها نمی‌ماند.

مرغها و بلبلها همه در فضای باغ به نغمه‌سرای مشغول، و زاغان و کرکسان نیز به دنبال جیفه‌ها و طعمه‌های خود در پروازند.

موشها و مارها و عقربها همه اظهار وجود نموده لای سنگها و رودخانه‌ها در حرکت می‌آیند، اینها همه و همه در اثر تابش خورشید، و ظهور گرمای حیات بخش آن است.

خورشید که تابید، هر موجودی استعداد خود را ظهور می‌دهد، و مراحل، مختفیّه خود را آشکار می‌سازد، و قبل از طلوع و تابش آن در موجودات، فرق و تمایزی نبود.

خورشید ولایت نیز چنین است، قبل از آنکه طلوع کند، و بر قلوب بتابد، و امر و نهی پیدا شود، همه افراد در یک ردیف به طور ساده زیست می‌نمودند، نه سعید را از شقی تفاوتی بود، نه بهستی را از جهنمی، نه مؤمن را از کافر، نه عادل را از

فاسق، نه محب را از مُبغض، و نه موحد را از مشرک

كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً^۱

همه و همه در یک ردیف قرار گرفته، و چه بسا ممکن بود اشقیای خود را از سعدا بهتر دانند، و به خود بیشتر بالند.

همین که آفتاب ولایت طلوع کرد و برجانه‌های فسرده تابید، و نفوس را به جنبش انداخت سرائر و ضمائر و غرائز هر یک از افراد انسان طلوع نموده، و با اختیار یا راه سعادت را طی کرده و آن استعدادات روشن و نورانی را به مرحله فعلیت می‌رسانند، و در اشقیاء نیز آن خبث سریرت را به سبب تمرّد و انکار وجود قلبی آنان ظاهر نموده، و در مراحل فعل و گفتار، آثار زشت و بدی از خود بروز می‌دهند.

پاک‌فطرتان صفوف عبودیت را منظم، دنیا را از تواضع، و انفاق، و ایشار، و رحم، و انصاف، و یتیم‌نوازی، و صدق و صفا، و عدل، و توحید پر می‌کنند.

وزشت سرشتان نیز صفوف فجور و فسوق خود را تشکیل و دنیا را از خیانت و زشتی و قساوت و پایمال ساختن حقوق و اموال و دروغ و ظلم و شرک پر می‌کنند.

لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَن بَيْتَةٍ وَيَحْيِيَ مَنْ حَيَّ عَن بَيْتَةٍ وَأَنَّ اللَّهَ لَسَمِيعٌ

عَلِيمٌ^۲

و به عبارت دیگر چون امام، حقیقت و روح قرآن است؛ همانطور که اثر قرآن شفا و نور رحمت برای مؤمنین است و موجب ترقی و تکامل آنها و درباره ظالمین موجب ظلمت و خسار و وبال و تبار و موجب ازدیاد قساوت و ظلمت آنهاست؛ همینطور وجود امام علیه السلام دارای این اثر و خاصه است.

وَكُنزِلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ

إِلَّا خَسَارًا^۳

آیات قرآن بر مؤمن خوانده می‌شود و در اثر پذیرش دل او، و خضوع و خشوع قلب او، و ازدیاد ایمان و توکل او، موجب ترفیع مقام و منزلت، و چون بر کافر خوانده شود در اثر رد نمودن دل او و انکار نمودن و مقابله کردن و تمرّد نمودن، موجب ازدیاد

۱- سوره بقره: ۲- آیه ۲۱۳

۲- سوره انفال: ۸- آیه ۴۳

۳- سوره اسراء: ۱۷- آیه ۸۲

ظلمت و خسارت است .

خورشید ولایت که تابیددلهای مؤمنین چون چراغ نورانی از آن حرارت و نور بهره می‌گیرد، و بوی عطر جانبخش از جان و سر آنان برمی‌خیزد و فضای عالم انسانیت را معطر می‌سازد، و دلهای کافرین از آن خسته و ملول و کدر می‌شود، و بوی تعفن که در آنها مخفی بود مشام انسانیت را ناراحت و دماغ عقل و حق را خسته و ملول می‌نماید .

امام از نقطه نظر ملکوت و قلوب بنی آدم هراستعدادی را به ظهور رسانیده، و آن را در راه و روش خود به مقصد می‌رساند. مؤمنین را به بهشت و کافرین را به دوزخ می‌فرستد و هر جنبنده را از نقطه نظر ملکوتش به راه و صراطی که متناسب با آن است حرکت می‌دهد

وَمَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا إِنَّ رَبِّي عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ^۱

برای هر یک از مؤمنین در بهشت مقامی معلوم، و جائی معین، و برای هر یک از کافرین در دوزخ مکانی معلوم و مشخص است، و وصول به این غایت به توسط امام است، که هر کس را در راه و مقصد خودش از نقطه نظر تکوین هدایت نموده، و از نقطه نظر تشریح به علت قبول و ردی که مؤمنین و کافرین را در دو صفت متمایز و متقابل قرار می‌دهد، همه را به کمال استعداد خود رهبری می‌نماید .

بنابراین چه عالی و چه خوب فرمود حضرت رسول الله ﷺ : که عَلِيٌّ

قَسِيمُ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ .

ابن شهر آشوب گوید : شریک قاضی و عبدالله بن حماد انصاری گفتند : که ما به دیدن اعمش در همان مرضی که با او وفات یافت رفتیم ، و در نزد او ابن شبرمه ، و ابن ابی لیلی ، و ابوحنیفه برای عیادت نیز آمده بودند .

ابوحنیفه به اعمش گفت: ای ابا محمد از خدا بپرهیز، و در نفس خود نظری کن، امروز در آستان مرگی و آخر روز تو از ایام دنیا و اولین روز تو از روزهای آخرت است، و عادت تو چنین بوده که درباره علی روایاتی نقل کرده‌ای که اگر از آن توبه کنی برای تو بهتر است .

اعمش گفت: مثل چه ؟

۱-سوره هود : ۱۱ - آیه ۱۱

ابوحنیفه گفت: مثل حدیث عبایه اسدی: **إِنَّ عَلِيًّا قَسِيمُ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ** اعمش گفت: مرا بنشانید، و تکیه دهید، به آن خدائی که مصیر من بسوی اوست، برای من روایت کرد: موسی بن طریف، امام بنی اسد از عبایه بن ربعی، امام حنی که گفت: **سَمِعْتُ عَلِيًّا يَقُولُ إِنَّا قَسِيمُ النَّارِ أَقُولُ هَذَا وَكَيْسِي دَعِيهِ وَ هَذَا عَدُوِّي حُذِيهِ**

شنیدم از علی که می‌گفت من تقسیم کننده آتش هستم، به او می‌گویم این ولی من است او را بگذار، و این دشمن است بگیر.

و حدیث کرد مرا ابوالمتوکل ناجی، در زمان امارت حججاج، از ابوسعید خدری از پیغمبر اکرم ﷺ: که چون روز قیامت شود، خداوند عزوجل امر می‌کند پس من و علی برصراط می‌نشینیم و خطاب به ما می‌رسد: داخل کنید در بهشت هر کس به خدا ایمان آورده و شمارادوست داشته‌اند، و داخل کنید در آتش هر کس را که به خدا کافر شده و شما را دشمن داشته است. (و به لفظ دیگر بیندازید در بهشت کسی که شمارادوست داشته و بیفکنید در دوزخ کسی که شما را دشمن داشته است)

و حدیث کرد مرا ابووائل که روایت کرد برای من ابن عباس: **قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَأْمُرُ اللَّهُ عَلِيًّا أَنْ يُقَسَّمَ بَيْنَ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ، فَيَقُولُ لِلنَّارِ حُذِي ذَا عَدُوِّي وَ ذَرِي ذَا وَكَيْسِي**

در این هنگام ابوحنیفه از خود را برسر انداخته، و گفت برخیزید؛ ابو محمد تا به حال سخنی از این بزرگتر نگفته است^۱

و نیز قندوزی گوید: در کتاب جواهر العقدين دارقطنی از ابی الطفیل عامر بن وائله الکنانی تخریج کرده است که: **إِنَّ عَلِيًّا قَالَ حَدِيثًا طَوِيلًا فِي الشُّورَى، وَ فِيهِ إِنَّهُ قَالَ لِأَهْلِ الشُّورَى: فَأُشِدُّكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ، قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَيْتَ قَسِيمِ النَّارِ وَ الْجَنَّةِ غَيْرِي؟ قَالُوا اللَّهُمَّ: لَا**

در مجلس شوری که عمر انتخاب خلیفه بعد از خود را درشش نفر گذارده بود، امیرالمؤمنین عليه السلام که در میان آنها و از جمله آنان بود، ضمن حدیثی طویل

به آنها فرمود: شما را به خدا سوگند می‌دهم آیا در میان شما غیر از من کسی هست که رسول خدا درباره او فرموده باشد: تو قسمت کننده آتش و بهشتی؟ همه گفتند به خدا سوگند: نه. و در این زمینه سید اسمعیل حمیری قصائد بسیاری دارد مانند:

قَسِيمُ النَّارِ هَذَا لِي فَكُفِّي عَنْهُ لَا يَضُرُّ
وَهَذَا لَكَ نَارُ فَحُوزِي الْفَاجِرَ الْأَكْبَرَ^۱

و نیز می گوید:

ذَاكَ قَسِيمُ النَّارِ مِنْ قَيْلِهِ خُذِي عَدُوِّي وَذَرِي نَاصِرِي
ذَاكَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ صَهْرُ النَّبِيِّ الْمُصْطَفَى الطَّاهِرِ^۲

و نیز می گوید:

عَلِيٌّ وَلِيُّ الْحَوْضِ وَالذَّائِدُ الَّذِي يَذُبُّ عَنْ أَرْجَائِهِ كُلِّ مُجْرِمٍ
عَلِيٌّ قَسِيمُ النَّارِ مِنْ قَوْلِهِ لَهَا ذَرِي لَهُ هَذَا فَاشْرَبِي مِنْهُ وَاطْعَمِي
خُذِي بِالشَّوِي مِمَّنْ يُصِيبُكَ مِنْهُمْ وَلَا تَقْرَبِي مَنْ كَانَ حِزْبِي فَتَظْلَمِي^۳

دعبل خزاعی گوید:

قَسِيمُ الْجَحِيمِ فَهَذَا لَهُ وَهَذَا لَهَا بِاعْتِدَالِ الْقَسَمِ
يَزُودُ عَنِ الْحَوْضِ أَعْدَائُهُ وَكَمْ مِنْ لَعِينِ طَرِيدٍ وَكَمْ
فَمِنْ نَاكِثِينَ وَمِنْ قَاسِطِينَ وَمِنْ مَارِقِينَ وَمِنْ مُجْتَرَمِ^۴

و قندوزی گفته است: به شافعی نسبت داده شده که او این ابیات را سروده

است:

۱- دیوان حمیری ص ۲۵۲ واصل آنرا از اعیان الشیعه ج ۱۲: ۲۴۲ و المناقب جلد ۲: ۱۵۹ و ۱۹۴ و ۲۳۳ و

۲۸۸ و جلد ۳: ۹۰ و ۹۱ آورده است

۲- دیوان حمیری ص ۲۴۵ واصل آنرا از اعیان الشیعه جلد ۱۲: ۲۴۶ و المناقب جلد ۲: ۱۲۵ و ۱۵۹ آورده است.

۳- دیوان حمیری ص ۳۹۹ واصل آن را از اعیان الشیعه و المناقب و الکنی و الألقاب آورده است.

۴- مناقب ابن شهر آشوب جلد ۱ ص ۳۴۹

عَلَىٰ حُبِّهِ جَنَّةٌ قَسِيمُ النَّارِ وَالْجَنَّةِ
وَصِيُّ الْمُصْطَفَىٰ حَقًّا إِمَامُ الْإِنْسِ وَالْجَنَّةِ^۱

علی است که محبت او سپر از آتش است، و علی است که قسمت کننده آتش و بهشت است.

علی است که به حقانیت وصی مصطفی است، و علی است که امام جن و انس است.

ابن اثیر گوید: با اسناد متصل خود از علی بن جزء، قال سمعت ابا مریم السلولی يقول: سمعت عمار بن یاسر يقول: سمعت رسول الله ﷺ يقول لعلی بن ابیطالب: يا عَلِيُّ إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ قَدْ زَيَّنَكَ بِزَيْنَةِ لَمْ يَتَزَيَّنِ الْعِبَادُ بِزَيْنَةِ أَحَبِّ إِلَيْهِ مِنْهَا: أَلْزُهُدُ فِي الدُّنْيَا، فَجَعَلَكَ لَا تَنَالُ مِنَ الدُّنْيَا شَيْئًا وَلَا تَنَالُ الدُّنْيَا مِنْكَ شَيْئًا، وَوَهَبَ لَكَ حُبَّ الْمَسَاكِينِ، وَرَضُوا بِكَ إِمَامًا وَرَضِيَتْ بِهِمْ أَتْبَاعًا، قَطُوبِي لِمَنْ أَحَبَّكَ وَصَدَّقَ فِيكَ وَوَيْلٌ لِمَنْ أَبْغَضَكَ وَكَذَبَ عَلَيْكَ،

فَأَمَّا الَّذِينَ أَحَبُّوكَ وَصَدَّقُوا فِيكَ فَهُمْ جِيرَانُكَ فِي دَارِكَ، وَرَفَقَاتُكَ فِي قَصْرِكَ وَأَمَّا الَّذِينَ أَبْغَضُوكَ وَكَذَّبُوا عَلَيْكَ، فَحَقُّ عَلَى اللَّهِ أَنْ يُوَقِّعَهُمْ مَوْقِفَ الْكَذَّابِينَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ^۲

علی بن جزء می گوید: از ابو مریم سلولی شنیدم که می گفت: از عمار بن یاسر شنیدم که می گفت: از رسول خدا ﷺ شنیدم که به علی بن ابیطالب می گفت:

ای علی: خدای عزوجل تو را به زینتی زینت کرده است که هیچیک از بندگان خود را بزینتی محبوبتر از این زینت ننموده است؛ و آن زینت، زهد و بی اعتنائی و بی رغبتی نسبت به امور دنیا است:

و بنابراین موهبت، تو را طوری قرار داده است که از مال و منال و جاه و

۱- ینابیع المودة ص ۸۶

۲- اسدالغابه جلد ۴ ص ۲۳

اعتبارات دنیا چیزی را نائل نمی‌شوی و به چنگ نمی‌آوری، و دنیا نیز نمی‌تواند چیزی را از تو نائل شود و به چنگ آورد. و دیگر آنکه محبت مساکین و درویشان را به تو عنایت فرموده است، و این طبقه و گروه از فقرا تورا امام پسندیده خود می‌دانند، و تو آنان را پیروان پسندیده خود می‌دانی.

پس خوشا به حال کسی که تورا دوست داشته باشد، و در راه تو قدم راستین صدق و صفا پیش نهد، و وای بر کسی که تورا دشمن دارد، و در راه تو قدم خدعه و مکر و تلبیس و تدلیس جلو بگذارد، و بر تو دروغ بندد.

اما آن گروهی که تورا دوست دارند، و در راه توبه صدق و صفا رفتار کنند، آنان همسایگان خانه بهشتی تو هستند، و رفقای تو در قصر ملکوتی تو می‌باشند. و اما آن دسته‌ای که تو را دشمن دارند، و بر تو با کذب و دروغ رفتار کنند، پس بر خدا فرض و حتم است که آنان را در موقف کذابین در روز قیامت قرار دهد.

درس نهم

در معنی ولایت تکوینی

درس نهم

بسم الله الرحمن الرحيم

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ
الطاهرين ولعنة الله على اعدائهم اجمعين
من الآن الى قيام يوم الدين ولا حول ولا قوة
الا بالله العلي العظيم.

قال الله الحكيم في كتابه الكريم:

يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ اُنْسٍ بِامِئِهِمْ فَمَنْ اُوْتِيَ كِتَابَهُ يَمِينًا فَاُولَئِكَ يَقْرَءُونَ
كِتَابَهُمْ وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا - وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ اَعْمَى فَهُوَ فِي الْاٰخِرَةِ اَعْمَى وَاَضَلُّ
سَبِيلًا^۱.

در بسیاری از روایات از طریق اهل بیت ، سلام الله عليهم اجمعين، و از
طریق عامه وارد است که پیغمبر ﷺ فرمودند: لَا يَجُوزُ أَحَدُ الصَّرَاطِ إِلَّا مَنْ
كَتَبَ لَهُ عَلَى الْجَوَازِ^۲.

هیچکس از صراط نمی تواند عبور کند، مگر آن کسی که علی برای او پروانه
تحقیق در حدیث عبور بنویسد.

لَا يَجُوزُ أَحَدُ الصَّرَاطِ مَا قَبْلَ از اینکه این روایات را نقل کنیم برای فهمیدن معنی
الْأَمْنُ كَتَبَ لَهُ صراط و کیفیت نوشتن پروانه عبور، ناچار مقدمه ای را ذکر
عَلَى الْجَوَازِ می کنیم ، و آن اینکه :

تمام موجودات همانطور که سابقاً اشاره شد ظاهری دارند و باطنی ، و از
جمله انسان و اخلاق و افعال انسان نیز دارای ظاهر و باطنی هستند.

۱- سوره اسراء: ۱۷ - آیه ۷۱ - ۷۲.

۲- الصواعق المحرقة صفحه ۷۸ چاپ مصر مناقب خوارزمی صفحه ۲۲۲.

ظاهر آن را خلق و ملک، و باطن آن را امر و ملکوت گویند. ظاهر مشهود و محسوس، ولی باطن در این عالم مختفی است. میزان جزا و پاداش اعمال بر ملکوت و حقیقت اعمال است نه بر ظاهر آنها، مثلاً نمازی را که شخص می‌خواند از نقطه نظر ظاهر ممکن است تمام خصوصیات آداب واجبه و مستحبه از وضو، و طهارت، و قیام، و استقبال و سجده، و انگشتر عقیق، و عطر، و مسواک، و لباس سفید، و عمامه، و غیرها همه در او رعایت شود ولی گاهی نیت، همان تقرب به سوی خدا بوده و گاهی منظور خودنمائی و ریا باشد، گرچه در هر دو صورت ظاهر نماز تفاوتی ندارد، ولی جان و حقیقت او که عبارت از انگیزه و داعی نمازگزار است روح این نماز را در دو بعد متفاوت قرار داده است: یکی تقرب به خدا، و دیگری تقرب به هوای نفس؛ در صورت اول نماز، انسان را به خدا نزدیک می‌کند، و در صورت دوم دور می‌گرداند؛ در صورت اول به بهشت می‌برد، و در صورت دوم به دوزخ. روزه و جهاد، و زکوة، و حج، و امر به معروف، و نهی از منکر، و قرائت قرآن، و عیادت مریض، و سایر اعمالی که ظاهر آن ستوده است همه دارای این ملکوت و حقیقت هستند، و به مقدار شدت و ضعف نیت بجای آورنده آنها، قدرت ایصال آنها به خدا تفاوت می‌کند، به شدت و ضعف متغیر می‌گردد.

و اگر نیت غیر خدا باشد، نه تنها انسان را نزدیک نمی‌کند، بلکه دور می‌گرداند.

معاصی و گناهان نیز دارای جان و روحی هستند که اختلافات شدت و ضعف، کیفر براساس شدت و ضعف داعی شخص گناهکار بر معصیت است، و احیاناً ممکن است کسی صورت گناه انجام دهد، ولی از روی عمد نباشد، بلکه از روی خطا باشد در این صورت آن فعل عنوان عصیان نداشته و دورکننده نخواهد بود.

در عالم حس و شهادت یعنی عالمی که ما با حواس ظاهر بدان ارتباط پیدا می‌کنیم، که منظور همین عالم است، ملکوت و واقعیت اعمال مخفی است، و آنچه ظاهر و مشهود است همان پیکره و کالبد فعل است، و لذا از نقطه نظر ظاهر معیار بزرگی و کوچکی اعمال در نظر گرفتاران در چاه طبیعت همان بزرگی و کوچکی عمل است، نماز خواندن فراوان، روزه گرفتن بسیار، تظاهر بورع و تقوی نمودن، حالت خضوع و فروتنی به خود بستن، نرم و آرام

سخن گفتن بسیار مطلوب، و غیر آن نامطلوب، ولی در عوالم معنی و ملکوت مطلب کاملاً به عکس خواهد بود، در آنجا ظاهر اعمال از نقطه نظر بزرگی و کوچکی ابداً مورد نظر نیست.

آنچه معیار و میزان مطلوبیت و مرغوبیت است همان نیت و اخلاص و روحی است که عمل دارا بوده است؛ در آنجا اعمال مختلفی و ملکوت و باطن اعمال ظهور دارد، در اینجا ظاهر معلوم و باطن مخفی می‌باشد مانند عالم خواب و عالم بیداری.

در عالم بیداری آنچه مشهود است و محسوس، به کلی در عالم خواب از بین می‌رود، و شخص که سر بر بستر خواب می‌گذارد تمام ظهورات و آثار عالم بیداری و خصوصیات و کیفیات این عالم را به کلی محو و نابود می‌بیند، مثل آن که اصلاً در تمام مدت عمرش چنین عالمی را ندیده است، و چون بیدار می‌شود، و این عالم، خود را بر او عرضه می‌کند تمام خصوصیات عالم خواب را اعتباری پنداشته، و مثل آن که اصلاً در آن عالم نرفته است.

تا هنگامی که انسان به عالم ملکوت راه پیدا نکرده است غیر از مظاهر این عالم طبیعت و کالبد و پیکره ظاهر اعمال چیزی ادراک نمی‌کند، ولی چون به واسطه مرگ طبیعی یا غیر آن اتصال با عوالم ملکوت پیدا می‌کند، در آنوقت حقیقت و واقعیت‌های اعمال بر او طلوع نموده، و سروکارش دیگر با آنها خواهد بود، عالم شهادت دستخوش نسیان واقع شده و ظهورات نیتها و واقعیتها یک عالم نوین را با هزاران برابر آثاری قویتر از عالم حس بر انسان عرضه می‌دارند.

انسان در دنیا بوسیله نفس، و صفات آن، و استخدام افعال راهی را در معنی طی می‌کند؛ و چون بازگشت نفوس به سوی خداست، این راه در ملکوت و نفس انسان نیز به سوی خدا خواهد بود.

تحقیق در

معنای صراط

افراد بنی آدم در پیمودن این راه بر حسب اختلاف قوای معنوی متفاوتند؛ بعضی راه آنان بسیار مستقیم و بعضی کم و بیش منحرف و برخی کاملاً درجاده انحراف در حرکت هستند.

چون انسان از اول عمر خود تا آخرین لحظه حیات، حالات متفاوتی دارد و ملکات روحیه و نفسیه او از حالات مختلفه، که نتیجه اعمال متفاوته است حاصل

می‌شود، دائماً از حالی به حال دیگر منتقل می‌شود، تا آن که اگر کاملاً حالاتش پسندیده و ممدوح باشد، و فعلش صالح و نیتش تقرب به خدا بوده اخلاص در عمل نماید، دائماً از حالی به حالی و از کمالی به کمالی انتقال یافته و از مقرّبین درگاه او شده، و از سابقین می‌گردد، چنانچه لطف و عنایت خدا دست او را گیرد از کُمّالین خواهد شد.

و اگر از متوسطین باشد، یعنی نتواند یک باره غیر خدا را فراموش کند، بلکه گاه‌گاهی نفس اماره و شهوت بر او غالب آمده، و سیر او را متوقف یا احیاناً کمی به عقب حرکت دهد، ولی غالباً فعلش و گفتارش صالح و نیتش خالص باشد از اصحاب یمین خواهد بود.

و اگر نفس اماره همیشه رهبر او باشد، و تمام سیر او در خلاف وصول به مراحل کمال انسانی صورت گیرد، از اشقیاء و از اصحاب شمال می‌گردد. و این اختلاف راههایی که مردم دارند موجب اختلاف ملکوت آنها می‌گردد، لذا بعضی راه را به سرعت طی می‌کنند، و بعضی به بطوء، و بعضی با نهایت مشقت و گرفتاری.

این ملکوت در قیامت ظهور می‌نماید و آنجا که عالم حقیقت است، مردم در درجات متفاوتی واقعدند، جهنمی که فروخته می‌شود، ظهور و بروز عوالم شهوت، و غضب، و استکبار، و شخصیت طلبی، و اعراض از خدا، انغمار در معاصی است، که به عبارت قرآن از او به حیات دنیا تعبیر می‌شود.

بنابراین جهنم ملکوت دنیا است، و صراطی که بر روی آن کشیده می‌شود راهی است که انسان باید در نفس خود طی کند، تا به مقصود که خداست نائل گردد، و چون این راه را انسان در دنیا طی می‌کند، لذا این صراط نیز بر روی جهنم قرار می‌گیرد، و چون هر کس حتماً باید با مجاهدۀ نفس (در دنیا) با شهوات، بر مقصود فائز آید لذا عبور از جهنم برای تمام افراد حَتّی انبیاء و اولیای خدا ضروری است.

و قتیکه آیه کریمه نازل شد: **وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا ثُمَّ نُنْجِي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًّا**^۱. از رسول خدا سؤال کردند:

۱- سوره مریم: ۱۹- آیه ۷۱.

شما هم وارد جهنم می‌شوید؟ فرمود بلی و لکن ما مانند برق خاطف از آن عبور خواهیم نمود.

بنابراین چون همه در دنیا آمده‌اند، و همه نیز در نفس خود راهی به خدا داشته‌اند، لذا باید همه در جهنم وارد شده، و همه باید از صراط عبور کنند. آن کسانی که دل به دنیا ندادند، و عقل خود را منکوب نمودند، و لحظه‌ای غیر خدا نپرستیدند، مانند برق خاطف از روی جهنم که صراط است عبور می‌کنند؛ بقیه افراد به حسب اختلاف حالشان در اخلاص، سرعت آنها متفاوت است؛ بعضی بسیار کند و بطئی حرکت می‌کنند، و بعضی که از زمره اشقیاء بوده، و راه آنها کاملاً منحرف بوده از صراط غلطیده و در آتش می‌افتند.

از عبدالله بن مسعود روایت است که رسول خدا ﷺ فرمودند: **يَرِدُ النَّاسُ النَّارَ، ثُمَّ يَصْدُرُونَ بِأَعْمَالِهِمْ، فَأَوْلَاهُمْ كَلَمَحُ الْبَرْقِ، ثُمَّ كَمَرُ الرِّيحِ، ثُمَّ كَحَضْرِ الْفَرَسِ، ثُمَّ كَالرَّأْكِبِ، ثُمَّ كَشَدِّ الرَّجُلِ ثُمَّ كَمَشْيِهِ**.^۱ مردم همه در آتش داخل می‌شوند و پس از آن به واسطه اعمالشان از آن خارج می‌گردند، اولین کسی که خارج می‌شود مثل سرعت برق زدن بیرون می‌آید و پس از آن مثل وزیدن باد، و پس از آن مثل دویدن اسب، و پس از آن مثل شخص سواره و پس از آن مثل شخصی که می‌دود و پس از آن مثل کسی که راه می‌رود.

و از تفسیر قمی از حضرت صادق عليه السلام روایتست که: **الصَّراطُ أَدَقُّ مِنَ الشَّعْرِ وَ أَحَدٌ مِنَ السَّيْفِ، فَمِنْهُمْ مَنْ يَمُرُّ عَلَيْهِ مِثْلَ الْبَرْقِ، وَ مِنْهُمْ مَنْ يَمُرُّ عَلَيْهِ مِثْلَ عَدْوِ الْفَرَسِ، وَ مِنْهُمْ مَنْ يَمُرُّ عَلَيْهِ مَاشِيًا وَ مِنْهُمْ مَنْ يَمُرُّ عَلَيْهِ حَبْوًا وَ مِنْهُمْ مَنْ يَمُرُّ عَلَيْهِ مُتَعَلِّقًا، فَتَأْخُذُ النَّارُ مِنْهُ شَيْئًا وَ تَشْرُكُ شَيْئًا**.^۲ صراط از مو باریک‌تر، و از شمشیر برنده‌تر است، بعضی از مردم مثل برق از آن عبور می‌کنند، و برخی مثل دویدن اسب، و جماعتی مثل شخص پیاده، و گروهی مثل افرادی که به چهار دست و پا به روی زمین راه می‌روند، و دسته‌ای در آتش آویزان شده و بدین قسم عبور می‌کنند پس آتش مقداری از آنها را در خود می‌گیرد، و مقداری را رها می‌کند.

۱- تفسیر صافی ج ۱ ص ۵۵.

۲- تفسیر مجمع البیان ج ۳ ص ۵۲۵.

بنابراین معنی صراط، عبور از ملکات، و اخلاق رذیله و صفات ناستوده است، هر که اصلاً آلوده نشد چون برق خاطف عبور کند، و اگر فی الجمله آلوده شد چون شخصی اسب سوار و همچنین تا آنکه بسیار آلوده گردد در جهنم به صراط آویزان شده، و آتش او را فراگیرد.

امام علیه السلام که در دنیا صراط و راه انسان را به سوی خدا معین می‌کند، و سیطره بر نفس و ملکوت انسان دارد، در قیامت نیز که ظهور صفات و ملکات است، سرعت و بطئی حرکت انسان را از صراط معین فرموده، و طبق سرعت و بطئی که در حرکت به سوی خدا در دنیا داشته است، به همان میزان اجازه سرعت، یا عدم سرعت حرکت او را از صراط می‌دهد، و به افرادی که اتصال با مقام معنی و ولایت نداشته، و روح شرف و فضیلت انسانیت را در وجود خود معدوم نموده‌اند، اجازه حرکت نداده و به جهنم امر می‌کند آنان را در خود فروگیرد.

چون امام در دنیا بر ملکوت مؤمنین و غیر مؤمنین احاطه دارد، در آنجا نیز بر فراز محلی بلند و مکانی رفیع، که بر بهشت و جهنم مستولی است قرار می‌گیرد، و مکان و منزلت هر یک از افراد نیک را در بهشت معین و منزل و مکان هر شخص فاسق و منحرف را در دوزخ تعیین می‌کند.

آن مقام والا در قرآن مجید تعبیر به اعراف شده است.

وَبَيْنَهُمَا حِجَابٌ وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ^۱.

اعراف در لغت دو معنی دارد یکی قسمت بالای حجاب و پرده را گویند، و دیگری قسمت بالای کوه و تل را گویند، و هر دو معنی در اینجا مناسب است؛ یعنی حجابی بین بهشتی‌ها و جهنمی‌ها واقع می‌شود، در بالاترین نقطه از آن حجاب امام قرار می‌گیرد؛ چون در دنیا او در عالی‌ترین نقطه از حالات روحی و معنوی قرار گرفته بود، و از آنجا به تمام چهره‌ها و سیماهای امت خود نگریسته، و حالات روحی و ملکوت آنان را از سیمایشان مشاهده می‌کند؛ همانطور که در دنیا بر ملکوت آنها احاطه داشت، و آنها را از راه ملکوت به واقعیت و مقصد آنها سیر

۱- سوره اعراف: ۷- آیه ۴۶.

می داد؛ آنجا نیز طبق همین واقعیت و ملکوت آنها را در نقاط مختلف بهشت، یا در درکات متفاوت دوزخ قرار می دهد.

بنابر آنچه ذکر شد اولاً حقیقت ظهور جهنم و ثانیاً حقیقت صراط و ثالثاً مقام اعراف در امام و رابطه کیفیت ادخال جهنمی های در جهنم به دستور امام و سر آن واضح شد بحمدالله و قوت.

حال می گوئیم که روایاتی که در این باره راجع به امیرالمؤمنین علیه السلام از طریق شیعه وارد شده است، بسیار زیاد است، ولیکن ما برای آنکه معلوم شود این مطالب مسلم و در نزد اهل تسنن نیز جای تردید نیست، بنابراین گذاشتیم که فضائل آن حضرت را غالباً از کتب آنها نقل نمائیم.

ابن حجر هیتمی شافعی گوید: که روایت کرده است ابن السمان ان ابابکر قال له (ای لعلی علیه السلام) سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله يقول: لا يجوز أحد الصراط إلا من كتب له علي الجواز.^۱

ابن سمان می گوید که ابوبکر به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام گفت: از پیغمبر خدا شنیدم که هیچکس نمی تواند از صراط عبور کند مگر کسی که علی برای او اجازه عبور نوشته باشد.

و سپس ابن حجر که این حدیث را از سنن دار قطنی نقل کرده است، می گوید که: إِنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لِلْسَّنَّةِ الَّذِينَ جَعَلَ عُمَرُ الْأَمْرَ شُورَى بَيْنَهُمْ كَلَاماً طَوِيلًا مِنْ جُمْلَتِهِ: أَنْشِدِكُمْ اللَّهَ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: يَا عَلِيُّ أَنْتَ قَسِيمُ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ غَيْرِي؟ قَالُوا اللَّهُ لَا، وَمَعْنَاهُ مَا رَوَاهُ عَنْتَرَةُ عَنِ الرَّضَا علیه السلام أَنَّهُ صلی الله علیه و آله قَالَ لَهُ: أَنْتَ قَسِيمُ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ فِي يَوْمِ الْقِيَامَةِ تَقُولُ لِلنَّارِ هَذَا لِي وَهَذَا لَكَ.

ابن حجر برای تأیید روایتی که از ابوبکر نقل کرده کلام امیرالمؤمنین را در شوری شاهد آورده و کلام حضرت رضا علیه السلام را به عنتره، مفسر و مبین کلام امیرالمؤمنین علیه السلام قرار داده است.

و نیز محب طبری شافعی عین روایت را بدین مضمون از قیس بن ابی حازم

۱- الصواعق المحرقة چاپ مصر ص ۷۸.

نقل می‌کند :

عن قيس ابن ابي حازم قال: إلتقى ابوبكر وعليُّ بنُ ابيطالب رضي الله عنهما، فتبسّم ابوبكر في وجه عليّ فقال له مالكُ تبسّمتَ؟ قال: سمعتُ رسولَ الله ﷺ يقولُ: لا يجوزُ أحدُ الصَّرَاطِ إِلَّا مَنْ كَتَبَ لَهُ عَلَى الْجَوَازِ، اخرجہ ابن السَّمَّان في كتاب الموافقة .^۱

می‌گوید که قیس بن ابی حازم گفت: برخورد کردند با یکدیگر ابوبکر و علی بن ابیطالب؛ در این حال ابوبکر در چهره علی تبسمی نمود، حضرت فرمود چرا تبسم نمودی؟

گفت: از رسول خدا شنیدم که می‌فرمود: کسی از صراط عبور نمی‌کند مگر آنکه علی پروانه خروج برای او بنویسد.

و نیز عین این روایت را از ابوبکر، موفق بن احمد خوارزمی در کتاب مناقب خود نقل می‌کند.^۲

علامه میرزا نجم الدین شریف عسگری در کتاب «مقام الامام امیرالمؤمنین عندالخلفاء»، در ص ۵ گوید: این حدیث را از ابوبکر بسیاری از بزرگان در کتب خود نقل کرده‌اند:

۱- ابراهیم بن محمد حموینی شافعی در «فرائد السبطين» ج ۱ الباب الرابع والخمسين.

۲- محب طبری شافعی ایضاً در کتاب دیگر خود به نام «الریاض النضره فی فضائل العتره» (ج ۲ ص ۱۷۳ و ۱۷۷ و ص ۲۴۴)، و او گفته است که حاکمی در اربعین خود این حدیث را روایت کرده است.

۳- ابن ابی عدسه در تاریخ خود به این لفظ آورده است که قال ابوبکر لعلي: سمعتُ رسولَ الله ﷺ يقولُ: لا يجوزُ أحدُ الصَّرَاطِ إِلَّا مَنْ كَتَبَتْ لَهُ الْجَوَازِ.

۴- شیخ سلیمان حنفی قنوزی در «ینایع الموده» ص ۸۶ و ص ۱۱۲.

۵- ابن مغزلی شافعی در کتاب «مناقب» خود آورده است همچنانکه در

۱- ذخائر العقبی ص ۷۱.

۲- مناقب خوارزمی ص ۲۲۲.

«غایة المرام» آورده است.

۶- خطیب بغدادی در «تاریخ بغداد» ج ۳ ص ۱۶۱ عن ابن عباس .

۷- قاضی عیاض در «شفاء».

۸- علامه سید ابوبکر ابن شهاب الدین العوی الحسینی الشافعی در کتاب

«رشفة الصادی من بحور فضائل بنی الهادی».

۹- قرشی در «شمس الاخبار».

۱۰- علامه شیخ عبدالله شبراوی شافعی در «الاتحاف بحب الاشراف».

۱۱- «اسعاف الراغیین» ؛ سپس گوید: این حدیث را جماعتی دیگر از

صحابه غیر ابوبکر، مانند ابن عباس و ابن مسعود روایت کرده‌اند .

البته از این افراد نامبرده شده، حموینی و محب طبری و ابن ابی عدسه و

سلیمان قندوزی حدیث را تخریج و بقیه فقط در کتاب خود روایت کرده‌اند^۱.

لیکن چون به «ینابیع المودة» مراجعه شد در ص ۱۱۲ و ۸۶ این حدیث را از

ابوبکر روایت نمی‌کند اما در صفحه ۱۱۲ این حدیث را به امیرالمؤمنین، و عبدالله بن

عباس، و عبدالله بن مسعود، و انس بن مالک، و ابی سعید الخدری نسبت می‌دهد،

و می‌گوید: الحموینی بسنده عن مالک بن انس عن جعفر الصادق عن آبائه عن

علی بن ابیطالب رضی الله عنهم عن النبی ﷺ قال: إِذَا جَمَعَ اللَّهُ الْأَوْلِيْنَ

وَالْآخِرِينَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ نَصَبَ الصِّرَاطِ عَلَى جَهَنَّمَ لَمْ يَجْزُ عَنْهَا أَحَدٌ إِلَّا مَنْ كَانَتْ

مَعَهُ بَرَاءَةٌ بِلَايَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ. چون خداوند، اولین و آخرین را در روز قیامت

جمع کند؛ صراط را بر روی جهنم نصب می‌کنند، و هیچکس نمی‌تواند از روی آن

عبور کند مگر کسیکه در دستش پروانه عبور بولایت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب

باشد.

ایضاً اخرج هذا الحديث موفق بن احمد بسنده عن الحسن البصري عن ابن

مسعود .

ایضاً اخرجه موفق بسنده عن مجاهد عن ابن عباس رضی الله عنهما .

ایضاً ابن المغازلی اخرج هذا الحديث بسنده عن مجاهد ، عن ابن عباس و

عن طاووس عن ابن عباس.

۱- مقام الامام امیرالمؤمنین ص ۶.

ایضاً بسنده عن انس بن مالک و بسنده عن ابی سعید الخدری رضی الله عنهم.

و اما در صفحه ۸۶ و همچنین در ص ۱۱۳ از ابن مسعود بمتن دیگری از موفق بن احمد با اسناد خود از حسن بصری از ابن مسعود روایت کرده است که:

قال : قال رسول الله ﷺ إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَقْعُدُ عَلِيُّ عَلِيٌّ الْفِرْدُوسِ وَ هُوَ جَبَلٌ قَدْ عَلَا عَلَى الْجَنَّةِ وَ فَوْقَهُ عَرْشُ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَ مِنْ سَفْحِهِ تَنْفَجِرُ أَنْهَارُ الْجَنَّةِ، وَ تَتَفَرَّقُ فِي الْجَنَانِ، وَ عَلِيُّ جَالِسٌ عَلَيَّ كُرْسِيٍّ مِنْ نُورٍ، يَجْرِي بَيْنَ يَدَيْهِ التَّسْنِيمُ، لَا يَجُوزُ أَحَدُ الصِّرَاطِ إِلَّا وَ مَعَهُ سَنَدٌ بَوْلَايَةِ عَلِيٍّ وَ وِلَايَةِ أَهْلِ بَيْتِهِ فَيَدْخُلُ مُحِبِّهِ الْجَنَّةَ وَ مُبْغِضِيهِ النَّارَ. ابن مسعود گفته است که : رسول خدا ﷺ فرموده است : چون روز قیامت فرا رسد، علی در فردوس می‌نشیند ، و فردوس کوهی است که بر تمام بهشت برتری و تفوق دارد، و بالاتر از او عرش پروردگار جهانیان است ، و از دامنه این کوه نهرهای بهشت جاری است و در میان بهشت‌ها پخش می‌شود .

علی بر روی یک کرسی از نور نشسته، و چشمه تسنیم در مقابل او جاری است و هیچکس از صراط عبور نمی‌کند مگر آنکه با اوسندی نسبت بولایت علی و ولایت اهل بیتش بوده باشد.

علی دوستان خود را به بهشت و دشمنان خود را به جهنم داخل می‌کند .

و نیز این کیفیت از مضمون روایت را خوارزمی در مقتل خود طبع نجف ج ۲ ص ۳۹ نقل می‌کند .

باری این حدیث مقام امیرالمؤمنین عليه السلام را در اعراف بیان می‌کند، که در آخرین درجات فرق که از آنجا عالم کثرت شروع می‌شود، یعنی در حقیقت ولایت که حجاب اقرب است قرار دارد؛ و از دامنه اعراف، تسنیم که نهری است در بهشت جاری است.

این نهر از ولایت سرچشمه گرفته، و فروعاتش در قلوب شیعیان جاری و ساری، و در آن عالم ظهور ملکوت، در بهشتهای آنان جاری می‌شود، و امیرالمؤمنین که حقیقت ولایت است به حسب میزان جریان تسنیم، مقامات بهشتیها را معین نموده، از صراط عبور و به منازل خود می‌رسند؛ و آنهایی که از ولایت بهره ندارند

جایگاه آنان را در دوزخ معین می‌فرماید .

ابن شهر آشوب گوید : ابن عباس و انس از پیغمبر اکرم حدیث نموده‌اند که: قَالَ: إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَنُصِبَ الصَّرَاطُ عَلَى جَهَنَّمَ، لَمْ يَجْزُ عَلَيْهِ أَحَدٌ إِلَّا مَنْ مَعَهُ جَوَازُ فِيهِ وَوَلَايَةُ عَلِيِّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ، وَذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى: وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ. ^۱ رسول اکرم فرمودند: چون روز بازپسین برپا شود، و صراط بر جهنم نصب گردد، هیچکس از آن عبور نمی‌کند مگر کسیکه با او پروانه‌ای باشد که در آن ولایت علی بن ابیطالب نوشته شده باشد، و اینست معنای گفتار خدایتعالی: و متوقف سازید آنها را چون باید سؤال شوند .

و نیز گوید که پدر من شهر آشوب با اسناد خود از رسول الله روایت کرده است که: لِكُلِّ شَيْءٍ جَوَازٌ، وَجَوَازُ الصَّرَاطِ حُبُّ عَلِيِّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ. ^۲ از برای وصول بهر چیزی پروانه‌ایست و پروانه عبور از صراط محبت علی بن ابیطالب است.

و نیز در تاریخ خطیب، لیث از مجاهد از طاووس از ابن عباس روایت می‌کند: قُلْتُ لِلتَّبِيِّ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! لِلنَّاسِ جَوَازٌ؟ قَالَ: نَعَمْ، قُلْتُ: وَمَا هُوَ؟ قَالَ: حُبُّ عَلِيِّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ ^۳ به پیغمبر عرض کردم: ای رسول خدا! برای مردم در روز قیامت جواز عبور است؟ فرمود: آری! عرض کردم: چیست آن جواز؟ فرمود: محبت علی بن ابیطالب .

و در حدیث وکیع قال ابوسعید: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا مَعْنَى بَرَاءَةِ عَلِيٍّ؟ قَالَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، عَلِيُّ وَكَوَيْلُ اللَّهِ، ابوسعید می‌گوید: برسول خدا عرض کردم: معنای بَرَاتِ عَلِيٍّ چیست؟ فرمود: شهادت بر توحید خدا، و بر نبوت محمد رسول الله، و بر ولایت علی ولی الله .

و پیغمبر اکرم از جبرائیل سؤال نمود: كَيْفَ تَجُوزُ أُمَّتِي الصَّرَاطَ، فَمَضَى وَعَادَ، وَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقْرُتُكَ السَّلَامَ وَ يَقُولُ: إِنَّكَ تَجُوزُ الصَّرَاطَ بِنُورِي وَ عَلِيُّ بْنُ أَبِيطَالِبٍ يَجُوزُ الصَّرَاطَ بِنُورِكَ، وَأُمَّتُكَ تَجُوزُ الصَّرَاطَ بِنُورِ عَلِيٍّ، فَنُورُ أُمَّتِكَ مِنْ نُورِ عَلِيٍّ، وَ نُورُ عَلِيٍّ مِنْ نُورِكَ، وَ نُورُكَ مِنْ نُورِ اللَّهِ، چگونه امت من از صراط می‌گذرد؟ جبرائیل رفت و برگشت و گفت: خداوند تعالی

۱ تا ۵ - مناقب ابن شهر آشوب ج ۱ ص ۳۴۶ طبع سنگی.

بر تو سلام می‌رساند و می‌گوید: تو از صراط به نور من عبور می‌کنی! و علی بن ابیطالب از صراط به نور تو عبور می‌کند، و امت تو از صراط به نور علی عبور می‌کنند! پس نور امت تو از نور علی است، و نور علی از نور توست، و نور تو از نور خداست. و در خبر است که، وَ هُوَ الصَّرَاطُ الَّذِي يَقِفُ عَلَى يَمِينِهِ رَسُولُ اللَّهِ، وَ عَلَى شِمَالِهِ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ يَأْتِيهِمَا التَّدَاءُ مِنَ اللَّهِ أَلْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ^۳ و آن صراطی است که در طرف راستش رسول خدا می‌ایستد و در طرف چپش امیرالمؤمنین، و به آن دو از طرف خداوند ندا می‌رسد؛ بیفکنید در جهنم هر شخص جبار و معاندی را!

و حسن بصری از عبدالله، از حضرت رسول‌الله، در خبری دیگر روایت کرده است که: وَ هُوَ جَالِسٌ عَلَى كُرْسِيِّ مِنْ نُورٍ يَعْنِي عَلِيًّا، يَجْرِي بَيْنَ يَدَيْهِ التَّنْسِيمُ، لَا يَجُوزُ أَحَدُ الصَّرَاطِ إِلَّا وَ مَعَهُ بَرَاهُ بَوْلَايَتِهِ وَ وِلَايَةِ أَهْلِ بَيْتِهِ يُشْرِفُ عَلَى الْجَنَّةِ وَ يَدْخُلُ مُحِبِّهِ الْجَنَّةَ وَ مَبْغُضِيهِ النَّارَ.^۲ علی بن ابیطالب در روی یک کرسی از نور می‌نشیند، و چشمه تسنیم در مقابلش جاری است و هیچکس نمی‌تواند از صراط عبور کند مگر آنکه با او پروانه عبور به ولایت او و ولایت اهل بیتش بوده باشد، علی بن ابیطالب بر تمام بهشت اشرف دارد، و محبان خود را به بهشت، و مبغضان خود را به جهنم می‌اندازد.

و چقدر خوب شاعر اهل بیت سید اسمعیل بن محمد حمیری گوید:

- | | |
|--|---|
| ۱- قَوْلُ عَلِيٍّ لِحَارِثِ عَجَبٌ | كَمْ تَمَّ أَعْجُوبَةٌ لَهُ حَمَلًا |
| ۲- يَا حَارِثَ هَمْدَانَ مَنْ يَمُتُ يَرْتِي | مِنْ مُؤْمِنٍ أَوْ مُنَافِقٍ قَبْلًا ^۳ |
| ۳- يَعْرِفُنِي طَرَفُهُ وَ أَعْرِفُهُ | بِعَيْنِهِ وَ أَسْمِهِ وَ مَا فَعَلَا |
| ۴- وَ أَنْتَ عِنْدَ الصَّرَاطِ | فَلَا تَخَفُ عَشْرَةً وَ لَا زَلَالًا |
| ۵- أَسْقِيكَ مِنْ بَارِدِ عَلِيٍّ ظَمَاءً | تَخَالُهُ فِي الْحَلَاوَةِ الْعَسَلَا |
| ۶- أَقُولُ لِلنَّارِ حِينَ تَوَقَّفُ لِلْعَرَّةِ | ضِ عَلِيٍّ جَسْرَهَا ذَرَى الرَّجُلَا |

۱ و ۲ - مناقب ج ۱ ص ۳۴۶.

۳- رَأَيْتُهُ قُبْلًا وَ قَبْلًا وَ قُبْلًا وَ قَبْلًا وَ قَبْلًا: ای عِبَاتًا وَ مُقَابَلَةً.

۷- ذَرِيه فَلَا تَقْرَبِيهٗ اِنَّ لَهٗ

۸- هَذَا لَنَا شِيْعَةٌ وَشِيْعَتُنَا
حَبَلًا يَحْبِلُ الْوَحْيَ مَتَّصِلًا
أَعطَانِي اللّٰهُ فِيهِمْ الْأَمَلَا^۱

۱- گفتار علی بن ابیطالب به حارث همدانی بسیار عجیب است، چون آن گفتار چه بسیار از عجائب و غرائب را در برداشته است :

۲- ای حارث همدانی هرکس بمیرد، مرا خواهد دید، چه از مردمان مؤمن باشد و چه از مردمان منافق دوین و خودپسند .

۳- آن متوفی مرا با چشمان خود می شناسد، و من او را نیز به اسم و رسم، و به شخصیت و کردارش می شناسم .

۴- و تو در هنگام عبور از صراط مرا می شناسی! پس از هیچ خطا و لغزش مه راس.

۵- من در آن حالت آشفتگی و حرارت و تشنگی، چنان آب سردخوشگویی به تو خواهم داد، که از شدت شیرینی و حلاوت، آن را به منزله غسل بپنداری !

۶- در آن وقتیکه تورا بر روی جسر و پل جهنم برای عرض نگاه می دارند و متوقف می کنند، من به آتش می گویم : این مرد را واگذار ، و رها کن !

۷- او را واگذار ! و به او نزدیک مشو ! چون برای او ریسمانی است که به ریسمان و حی اتصال داشته و ارتباط دارد.

۸- این مرد از شیعیان ماست و خداوند درباره شیعیان ما به من وعده داده است که آرزوهای آنان را برآورده کند.

این کلام را حضرت به حارث همدانی فرمودند .

ابن شهر آشوب از «امالی» طوسی با اسناد خود از حارث همدانی از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت می کند، که قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله إذا كان يوم القيامة أخذت بحجرة من ذی العرش، وأخذت أنت يا عليّ بحجرتي وأخذت ذريتك بحجرتك وأخذت شيعتكم بحجرتكم فما يصنع الله بنبيّه؟ وما ذا يصنع نبيّه بوصيّه؟ إلى أن قال: خذها إليك يا حارّ قصيرة من طويلة أنت

۱- دیوان حمیری ص ۳۲۵ و اصل آنرا از اعیان الشیعه ج ۲۱: ۲۶۳ و کشف الغمّة ۱۲۴ و مناقب ج ۳: ۲۳۷ و شرح نهج البلاغه ج ۱/ ۲۹۹ آورده است.

مَعَ مَنْ أَحَبَّتَ وَوَلَّكَ مَا اكْتَسَبْتَ^۱ شیخ طوسی در «امالی» خود بدنبال گفتار امیرالمؤمنین بحارث همدانی روایت کرده است که آنحضرت بحارث نیز فرموده‌اند: رسول خدا فرمود: چون روز قیامت بر پا شود من دست بدامان آن پروردگاری که صاحب عرش است می‌زنم، و تو ای علی، دست بدامان من می‌زنی، و اولاد و ذریه تو دست بدامان تو می‌زنند، و شیعیان شما دست بدامانهای شما می‌زنند. پس در این حال خدا با پیغمبرش چکار خواهد کرد؟ و پیغمبرش با وصیش چکار خواهد کرد؟ تا آنکه می‌فرماید:

ای حارث! آنچه برای تو گفتم بگیر، و در دل بسپار؛ اندکی بود از بسیار ای حارث! تو با محبوب خودت هرچه هست معیت داری، و از برای توست آنچه را که کسب می‌کنی! حارث همدانی (بسکون میم) و اقوام او که همه از قبیله همدان که قبیله ایست در یمن بوده‌اند، در یوم صَفِّین بسیار مجاهده نموده، و از دین خدا و امامشان حمایت کردند، و بمشکلات سختی مواجه شدند، بطوریکه امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ درباره آنها فرمود:

لَقُلْتُ لِهَدَانِ ادْخُلِي بِسَلَامٍ^۲

هر آینه بتمامی قبیله همدان

فَلَوْ كُنْتُ بَوَّابًا عَلَى بَابِ جَنَّةٍ

اگر من دربانی بدر بهشت بودم

می‌گفتم: بسلامت داخل شوید.

و نیز سید حمیری گوید:

يَدْعُو إِلَيْهِ وَكَيْفَ الْمَنْصُورِ

وَ عَطَاءُ رَبِّي لَمْ يَكُنْ مَحْظُورًا^۳

وَلَدَى الصَّرَاطِ تَرَى عَلِيًّا وَأَقْبَانًا

أَللَّهُ أَعْطَى ذَا عَلِيٍّ كُلَّهُ

۱- تعلیقه دیوان حمیری ص ۳۲۶.

۲- تعلیقه دیوان حمیری ص ۳۲۷.

۳- دیوان سید ص ۲۱۲ و اصل او را از عن عیان الشیعه و المناقب آورده است.

درس دهم

لُزوم امام زنده برای تمتُّع دلها

درس دهم

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

و صَلَّى اللّٰهُ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّآلِهِ
الطَّاهِرِينَ وَّلَعْنَةُ اللّٰهِ عَلٰی اَعْدَائِهِمْ اَجْمَعِينَ
مِنَ الْاَنِّ اِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ وَّلَا حَوْلَ وَّلَا قُوَّةَ
اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيْمِ .

قال الله الحكيم فى كتابه الكريم :

وَجَعَلْنَاهُمْ اُمَّةً يَهْتَدُونَ بِاَمْرِنَا وَاَوْحَيْنَا اِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَاَقَامَ الصَّلٰوةَ وَاَيْتَاءَ
الزَّكٰوةِ وَاَكَانُوا لَنَا عٰبِدِينَ^۱

تمام موجوداتی که در این عالم مشاهده می شود، هر یک دارای
اصل و علّتی است که در پیدایش خود مستند بدان است، و نیز
تغییرات و تبدیلاتی که در آنها واقع می شود مستند بعلى
است .

اصل
علّیت و معلولیّت

اگر سنگی را به شیشه ای زنیم می شکنند ، و اگر در جوئی آب جاری کنیم،
تا جائیکه امکان دارد آب جاری می شود ، و نقاط متّصل بخود را مرطوب و حتّی در
خُلل و فرج کوهها هر جا که مجال برای جریان داشته باشد جاری می شود .
این یک اصل کلی در پیدایش و تغییراتی است که در موجودات عالم مشهود
است.

۱- سورة انبياء : ۲۱- آیه ۷۳

اخلاق و ملکات و عقائد و روحیه افراد بنی آدم نیز از این اصل
 تأثیر مجالست کلی خارج نیست، بتجربه ثابت است که معاشرت با نیکان
 در انسان بر روی انسان اثر می‌گذارد؛ و معاشرت با بدان نیز مؤثر است؛
 چه بسا شخص پاک فطرت و نیک کرداری که در اثر برخورد
 با رفیق نا اهل، کم‌کم و رفته رفته آن صفای باطن خود را از دست داده، دلش
 تاریک، و روحش خفه گردیده است؛ و بالعکس شخص زشت کرداری در اثر
 برخورد با صاحب دلی، تغییر روش داده، و کم‌کم نیت و بتبع آن افعالش صالح،
 و نیکو شده است.

لذا در تعالیم اسلام بسیار وارد است که انسان خوب
 است با نیکان صحبت داشته باشد، و از انس و دل بستگی با اشرار خودداری کند،
 حتی مجالست یک جلسه در انسان مؤثر است، خواه به سکوت بگذرد، و خواه به
 مذاکره، چون تاثیر ارواح در یکدیگر محتاج به مذاکره نیست، دو روحی که با
 یکدیگر انس و ملایمت دارند هر یک به روی دیگری اثر می‌گذارد.

انسان برای آنکه اخلاق و صفات او به اخلاق و صفات انسانی کامل
 درآید، باید دل و روحیه خود را به اصل و علت اخلاق و صفات نیک آشنا کند، تا در
 اثر برخورد، آن محامد در انسان اثر بگذارد، باید کانون دل خود را به منبع علم و
 معرفت و حیات متصل کند، تا از آن نیز بقدر سعه و استعداد در او علم و معرفت و
 حیاتی حاصل گردد.

همانطور که در لوله‌کشی آب شهرها یک منبع عظیم موجود و بخانه‌های
 بسیار، طبق ظروف و استعدادات، آب داده می‌شود، همینطور علت و منبع حیات و
 معرفت باید بوسیله تسلیم و پیروی و خضوع دلها بقدر سعه و ظرفیت آنها، آنها را
 اشباع و سیراب نماید.

و برای این موضوع دو امر ضرورت دارد، یکی وجود آن اصل و علت، یعنی
 مبدء افاضه علم و حیات، و دیگری تسلیم و تلقی و خضوع، تا آن علت بتواند کار خود
 را بنماید، چون تسلیم برای تلقی علم و معارف حکم شروط را داشته و از مقدمات
 مُعَدّه محسوب می‌گردد.

مبدأ افاضه علم، قلب امام است، که بواسطه سیطره بر ملکوت
 موجودات، بهر موجود بقدر استعداد افاضه می کند وَجَعَلْنَاهُمْ
 قَلْبَ امَامٍ
 کانون افاضه
 علوم است
 ائِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا^۱

هدایت به امر خدا، همان رهبری افراد بشر است، از
 راه ملکوت و نفوس آنها.

فلذا همیشه باید در عالم امام زنده باشد و از آیه یَوْمَ تَدْعُوا كُلَّ اُنَاسٍ
 بِاِمَامِهِمْ^۲ استفاده کردیم که امام در هر زمان موجود است، و بوسیله آن یک‌یک از
 افراد بشر خوانده می شوند، و این یک اصل مسلم و صحیحی است که در میان جمیع
 ادیان و مذاهب عالم، مذهب اسلام در روی آن اتکاء دارد، و تعیین امام بر جامعه را
 از طرف خدا می داند، و او را صاحب قلب و محیط بر ملکوت و معصوم از خطا و گناه
 معرفی می کند، و شیعه که بر اساس تعالیم اسلام از این موضوع بهر مند است، روش
 خود را بر واقع و حقیقت دستورات اسلام قرار داده، و اهل تسنن که این موضوع را
 مراعات نمی کنند دستشان از منبع حیات و علم کوتاه، و همانطور که سابقاً اشاره شد
 از اسلام بالمعنی الحقیقی بی بهره اند.

و روی همین اصل است که بعد از رسول خدا نیاز به امام زنده است، که
 وجود مقدس امیرالمؤمنین علیه السلام باشد، این برای آن است که توسط آن قلب زنده و
 بیدار که در عالم جمع واقعست، افراد بنی آدم به بهره حیات و علوم خود می رسند،
 و الا اگر مجرد عمل کافی بود با ندای كَفَانَا كِتَابُ اللّٰهِ هر کس در زاویه نفس، و
 بیغوله تاریک آن می خزید، و تا آخر عمر قدمی از نفس و هوای آن فراتر
 نمی گذارد.

چون القا کننده معارف قرآن به قلب انسان، امام است، و بدون آن انسان
 نابینای متهوس به شهوات و منغم در لذات، آیات قرآن را وسیله ای برای رسیدن
 به منویات خود تفسیر و تاویل می کند، و بنابراین هر چه عمل کند از دائرة امیال
 نفسانیه او خارج نیست، و چنین قرآنی بدون روح زنده و دراک امام، لَا يَزِيدُ مِنْ
 اللّٰهِ اِلَّا بُعْدًا.

۱- سوره انبیاء : ۲۱- آیه ۷۳.

۲- سوره اسراء : ۱۷- آیه ۷۱.

شیعه اساس تعلیم
اسلام را بر
امامت می‌داند

شیعه می‌گوید اساس تعالیم اسلام بر اساس امامت است. در زمان رسول‌الله خود آن حضرت امام بوده‌اند، و توسط آن قلب بیدار که در منبع علوم فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ^۱ قرار گرفته، به دل‌های امت افاضه معارف می‌گردد، و بعد از آن حضرت توسط ائمه اطهار، یکی بعد از دیگری تاحضرت بقیة الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف، توسط آن کانون‌های حیات و معرفت، هر قلبی به اندازه سعه خود اشباع می‌شود.

و اما موضوع دیگر تسلیم و خضوع و پیروی از امام است که قلب را مستعد و آماده تلقی و اخذ معارف و علوم می‌کند، و این خصوصیت در شیعه است، لذا دیده می‌شود که در شیعه صفت محبت، و وفا و صفا، و انفاق، و ایثار و قضای حوائج بشر، و رقت قلب، و عاطفه و نظایر آنها از صفات پسندیده به مقدار معتناهی از عامه بیشتر است، این بوسیله روح تسلیم و خضوع در مقابل معلم بشریت و مبدء تعلیم و تربیت است، خواه امام حضور داشته باشد و خواه غائب باشد، چون تاثیر و تأثر ارواح نیاز بسیاری به حضور ندارد، ماده نیست که شرط تأثیرش در ماده دیگر، قرب مکانی و مماسه خارجی باشد، تأثیر فعلیت نفس فعال، در استعدادات نفوس قابله است؛ و چون عالم ملکوت از زمان و مکان بیرون است، لذا در هر قلبی تأثیر فعلیت آثار حیاتی امام را می‌توان یافت، امام اگر در مشرق عالم باشد و پیرو امام در مغرب، باز قلب پیرو استفاده خود را می‌برد، همانطور که انسان در اثر محبت به فرزند همیشه بیاد اوست، چه فرزندش در نزد او باشد، یا سفر کند، صورت فرزند در دل اوست، و همیشه با اوست، همینطور اگر جلوات امام در قلب مؤمن پیدا شود، هر جا باشد در اثر انعکاس آن صورت حقه از آن معدن بیکران آب حیات برخوردار می‌شود.

لذا شیعه ولو در زمان غیبت، بعلت توجه کامل به مصدر خیرات و علوم از آن کانون علم و معرفت بهر مند می‌شود، گر چه بدون تردید حضور امام اثرش بیشتر و فوائدش بمقدار فراوانی زیادت‌تر است، بخلاف غیر شیعه که دل آنها باین معدن ارتباطی ندارد، نفس آنها در خود متحیر و راهی بخارج از خود باز نمی‌نماید.

۱- سورة النجم: ۵۳ - آیه ۱۰.

ابن ابی الحدید می گوید: وَبَقِيَ هَذَا الْخُلُقُ مُتَوَارِثًا مُتَنَاقِلًا
 فِي مُحِبِّهِ وَأَوْلِيَّائِهِ إِلَى الْآنَ كَمَا بَقِيَ الْحَسَدُ وَالْخُشُونَةُ وَالْ
 الْوَعُورَةُ فِي الْجَانِبِ الْأُخْرَى، وَمَنْ لَهُ لُدْنَى مَعْرِفَةٍ بِأَخْلَاقِ
 النَّاسِ وَعَوَائِدِهِمْ يَعْرِفُ ذَلِكَ^۱

شیعه دارای
 ملاطفت و رقت
 و ملایمت است

پس از آنکه قدری از صفات امیرالمؤمنین علیه السلام را ذکر می‌کنند
 می‌گوید: و این اخلاق به نحو توارث در محبین و دوستان آن حضرت
 نقل شده، و الی الآن وجود دارد، کما آنکه آن حسد و خشونت و سنگین دلی در
 جانب دیگر که غیر شیعه است موجود است، و کسیکه کوچکترین معرفت به اخلاق
 مردم و نتایج افعال مكتسبه آنان داشته باشد این سرّ و حقیقت را به خوبی ادراک
 می‌کند.

در اثر اتصال قلوب پیروان امام بقلب امام معارف و علوم الهیه در قلب جاری
 می‌شود، و علت آنکه مؤمنین در بهشت دارای نهرهای آب زلال هستند در اثر همان
 اتصال قلب و بهر مند شدن از چشمه فضائل آنانست. در قرآن مجید بسیار دیده می‌شود
 که برای مؤمنین در بهشت جنّات تجری مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ را وعده می‌دهد مانند:

إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي
 مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ^۲

بهشت تجلی
 صفات و
 اعمال است

خداوند مؤمنینی را که عمل شایسته‌ای انجام دهند در
 بهشتهائی که درختان آن سر به هم آورده، و زمین آنرا سایه انداخته، و از تابش آفتاب
 حفظ می‌کند، و در آنجا نهرهایی جریان دارد وارد می‌کند، چون سابقاً گفتیم که
 بهشت، ظهور و بروز عالم نفس مؤمن است در آخرت، و چون نفس مؤمن بعلت
 اطمینان به خدا و سکینه و آرامش که پیدا نموده است، از حرارت و سوختگی یأس و
 ناکامی و گرد و غبار و طوفان خاطرات شیطانی، و نوسانهای فکری، و اضطرابات
 اخلاقی، نجات پیدا کرده و در رحمت خدا و مقام امن و امان دلخوش بوده، و با یک
 دنیا نشاط و لذت حتی در دقیق‌ترین دقائق مانند سكرات مرگ دل بخدا داده، و

۱- شرح نهج البلاغه طبع بیست جلدی ج ۱ ص ۲۶.

۲- سورة حج: ۲۲- آیه ۱۴ و ۲۳ و سورة محمد: ۴۷- آیه ۱۲ و سورة تحریم: ۶۶ آیه ۸

آرام و دارای مقام سکینه می‌باشد، لذا در آخرت که ملکوت اشیاء ظهور می‌کند، ملکوت نفس مؤمن بصورت بهشتی است که درختان آن باندازه‌ای سر بهم آورده، و شاخ و برگهای اعمال صالحه در هم فرورفته، و زمین را سایه انداخته است، که ابداً در آنجا از تابش سوزنده خورشید گداخته، یا طوفان حوادث، و گرد و غبار خیالات، و خواطر شیطانیه، راه ندارد.

چه ما بهشت را از نقطه نظر تجسم اعمال ظهور ملکوت نفس مؤمن بدانیم، یا بعنوان جزای مترتب بر عمل بدانیم، در هر حال نتیجه یکی است.

شاهد بر این معنی خطابی است که خدای تعالی شأنه بآدم بوالبشر قبل از ورودش در این نشأه می‌کند: **فَقُلْنَا يَا آدَمُ إِنَّ هَذَا عَدُوٌّ لَكَ وَ زَوْجُكَ فَلَا يُخْرِجُكَ مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْتَقِيَ - إِنَّ لَكَ أَلَّا تَجُوعَ فِيهَا وَ لَا تَعْرَى - وَ إِنَّكَ لَا تَظْمَأُوا فِيهَا وَ لَا تَضْحَى^۱**

خداوند در خطاب بآدم فرمود: در این بهشت که خواطر نفسانیه نیست، و اضطرابات خیالات و قوای واهمه راه ندارد، هیچگاه گرسنه و عریان نخواهی شد، و هیچگاه تشنه و آفتاب زده نخواهی شد، گرسنگی و تشنگی، و عریانی و گرما، و حرارت و گداختگی، بر اثر تسلط نفس امّاره بر انسان بوده، ولی در بهشت که قلب انسان آرام و هیچ خاطره‌ای به انسان راه ندارد آنجا **فِي مَقْعَدٍ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ^۲** جای استراحت است.

افرادی هم که با ایمان و عمل صالح از دنیا رجوع بخدا می‌نمایند، در آن بهشت تفصیلاً قرار گرفته، و در زیر سایه درختان سر بهم آورنده آن می‌آرمند.

وامّا نهرهای جاریه در این بهشتها همانا علوم و معرفتی است، که موجب حیات قلب بوده است، چون مؤمنین با علم و معرفت و اقرار به وحدانیت خدا، و صفات و اسماء ذات مقدّس او، و اقرار بحقیقت امام و پیغمبر قلب خود را از این علوم آبیاری کرده‌اند، در آنجا نیز ظهور این علوم که حیات قلب است بصورت نهرهای آب که زنده کننده زمین خشک می‌باشد بروز و ظهور خواهد نمود.

نهرهای جاری
در
بهشت

۱- سوره طه: ۲۰ - آیه ۱۷- ۱۱۹.

۲- سوره قمر: ۵۴ - آیه ۵۵.

تمام مؤمنینی که عمل صالح انجام دهند، که از جمله اقرار بامام وقت است از این نهرها برخوردار خواهند بود، بلکه می‌توان میزان عمل صالح را از عمل غیر صالح همان امضا و عدم امضای امام دانست، هر فعلی را که امام امر کند صالح و هر فعلی را که نهی کند غیر صالح خواهد بود، بعَلَّتْ آنکه نظر امام و دید امام، نظر واقع بین و حقیقت بین است، و بنابراین تجاوز از کلام امام انحراف از متن واقع و حقیقت نفس الامر است.

اما افرادی که دل به امام خود نداده‌اند، و از آن منبع فیض استفاده ننموده‌اند، دل آنها خشک و بی‌طراوت و بی‌صفا و بی‌محبت و بی‌معرفت، چون مَشْکِی پوسیده و پاره، و خشک شده، قابلیت انعطاف و ظرفیت خود را ازدست داده است، آب آنان همان حرمان و حسرت و ندامت است که بصورت فلز گداخته در کام آنها ریخته می‌شود.

مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعِدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَأَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرَ طَعْمُهُ وَأَنْهَارٌ مِنْ حَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ وَأَنْهَارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى وَفِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَمَعْفَرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ كَمَنْ هُوَ خَالِدٌ فِي النَّارِ وَسُقُوا مَاءً حَمِيمًا فَقَطَّعَ أَمْعَانَهُمْ^۱

در این آیه مبارکه چهار نهر را در بهشت ذکر می‌کند:

نهرهای چهارگانه
اول نهرهایی است که آب زلال که بوی آن متعفن نشده است.
چون آب در عالم طبیعت حیات موجودات است.

وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلِّ شَيْءٍ حَيًّا^۲

و حیات دل به علم و معرفت خداست، لذا نهرهای علم و

معرفت که در قلوب جاری است، در آنجا بصورت نهرهای

نهرهای

آب

زالال، و غیر متغیّر، ظاهر و بارز است، و مراد از انهار، اصناف

و انواع علوم و معارف حَقَّةً حَقِيقِيَّةً است، که حیات قلب منوط به آن است، و غرائز انسان بدان سیراب و اشباع می‌گردد، و مراد از غیر آسِن، متعفن نشدن و متغیّر نشدن

۱- سوره محمد: ۴۷ - آیه ۱۵.

۲- سوره انبیاء: ۲۱ - آیه ۳۰.

آن علوم بوهمیّات و تشکیکات و عادات باطله، و سُنَن ضالّه، و اعتقادات فاسده خواهد بود.

و این نهر اختصاص به افرادی دارد که در راه خدا به مقام قلب رسیده، و از علوم حقّه الهیه بدون دخالت تغییر نفس بهره‌مند شده‌اند.

دوم نهرهائیس از شیر که طعم آن تغییر نکرده است، و این نهرها ظهور و بروز علمی است که برای مبتدئین درسیر راه خدا مفید بوده است؛ چون شیر غذای کودک است، و علمی که متعلّق به افعال و اخلاق باشد، مانند علوم شرایع و حکمت عملیه، چون عنوان مقدمیت برای عمل و تزکیه نفس دارند، لذا ظهور آن که این نهرهاست اختصاص بضعفائی دارد که مستعدّ سیردر منازل نفس را داشته، و به سبب پرهیز از معاصی و ردائیل اخلاق قابلیت وصول به مقام قلب را دارند، ولی هنوز به آنمقام نرسیده‌اند، و بواسطه فراگرفتن مقدمات از علم شرایع و اخلاق و عمل نمودن بآن درصدد تقویت بنیه روحی برآمده‌اند.

نهرهای
شیر

و عدم تغییر طعم این نهرهای شیر، اشاره بعدم آلودگی این علوم به نیّات فاسده و اهواء و بدع باطله و اعمال و تعصّبات جاهلی است که آن علوم را از فضیلت و خاصیت خود ساقط و آنها را تبدیل بسمّ مهلک می‌نماید.

سوم نهرهائیس از خمر که برای خورندگان لذت فراوان دارد؛ خمر در دنیا گر چه ماده‌ایست خبیث، و بدبو، و بدطعم، که عقل را تخدیر نموده، و از حسّ و ادراک ساقط نموده، و انسان را در ردیف بهائم سقوط می‌دهد.

نهرهای
شراب

لکن خمر آخرت، جذبات الهیه است، که در اثر تجلیات صفات و اسماء در قلب پیدا می‌شود، و چنان عقل را مبهور و حیران می‌سازد، که با وجود مشاهده آن اسماء کلیه و صفات الهیه غیر محدوده، عقل دوراندیش و محافظه‌کار و مصلحت‌اندیش را ساقط نموده، و بکلی مراتب هستی را فراموش می‌نماید، و چون در او این خاصیت موجود است، تعبیر به خمر شده است. ولی این خمر انسان را از مرتبه عقل به بالاتر که مرتبه شهود و قلب است رهبری می‌کند.

بنابراین «انهار من خمر»، ظهور اصناف و انواع محبّت صفات و ذات خداست که برای شاربین که کاملین و بالغین بدرجه شهود هستند، و استعداد مشاهده حسن

تجلیات صفات و شهود جمال ذات را پیدا نموده، و دیوانه و مشتاق جمال مطلق حضرت ربوبی گشته‌اند، و به مقام روح رسیده، و مستغرق در انوار الهی شده‌اند، موجب لذت و بهجت و سرور و حُبور خواهد بود.

چهارم نهرهایست از عسل تصفیه شده که در آن از شمع و کثافات و مواد قذره چیزی دیده نمی‌شود، و چون عسل بسیار شیرین است، لذا آن حلاوت‌هایی که از واردات از عالم قدس، و بارقه‌های نورانی، و لذت‌هایی که در حالات مختلفه برای متوسّطین در راه خدا پیدا می‌شود؛ و آنها را در ذوق و وجد و توجّه بخدا می‌آورد، و متوجّه بکمال خود می‌نماید؛ در آنجا بصورت نهرهایی از عسل مصفّی که خالی از شوائب کدورات و دخالتها و تسویلات نفس است ظهور پیدا می‌کند البته این اختصاص به افرادی دارد که در مقام ذوق آن جذبات بوده، و هنوز بمرحله سُکر در اثر مشاهده تجلیات در نیامده‌اند.

بنابر آنچه گفته شد نهرهای شیر علوم است که در مبتدئین و ضعفای از راه پیمایان راه خدا است، و نهرهای عسل اختصاص به افراد متوسّط دارد، که باملاحظه جذبات الهی و مشاهده صفات سرگرمند، و نهرهای خمر اختصاص به افرادی دارد که بواسطه تجلیات جمال و عشق بدان ذات لایزال، هستی خود را فراموش کرده، محو در انوار او شده‌اند.

و مراد از کریمه شریفه و سَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَاباً طَهُوراً همان شرابی که آنها را از تمام تعلّقات دنیویّه از مال و مَنال و فرزند و عیال و جاه و اعتبار پاک و پاکیزه می‌کند، و نفس خورنده را از این مراحل صعود می‌دهد.

نهرهای آب زلال غیر متغیّر و متعفن اختصاص به افرادی دارد که به مقام قلب رسیده، و همه گونه علوم و معارف الهیّه در قلب آنان بدون دخالت نفس و زیغ اهواء طلوع نموده است.

افرادی از متوسّطین هستند، که در اثر تجلیات صفات خدا و مشاهده اسماء محو جمال او می‌گردند، برای آنکه طلب و عشق آنها همیشه زنده باشد و حرارت در آنها به اندازه کافی موجود باشد، در کاسه‌های شراب آنها قدری از نهر زنجبیل که ماده گرم، و با حرارتی است مخلوط می‌کند.

وَيُسْقَوْنَ فِيهَا كَأْسًا كَانَتْ مِرْأَجُهَا زَنْجَبِيلًا عَيْنًا فِيهَا تُسَمَّى سَلْسَبِيلًا^۱

زنجبیل نهری است که سلسبیل نامیده می‌شود، و از شدت خوشگوار و ذوق شاربین را در حرارت طلب می‌آورد.

البته این افراد چون اشتیاق و عشق آنها به اعلی درجه نرسیده، از زنجبیل خالص بآنها نمی‌آشامانند، بلکه از نهر زنجبیل در کأس آنها ممزوج نموده، و بدانها می‌دهند، و چون هنوز اشتیاق سیر در صفات را دارند، بنابراین محبت آنها از لذت حرارت طلب پاک نشده است، و گاهی که از واردات و تجلیات جمال آرامش و سکونی پیدا می‌کنند، از چشمه کافور در کأس آنها ریخته می‌شود.

کافور خنک و معطر بوده، و موجب آرامش و سکون او می‌گردد.

إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِرْأَجُهَا كَافُورًا عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا^۲

چون هنوز به مقام جمع نرسیده، و در عین جمع ذات مستغرق نگشته‌اند، لذا آن آرامش مطلق و آن سکون من جمیع الجهات برای آنان نیست؛ آن برای کسانی است که بمرحله عبودیت مطلقه آمده و از عبادالله شده باشند؛ آنها از مقربین اند، و از اصل چشمه کافور می‌آشامند، و علاوه بقلب و طهر هر که استعداد داشته باشد؛ از آن چشمه جاری می‌کنند، و در کأس هر کسی به اندازه استعداد او می‌ریزند.

باری این چشمه کافور همان چشمه تسنیم است که آن نیز اختصاص به مقربین دارد، و اما در کأس ابرار مقداری از آن ریخته می‌شود.

إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ عَلَى الْأَرَائِكِ يُنظَرُونَ، تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ يُسْقَوْنَ مِنْ رَحِيقٍ مَحْتُومٍ خِتَامُهُ مِسْكٌ وَ فِي ذَلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ وَ مِرْأَجُهُ مِنْ تَسْنِيمٍ عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ^۳

ابرار از شراب مَهر کرده شده می‌خورند، مَهر آن طیب و پاکیزه، و همان قوانین شرع مقدس است که با آن ظرف شراب را پر کرده، و از دستبرد شیطان مصون

۱- سوره دهر: ۷۶- آیه ۱۷- ۱۸.

۲- سوره دهر: ۷۶- آیه ۵- ۶.

۳- سوره مطفین: ۸۳- آیه ۲۳- ۲۹.

داشته‌اند، قدری از نهر تسنیم داخل آن شراب صافی نموده و به آبرامی دهند، ولیکن مقرّبین از خود چشمه تسنیم که از بالاترین نقطه از نقاط بهشت جاری است، می‌آشامند .

چشمه تسنیم
از زیر پای
امیرالمؤمنین
جاری است

و آنکه بر اعراف قرار دارد و تسنیم از زیر پای او جاری است
مقام ولایت کبرای حضرت مولی الموالی امیرالمؤمنین
علیه السلام است، که تمام مقرّبین از چشمه جاری شده از زیر
پای آن حضرت می‌آشامند .

نهر تسنیم از قلب آنحضرت سرچشمه می‌گیرد، و مقرّبین را سیراب می‌کند، و سپس بحوض کوثر وارد می‌شود، و از آنجا بقلوب و دلهای شیعیان و موالیان هر جا و در هر مکان، هر یک از انواع این علومی که ذکر شد، چه تسنیم، و کافور، و چه زنجبیل، و چه خمّر صافی، و چه نهر شیر، یا آب غیر متعفن، یا نهر عسل، همه از مقام ولایت که علم مطلق است سرچشمه گرفته، و افراد بنی آدم را هر یک بنوبه خود بحسب ظروف و استعدادات سیراب می‌کند.

روایاتی بسیار و مستفیض از ائمه علیهم السلام روایت شده است
ساقی حوض
کوثر

که ساقی حوض کوثر حضرت امیرالمؤمنین علیهم السلام بوده، با
قدح‌ها که در اطراف آن است به هر کس از موالیان می‌دهند،
و با عصائی که در دست آن حضرت است دشمنان خاندان
عصمت را از حوض می‌راند، ولی ما از طریق عامّه بعضی روایاتی را که در این
باب نقل شده است ذکر می‌کنیم.

محب الدین احمد بن عبدالله طبری از ابی سعید
الخدّری روایت می‌کند که: قال: قال رسول الله ﷺ يا عَلِيُّ مَعَكَ يَوْمَ
الْقِيَامَةِ عَصًا مِنْ عَصَى الْجَنَّةِ تَزُوذُ بِهَا الْمُنَافِقِينَ عَنِ الْحَوْضِ اُخْرَجَهُ الطَّبْرَانِيُّ^۱
حضرت رسول به امیرالمؤمنین علیهم السلام فرمودند: یا علی با تو در روز قیامت
عصائی است از عصاهای بهشتی که با آن منافقین را از بهشت می‌رانی .

قندوزی حنفی گوید: اخرج المؤید اخطب الخطباء موفق بن احمد
الخورزمی المکی، عن سیّد الحفاظ عن، ابی منصور شهردار ابن شیرویه الدیلمی،

۱- ذخائر العقبی ص ۹۱ .

بسنده عن زیدبن علی بن الحسین، عن ابيه عن جدّه امیرالمؤمنین علی رضی الله عنهم؛ آنوقت روایتی مفصّل را بیان می‌کند و از جمله فقرات آن اینست: که می‌فرماید: يَا عَلِيُّ! إِنَّكَ غَدًا عَلَى الْحَوْضِ خَلِيفَتِي، وَأَنْتَ أَوْلُ مَنْ يَرِدُ عَلَيَّ الْحَوْضَ وَأَنْتَ تَزُودُ الْمُنَافِقِينَ عَن حَوْضِي، وَأَنْتَ أَوْلُ دَاخِلٍ فِي الْجَنَّةِ مِنْ أُمَّتِي، وَإِنَّ مُحِبِّكَ وَأَثْبَاعَكَ عَلَى مَنَابِرٍ مِنْ نُورٍ، رَوَّاءٌ مَرُوبِينَ، مُبَيَّضَةٌ وَجُوهُهُمْ حَوْلِي، إِشْفَعُ لَهُمْ فَيَكُونُونَ غَدًا جِيرَانِي، وَإِنَّ أَعْدَائَكَ غَدًا ظَمَاءٌ مُظْمَئِينَ، مُسَوِّدَةٌ وَجُوهُهُمْ، يَضْرَبُونَ بِالْمَقَامِعِ وَهِيَ سَيَاطُ مِنْ نَارٍ مُتَمَحِّينٌ^۱

ای علی! حقاً تو فردا در کنار حوض کوثر خلیفه من می‌باشی .

و تو اولین کسی هستی که فردا کنار حوض بر من وارد می‌شود .

و تو منافقین را از کنار حوض من می‌رانی .

و تو اولین کسی هستی از امت من که داخل در بهشت می‌شوی !

و حقاً که دوستان تو و پیروان تو بر منبرهائی از نور قرار گرفته ، همگی

سیراب و سیراب شده ، با چهره‌های درخشان و تابناک در اطراف من هستند، و من شفاعت آنها را می‌نمایم، و آنان فردا همسایگان من هستند .

و حقاً که دشمنان تو در فردا تشنه کام و جگر سوخته، با صورتهای سیاه و

تاریک حاضر شده، و با چماق‌هائی که از شلاق‌های آتشین می‌باشد بدور رانده می‌شوند و سرافکنده خواهند بود.

و نیز گوید: اخرج ابونعیم الحافظ، عن ابی هريرة ، قال : قال رسول الله

ﷺ لِعَلِيِّ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ: أَنْتَ يَا عَلِيُّ عَلَى حَوْضِي، تَزُودُ الْمُنَافِقِينَ، وَأَنْ أَبَارِيقَهُ عَدَدُ نُجُومِ السَّمَاءِ، وَأَنْتَ وَالْحَسَنُ، وَالْحُسَيْنُ، وَحَمْرَةٌ، وَجَعْفَرٌ فِي الْجَنَّةِ إِخْوَانًا عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ، وَأَنْتَ وَأَثْبَاعَكَ مَعِيَ ثُمَّ قَرَأَ (وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ إِخْوَانًا عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ)^۲ رسول خدا ﷺ به امیرالمؤمنین عليه السلام فرمودند :

ای علی! تو در اطراف حوض من هستی، و منافقین را از آن دور می‌کنی

۱- بنا ببيع الموده ص ۱۳۰ . ۲- بنا ببيع الموده ص ۱۳۲ .

ابریق‌های بهشتی که با آنها از کوثر آب برمی‌دارند تعدادش به اندازه ستارگان آسمان است. و تو، و حسن، و حسین، و حمزه، و جعفر، در بهشت‌ترین، برادرانی هستی که در روی سریرها و تخت‌ها در مقابل یکدیگر به تماشای هم اشتغال دارید! و تو و پیروان تو همگی با من هستید، سپس رسول خدا این آیه را قرائت کردند: و بیرون کشیدیم، از سینه‌های آنان هر کدورت و قذارتی را، و آنان با یکدیگر، برادروار و روبروی هم بر تخت‌ها و اریکه‌ها جای دارند.

و نیز گوید: و فی جمع الفوائد: جابر و ابو هریره رفعا علی بن ابیطالب: **صَاحِبُ حَوْضِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ، لِلْأَوْسَطِ^۱** ابوهریره و جابر مرفوعاً از رسول خدا روایت کرده‌اند که فرمود: صاحب حوض من در روز قیامت علی بن ابیطالب است. و نیز گوید: ابو سعید رفعه: **يَا عَلِيُّ! مَعَكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَصًا مِنْ عَصَى الْجَنَّةِ تَزُودُ بِهَا الْمُنَافِقِينَ عَنْ حَوْضِي، لِلْأَوْسَطِ^۲** ابوسعید مرفوعاً روایت کرده است که رسول خدا فرمود: ای علی! با تو در روز قیامت عصائی است که با آن منافقان را از اطراف حوض من می‌رانی.

و نیز گوید: و فی جواهر العقدين، اخرج الطبرانی عن ابی کثیر قال: **كُنْتُ جَالِسًا عِنْدَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، جَاءَ رَجُلٌ فَقَالَ لَهُ: إِنَّ مَعَاوِيَةَ بْنَ خَدِيجٍ يَسُبُّ أَبَاكَ عِنْدَ ابْنِ أَبِي سُفْيَانَ، فَقَالَ لَهُ: إِنْ رَأَيْتَهُ مِنْ بَعْدِ، اَرْنِيهِ! فَرَأَاهُ يَوْمًا (فَأَرَاهُ ذَلِكَ الرَّجُلَ)**

فَقَالَ الْحَسَنُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ لِابْنِ خَدِيجٍ: أَنْتَ تَسُبُّ أَبَايَ عِنْدَ ابْنِ آكِلَةَ الْإِكْبَادِ؟ أَمَا لَنْ وَرَدْتَ عَلَيَّ الْحَوْضَ وَمَا أَرَاكَ تَرُدُّهُ، لَتَجِدَنَّ أَبَايَ مُشَمَّرًا حَاسِرًا ذِرَاعِيهِ، يَزُودُ الْمُنَافِقِينَ عَنْ حَوْضِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَهَذَا قَوْلُ الصَّادِقِ الْمُصَدَّقِ ﷺ^۳ ابن کثیر گوید: من در خدمت حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام بنشسته بودم که مردی آمد و به آن حضرت گفت: معاویه بن خدیج پدر شما را در نزد معاویه ابن ابی سفیان سب و شتم می‌کرد. حضرت فرمود: از این پس اگر او را دیدی به من نشان بده آن مرد روزی آن شخص را دید، به حضرت نشان

داد. حضرت امام حسن علیه السلام به معاویه بن خدیج فرمود: تو پدر مرا در نزد فرزند خورنده جگرها (هند جگر خوار) سب و شتم می نمودی آگاه باش! اگر در کنار حوض وارد شوی - و من هیچ نمی بینم که بتوانی در آنجا وارد شوی - پدر مرا خواهی یافت که دامن بر کمر زده و آستین ها را تا ذراع خود بالا زده و منافقان را از حوض رسول الله صلی الله علیه و آله دور می کند و می راند و این گفتار شخص صادق و مصدق - راست گو و گواهی شده بر راستی - رسول خدا صلی الله علیه و آله است.

و نیز گوید ایضاً لا حمد فی المناقب ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال: أُعْطِيتُ فِي عَلِيٍّ حُمْسٌ، هُنَّ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا إِلَيَّ أَنْ قَالَ وَ أَمَّا الثَّالِثَةُ فَهُوَ وَاقِفٌ عَلَيَّ حَوْضِي يَسْتَقِي مِنْ عَرَفَهُ مِنْ أُمَّتِي^۱

احمد بن موفّق خوارزمی در مناقب گوید: که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: درباره علی بن ابیطالب، از جانب خداوند عزوجل، بمن پنج چیز داده شده است که آنها در نزد من از تمام دنیا و آنچه در دنیاست محبوبترند. و سپس یک یک را ذکر می کند تا می رسد به آنکه می گوید: و اما چیز سوم، آنستکه که علی بن ابیطالب در کنار حوض من قرار دارد و هر فرد از افراد امت من را که او را بشناسد، سیراب می کند.

و نیز گوید: و فی المناقب عن سعید بن جبیر، عن ابن عباس رضی الله عنهما، قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: يَا عَلِيُّ، أَنْتَ صَاحِبُ حَوْضِي، وَ صَاحِبُ لَوَائِي، وَ حَبِيبُ قَلْبِي، وَ وَصِيِّي، وَ وَارِثُ عِلْمِي، وَ أَنْتَ مُسْتَوْدِعُ مَوَارِيثِ الْأَنْبِيَاءِ مِنْ قَبْلِي، وَ أَنْتَ أَمِينُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ، وَ حُجَّةُ اللَّهِ عَلَيَّ بِرَيْتِهِ، وَ أَنْتَ رُكْنُ الْإِيمَانِ، وَ عَمُودُ الْإِسْلَامِ، وَ أَنْتَ مِصْبَاحُ الدُّجَى، وَ مَنَارُ الْهُدَى، وَ الْعَلَمُ الْمَرْفُوعُ لِأَهْلِ الدُّنْيَا، يَا عَلِيُّ، مَنْ اتَّبَعَكَ نَجَى، وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْكَ غَرِقَ، وَ أَنْتَ الطَّرِيقُ الْوَاضِحُ وَ الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ، وَ أَنْتَ قَائِدُ الْعُرِّ الْمُحْجَلِينَ وَ يَعْسُوبُ الْمُؤْمِنِينَ وَ أَنْتَ مَوْلَى مَنْ أَمَّا مَوْلَاهُ، وَ أَنَا مَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ، لَا يُحِبُّكَ إِلَّا طَاهِرُ الْوَلَادَةِ، وَ لَا يُبْغِضُكَ إِلَّا حَبِيبُ الْوَلَادَةِ، وَ مَا أَعْرَجَنِي رَبِّي عَزَّ وَ جَلَّ إِلَى

۱- بنایع المودة ص ۱۳۲.

السَّمَاءِ ، وَكَلَّمَنِي رَبِّي الْأَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ اقْرَأْ عَلَيَّا مَنِّي السَّلَامَ وَ عَرَّفَهُ، أَنَّهُ إِمَامٌ
أَوْلِيَائِي وَ نَوْرُ أَهْلِ طَاعَتِي وَ هَنِيئًا لَكَ هَذَا الْكِرَامَةَ^۱

ابن عباس می گوید که رسول خدا ﷺ فرمودند :

ای علی! تو صاحب حوض من هستی! و صاحب لواء من هستی! و حبیب
دل من هستی! و وارث علم من هستی! و تو محل امانت مواریث پیامبران قبل از من
هستی!

و تو امین خدا در روی زمین او هستی! و حجّت خدا بر تمام آدمیان و رکن
ایمان، و ستون اسلام، و چراغ درخشنده در تاریکیها و منار هدایت و پرچمی که
برای اهل دنیا برافراخته شده است می باشی!

ای علی! کسیکه از تو پیروی کند نجات می یابد! و کسیکه از تو تخلف
ورزد دستخوش غرقاب هلاک می گردد!

و تو طریق روشن و راه مستقیمی! و تو پیشوای سفید چهرگان و نشانه داران
در عرفات بهشتی! و تو رئیس و سپهسالار مؤمنانی!

و تو ولیّ و سرپرست هر کس هستی که من ولیّ و سرپرست او هستم! و
من مولی و ولیّ هر مرد مؤمن و هر زن مؤمنه ای هستم.

تو را دوست ندارد مگر کسیکه تولّدش پاک باشد! و تو را دشمن ندارد مگر
کسیکه تولّدش ناپاک باشد.

و خدای من عزوجلّ مرا باسّمان معراج نداد و با من پروردگار من تکلم نکرد
مگر آنکه گفت: ای محمد! از جانب من سلام مرا به علی برسان و باو بفهمان که او
امام اولیای من است، و نور اهل طاعت من است، و گوارا باد بر تو این کرامت!

و ابن شهر آشوب گوید: و فی اخبار ابی رافع من خمسه طرق، قال النبی
ﷺ يَا عَلِيُّ تَرُدُّ عَلَيَّ الْحَوْضَ وَ شَيْعَتِكَ رُؤَاءُ مَرْوِيِّينَ، وَ يَرِدُ عَلَيَّكَ عَدُوُّكَ
ظُلْمَاءَ مُفْمَحِينَ^۲

ابن شهر آشوب از خبرهای ابورافع از پنج طریق روایت کرده است که
رسول خدا ﷺ، بعلی بن ابیطالب فرمودند :

۱- ینابیع الموده ص ۱۳۲.

۲- مناقب ابن شهر آشوب ج ۱ ص ۳۵۰.

ای علی! تو و شیعیانت وارد بر حوض کوثر می شوید همگی شاداب و سیراب و دشمنانت بر تو وارد می شوند همگی تشنه کام و سرافکنده .
و جاء فی تفسیر قوله تعالی: وَ سَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَاباً طَهُوراً ، یعنی سَيِّدُهُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِيطَالِبٍ ، وَ الدَّلِيلُ عَلَيَّ أَنَّ الرَّبَّ بِمَعْنَى السَّيِّدِ : قَوْلُهُ تَعَالَى : وَ لَذُكْرُنِيَ عِنْدَ رَبِّكَ^۱

در تفسیر گفتار خدای تعالی: و پروردگارش آنان را از شراب طهور سیراب می کند ، آمده است که مراد از ربّ در این مبارکه سید است ؛ و ربّهم یعنی سید ایشان علی بن ابیطالب، و دلیل اینکه ربّ در اینجا بمعنای سید است گفتار خدایتعالی است، که یوسف برفیق زندانی خود گفت: مرا در نزد ربّ خود بیاد بیاور که مراد همان رئیس و حاکم بوده است.

الفايق: إِنَّ النَّبِيَّ قَالَ لِعَلِيٍّ: أَنْتَ الذَّاكِرُ عَن حَوْضِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ تَذُودُ عَنْهُ الرِّجَالُ كَمَا يَذُودُ الْأَصِيدُ الْبُعَيْرَ الصَّادِي أَي الَّذِي بِهِ الصَّيْدُ وَالصَّيْدُ ، دَاءٌ يَلْوِي عُنُقَهُ^۲

در فائق زمخشری آمده است : رسول خدا به علی بن ابیطالب گفتند : تو هستی که از حوض من در روز قیامت دور می کنی! دور می کنی و می رانی از آن مردمان منافقین را همانطور که شتر گز را ساربانان از میان شترها دور می کنند .

حمیری شاعر اهل بیت سلام الله عليهم می گوید :

أُوْمِّلُ فِي حُبِّهِ شِرْبَةً مِنْ الْحَوْضِ تَجْمَعُ أَمْنًا وَ رِيًّا
إِذَا مَا وَرَدْنَا غَدًا حَوْضَهُ فَادُّنِي السَّعِيدَ وَ ذَاكَ الشَّقِيًّا
مَتَى يَدُنْ مَوْلَاهُ مِنْهُ يَقْلُ رِدِّ الْحَوْضِ وَ اشْرَبْ هَنِيئًا مَرِيًّا
وَ إِنْ يَدُنْ مِنْهُ عَدُوُّهُ يَذُدُّهُ عَلَيَّ مَكَانًا قَصِيًّا^۳

و نیز راجع به غاصبین مقام ولایت ضمن قصیده طویلی گوید .

۱- مناقب ابن شهر آشوب ج ۱ ص ۳۵۰.

۲- دیوان حمیری ص ۶۶۴ تخريجها المناقب ج ۲ : ۱۶۲ و ۲۲۳ و اعيان الشيعة ج ۱۲ : ۲۷۶ .

اشعار نغز و مشهور حمیری راجع به حوض کوثر:

وَأَزْمَعُوا غَدْرًا بِمَوْلَاهُمْ
 لَاهُمْ عَلَيْهِ يَرُدُّو حَوْضَهُ
 حَوْضٌ لَهُ مَا بَيْنَ صَنْعَا إِلَى
 يُنْصَبُ فِيهِ عِلْمٌ لِلْهُدَى
 يَفِيضُ مِنْ رَحْمَتِهِ كَوَثْرُ
 حَصَاهُ ياقوتٌ وَمَرْجانَةٌ
 أَخْضَرُ مادونَ الْجِنِيِّ ناضِرُ
 وَالْعِطْرُ وَالرَّيْحَانُ أنواعُهُ
 رِيحٌ مِنَ الْجَنَّةِ مَأْمُورَةٌ
 إِذَا مَرَّتْهُ فَاحٌ مِنْ رِيحِهِ
 فِيهِ أَبَارِيقٌ وَقَدْ حَانَهُ
 يَذُبُّ عِنْدُ ابْنِ أَبِيطَالِبٍ
 إِذَا دَنَوْا مِنْهُ لِكَيْ يَشْرَبُوا
 دُونَكُمْوَا فَالْتَمِسُوا مِنْهَلًا
 هَذَا لِمَنْ وَالِي بَنِي أَحْمَدٍ
 فَالْفَوْزُ لِلشَّارِبِ مِنْ حَوْضِهِ

مفاد اشعار این است :

- ۱- متمرّدین از بیعت با امیرالمؤمنین علیه السلام در غدر و مکر با مولای خود علی بن ابیطالب پافشاری کردند، نابود و هلاک باد آن منظوری که برای وصول بآن بچنین مکرری دست زدند
- ۲- فردای قیامت آنها نمی‌توانند درحوض علی داخل شوند ، و نه آنحضرت

۱- دیوان حمیری ص ۲۶۱ و از بحارالانوار و مجالس المؤمنین و الغدير و اعيان الشيعة وضحی الاسلام و اغانی و ظرافة الاحلام این قصیده را تخریج کرده است .

درباره آنها شفاعت خواهد نمود.

۳- برای آنحضرت حوضی است، که وسعتش ما بین صنعا تا ایله از اراضی شام است، بلکه آن حوض وسعتش بیشتر است.

۴- در آنجا نشانه و علمی برای راهنمایی موالیان آنحضرت می گذارند، و آن حوض از آبی که از آنحضرت است سرشار خواهد بود.

۵- از آنحضرت کوثر جریان پیدا می کند، که آبش مانند نقره سفید بلکه درخشانتر است.

۶- ریگهای ته حوض کوثر از یاقوت و مرجان و لؤلؤئیست، که تا بحال دست کسی بانها نرسیده است، زمین کوثر از مشک، و در اطراف آن درختهایی با میوه های زیبا و رسیده در اهتزاز است.

۷- آنقدر رنگهای سبز برگهای درختان خوش رنگ، و رنگهای زرد طلائی آن دلفریب است، که هیچ چشمی ندیده است، و چون باد و نسیم بهشتی در حرکت درآید، از آن حوض بوی انواع عطر و ریاحین معطر برمی خیزد.

۸- نسیمی همیشگی و دائمی از بهشت بامر خدا می وزد، که هیچگاه از حرکت نمی ایستد.

۹- و چون بوزش درآید از عطر کوثر بهتر از بوی مشک در هنگام انتشار آن بمشام جان می رسد.

۱۰ و ۱۱- در اطراف کوثر ابریقها و قدحها موجود، برای سیراب شدن موالیان گذارده شده است، و لیکن رجل أصلع: مولا امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب دشمنان خدا را مانند شترهای گری که در آب افتاده اند، از آن حوض دور می کند.

۱۳- چون بخواهند قدری بحوض نزدیک شوند، تا از آب آن بیاشامند ندا می رسد دور شوید نابود شوید.

۱۴- برگردید! شما آبشخواری در نزد خود بجوئید، که شما را سیراب کند، و غذائی که شما را سیر بنماید.

۱۵- این حوض اختصاص با افرادی دارد که با ذریه رسول خدا مهربانی نموده، و ولایت آنها را در دل داشته باشند، و تبعیت از غیر آنان ننموده باشند.

۱۶- بنابراین این رستگاری و کامیابی برای کسی است که از آن حوض بیاشامد، و ذلت و تیره بختی برای کسی که از آن منع شود.

باری این حوض معدن علم امیرالمؤمنین است، که حیات بخش جانها و شفا دهنده دلهاست، هرکوری در آن برود بینا می شود و هر سیاهی سفید، و هر مریضی شفا پیدا می کند، و هر سوخته ای جان جدید پیدا می کند، و لذا این حوض از اعراف که جای آنحضرت، و از تسنیم که علم آنحضرت است جاری می شود.

و هیچ مقامی بالاتر از آن نیست، مگر عرش خدا، که اشاره بمقام حقیقت نبویّه دارد.

فرمود پیغمبر اکرم ﷺ در حدیثی که متفق علیه فریقین است: **أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا**^۱

من شهر علم و دانش هستم، و علی در آنست.

۱ - کنز العمال - ج ۱۲ ص ۲۰۱ حدیث ۱۱۳۰ چاپ هند ۱۳۸۴ و وسائل الشیعه طبع حروفی ج ۱۸ ص ۵۲.

درس یازدهم

معنای وحی خیرات به ائمه در تفسیر آیه مبارکه :
وجعلنا ائمة یهدون بامرنا و احینا الیهم فعل الخیرات

درس یازدهم

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

و صَلَّى اللّٰهُ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ
الطَّاهِرِينَ وَ لَعْنَةُ اللّٰهِ عَلٰى اَعْدَائِهِمْ اَجْمَعِينَ
مِنَ الْاَنِّ اِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ
اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ .

قال اللّٰهُ الْحَكِيمُ فِي كِتَابِهِ الْكَرِيمِ :

وَجَعَلْنَا اُمَّةً يَهْتَدُونَ بِاَمْرِنَا وَاَوْحَيْنَا اِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَاَقَامَ الصَّلٰوةَ وَاِتَى الزَّكٰوةَ وَاٰتَى الْاَبْرٰءِ اِلٰى اٰتِيٍّ

خداوند عزوجل می فرماید : ما حضرت ابراهیم و اسمعیل و اسحاق را ائمه ای قرار دادیم که به امر ما هدایت می کنند، و کارهای پسندیده را به آنها وحی کردیم، و اقامه نماز و ایتاء زکوة را به آنها وحی نمودیم؛ و آنها از زمان قبل، روش و مسلکشان این بود که ما را عبادت می نمودند .

درمباحث گذشته پیرامون کیفیت هدایت به امر خدا و شرائط تحقق آن بحث و از آیات قرآن استنتاجاتی نمودیم؛ اینک راجع به جمله دیگر آیه که می فرماید: وَاَوْحَيْنَا اِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ بحث نموده و معنی آنرا استنتاج می نمائیم بحول اللّٰه و قوته :

در این جمله خدا می فرماید: نفس افعال خیری که آنها انجام می دادند ، وحی ما بود. چون مصدر مضاف افاده تحقق فعل را در خارج می کند.

اگر کسی بگوید : يُعْجِبُنِي اِحْسَاؤُكَ وَ فِعْلُكَ الْخَيْرِ ،

در معنای وحی
خیرات که بائمه
می شود

۱- سوره انبیاء : ۲۱- آیه ۷۳

از آن استفاده می‌شود که احسان و فعل خوبی که نموده‌ای مرا مسرور نمود، اما اگر بخواهند بگویند که احسان تو، و فعل نیک تو، پس از این مرا مسرور می‌کند، مصدر را اضافه نمی‌کنند، بلکه یا قطع از اضافه می‌نمایند، یا فعل را با «آن مصدریه» ذکر می‌کنند، و می‌گویند: **يُعْجِبُنِي أَنْ تُحْسِنَ وَأَنْ تَفْعَلَ الْخَيْرَ يَا أَنْكَه يُعْجِبُنِي الْإِحْسَانَ لَكَ وَالْفِعْلُ لَكَ**.

مانند آیاتی که در قرآن بعنوان تشریح احکام بیان شده، و منظور بجای آوردن آن افعال است در زمان مستقبل از وقت خطاب، در آن آیات آن مصدریّه بکاربرده شده است مانند، «أَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَكُمْ»^۱ و «أَمَرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ»^۲ و «أَنْ لَا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ»^۳ و «أَنْ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ»^۴

اما در آیه مورد بحث نمی‌فرماید: **وَلَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ أَنْ تَفْعَلُوا**

معنای

الْخَيْرَاتِ، به آنها وحی نمودیم که خیرات را بجای آرید، بلکه

وحی تکوینی

می‌فرماید افعال خارجی که از آنها سر می‌زد عین وحی ما بود،

ما وحی کردیم بآنها افعال خیری را که انجام می‌دادند، در

این صورت نفس فعل آنها مورد وحی است.

بنابراین باید دید چگونه ممکن است فعل مورد وحی واقع شود. برای روشن

شدن این مطلب از قرآن مجید شاهی می‌آوریم:

وَ أَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنْ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ. ثُمَّ كُلِي مِن كُلِّ الثَّمَرَاتِ فَاسْلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلَالًا يَخْرُجُ مِنْ بَطُونِهَا شَرَابٌ مُّخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ^۵

خدای تو به زنبور عسل وحی فرستاد، به اینکه در کوهها و درختها، و در

سقف‌های منازل، برای خود خانه درست کن، سپس از تمام میوه‌جات بخور، و با

حالت تسلیم و پذیرش راههایی که خدا بتو معرفی کرده ببینما.

۱- سوره بقره: ۲- آیه ۱۷۴

۲- سوره زمر: ۳۹- آیه ۱۱

۳- سوره هود: ۱۱- آیه ۲۶

۴- سوره انعام: ۶- آیه ۷۲

۵- سوره نحل: ۱۶- آیه ۶۹-۷۰

آیا این وحی که به زنبور عسل کرده است، مانند وحی به قلب پیغمبران بود، که در هر لحظه بر قلب زنبور عسل وحی می‌رسیده، که این قسم خانه بساز، در اینجا سکنی گزین، روی این گل بنشین! سپس روی آن گل! روی گل بدبو منشین؟ یا آنکه اینطور نیست، بلکه خداوند به قسمی این حیوان عجیب و لطیف را خلق فرموده است که تمام کارهای او به اراده خدا انجام پذیرفته، و این حیوان معصوم بدون هیچ دخالتی از نفس اماره و آرزوهای باطله و شخصیت طلبی‌ها، طبق برنامه معین که خدا، در عالم تکوین برای او مقرر داشته است، در هر لحظه به امر اوذن پروردگارد راهی که خدا معین نموده سیر می‌کند، و طبق دعوت فطرت از روی این گل بر روی آن گل می‌نشیند، و شیرۀ گل خوشبورا می‌مکد، در سقفها، و کوهها و درختها، خانه هندسی شکل عجیب می‌سازد.

این وحی را وحی تکوینی گویند، یعنی خدا در عالم تکوین و خارج، تمام افعال و سکناات او را خود تنظیم نموده، و بدون دخالت امر خارج که او را در سیر تکاملی خود از صراط مستقیم خارج کند، او را در راهها و طرق سعادت و اعمال نیک طبق برنامه آفرینش حرکت میدهد.

آیه مبارکه قرآن می‌فرماید: که ما فعل خیرات را بآنها وحی کردیم یعنی تمام افعال پسندیده که از آنها ظهور می‌کند، به اذن ما، و امر ما بوده، و ملکوت آنها در دست ماست، و بنابراین اعمال آنها بدون دخالت هیچ فکر نفسانی و هوای خود پسندی از آنها سر می‌زند.

آنها اعتبار اندیش نیستند و برای محافظه کاری فعلی انجام نمی‌دهند و برای بجا آوردن کاری در اعتبارات و اهیه نمی‌افتند که سپس کار خود را بر اساس مصلحت تخیلیه بجای آورند، بلکه از تمام این مراحل عبور نموده‌اند. اراده آنها اراده خدا، و فعل آنها از ضمیری پاک و بی‌آلایش، بدون شائبه منفعت طلبی و ملاحظه اجرا و پاداش، و عاقبت اندیشی، از آنها سر می‌زند. آنها افرادی هستند که خود فعل جزای آنهاست، و در صد جزائی خارج از نفس و حقیقت فعل خود نیستند.

این فعل، فعل خداست که باراده و مشیت خدا از آئینه وجود و صقع نفس آنان هویدا و از مجری و مجلای وجود آنان طلوع می‌کند.

بنابراین می توان گفت که نفس فعل آنان وحی خداست .
 انسان تا هنگامی که چشمش به جمال پروردگار گشوده نشده ، و کم کم مراتب هستی خود را فراموش ننموده ، و به خدا هست نشده است ، تمام افعال را از خود می بیند ، و حتماً برای غایت و نتیجه ای انجام می دهد ، ولی اگر در مرحله عبودیت قدم بصدق گذاشت ، رفته رفته در اثر مشاهده قدرت و علم مطلق خدا و انکشاف مراحل توحید در وجود وی ، دیگر از خود وجود و هستی ادراک نمی کند ، تا آنکه برای بقا و حفظ آن یابرای جلب نفع و رفع ضرر کارهای انجام دهد ، خود را در دست قدرت پروردگار چون موم در مشت قوی پنجه ای خاضع و تسلیم ملاحظه مینماید ، چون با طلوع خورشید حقیقت ، و مشاهده جمال مطلق و حیات و علم مطلق ، وجود خود را سراب دیده ، و نمی تواند چیزی را برای خود و بمصلحت خود انجام دهد ، هر کاری که از او در این صورت و این حال سر می زند کار حق است و بس .

در حدیث قدسی که فریقین روایت کرده اند خدا می فرماید :

لَا يَزَالُ الْعَبْدُ يَتَقَرَّبُ إِلَىٰ بِالتَّوَّافِلِ حَتَّىٰ أَحِبَّهُ فَإِذَا أَحْبَبْتَهُ كُنْتُ سَمْعَهُ
 الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَبَصَرَهُ الَّذِي يَبْصُرُ بِهِ وَلِسَانَهُ الَّذِي يَنْطِقُ بِهِ وَيَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ
 بِهَا^۱

پیوسته بنده مطیع من بسبب بجا آوردن کارهای مورد رضا و پسند من که او را جبراً تکلیف ننموده ام و خود بشوق و رغبت انجام می دهد ، بمن تقرب می جوید ، و نزدیک می شود ، تا بسرحدی می رسد که من دوستدار او خواهم شد ، و چون او را محبوب خود قرار دادم ، من گوش او می شوم که با او می شنود ، و من چشم او می شوم که با او می بیند ، و من دست او می شوم که با او اخذ می کند .

یعنی در آن حال گوش را از خود نمی بیند ، بلکه گوش او مجرائی است که بوسیله آن خدا می شنود ، و بوسیله چشم او خدا می بیند .

آیه مبارکه قرآن :

وَمَا رَمَيْتُ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ^۲

دلالت بر همین مقام دارد ، ای رسول ما در آن وقتی که تو تیر انداختی ، تو تیر

۱- وسائل الشیعه ج ۳ ص ۵۳

۲- سوره انفاق : ۸ آیه ۱۷

نینداختی ، بلکه خدا تیر انداخت ؛ آیه مبارکه :

يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ^۱ نیز بر این معنا دلالت می کند ، دست خدا بالای دست آنان است .

بالجمله از آیه مبارکه : **وَ أَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ** استفاده می شود که امام کسی است که **حَقًّا** باید از مراتب نفس و خودی عبور نموده ، و بمراحل توحید حقیقی وارد شده ، و با وجود طلوع آفتاب عالمتاب ، و ظهور ذات مقدس حق جل و علا در مرائی کاینات و جلوۀ او در ماهیّات امکانیّه ، از خود ظهور و بروز ندیده ، بلکه اصل هستی خود را منکّ در هستی حضرت مفیض الوجود بنماید ؛ و فعل او و گفتار او و سکون و حرکت او و قیام و قعود او و جنگ و صلح او فعل خدا گردد .

اگر کسی باین مرحله رسید قابلیت امامت را باذن خدا دارد و الا فلا .
چون امام یعنی کسی که مأموم را بمقام و محلّ و مقصود خود رهبری می کند ، کسیکه از شوائب نفس اماره بیرون نیامده است ، اگر امام شود تمام مأمومین را بمحلّ و مقام خود که امیال نفسانیّه باشد دعوت می کند ؛ و بدیهی است که این دعوت ، دعوت بخدا نبوده ، بلکه دعوت به نفس است .

امام با این خاصّه ای که ذکر شد ، چون فعلش فعل حقّ ، و قولش قول حقّ می شود ، لذا حجّت است ، چون فعل و قول حقّ حجّت است .

بنابراین باید از او پیروی کرد ، و بر کار او خرده نگرفت ، زیرا خرده گرفتن بر او خرده گرفتن بر فعل حقّ است ، و شخص خورده گیر باید به نفس خود مراجعه نماید ، و عیب را در آنجا جستجو کند ، که بواسطه جهل و فقدان معرفت و ناشناختن امام ، عیبی را بدو نسبت داده است .

ممکنست بسیاری از افراد نیک و صالح العمل باشند ، ولی چون از خودی خود برون نیامده اند ، امام را نشانند ، مرتبه امامت مرتبه ایست بس رفیع .
در اصول کافی در کتاب حجّت مرحوم کلینی با اسناد خود از

۱- سوره فتح : ۴۸ - آیه ۱۰

قیام زید
بدستور امام
نبوده است

آبان از احوّل^۱ نقل می‌کند: که زید بن علی بن الحسین
علیه السلام چون مورد طلب خلیفه قرار گرفت، و در دنبال او
جاسوسان می‌گشتند درحالیکه خود را مخفی نموده بود، من بر
او وارد شدم، بمن گفت:

ای ابا جعفر! اگر فردی از ما بر علیه خلیفه خروج کند،
رأی تو در این باره چیست؟ آیا تو هم برای کمک با او خروج خواهی نمود؟
من در پاسخ او گفتم: اگر آنکه بر خلیفه خروج کند مانند پدر تو
(حضرت علی بن الحسین) و برادر تو (حضرت امام محمد باقر) باشم من برای حمایت
او خروج می‌کنم.

احوّل میگوید: زید بمن گفت: من اراده خروج دارم، که با این قوم
مجاهده نمایم، تو هم با من خروج کن.

من گفتم: چنین کاری نمی‌کنم فدایت گردم.
زید گفت: آیا جان خود را خیلی دوست داری، و از کمک ما دریغ
می‌کنی؟

گفتم نه: جان من یک نفسی بیش نیست، ولی مطلب جای دیگر است و
آن اینکه اگر زمین دارای امام و حجّت است، چون این خروج تو بدون اذن و دستور
اوست، بنابراین افرادی که با تو خروج کنند، هالک و افرادی که تخلف ورزند و خروج
نکنند ناجی و رستگار خواهند بود.

و اگر زمین دارای امام و حجّت نیست، بنابراین افرادی که با تو خروج کنند یا
نکنند در مرتبه مساوی، و در منزلت برابرند، چون هر دو آنها کار را روی اختیار خود
انجام داده، و طبق دستور حجّت خدا نبوده است.

زید بمن گفت: ای ابا جعفر! من با پدرم در سفره می‌نشستم، پدرم برای
من لقمه بزرگ می‌گرفت، و لقمه داغ را سرد می‌نمود تا خنک شود و بمن می‌داد، از
روی شفقت و مهری که با من داشت، چگونه می‌شود با من شفقت نکند، و از آتش

۱- احوّل اسمش محمد بن نعمان است، از اصحاب خاصّ حضرت صادق علیه السلام است، و چون در زیر
طاقی دکان داشته است لذا او را مؤمن الطاق گویند ولیکن اهل سنت بجهت زبردستی او در فن مناظره و در
عین حال عداوتی که بعضی از آنها حتی با اصحاب اهل بیت دارند، او را «شیطان الطاق» می‌گویند.

دوزخ بعَلَّتْ عدم معرفتی امام مرا نرہاند؟

آیا می‌شود تو را بدین (امام) معرفتی کند، و بمن امام را معرفتی ننماید؟
من به زید عرض کردم: فدایت شوم، روی شفقتی که پدرت باتو داشته، و از آتش تورامی رهنانیده‌است، امام رابه تو معرفتی ننموده‌است، چون خوف داشته‌است که اگر معرفتی کند و تونپذیری داخل در آتش خواهی شد، ولیکن بمن امام را خبر داده، و معرفتی ننموده‌است، اگر من اطاعت او را گردن نهم و معرفتی او را بپذیرم، نجات پیدا می‌کنم؛ و اگر نپذیرم، پدرت بر من باکی نداشته‌است که داخل آتش گردم.

سپس به زید گفتم: فدایت شوم، آیا شما افضلید یا انبیاء؟

زید گفت بلکه انبیاء افضلند.

گفتم: یعقوب بفرزندش یوسف گفت: **يَا بُنَيَّ لَا تَقْصُصْ رُؤْيَاكَ عَلَيَّ إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا**^۱، ای فرزند من، خواب خود را با برادران خود مگوزیرا آنها بر علیه تو مکر و حيله خواهند نمود.

چرا یعقوب برادران را از خواب یوسف خبر نکرد، و مخفی نمود، بجهت آنکه بفرزندش یوسف شفقت و مهربانی داشت و می‌دانست که در اثر افشاء خواب، یوسف راه‌لاک می‌کنند؛ همین‌طور پدرت چون بتوشفقت و مهرداشته، معرفتی امام را از تو مخفی داشته، چون می‌دانسته اگر بگوید، و قبول نکنی، داخل در آتش خواهی بود:

زید گفت: قسم بخدا که چون این مطالب را گفتمی من هم بتو بگویم که صاحب تو (حضرت امام جعفر صادق علیه السلام) در مدینه بمن خبر داد: که تو کشته خواهی شد، و به دار آویخته می‌شوی! و در نزد آن حضرت صحیفه‌ای است که در آن قتل، و به دار کشیده شدن من نوشته شده‌است.

اَحْوَلٌ می‌گوید: چون برای عزم حج حرکت کردم، این جریان مناظره با زید را خدمت حضرت صادق علیه‌السلام بازگو نمودم.

حضرت فرمودند: حجّت را براو تمام کردی! و راه را از جلو و عقب و راست و چپ و بالا و پائین براویستی! و در محاجّه و مناظره با او کوتاهی نمودی.^۲

۱- سوره یوسف: ۱۲- آیه ۵

۲- اصول کافی ج ۱ ص ۱۷۴

زید بن علی بن الحسین دارای مقامی عالی بود، و در تقوی، و زهد، و غیرت، و ایثار، و انفاق، و عبادت سرآمد روزگار بود، و چون شهید شد حضرت صادق متأثر شدند، و بر او گریستند و طلب رحمت نمودند، ولی باتمام این کیفیات مقام امام چیز دیگری است و زید از مقامات امام ابداً خبری ندارد.

حرکت و سکون
امام هردو
صحیح است

زید در مقابل انحراف و جنایات منصور دوانیقی بعلت قصور دید و عدم تشخیص مصالح غائی امت، جام صبرش لبریز شد؛ و آنقدر سعه نفس نداشت که بتواند تحمل کند؛ لذا بر علیه او قیام کرد. ولی امام کسی است که ابداً در مقابل ظلمها خسته نگردد، و چون ضیق نفس در او نیست، مادام که به مصلحت اسلام و جامعه مسلمین نباشد، دست با اقدام خونین نزند، و به احساسات خود یا همنشینان و القاءات آنان متأثر نگردد؛ حسن انتقام دراو نبوده باشد، و برای ارضاء و تشفی غرایز و امیال خود اقدام نمی کند؛ بلکه تمام کارهای او طبق عالیترین برنامه انسانیت برای هدایت خلق به اعلی درجه کمال بوده باشد؛ در اینصورت جنگ و صلح او هردو مصلحت بوده و هر یک از آنان فعل خداست؛ حرکت و سکون او فعل خداست، و باید از او پیروی نمود.

باری مقام امامت، عهده داری رسالت خدا و هدایت نفوس مردم بخداست؛ و شایسته این مقام نیست مگر کسی که نفسش آنقدر سعه پیدا نموده، و از علوم خدا بهره یافته، و به حیات خدا زنده شده و از مراحل نفس و امتحانات بکلی رسته باشد.

امیر المؤمنین علیه السلام نفس رسول الله بود، و پیغمبر اکرم در موطن بسیاری باین موضوع تصریح فرمود.

البته این تصریح نه از نقطه نظر ظاهر و تعارفات اعتباریه و ابلاغات عادیّه بر مردم بود، بلکه بر اساس ادراک واقع، و وقوف بر مراتب، و مقامات، و استعدادات غیر متناهیّه آن حضرت بود، که این تصریحات، کاشف و نماینده آن واقعیت می باشد.

و طبق تصریح آیه قرآن در قضیه مباهله، نفس رسول خدا، و بمنزله آن حضرت شمرده شد؛ چنانکه فخر رازی در ذیل تفسیر آیه مباهله باین واقعیت اعتراف می کند.

فندوزی میگوید: اخرج صاحب المناقب عن جعفر الصادق، عن ابيه، عن جدّه علی بن الحسین: ان الحسن بن علی علیه السلام قال فی خطبته: قال الله تعالی

لجدی علیه السلام حین جحدہ کفره اهل نجران و حاجوه:

فَقُلْ: تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَانَنَا وَأَبْنَانَكُمْ وَنِسَائِنَا وَنِسَائِكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتِهَلُ فَتَجْعَلُ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ^۱

فَأَخْرَجَ جَدِّي علیه السلام مَعَهُ مِنَ الْأَنْفُسِ أَبِي، وَمِنَ الْبَنِينَ أَنَا وَأَخِي الْحُسَيْنَ، وَمِنَ النِّسَاءِ فَاطِمَةَ أُمِّي، فَتَحْنُ أَهْلَهُ وَلَحْمَهُ وَدَمَهُ وَنَفْسَهُ، وَتَحْنُ مِنْهُ وَهُوَ مِنَّا ثُمَّ قَالَ :

و فی عیون الاخبار عن الریان بن الصلت قال الرضا رضی الله عنه : عَنَى اللَّهُ مِنْ أَنْفُسِنَا نَفْسَ عَلِيٍّ وَمِمَّا يَدُلُّ عَلَى ذَلِكَ قَوْلُ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله لِيَتَّبِعِينَ بَنُو وَلِيْعَةَ أَوْلَا بُعْتَنَ إِلَيْهِمْ رَجُلًا كَنَفْسِي يَعْنِي عَلِيَّ بْنَ أَبِيطَالِبٍ فَهَذِهِ حُصُوبِيَّةٌ لَا يَلْحَقُهُمْ فِيهِ بَشَرٌ وَ قَدْ تَقَدَّمَ فِي الْبَابِ الْخَامِسِ^۲

صاحب مناقب از امام جعفر صادق علیه السلام از پدرش از جدش حضرت علی بن الحسین علیه السلام روایت کرده است که : حضرت امام مجتبی حسن بن علی علیهما السلام در خطبه خود فرمودند :

خدای تعالی، در هنگامیکه کفار و منکرین از اهل نجران، دعوت جدم رسول الله را قبول نکرده و رد کردند، بجدّم چنین خطاب فرستاد :

بگو: بیائید، بخوانیم پسرانمان را، و پسرانمان را، و زنانمان را و زنانمان را، و جانهایمان را و جانهایتان را و سپس بدرگاه خدا ابتهال و تضرع نموده، و لعنت و دور باش از خدا را بر دروغگویان قرار دهیم .

در اینحال جدّم من صلی الله علیه و آله از جانها که باید با خود ببرد پدرم را برداشت؛ و از پسران من و برادرم حسین را، و از زنان، مادرم فاطمه را .

پس ما اهل رسول الله هستیم، و گوشت او و خون او و جان او هستیم، و ما از او هستیم و او از ماست .

۱- سوره آل عمران : ۴ آیه ۶۱

۲- ینابیع المودة ص ۵۲ و ۵۳

و در کتاب عیون اخبارالرضا از ریّان بن صلت روایت است که حضرت امام رضا علیه السلام فرمودند :

خداوند از لفظ انفسنا در آیه مبارکه، نفس علی را قصد کرده است و دلیل آن اینکه : رسول صلی الله علیه و آله فرمودند :

بنو ولیعه باید دست از تمرّد خود برگرداند، وگرنه من کسی را برای جنگ با آنها می فرستم که مثل نفس من باشد؛ و مرادشان از آن کس که حکم جان رسول الله را داشت علی بن ابیطالب بودند .

پس این یک خصوصیتی است که در علی است و هیچ فردی از افراد بشر نمی تواند باین مقام دسترسی پیدا کند .

سپس می گوید: اخرج احمد بن حنبل فی المسند عن عبدالله بن حنطب قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله لوفد ثقیف حین جاوه : لئیسلمنّ أو لا یبعثنّ إلیکم رجلاً کنفسی لیضربنّ أعناقکم، و لیسبین ذراریکم، و لیأخذنّ أموالکم، فالتفت إلی علی، و أخذ بیده فقال: هو هذا مرّین^۱

احمد بن حنبل در مسند خود از عبدالله بن حنطب روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله بجماعتی از ثقیف که بر آن حضرت وارد شده بودند فرمودند :

باید تسلیم شوید ! وگرنه من می فرستم بسوی شما مردی را که حکم جان مرادارتاگردهای شما را بزند، و اولاد شما را اسیر کند، و اموال شما را بگیرد سپس حضرت بسوی علی بن ابیطالب توجه نموده و دست او را گرفتند و دوبار فرمودند: آن مرد اینست .

و نیز گوید: اخرج احمد بن حنبل فی المسند و فی المناقب : ان رسول الله قال : لئن تهیننّ یا بنی ولیعه، أو لا یبعثنّ إلیکم رجلاً کنفسی یمضی فیکم امری، یقتل المقاتلة، و ینسب الذریة، فالتفت إلی علی، فأخذ بیده و قال هو هذا مرّین .

و سپس گوید عین این حدیث را موفق بن احمد خوارزمی مکی بهمین الفاظ

تخریح نموده است.^۱

احمد بن حنبل در مسند خود گوید و نیز در مناقب خود آورده است که رسول الله ﷺ فرمودند:

ای بنی ولیعہ دست از تمرّد و سرکشی بردارید، و گرنه من برمی‌انگیزم بسوی شما مردی را که حکم نفس مرا دارد، و امر مرا در باره شما اجرا می‌کند: بامردان جنگی شما جنگ می‌کند و ذریّه شما را اسیر می‌کند.

و پس از این گفتار رسول خدا بسوی امیرالمؤمنین علیه السلام التفات نموده و دست او را گرفته و دوبار فرمودند: آن مرد اینست.

و نیز از کتاب مشکاة نقل می‌کند: از حبیب بن جناده رضی الله عنه، قال: قال رسول الله صلى الله عليه (وآله) وسلم: عَلِيٌّ مِنِّي وَ أَنَا مِنْ عَلِيٍّ وَلَا يُودِي عَنِّي إِلَّا أَنَا أَوْ عَلِيٌّ.

حضرت رسول الله فرمودند: علی از من است و من از علی هستم، و ذمه مرا هیچکس نمی‌تواند ادا کند مگر خود من یا علی.

و سپس گوید این حدیث را ترمذی روایت کرده است؛ و احمد بن حنبل ایضاً از حبیب بن جناده روایت کرده است؛ و ترمذی گوید: هذا حدیث حسن غریب صحیح.

و همچنین این حدیث را ابن ماجه از ابن جناده روایت کرده است.^۲

و نیز گوید که در مشکاة از عمران بن حصین رضی الله عنه روایت کرده است که قال النبی ﷺ: قال: إِنَّ عَلِيًّا مِنِّي وَ أَنَا مِنْهُ وَ هُوَ وَلِيٌّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي رواه الترمذی.^۳

و نیز گوید حموی در فرائد السبطين با اسناد خود از علی کرم الله وجهه روایت کرده است که قال: أَهْدَى إِلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَتَوَّ مَوْزَةَ يَقْشُرُ الْمَوْزَ بِيَدِهِ، وَ جَعَلَهَا فِي فَمِي فَقَالَ قَاتِلْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ: إِنَّكَ تُحِبُّ عَلِيًّا؟ قال: أَوْ مَا عَلِمْتَ أَنَّ عَلِيًّا مِنِّي وَ أَنَا مِنْ عَلِيٍّ.^۴

«از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است که فرمود برای رسول خدا شاخه موزی بپدیه

۱- بنایع الموده ص ۳۵

۲ و ۳ و ۴ - همان کتاب ص ۵۴

آوردند، حضرت موزرا بادست خود پوست می کند و در دهان من می گذارد، گوینده ای گفت: ای رسول خدا تو علی رادوست می داری؟ حضرت فرمود: آیانمی دانی که علی از من است و من از علی هستم .

و نیز گوید: احمد بن حنبل در مسند خود از حبیب بن جناده سلولی روایت کرده است که قال سمعت رسول الله ﷺ يقول : عَلِيٌّ مِثِّي وَأَنَا مِنْهُ وَلَا يُؤَدِّي عَنِّي إِلَّا أَنَا وَعَلِيٌّ .^۱

و نیز گوید: در کتاب مناقب از عطیه بن سعد عوفی از مخدوج بن زبیر ذهلی روایت است که قال : تَزَلَّتْ آيَةُ أَصْحَابِ الْجَنَّةِ هُمْ الْفَائِزُونَ .

فَقُلْنَا : يَا رَسُولَ اللَّهِ مَنْ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ ؟

قَالَ : مَنْ أَطَاعَنِي ، وَوَالِيَ عَلِيًّا مِنْ بَعْدِي وَآخَذَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِكَفِّ عَلِيٍّ فَقَالَ : إِنَّ عَلِيًّا مِثِّي ، وَأَنَا مِنْهُ ، فَمَنْ حَادَهُ فَقَدْ حَادَنِي ، وَمَنْ حَادَنِي أَسْحَطَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ .

ثُمَّ قَالَ : يَا عَلِيُّ : حَرْبُكَ حَرْبِي ، وَسِلْمُكَ سِلْمِي ، وَأَنْتَ الْعَلَمُ بَيْنِي وَبَيْنَ أُمَّتِي .

قال عطية : سألت زید بن ارقم عن حدیث مخدوج قال : أشهد الله لقد حدثنا به رسول الله .

مخدوج بن زبیر گوید : که چون آیه ان اصحاب الجنة هم الفائزون بر رسول خدا نازل شد، عرض کردیم: ای رسول خدا اصحاب بهشت چه کسانیند؟ فرمود: «کسی که مرا اطاعت کند و علی را بعد از من سرپرست و صاحب اختیار خود قرار دهد .

در این حال حضرت رسول الله دست علی را گرفته فرمود: حقاً علی از من است و من از علی هستم، پس کسی که با او ستیزگی کند، با من ستیزگی نموده، و کسیکه با من ستیزگی کند، خداوند عز و جل را بخشم در آورده است .
و سپس فرمود : ای علی جنگ کردن با تو جنگ کردن با من است ، و مسالمت با تو مسالمت با من ، تو پرچم هدایت و نشانه رهبری هستی بین من و بین

أَمَّتْ مِنْ !»

عطیه که این حدیث را از مخدوج بن زبیر شنید، می گوید؛ من از زید بن ارقم که او نیز از اصحاب رسول خدا بود، پرسش کردم: از این حدیث، زید گفت:

خدا را گواه می گیرم که خود این حدیث را از رسول خدا شنیدم^۱

خصال موجوده

و نیز قندوزی گوید: وفی المناقب عن جابر بن عبد الله رضی

در

الله عنهما، قال لقد سمعت رسول الله ﷺ يقول: ۱- إن فی

امیر المؤمنین

عَلِيٍّ خِصَالًا لَوْ كَاتَتْ وَاحِدَةً مِنْهَا فِي رَجُلٍ اِكْتَفَى بِهَا

فَضْلًا وَ شَرَفًا .

۲- قوله : مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ .

۳- وقوله : عَلِيٌّ مِثِّي كَهَارُونَ مِنْ مُوسَى .

۴- وقوله : عَلِيٌّ مِثِّي وَ أَنَا مِثُّهُ .

۵- وقوله : عَلِيٌّ مِثِّي كَنَفْسِي، طَاعَتُهُ طَاعَتِي، وَ مَعْصِيَتُهُ مَعْصِيَتِي .

۶- وقوله : حَرْبُ عَلِيٍّ حَرْبُ اللَّهِ، وَ سَلْمُ عَلِيٍّ سَلْمُ اللَّهِ .

۷- وقوله : وَلِيُّ عَلِيٍّ وَلِيُّ اللَّهِ وَ عَدُوُّ عَلِيٍّ عَدُوُّ اللَّهِ .

۸- وقوله : عَلِيٌّ حُجَّةُ اللَّهِ عَلَى عِبَادِهِ .

۹- وقوله : حُبُّ عَلِيٍّ إِيمَانٌ وَ بَعْضُهُ كُفْرٌ .

۱۰- وقوله : حِزْبُ عَلِيٍّ حِزْبُ اللَّهِ وَ حِزْبُ أَعْدَائِهِ حِزْبُ الشَّيْطَانِ .

۱۱- وقوله : عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ وَ الْحَقُّ مَعَهُ لَا يَفْتَرِقَانِ .

۱۲- وقوله : عَلِيٌّ قَسِيمُ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ .

۱۳- وقوله : مَنْ فَارَقَ عَلِيًّا فَقَدْ فَارَقَنِي، وَ مَنْ فَارَقَنِي فَقَدْ فَارَقَ اللَّهَ .

۱۴- وقوله ﷺ شِيعَةُ عَلِيٍّ هُمُ الْفَائِزُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ .

جابر بن عبد الله می گوید: ۱- من از رسول خدا درباره علی بن ابیطالب مناقب

و فضائلی شنیدم که هریک از آنها اگر در کسی یافت می شد، برای فضیلت و

شرافت او کافی بود

- ۲- یکی آنکه فرمود: من مولای هر کس هستم علی مولای اوست.
- ۳- و دیگر آنکه نسبت علی با من مانند نسبت هرون پیغمبر با برادرش حضرت موسی است.
- ۴- و دیگر آنکه: علی از منست، و من از علی هستم.
- ۵- و دیگر آنکه: مقام و منزلت علی نسبت بمن مانند جان و نفس من است نسبت بمن، پیروی از او پیروی از من، و مخالفت با او مخالفت با منست.
- ۶- دیگر آنکه ستیزگی با علی ستیزگی با خداست، و صلح و آشتی با او، صلح و آشتی با خداست.
- ۷- و دیگر آنکه دوست علی دوست خدا، و دشمن علی دشمن خداست.
- ۸- و دیگر آنکه علی حجت خداست بر بندگان.
- ۹- و دیگر آنکه مودت و دوستی با علی ایمان، و بغض با او کفر است.
- ۱۰- و دیگر آنکه جمعیت و طرفداران علی حزب خدا هستند، و جمعیت و طرفداران دشمنان علی حزب شیطانند.
- ۱۱- و دیگر آنکه علی با حق است و حق با علی است: هیچگاه از هم جدا نمی شوند.
- ۱۲- و دیگر آنکه علی قسمت کننده بهشت و دوزخ است.
- ۱۳- و دیگر آنکه کسی که از علی دوری جوید، از من دوری جسته، و کسیکه از من دوری بجوید از خدا دوری جسته است.
- ۱۴- و دیگر آنکه پیروان و شیعیان علی، آناند که رستگار خواهند بود.

از مجموع این روایات استفاده می شود که حضرت رسول الله، هم از نقطه نظر باطن، و معارف الهی و اطلاع بر اسرار غیبیه، و نیز از نقطه نظر ظاهر، در تمام شئون علی بن ابیطالب امیرالمؤمنین علیه السلام را در بیت خود و حرم خود که حرم خداست، جای داده و همیشه در سر و شهادت، و ظاهر و پنهان، با آن حضرت بوده، دو نفس بودند که از یک اصل منشعب شده اند بالاخص در آن فقره از روایت که فرموده است: لا یؤدی عتی الا انا و علی.

منظور آنستکه این بار رسالت و هدایت مردم را بسوی خدا از نقطه نظر ظاهر و باطن، یعنی با سیطره بر نفوس و ملکوت آنها، کسی نمی تواند حمل کند، مگر خود

من یا علی .

و بنابراین آن حضرت در تمام مقامات و درجات رسول خدا شریک بوده است ؛ یک درجه ، مقام حمد و بدست داشتن لوای حمد است، که طبق روایات بسیاری آن لوا بدست امیرالمؤمنین است ، یعنی کسی مانند آن حضرت خدا را نشناخته ؛ و بنابراین نتوانسته خدا را آنطور که سزاوار مقام عالی و رفیع اوست حمد کند .

و همچنین مقام شفاعت در روز قیامت بدست آن حضرت، و ذریه و رسول خداست .

ما طیّ مباحث گذشته بعضی از مقامات امیرالمؤمنین را نقل کردیم ، مانند آنکه آن حضرت قسمت کننده بهشت و دوزخ است، و پروانه عبور دهنده از صراط، و ساقی کوثر، و نیز مقام شفاعت، و میزان عمل .

باید دانست که انتساب حضرت به این صفات منافات با قدرت خدا ندارد؛ بلکه عین صفاتی است که در خداست ؛ و بواسطه اعطاء به امیرالمؤمنین علیه السلام از خدا منسلخ و جدا نشده ، و خدا بیکاره نگشته ، بلکه عین صفات خداست که از آن حضرت که دارای ولایت کبری است ظهور می کند؛ بلکه نفس ولایت عین تجلیات و ظهورات حضرت حق است .

پس آنچه هست راجع به خداست و بس ، و در مقام ولایت صرفاً نیاز و احتیاج بذات مقدّس اوست، همینطوریکه در این عالم ماده که موجودات مقدر و محدودند، علم و قدرت در بین آنها قسمت شده و هر موجودی بفرآخور حال و وسعت خود بهره ای گرفته است، و این تقسیم منافات با وجود منبع علم، و قدرت و حیات در خدا نیست و قسمت کننده اینها جز خدا نیست، و ظهورات تقسیم در هر مرحله عین ظهورات خداست و بس، همانطور در عالم ملکوت و عقل قسمت کننده خداست؛ و بهره و تقسیم از صفات و اسمای او خارج نیست؛ و مقام ولایت که تقسیم علوم و معارف و حیات را بر دلها می نماید همان عمل خداست و بس .

و ما تشاؤون الا ان یشاء الله .^۱

بنابراین در قیامت که عالم ظهور و بروز است هیچکس جز مشاهده قدرت و عظمت و حیات خدا مشاهده دیگر ندارد؛ و تمام موجودات در مقابل آن ذات مقدّس

۱- سوره دهر : ۷۶ - آیه ۳۰

صیفر و فقیرند .

يَوْمَ هُمْ بَارِزُونَ لَا يَخْفَىٰ عَلَى اللَّهِ مِنْهُمْ شَيْءٌ .^۱

روز قیامت روزی است که همه مردم ظهور و بروز دارند و چیزی از آنها بر خدا مخفی نخواهد بود .

وَبَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ .^۲

و بروز و ظهور پیدا کردند برای خداوند واحد قهار .

وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرُونَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا .^۳

و اگر می دیدند افرادی که ستم روا داشته اند، در آن وقتی که عذاب را مشاهده می کردند، که تمام مراتب قوت و قدرت اختصاص بخدا دارد .

و بالجمله تمام صفات و اسما خدا که در قرآن مجید حصر شده است مانند

إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينِ .^۴

بدرستی که حقاً خداوند تنها روزی دهنده است و او دارای قوت استوار است و لِلَّهِ الْحَمْدُ .^۵

تمام مراتب و درجات ستایش و تمجید (از هر موجودی بهر موجودی) اختصاص بذات خدا دارد .

وَاللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ .^۶

خداست که هیچ معبودی و مقصودی جز او نیست .

وَهُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ .^۷

اوست تنها موجود زنده و قوام همه کائنات .

وَإِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ .^۸

بدرستی که اوست که تنها و فقط شنوا و بیناست .

۵- سوره جاثیه : ۴۵ - آیه ۳۶

۶ و ۷- سوره بقره : ۲ - آیه ۲۵۵

۸ - سوره اسراء : ۱۷ - آیه ۱

۱- سوره غافر : ۴۰ - آیه ۱۶

۲- سوره ابراهیم : ۱۴ - آیه ۴۸

۳- سوره بقره : ۲ - آیه ۱۶۵

۴ - سوره ذاریات : ۵۱ - آیه ۵۹

و إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ .^۱ در آن عالم ظهور نموده و انحصار آنها بذات آنها
 بذات مقدّس حق مشهود است .
 مقام ولایت، نفس آن صفات و اسماء است نه غیر از آن، و بنابراین ظهور آن
 صفات و اسماء بولایت نامیده می شود و بس والحمد لله رب العالمین و صلی الله
 علی محمد و آله الطاهیرین .

۱- سوره دخان : ۴۴ - آیه ۶

درس دوازدهم

لازمه عصمت هدایت به حق است

درس دوازدهم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ
الطَّاهِرِينَ وَلَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ
مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ
إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ.

قال الله الحكيم في كتابه الكريم:

أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ
كَيْفَ تَحْكُمُونَ

در این آیه مبارکه کیفیت احتجاج با مشرکین را خداوند به پیغمبرش تعلیم می‌کند، که چگونه بر آنها اثبات نماید، که شرکاء خدا قابل ستایش و پیروی نیستند، و اساس این احتجاج مبتنی بر لزوم پیروی از صدق و اعراض از غیر حق می‌باشد.

این احتجاج عقلی است، چون بر یک اصل کلی مبتنی است، که آن اصل لزوم تبعیت همیشگی از حق می‌باشد، لذا برای استدلال بلزوم تبعیت پیروی از امام معصوم بهترین دلیل خواهد بود، و برای ورود در اصل احتجاج باید آن مبنا را بعنوان مقدمه بیان کنیم:

یکی از احکام فطری و عقل انسان، لزوم متابعت از حق است، این حکم یک قانون کلی است که همیشه انسان باومتکی است، و اگر
لزوم پیروی
از
حق
احیاناً در اعمال یا گفتار خود از آن منحرف شود، و بغير حق
مایل گردد، بعلت هوای نفس یا شبهه و غلطی که احياناً برای
او رخ دهد، باز بجهت گمانیست که او را حق می‌پندارد، و

۱- سوره یونس: ۱۰ - آیه ۳۵

بجهت اشتباه و التباس امر، از غیر حق پیروی می‌کند، و لذا در مقام اعتذار برآمده و گمان خود را باینکه حق می‌پنداشتم، عذر خود قرار می‌دهد.

بنابراین حقّ بدون هیچ قید و شرطی لازم الاتباعست و بر همین اصل متفرّع می‌گردد قاعده دیگری؛ و آن اینکه کسیکه هدایت بحقّ کند متابعت او واجب است، چون با او حقّ است، ودلالت بحقّ می‌کند و؛ بنابراین لازم، باید او را در پیروی نمودن؛ بر شخص دیگری که یا بحقّ دلالت نمی‌کند و یا آنکه بغیر حقّ دلالت می‌کند مقدم داشت، چون پیروی هدایت‌کننده بحقّ پیروی از حق است که با او موجود است.

و قبلاً گفتیم که پیروی از نفس حقّ، حکم ضروری فطری و عقلی است. بر این اساس، قرآن مجید در این آیه مبارکه استدلال خود را بر علیه مشرکین پایه‌گذاری می‌کند، بدین منوال که اولاً از آنها بعنوان استفهام سئوالی می‌کند:

قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ؟^۱

بگوی ای پیغمبر! آیا از شریکهای که با خدا قرارداد داده‌اید کسی هست که هدایت بحقّ کند؟ معلوم است که مشرکین در این زمینه پاسخ مثبتی ندارند؛ چون شرکائی که برای خدا قرار می‌دهند یا از جمادات هستند، مثل بتها، و یا از زندگان مانند ملائکه، و ارباب انواع، و جنّ و طواغیت زمان، و فراعنه، و حُکام جور که از آنها پیروی می‌کنند، و معلوم است که هیچ یک از آنها چون از خود، نفع و ضرر، و حیات، و موت و نشوری ندارند؛ هدایت بحقّ نمی‌کنند.

و چون جواب مثبتی ندارند، خدا بزبان پیغمبرش گذارده، که فوراً جواب آنها را از پیش خود ابداع نموده، و بگوید: قُلْ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ خَدَاوند است که بسوی حقّ هدایت می‌فرماید، و هر موجودی را در مقاصد تکوینیّه خود بدانچه محتاج است هدایت فرموده، و مایحتاج او را بدو می‌رساند.

کَمَا فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خُلُقَهُ ثُمَّ هَدَى^۲

چون فرعون از هارون و موسی سئوال کرد که پروردگارتان کیست؟ گفتند: پروردگار ما کسی است که بهر موجودی در عالم آفرینش، نیازمندیهای وجودی او را داده، و تمام الخلقه آفریده، و سپس او را بسوی کمال خود

۱- سوره یونس: ۱۰- آیه ۳۵

۲- سوره طه: ۲۰- آیه ۵۰

رهبری نموده است.

و مثل قوله تعالی: **الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّىٰ وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَىٰ**^۱

خداوند، کسی است که خلقت فرموده و سپس در آفرینش تعادل و تناسب را من جمیع الجهات ملحوظ داشته است، کسی است هر موجودی را در عالم، بدانندازه و حدّ معین آفریده، و سپس او را در راه کمال سیر داده است. و بنابراین خداوند است که انسان را بسعادت زندگی هدایت نموده، و او را به بهشت و سعادت مطلق بافرستادن انبیاء و کتب سماوی و احکام آسمانی دعوت فرموده است.

باری چون رسول خدا در مقام احتجاج، از آنها دو اعتراف لزوم پیروی از امام معصوم مبتنی بر اصل لزوم متابعت از حق است گرفت: یکی آنکه شرکاء آنها هدایت بحق نمی‌کنند، دیگر آنکه تنها خداوند بحق هدایت می‌فرماید؛ در این حال این سؤال را لازم و واجب می‌بیند:

أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِيَ؟

آیا آن کسی که هدایت بحق می‌کند، سزاوارتر به پیروی و تبعیت است، یا کسی که هدایت بحق نمی‌کند؟

و معلوم است که پاسخ این گفتار آن است که بگویند: خدا که هدایت بحق می‌کند سزاوارتر به پیروی است، ولی چون کفار و مشرکین عملاً به این منطق پای بند نیستند، و عبادت شرکاء که بحق هدایت نمی‌کنند، نموده، و از عبادت خدای لا شریک له که هدایت بحق می‌کند اعراض نموده‌اند؛ و بنابراین روی قوای فطری و احکام عقلی سرپوش گذارده، برخلاف ناموس فطرت و عقل رفتار می‌نمایند، لذا پیغمبر از باب توبیخ و ملامت می‌فرماید:

فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ؟

چه در نظر دارید در این باره؟ چگونه حکم می‌کنید؟

در اینجا لازمست که در مقابله بین جمله **أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ وَ جَمَلَهُ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِيَ** دقت نظر شود تا ببینیم چگونه این دو جمله مقابل و عدل یکدیگر قرار گرفته‌اند.

۱- سوره اعلی: ۸۷ آیه ۲-۳

چون معلوم است که سؤال کننده بطریق استفهام همیشه باید یکطرف جمله را نفی قرار دهد، مثل آنکه می گوید: زید را دیدی یا ندیدی؟ حسن درس خواندیا درس نخواند؟ و اما اگر مثلاً سؤال شود حسن درس می خواندیا مغرور بخود است، حتماً برای آنکه این معادله استفهامیه صحیح باشد، باید گفت کسی که مغرور بخود باشد درس نمی خواند بنابراین در جمله «مغرور بخود است»، یکجمله منطوی و مختفی است و آن اینکه: «درس نمی خواند».

و همچنین از این طرف «مغرور بخود است» عدلش «مغرور بخود نیست» خواهد بود و چون در جمله استفهامیه فوق بجای مغرور بخود نیست، جمله «درس می خواند» قرار گرفته است، لذا باید گفت در این جمله، «جمله مغرور بخود نیست» منطوی است، و حاصل چنین می شود حسن مغرور بخود نیست و درس می خواندیا مغرور بخود است و درس نمی خواند.

مغرور بخود است	حسن	درس می خواند	در استفهام باید طرفین جمله،
			نفی و اثبات باشند
درس نمی خواند	یا	مغرور بخود نیست	

در آیه مبارکه نیز طرفین جمله استفهامیه نفی و اثبات نیست، تا احتیاج بجمله منطوی و مختفی دیگر نباشد (چون یهدی دراصل یهتدی بوده و قاعده درباب افتعال جواز ادغام تاء افتعال است در عین الفعل، بعد از آنکه او را قلب بعین الفعل نمایند) و حاصل معنی چنین می شود آیا کسی که هدایت بحق می کند سزاوارتر به پیروی است یا کسیکه خودش هدایت نیافته است مگر به هدایت غیر.

چون جمله «هدایت بحق می کند» عدلش «هدایت بحق نمی کند» خواهد بود، بنابراین استفاده می شود که کسیکه هدایت نیافته است مگر به هدایت غیر، هدایت بحق نمی کند.

و نیز چون جمله «کسی که خودش هدایت نیافته است مگر به هدایت غیر» عدلش جمله «هدایت ذاتی یافته است» خواهد بود لذا استفاده می شود که کسی که بحق هدایت کند کسی است که ذاتاً هدایت یافته است، نه به هدایت غیر.

کسی که بحق هدایت می‌کند سزاوارتر است
 به پیروی
 کسی که هدایت یافته‌است
 یا
 کسی که هدایت بحق نمی‌کند
 کسیکه ذاتاً هدایت یافته‌است

بنابراین از این آیه خوب استفاده می‌شود که انسان سزاوارتر است از فردی تبعیت کند که هدایت بحق می‌کند، و البته او کسی است که ذاتاً هدایت یافته باشد، نه آنکه دیگری او را هدایت نموده باشد، و او امام معصوم است که در هیچ لحظه غیر از خدا را نپرستیده و از او معصیتی سر نزده باشد.

چنین کسی بدون دخالت واسطه‌ای، بدست خود خدا که حق است هدایت یافته است، و اما شخصی که مدتی غیر از خدا را پرستیده، یا معصیتی از او صادر شده، گرچه فعلاً بدست غیر متنبه شده و خدا پرست و عادل گردیده است، لکن لایق برای مقام امامت و پیروی نیست.

والبته باید دانست که کلمه «احق» در آیه شریفه که افعال التفضیل است، و دلالت بر رجحان متابعت از حق می‌کند نه لزوم آن، مبنی بر قواعد فنّ مناظره و مباحثه است، که عصبیت طرف مقابل بحرکت درآید، و الأملوم است که تبعیت از غیر حق بطور کلی جایز نیست، و پیروی از حق در هر حال لازم و واجب است.

بنابراین پیروی از امام معصوم واجب است و از امام غیر معصوم حرام است. این یکی از طرق استدلالی است که بزرگان شیعه برای لزوم پیروی از امام معصوم نموده‌اند؛ و طبق روایات متواتری از رسول خداوند نقل کرده‌اند: امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام یک آن بت نپرستید، و یک لحظه معصیتی نکرد، و هیچ جای شبهه نیست که در دامان رسول اکرم پرورش یافت، و اوّل کس بود که ایمان آورد، و هنوز بسنّ بلوغ نرسیده بود.

از امالی شیخ طوسی مسنداً نقل شده، و همچنین از مناقب ابن المغازلی مرفوعاً از ابن مسعود عن النبی صلی الله علیه و آله فی آیه، لا یبالی عهده الظالمین، عن قول الله لإبراهیم من سجّد لصدّ دونی لا أجعلهُ إماماً. قال صلی الله علیه و آله و انتهت

الدَّعْوَةُ إِلَىَّ وَالْإِلَىٰ أَخِي عَلِيٍّ ، لَمْ يَسْجُدْ أَحَدُنَا لِصَنَمٍ قَطُّ^۱

حضرت رسول الله فرمودند: که خداوند بحضرت ابراهیم خطاب کرد: کسیکه به بت سجده کرده باشد، من هیچگاه او را امام قرار نمی‌دهم سپس حضرت رسول اکرم فرمودند: تا اینکه دعوت رسالت و امامت به من و به برادرم علی منتهی شد، هیچیک از ما دو نفر به بتی سجده نکردیم در هیچ زمان .

سید هاشم بحرانی^۲ پانزده روایت از طریق عامه و یازده روایت علی مع الحق از طریق خاصه روایت می‌کند مبنی بر آنکه علی با حق والحق مع علی است، و حق با علی است، و برآنکه حضرت فرمودند: خدایا حق را با علی قرار ده، هر جا که علی قرار دارد؛ و بر لزوم متابعت و پیروی از طریقۀ آن حضرت.

ما در اینجاریوایاتی که از طریق عامه نقل شده، و یکی از روایات خاصه را با حذف سند و باختصار بیان می‌کنیم.

۱- ابراهیم بن محمد حموینی که از علماء عامه است ، و
۲- موفق بن احمد خوارزمی با اسناد متصل خود روایت می‌کنند از شهر بن حوشب ، و

۳- زمخشری در ربیع‌الابرار مرسلاً روایت می‌کنند^۳: قال شهر بن حوشب: كُنْتُ عِنْدُ أُمِّ - سَلَمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، إِذَا اسْتَأْذَنَ رَجُلٌ فَقَالَتْ لَهُ: مَنْ أَنْتَ؟

قال: أَنَا ابْنُ ثَابِتٍ مَوْلَى عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ ،
فَقَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ: مَرْحَبًا بِكَ يَا أَبَا ثَابِتٍ أُدْخِلْ ، فَدَخَلَ فَرَحَّبَتْ بِهِ .
ثُمَّ قَالَتْ: يَا أَبَا ثَابِتٍ أَيْنَ طَارَ قَلْبُكَ حِينَ طَارَتِ الْقُلُوبُ مَطَائِرَهَا ؟
قال: تَبِعَ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ .

فَقَالَتْ: وَفُقْتُ وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ؛ لَقَدْ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ وَالْقُرْآنِ ، وَالْقُرْآنُ وَالْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ ، وَكُنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلِيًّا

۱- تفسیر المیزان ج ۱ ص ۲۸۲

۲- غایة المرام ص ۵۳۹ و ص ۵۴۰

۳- زمخشری می‌گوید: استاذن ابوثابت مولی علی الخ.

و در روایت موفق بن احمد خوارزمی وارد است که ابو ثابت می گوید: مولی ابی ذر، و بعد از بیان حدیث ام سلمه می گوید: وَ لَقَدْ بَعَثْتُ ابْنَ عُمَرَ، وَ ابْنَ أَخِي عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي أُمِّيَّةَ، وَ أَمَرْتُهُمَا أَنْ يُقَاتِلَا مَعَ عَلِيٍّ مِنْ قَائِلِهِ، وَ لَوْلَا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ أَمَرَنَا أَنْ نَقِرَّ فِي حِجَالِنَا وَ فِي بُيُوتِنَا، لَخَرَجْتُ وَ كُنْتُ حَتَّى أَقِفَ فِي صَفِّ عَلِيٍّ.

شهر بن حوشب می گوید: من در نزد ام سلمه نشسته بودم، که مردی اجازه دخول خواست .

ام سلمه گفت : کیستی تو؟

گفت : من ابو ثابت غلام علی هستم .

ام سلمه گفت : خوش آمدی ای ابو ثابت بیا بنشین .

ابو ثابت داخل شد ، و ام سلمه باو مرحبا گفت .

سپس ام سلمه گفت : ای ابو ثابت ! در آن وقتیکه دلها بسوی مقاصد خود به پرواز درآمد، و هر دلی بمقصدی و آرزویی، و دنبال شخصی پرید، دل تو بکجا پرواز کرد؟

ابو ثابت گفت دل من پیروی از علی نمود .

ام سلمه گفت : خوب جانی بار خود را فرود آوردی! قسم به آن خدائی که جان من در دست اوست، حَقًّا از رسول خدا شنیدم که می فرمود: علی باحق و قرآن است، و حق و قرآن باعلی است، و آن دو از هم جدا نخواهند شد، تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند.

و سپس ام سلمه گفت: من فرزند خود عمر، و فرزند برادر خود عبدالله بن ابی امیه، را فرستادم ، تا در رکاب علی بادشمنانش نبرد کنند، و اگر رسول خدا ما زنان را امر نمی فرمود که در خانه های خود بمانیم، و در آسایشگاههای خود بیاسائیم، هر آینه من نیز برای حمایت علی از منزل بیرون می رفتم، تا خود را به علی رسانیده، و با مردان در صف جنگجویان علی به کارزار با دشمنان او مشغول می شدم .

۱- این سه روایت را در ینابیع الموده ص ۹۰ نقل می کند

۲- ینابیع الموده ص ۹۰ از جمع الفوائد معیت علی را با قرآن و عدم افتراق آنها را تا حوض روایت می کند و می گوید للاوسط و الصغیر.

۴- حموینی با اسناد متصل خود از ابو حیان تمیمی، از پدرش، از علی علیه السلام
 ۵- در کتاب «الجمع بین الصحاح الستة»، تألیف رزین امام الحرمین از صحیح بخاری از امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام.
 ۶- از جزء اول کتاب الفردوس از امیرالمؤمنین علیه السلام.
 ۷- و موفق بن احمد خوارزمی با اسناد متصل خود از ابوالحباب تمیمی، از پدرش، از علی علیه السلام روایت کنند که، قال: قال رسول الله: رَحِمَ اللَّهُ عَلِيًّا، اللَّهُمَّ أَدِرِ الْحَقَّ مَعَهُ حَيْثُ دَارَ، و خوارزمی می گوید: اخراج ابو عیسی الترمذی فی جامعه.

امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب فرمود که رسول خدا فرمود: خدارحمت کند علی را، بار پروردگار حق را با علی به گردش در آر هر کجا که علی می گردد.
 ۸- حموینی با اسناد متصل خود از برادر دعبل خزاعی، از هارون الرشید از ازرق بن قیس، از عبدالله بن عباس روایت می کند که قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ بَنِ ابِي طَالِبٍ حَيْثُ دَارَ. حضرت رسول الله می فرماید: حق با علی بن ابیطالب است هر کجا علی حرکت کند و در هر حالیکه بوده باشد.
 ۹- از کتاب فضائل الصحابة با اسناد متصل خود از اصبع نباته، از محمد بن ابی بکر از عائشه، قالت: سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله يقول: عَلِيُّ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ، لَنْ يَفْتَرَقَا حَتَّى يَرِدَا عَلِيَّ الْحَوْضَ.
 علی با حق است و حق با علی است، و آندوهیچگاه از هم جدا نمی شوند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند.

۱۰- موفق بن احمد خوارزمی با اسناد متصل خود از شریک، از سلیمان اعمش، از ابراهیم، از علقمه و اسودقالا: سمعنا ابا ایوب الانصاری قال: سمعت النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله يَقُولُ لِعَمَّارِ بْنِ يَاسِرٍ: تَقْتُلُكَ الْفِتْنَةُ الْبَاطِنَةُ وَأَنْتَ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَكَ يَا عَمَّارُ، إِذَا رَأَيْتَ عَلِيًّا سَلَكَ وَادِيًا، وَسَلَكَ النَّاسُ وَادِيًا غَيْرَهُ، فَاسْأَلْكَ مَعَ عَلِيٍّ وَدَعِ النَّاسَ، إِنَّهُ لَنْ يَدُلَّكَ عَلَيَّ رَدِيٍّ، وَلَنْ يُخْرِجَكَ عَنِ الْهُدَى .
 یا عمار! آنه من تقلد سيفًا، اعان به عليًا على عدوه؛ قلده الله يوم القيامة وشاحًا من در، ومن تقلد سيفًا اعان به عدو علي قلده الله يوم القيامة وشاحًا من

۱- این روایت را در ینابيع المودة ص ۹۱ نیز بیان می کند

نار قال: قُلْتُ: حَسْبُكَ

علقمه و اسود می گویند: ما از ابویوب انصاری شنیدیم که می گفت: شنیدم که رسول الله به عمار بن یاسر می گفت: ای عمار؟ تو را جماعت ستمگر خواهند کشت، و تو با حق هستی و حق با توست، ای عمار! زمانی که دیدی علی را که از یک طریق سیر می کند! و غیر علی از وادی دیگر، تو با علی باش و در طریق او گام بردار و تمام مردم را رها کن، علی تو را بهلاکت و ضلالت نمی افکند، و از هدایت خارج نمی کند.

ای عمار! کسیکه شمشیری حمایل خود کند و بدان بخواهد علی را بر علیه دشمنانش نصرت کند خداوند آن شمشیر را در روز با سپین به صورت گردن بندی از در به گردن او در آویزد و کسی که شمشیری حمایل کند و بخواهد با آن دشمن علی را یاری کند، خداوند در روز قیامت آن شمشیر را بصورت گردن بندی از آتش بگردن او آویزان کند، عمار می گوید: بحضرت رسول اکرم عرض کردم: کفایت من مطلب را آنطور که باید دریافتم.

۱۱- موفق بن احمد خوارزمی با اسناد متصل خود از اعمش، از ابراهیم از ملاقات علقمه و اسود روایت کند، قال: ابنا ابا ایوب الأنصاری، و اسود نزد ابو ایوب انصاری و مذاکره راجع بخلاف علی علیه السلام

عَلِقْمَةُ وَ اسْوَدُ رَوَايَتُ كُنْدٌ، قَالَا: ابْنَا اَبَا اَيُّوبَ الْاَنْصَارِيِّ، وَ قُلْنَا لَهُ يَا اَبَا اَيُّوبَ! اِنَّ اللّٰهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالٰى اَكْرَمَ نَبِيِّهِ ﷺ وَ صَفَاكَ مِنْ فَضْلِهِ مِنَ اللّٰهِ فَضَّلَكَ بِهَا! اٰخِرُنَا بِمَخْرَجِكَ مَعَ عَلِيٍّ ﷺ تُقَاتِلُ اَهْلَ لَا اِلَهَ اِلَّا اللّٰهُ؟

(فقال ابویوب) أقسم لكم بالله، لقد كان رسول الله ﷺ في هذا البيت الذي ائتما فيه معي، و ما في البيت غير رسول الله ﷺ و علي جالس عن يمينه و أنا جالس عن يساره، و أنس قائم بين يديه، إذا حرّك الباب؛ فقال رسول الله ﷺ: افتح لعمار الطيب المطيب.

ففتح الناس الباب و دخل عمار، فسلم على رسول الله ﷺ به؛ ثم قال لعمار: إنه سيكون في أمتي بعدى هناة، حتى يخلف السيف

۱- ظاهراً باید انس باشد.

فِيمَا بَيْنَهُمْ، وَ حَتَّى يَقْتُلُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا فَاذَارَ آيَةَ ذَلِكَ فَعَلَيْكَ بِهَذَا الْأَصْلَحِ عَنِ
يَمِينِي يَعْنِي عَلِيَّ بْنَ أَبِيطَالِبٍ .

فَإِنْ سَلَكَ النَّاسُ كُلَّهُمْ وَأَدِيًّا .

وَ سَلَكَ عَلِيٌّ وَأَدِيًّا فَاسْأَلْكَ وَأَدِيَّ عَلِيٍّ عليه السلام وَ حَلَّ النَّاسُ ، يَا
عَمَّارُ ! إِنَّ عَلِيًّا لَا يَرُدُّكَ عَنْ هُدًى وَلَا يَدُلُّكَ إِلَى رِدْيٍ ، يَا عَمَّارُ! طَاعَةُ عَلِيٍّ
طَاعَتِي ، وَ طَاعَتِي طَاعَةُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ .

علقمه و اسود می گویند ما بر ابا ایوب انصاری در منزلش وارد شدیم؟ و
گفتیم: ای ابا ایوب! خداوند پیغمبر خود را گرامی داشت، و تو را بواسطه صحبت با
او شرافت و فضیلت داد.

برای مایان کن چگونه تو بمعاونت علی خارج شدی و با اهل توحید جنگ
نمودی؟ (منظور جنگ اوبا اصحاب معاویه است که بصورت ظاهر مسلمان بودند).

ابو ایوب گفت: شما را بخدا سوگند که رسول خدا در همین اطاقی که ما و
شما فعلاً نشسته ایم، نشسته بود، و در اطاق هیچ کس نبود، غیر از رسول خدا، و علی
بن ابیطالب که در سمت راست آن حضرت نشسته بود، و من که در سمت چپ آن
حضرت نشسته بودم، و انس بن مالک خادم آن حضرت که در مقابل آن حضرت
ایستاده بود، که ناگهان در زدند، حضرت فرمودند: باز کنید در را برای عمّار مرد
پاک و پاکیزه، در را باز کردند، و عمّار داخل شد و سلام کرد بر رسول خدا صلی الله علیه و آله
حضرت به او خوشامد گفتند، سپس فرمودند: ای عمّار بزودی بعد از من در امت من
فتنه برپا می شود، بطوریکه شمشیر بروی هم می کشند، و بعضی بعض دیگر را
می کشند، چون چنین دیدی بر تو باد به آن مردی که در سمت راست من نشسته و
اشاره بحضرت امیر المؤمنین کردند، اگر دیدی تمام مردم جهان در یک مسیر حرکت
می کنند، و علی بن ابیطالب بتنهائی در مسیر دیگر حرکت می کند، تواز مسیر علی
حرکت کن، و مردم را رها کن، ای عمّار علی تو را در ضلالت و پستی وارد
نمی کند، و از راه هدایت تو را دور نمی نماید، ای عمّار متابعت از علی متابعت از
من، و متابعت از من متابعت از خداست.

۱۲- موفق بن احمد خوارزمی با اسناد متصل خود از ابی لیلی، قال

رسول الله صلی الله علیه و آله : سَتَكُونُ مِنْ بَعْدِي فِتْنَةٌ فِإِذَا كَانَ ذَلِكَ فَالزَمُوا عَلِيَّ بْنَ

ابیطالب، فَأِنَّهُ الْفَارُوقُ الْأَكْبَرُ الْفَاصِلُ بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ^۱.

حضرت رسول الله فرمودند: بزودی چون از دنیا بروم، فتنه‌ای در میان شما بر خواهد خاست، و در آن حال دست از علی بن ابیطالب ندارید، اوست جدا کننده بین حق و باطل، و فیصل دهنده بزرگ خدا.

۱۳- حموینی با اسناد خود از اعمش، از ابی وایل، از حذیفه قال: قال رسول الله ﷺ عَلِيُّ طَاعَتُهُ طَاعَتِي وَ مَعْصِيَتُهُ مَعْصِيَتِي .

حضرت رسول الله فرمودند اطاعت از علی اطاعت از من، و مخالفت با علی مخالفت با من است .

۱۴- از کتاب فردوس با اسناد خود از ابوسعید خدری، قال: قال رسول الله ﷺ تَفَرَّقَ أُمَّتِي فِرْقَتَيْنِ ، فَيَمْرُقُ بَيْنَهُمَا فِرْقَةٌ مَارِقَةٌ ، يُقْتَلُهَا أَوْلَى الطَّائِفَتَيْنِ بِالْحَقِّ .

حضرت رسول الله فرمودند: امت من بدو دسته افتراق پیدا نموده و از هم جدا می‌شوند، یک دسته از دین خارج می‌شوند و آنها را آن دسته دیگر که حقند می‌کشند.

۱۵- عامر شعبی که از نواصب، و از منحرفین از امیرالمؤمنین است، از عروة بن زبیر از ابوبکر روایت می‌کند که: سمعت رسول الله يقول: الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ وَعَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ .

حضرت رسول فرمودند: حق با علی است و علی با حق است.

اینها روایاتی بود که در «غایة المرام» از طریق اهل تسنن بیان شده است و از طریق شیعه یازده روایت نقل شده است که ما بذکر یکی از آنها اکتفا می‌کنیم.

ابن بابویه با اسناد متصل خود نقل می‌کند از عبد الحمید	عبادت عطا از
اعرج، از عطا که می‌گوید: عبد الله بن عباس مریض بود، و	عبد الله بن عباس
ضعف او را گرفته بود، ما برای عیادت او بطائف رفتیم، و بر او	و مذاکره درباره
سلام نموده، و نشستیم.	خلافت علی بن
	ابیطالب علیه السلام

۱- ینابیع المودة ص ۸۲ این روایت را با کمی تغییر از اصابة روایت می‌کند گوید: و فی کتاب الاصابة، ابولیلی الغفاری قال: سمعت رسول الله يقول: تكون من بعدی فتنة فاذا كان ذلك فالزموا علی بن ابیطالب، فانه اول من آمن بی، و اول من یصافحنی یوم القیامة، وهو الصدیق الاکبر، وهو فاروق هذه الامة، و هو یعسوب المؤمنین، و المال یعسوب المنافقین .

گفت: ای عطا، افرادی که با تو آمده‌اند چه کسانی‌اند؟
گفتم: ای آقای من! از شیوخ و محترمین این شهر هستند! و از ایشانست
عبدالله بن سلمه بن مریم الطائفی، و عماره بن الاجلح و ثابت بن مالک، همینطور
مرتّباً من یکایک از آنها را معرفی نمودم.

پس از آن همه آنها بجلو آمده و گفتند: ای پسر عم رسول خدا، تو بشرف
صحبت رسول خدا رسیده! و از آن حضرت آنچه باید بشنوی شنیدی! برای مایان کن
از سر اختلاف این امت، چرا دسته‌ای علی را مقدم می‌دارند بر غیر او، و دسته‌ای دگر
او را بعد از سه خلیفه قبول دارند

قال: فتنفس ابن عباس، فقال سمعت رسول الله ﷺ يقول: عَلِيُّ مَعَ
الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ، وَهُوَ الْإِمَامُ وَالْخَلِيفَةُ بَعْدِي، فَمَنْ تَمَسَّكَ بِهِ فَازَ وَنَجَا، وَ
مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهُ ضَلَّ وَغَوَى، يَلِي تَكْفِينِي وَغَسَلِي، وَيَقْضِي دِينِي، وَ أَبُو سِبْطِي
الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ؛ وَ مَنْ صُلِبَ الْحُسَيْنَ يَخْرُجُ الْإِثْمَةُ التَّسْعَةَ وَمِنَّا مَهْدِيٌّ هَذِهِ
الْأُمَّة.

عطا می‌گوید ابن عباس نفس عمیقی کشید و گفت: که از رسول خدا
شنیدم که می‌فرمود: علی با حق است و حق با علی است، و اوست امام و جانشین
بعد از من، کسی که بدو تمسک جوید، نجات می‌یابد، و رستگار می‌شود، و کسی که
از او تخلف ورزد گمراه می‌شود، و بهلاکت می‌رسد.

علی است که متکفل کفن نمودن، و غسل من می‌شود، اوست که دین مرا
ادا می‌کند، و پدر دوفرزند من حسن و حسین است و از صلب حسین خارج می‌شود
نه امام، و از آنهاست مهدی این امت.

در این وقت عبدالله بن سلمه حضرمی گفت: ای پسر عم رسول خدا ﷺ
چرا ما را بدین معارف پیش از این دلالت نمودی! ابن عباس گفت سوگند بخدا
آنچه را که از رسول خدا شنیدم ابلاغ کردم، و ادا کردم حق آنرا؛ وَ نَصَحْتُ لَكُمْ
وَلَكِنْ لَا تُحِبُّونَ النَّاصِحِينَ؛ و شما را نصیحت کردم و لیکن نصیحت کنندگان را
دوست ندارید.

ثُمَّ قَالَ: اتَّقُوا اللَّهَ عِبَادَ اللَّهِ تَقِيَّةً مَنِ اعْتَبَرَ تَمْهِيداً، وَ أَبْقَى فِي وَجَلٍ، وَ
كَمْشَ فِي مَهَلٍ، وَ رَغَبَ فِي طَلَبٍ، وَ هَرَبَ فِي هَرَبٍ فَأَعْمَلُوا لِآخِرَتِكُمْ قَبْلَ

حُلُولِ آجَالِكُمْ، وَتَمَسَّكُوا بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى مِنْ عِثْرَةِ نَبِيِّكُمْ، فَإِنِّي سَمِعْتُهُ يَقُولُ: مَنْ تَمَسَّكَ بِعِثْرَتِي مِنْ بَعْدِي كَانَ مِنَ الْفَائِزِينَ.

سپس گفت: ای بندگان خدا تقوی پیشه سازید، مانند تقوای کسی که جایگاه خود را درست می‌نماید، و محل آرامش و سکونت خود را آزمایش می‌کند، و خود را در خوف و خشیت نگاه می‌دارد، و با رفق و مدارا بسرعت ناقه خود را می‌دوشد، و بار خود را می‌بندد، و در طلب سعادت رغبت دارد، و از خوف‌گاه می‌گریزد، پس قبل از آنکه اجلهای شما فرا رسد، برای سفر آخرت خود عمل کنید، و بدست‌اویز محکم از عترت پیغمبر خود متمسک گردید.

حقاً من از پیغمبر خدا شنیدم که می‌فرمود: کسی که تمسک جوید بعترت من بعد از من از رستگاران خواهد بود؛ ثم یکی بکائنات شدیداً سپس ابن عباس گریه فراوانی نمود: جمعیتی که بودند از اوسئوال کردند چگونه گریه می‌کنی، در حالی که منزلت و مقام تو نزد رسول خدا است؟

ابن عباس گفت: ای عطا به دو چیز می‌گیریم: لهول المطلع و فراق الاحبة یکی برای خوف و خشیت از طلوع مقام جلال و عظمت خدا، و دیگری از مفارقت احبه و دوستان.

سپس آن جماعت از نزد او برخاستند و متفرق شدند.

در این حال گفت: ای عطا دست مرا بگیر، و مرا در صحن خانه ببر! من و سعید او را بلند کردیم، و بسوی حیاط منزل حرکت دادیم چون در صحن آمد دست خود را به آسمان بلند کرد و گفت: اَللّهُمَّ اِنِّى اَتَقَرَّبُ اِلَيْكَ بِمُحَمَّدٍ وَّ اَلِّ مُحَمَّدٍ، اَللّهُمَّ اِنِّى اَتَقَرَّبُ اِلَيْكَ بِمُوَالَاةِ الشَّيْخِ عَلِىِّ بْنِ اَبِىطَالِبٍ، فَمَا زَالَ يُكْرَرُهَا حَتَّى وَقَعَ عَلَى الْاَرْضِ، فَصَبَرْنَا عَلَيْهِ سَاعَةً ثُمَّ اَقَمْنَاهُ فَاِذَا هُوَ مَيِّتٌ رَحْمَةً اللّهِ عَلَيْهِ.

گفت بار پروردگارا! من بسوی تو بمحمد و آل محمد تقرب می‌جویم، بار پروردگارا! من بسوی تو بشیخ علی بن ابیطالب تقرب می‌جویم! و دائماً این جملات را تکرار می‌کرد، تا بروی زمین افتاد، ما ساعتی درنگ نموده و او را بحال خود گذاشتیم، و سپس او را از زمین بلند نمودیم دیدیم که رحلت نموده و برحمت خدا

پیوسته است.^۱

علّت مخالفت
معاندین با خلافت
امیر المؤمنین

باری اگر کسی بگوید: چطور با وجود این نصوصی که از حضرت رسول الله رسیده، و بسیاری از آنرا خود خلفای ثلاثه، و عائشه روایت کرده‌اند، و مقامات و درجات مولای متّقیان را اعتراف نموده‌اند، آنها خلافت را از آن حضرت گردانیدند، و

خود بمقام خلافت در جای امیرالمؤمنین نشستند، و بر منبر پیغمبر بالا رفتند؟
جواب همانست که خود رسول الله فرموده است، و سنّی‌ها نیز روایت کرده‌اند: **حُبُّكَ الشَّيْبُ يَعْمِي وَ يُصِمُّ**^۲

کسی که بچیزی محبت داشته باشد، و این محبت از روی احساسات باشد، و هوای نفس و قوای دنیّه در پیدایش او مؤثر باشد، آنکس را نسبت بغیر آن منظور و محبوبی که دارد، کور و کر می‌کند، یعنی غیر از آن هدف، چیزی نمی‌بیند، و سخنی غیر از آن نمی‌شنود.

بر ارباب ملل و نحل پوشیده نیست، و بر مطلعین بر سیر و تاریخ مکشوف است، که غضب مقام خلافت از خاندان رسول هیچ داعی، جز محبت حکومت و سروری بر مسلمین، و طلوع حسّ شخصیت طلبی نداشته است، و لذا تمام این احادیث و نصوص، با وجود آن غریزه مهلکه، کاری نمی‌کند، و در وقت اراده رسیدن بمنظور و هدف، تمام آنها را چون خس و خاشاک بطوفان بلا می‌دهد، و با مواجه شدن با مقصود از ستیزه نمودن با خاندان رسول خدا، و آتش زدن در خانه بضعه رسول خدا، و بیرون کشیدن مقام ولایت رابه مسجد، دریغ نکرده، و با شمشیر برهنه ادّعای تسلیم شدن، و بیعت نمودن، و گردن نهادن در برابر این تعدّیات را تحمیل می‌کند.

و این یک مسئله‌ایست که باید روی او دقّت نمود؛ مقام علم و ادراک به حقایق جداست، و مرحله خضوع نفس و انقیاد او نسبت بحقّ جداست.
بسیاری از کسانی که در چاه طبیعت و هوای گرفتارند، نه بعّلت جهل آنان

۱- غایة المرام ص ۵۴۱

در کتاب علی والوصیة از ص ۶۱ الی ص ۶۵ حدیثی را با اسناد مختلفه راجع بمعیت امیرالمؤمنین باحق و با قرآن آورده است.

۲- این حدیث را مسعودی در مروج الذهب ج ۲ ص ۳۰۲ روایت کرده است

بطریق صلاح می‌باشد، بلکه چه بسا دارای علم کافی هستند، و بسیار خوب زشت را از زیبا تشخیص می‌دهند، ولی در مقام عمل روی سیطره قوای نفسیه، و عدم انقیاد آنها نسبت بملکه عقل، و روی غلبه غرائز شهویّه، خود را در کام آن کردار زشت و ناپسند درمی‌آوردند.

لذا انبیاء و ائمه اطهار دعوتشان مبنی بر اصلاح نفس است، و خضوع و انقیاد در مقابل حق، خدای علیّ اعلیٰ فرمود:

قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّيْهَا وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّيْهَا

هیچ نفرمود فلاح مختص کسی است که روایت از پیغمبر بشنود، و بدبختی و خسران برای کسیکه نشنود، بلکه فرمود رستگاری برای کسی است که نفس خود را اصلاح کند، و زیان و خسران برای کسی که نفس خود را به تباهی آورد، و در طی طرق هلاک آزاد گذارد.

عمر بخوبی از مقام و منزلت و شخصیت مولا امیرالمؤمنین خبر داشت؛ روایاتی که از طریق سنت در این موضوع وارد شده، بسیار است که خود او اعتراف می‌نموده، و احادیثی را از رسول خدا نقل کرده است، ولی همانطور که ذکر شد تبعیت از حق، طهارت نفس، و صفای باطن، و انقیاد لازم دارد و این‌ها؟

علامه امینی گوید که حافظ دارقطنی و ابن عساکر تخریج این حدیث نموده‌اند که دو نفر نزد عمر بن خطاب آمدند، و از طلاق کنیز سؤال کردند که چند مرتبه می‌توان او را طلاق داد، تا حرام نشود، و دیگر نتوان او را بعقد جدیدی نیز در حباله نکاح درآورد.

عمر با آنها برخاست تا آنکه بمسجد آمده و در میان حلقه‌ای از جمعیت مرد اصلعی^۲ نشسته بود

عمر گفت ای اصلع در طلاق امة (یعنی کنیز) چه می‌گوئی؟

آن مرد سر خود را بسوی او بلند کرد و با دو انگشت سبابه و وسطی اشاره کرد.

عمر دانست که طلاق امة دو طلاق است و فوراً به آن دو مرد گفت تطلیقتان یعنی دو بار طلاق.

۱- سوره شمس : ۹۱- آیه ۱۰

۲- اصلع کسی است که جلوی سر او مو ندارد

یکی از آن دو گفت: سبحان الله ما نزد تو آمدیم، و تو امیرالمؤمنین و بزرگ آنها هستی! چگونه با ما آمدی تا در مقابل این مرد ایستادی! و از او سؤال کردی! و به اشاره او با دو انگشت خود اکتفا نمودی؟

عمر به آن دو گفت: آیا می دانید این مرد کیست؟

گفتند: نه گفت: این علی بن ابیطالب است أَشْهَدُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لَسَمِعْتُهُ وَهُوَ يَقُولُ: إِنَّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعَ، وَالْأَرْضِينَ السَّبْعَ، لَوْ وُضِعَا فِي كَفَّةٍ، ثُمَّ وُضِعَ إِيْمَانُ عَلِيٍّ فِي كَفَّةٍ لَرُجِحَ إِيْمَانُ عَلِيٍّ بِنِ ابِيطَالِبٍ.^۱

عمر به آن دو گفت: شهادت می دهم بر رسول خدا که از او شنیدم که درباره علی می فرمود: اگر آسمان های هفتگانه و زمین های هفت طبقه را در کفه ترازوی بگذارند، و سپس ایمان علی را در کفه دیگر بگذارند، هرآینه ایمان علی بن ابیطالب سنگین تر خواهد بود.

سپس علامه امینی گوید در حدیثی که زمخشری روایت کرده می گوید: آندو نفر به عمر گفتند: تو خلیفه مسلمین هستی و آمده ایم از تو سؤال کنیم! تو ما را پیش مرد دگری بردی، و از او سؤال نمودی، یکی از آن دو گفت: سوگند بخدا که ای عمر من دیگر با تو سخن نخواهم گفت:

عمر گفت: وای بر تو! می دانی این مرد که بود؟ او علی بن ابیطالب است الخ.

و این روایت را دارقطنی و ابن عساکر از حافظین نقل نموده اند، و نیز گنجی در کفایه ص ۱۲۹ روایت نموده و گفته است که هذا حَسَنٌ ثابت، این روایت، روایت خوب و قبول آن نزد علماء ثابت شده است.

و نیز از طریق رواة زمخشری، خوارزمی امام الحرمین در مناقب ص ۷۸ و سید علی همدانی شافعی در مودة القربی روایت کرده اند، و حدیث^۲ میزان و ترازو را از عمر، محب الدین طبری در کتاب ریاض النضره ج ۱ ص ۲۴۴ و صفوری در نزهة المجالس ج ۲ ص ۲۴۰ آورده اند.

۱- الغدير ج ۲ ص ۲۹۹

۲- یعنی فقط ذیل حدیث فوق را که جمله: لوان السوات السبع الخ بوده باشد

درس سیزدهم

معنای هدایت ائمه و شرایطی که هدایت کننده بسوی حق باید دارا باشد

درس سیزدهم

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ
الطَّاهِرِينَ وَ لَعْنَةُ اللهِ عَلَى اَعْدَائِهِمْ اَجْمَعِينَ
مِنَ الْاَنِّ اِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ وَ لَاحَوْلَ وَ
لَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ.
قال الله الحكيم في كتابه الكريم :

أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ^۱

در فصل قبل پیرامون این آیه مبارکه مفصلاً بحث شد، و نتیجه آن شد که هدایت کننده بسوی حقّ حتماً باید هدایتش بنفسه باشد نه بغير، و کسی که اهل شرک، یا گناه بوده و بغير هدایت یافته است، او امام نبوده، و نمی تواند مردم را بحق هدایت کند. چند نکته در اینجا ذکرش لازم است :

اول آنکه مراد از حقّ در این آیه شریفه همان معنی حقیقی است، نه معنی حقّی که به نحوی از انحاء، مبنی برتساهلات عرفیه درالسنه مردم رایج است، کما آنکه دیده می شود هدایت به حقّ را بهرکس که تکلم به حق کند نسبت می دهند، گرچه معتقد نباشد، یا معتقد باشد، و عمل نکند، یا عمل کند ولیکن نفسش به آن متحقق نشده باشد، و چه اینکه ذاتاً اهداء نیافته باشد، و هدایت او بغير باشد .

اینها هیچکدام هدایت به حقّ نیست و از باب مسامحات عرفیه براو هدایت به حقّ گفته می شود، بلکه هدایت به متن حقّ، همان ایصال به متن واقع است و فقط برای خدا و راه یافتگان به خدا، بدون واسطه و تخلّل غیر می باشد .

۱- سوره یونس ۱۰ - آیه ۳۵

دوم آنکه مراد از هدایت به حقّ در این آیه ایصال به مطلوب است؛ نه به معنی ارائه طریق بسوی خدا؛ چون بدیهی است که ارائه طریق از دست هر کس ساخته است، چه اینکه امام باشد یا نه، و چه اینکه ذاتاً خود راه یافته باشد، یا هدایت به غیر پیدا کرده باشد، یا آنکه اصلاً هدایت نیافته باشد، و خود گمراه باشد؛ در هر حال هدایت به معنای ارائه طریق از آنها ممکن است، ولی ایصال به متن واقع و حقّ و کمال هر موجود، اختصاص به هدایت شدگان بنفسه و هادیان الی الحقّ دارد.

سوم مراد از جمله «لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَى» آنست که هدایت به خود نیافته باشد، و این اعمّ است از آنکه اصلاً هدایت نیافته باشد و یا هدایت بالغیر یافته باشد؛ و دلیل بر عمومیت آنست که جمله «إِلَّا أَنْ يُهْدَى» که استثناء از جمله «لَا يَهْدِي» است با «أَنْ مُصَدَّرِيَه» آمده، و این جمله دلالت بر تحقق وقوع ندارد، به خلاف مصدر مضاف.

فرق است بین آنکه بگوئیم: اعجبنی ضربک یا آنکه بگوئیم: اعجبنی ان تضرب، در صورت اول اعجاب از نفس ضرب متحقّق در خارج است، و در صورت دوم اعجاب از امکان تحقّق ضرب است؛ و بر این مطلب شیخ عبدالقاهر در دلائل الاعجاز تنصیح نموده است.

و بنابراین چون جمله «إِلَّا أَنْ يُهْدَى» نمی فهماند این را که فعلاً هدایت بغیر شده است، بلکه می فهماند که گرچه بعداً ممکن باشد هدایت از ناحیه غیره او برسد؛ و معلوم است که هدایت از ناحیه غیر در صورت قبول هدایت خواهد بود؛ و اما اگر طبعاً قابل هدایت نباشد هدایت از غیر به او نخواهد رسید.

بنابراین جمله «لَا يَهْدِي» به عموم خود باقی بوده و معنایش چنین می شود: که هدایت بنفسه نشده باشد، چه آنکه اصلاً هدایت نیافته باشد یا قابل هدایت بوده و هدایت بالغیر یافته باشد.

و بالجمله امام کسی است که ذاتاً هدایت بحقّ یافته باشد، نه

هیچیک از دو دسته دیگر، و بنابراین امام کسی است که از ضلالت و معصیت مصون باشد، یعنی اولاً در تلقّی معارف الهیّه و الهامات رحمانیه اشتباه نکند و متن واقع در قلب او منعکس گردد، بدون نوسان و اضطراب، و دخالت نفس که آنرا به صورت دیگری جلوه داده، و تفسیر بنماید؛ و ثانیاً در ابلاغ احکام و هدایت

امام باید هدایت
بحق یافته باشد
و در آن سه شرط
است

مردم از نقطه نظر ظاهر و باطن در راه مستقیم آنها را حرکت دهد، سوم آنکه خود گرفتار ظلم به نفس و معصیت نباشد و این معانی را از دو جمله وَ جَعَلْنَا هُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ^۱ استفاده کردیم و نیز از ذیل آیه شریفه راجع به حضرت ابراهیم که تقاضای آنرا برای ذریه می‌کند، استفاده می‌شود که امامت به ستمگر و ظالم نمی‌رسد؛ چون ظالم در آیه، مطلق آمده است :

وَلَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ^۲

یعنی عهد من به کسانی که ظلم کرده باشند گرچه آن ظلم مختصر باشد نمی‌رسد؛ و برعکس به کسانی که به نحو مطلق ظالم نباشند خواهد رسید و این عین عصمت است .

امام کسی است که در تمام طول عمر خود گناه نکرده باشد، و کسی که گناه کوچکی گرچه در بعضی احیان از او سرزده باشد، یا ظلم و شرکی از او بروز کرده باشد، گرچه بعداً توبه نموده باشد، و اثر گناه از بین رفته باشد امام نخواهد بود. حضرت علامه طباطبائی مُدَّ ظِلَّةُ الْعَالِي در تفسیر این آیه شریفه فرماید: از بعضی از استادان ما راجع به دلالت این آیه شریفه بر عصمت امام چون سؤال شد، در جواب چنین فرمود: که مردم به حسب تقسیم عقلی از چهار دسته خارج نیستند، اول کسانی که در جمیع طول عمر ظالم باشند. دوم کسانی که در تمام طول عمر خود پاک و منزّه از گناه بوده، و لحظه‌ای ظلم نکرده باشند.

سوم کسانی که در اول عمر خود ظالم بوده، و در آخر عمر خود توبه نموده، و هدایت خدا به او رسیده باشد.

چهارم بعکس، کسانی که در اوّل عمر پاک و بی‌گناه بوده، ولی در آخر عمر خود مبتلای به معصیت و گناه شده‌اند.

حضرت ابراهیم شأنش أَجَلًا از آنستکه از خداوند سؤال کند که امامت را در قسم اول و چهارم قرار دهد، و هیچگاه چنین پیشنهادی از آن حضرت دیده نمی‌شود که برای کسی که در تمام مدت عمر یا در آخر آن دچار معصیت است

۱- سوره انبیاء ۲۱- آیه ۷۳

۲- سوره بقره ۲- آیه ۱۲۴

منصب امامت تقاضا نماید؛ می ماند دو صنف دیگر که مورد سؤال آن حضرت واقع شده اند، یکی آنکه در تمام عمر پاک و معصوم از گناه بوده، و دیگر آنکه در آخر عمر خود پاک و منزّه از گناه شده است.

از این دو صنف خدا می فرماید من عهد خود را به ظالمین از آنها نمی دهم، معلوم می شود که دسته ای که در اول عمر خود گناه کرده اند، گرچه در آخر عمر خود توبه نموده و هدایت الهی از آنها دستگیری نموده است، باز هم عنوان ظلم به نحو موجبه جزئیّه بر آنها منطبق است، و چون امامت به آنها داده نشود فقط می ماند یکدسته، و آن آنهاست که در تمام مدت عمر، منزّه از گناه بوده اند و این همان معنی عصمت است^۱ و^۲

بطور کلی از آنچه در این مباحث از آیات قرآن استدلال کردیم هفت مسئله از امتهات مسائل امامت که شیعه به آن قائل است و در آن اصرار دارد و حدّ مایز است بین آنها و بین سنی ها (که هیچ یک از آنها را در امام شرط نمی دانند) استنتاج گردیده است.

مسئله اول: امامت قابل انتخاب نیست بلکه مجعول است به

جعل الهی که توسط پیغمبر، یا امام قبلی، یا خود آن امام به نصوص و معجزات بر مردم معلوم می شود، زیرا اولاً چنانکه گفتیم این منصب را خداوند در قرآن مجید به عنوان جعل و

مسئله ۱
امامت قابل
انتخاب نیست

انتصاب الهی معرفی می کند چنانکه گوید :

قَالَ اِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ اِمَامًا^۳ و گوید :

وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ اُمَّةً يَهْدُونَ بِاَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا^۴ و گوید :

وَجَعَلْنَا هُمْ اُمَّةً يَهْدُونَ بِاَمْرِنَا وَاَوْحَيْنَا اِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ^۵ در تمام این

آیاتی که منصب امامت را ذکر کرده است عنوان جعل الهی را آورده است.

۱- المیزان ج ۱ ص ۲۷۷

۲- نظیر این استدلال را قاضی نورالله در احقاق الحق ج ۲ ص ۳۹۶ با تقریب دیگری می نماید.

۳- سوره بقره: ۲ آیه ۱۲۴

۴- سوره السجده: ۳۲ آیه ۲۴

۵- سوره انبیاء: ۲۱ آیه ۷۳

ثانیاً امامت قوه الهیه‌ای است در نفس امام که با آن بر ملکوت و نفوس اشیاء اطلاع حاصل نموده، و بر آنها سیطره پیدا می‌نماید، چنانکه از جمله «یهدون بامرنا» استفاده شد؛ و این قوه در هر که باشد امام است و در هر که نباشد امام نیست. دست انتخاب را در آن بهره‌ای نیست، نه از جهت آنکه بگوئیم: چون مردم از ملکوت و مقام عصمت خبر ندارند، امام رانمی‌توانند بشناسند، و بنابراین انتخاب آنان صحیح نیست، بلکه اگر فرض کنیم تمام مردم بر ملکوت و روح اشیاء نیز اطلاع حاصل کنند و خدا به آنها نوری دهد که بتوانند با آن مقام عصمت را تشخیص دهند در عین حال نیز امامت قابل انتخاب نیست، چون همانطوریکه گفتیم امامت یک ملکه الهیه و یک قوه قدسیه است که در نفس امام در خارج موجود است، و معنی ندارد که بگوئیم انسان موجود خارجی را انتخاب کند؛ موجود خارجی هست، و با انتخاب انسان، هست نمی‌شود.

آیا صحیح است عالمی که دارای ملکه استنباط احکام گردیده است بگوئیم ما اجتهاد او را انتخاب می‌کنیم؟ یا به پهلوانی که گوی مسابقه را ربوده و قدرت در بدن او فعلیت یافته بگوئیم ما زور و قوت او را انتخاب می‌کنیم؟ یا به کسی که قرآن مجید را حفظ نموده است بگوئیم، محافظ او را انتخاب می‌کنیم؟ ابداً چنین سخنی درست نیست.

انتخاب در امور اعتباریه‌ای است که در وراثت بدست اعتبار و انتخاب است، با انتخاب هست می‌شود و با عدم انتخاب نابود می‌گردد، و اما در امور تکوینیّه و واقعیه‌ای که قبل از مرحله انتخاب بود و هستی دارد، ابداً انتخاب را در آن مجال نیست

مسئله دوم: امام حتماً باید معصوم باشد به عصمت حضرت باری جلّ و عزّ؛ در این باب از آیات «لَا يَنْالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» و جمله «یهدون بامرنا» و جمله «و أوحينا إليهم فعل الخيرات» استنتاجاتی نمودیم، و معلوم شد که امام چون

مسئله ۲
امام حتماً
باید معصوم باشد

از جمیع مراحل نفس عبور نموده است، و به هستی حضرت حق متحقق شده، و در وجود او اراده و مشیت حق بدون دخالت نفس اماره حکم فرماست، و فعل او نفس وحی خدا قرار گرفته است، لذا آن امام معصوم و منزّه از هرگونه آلیشهای نفس است و این معنی عصمت است، و نیز از آیه:

فَأَنَّهُ يَسْأَلُكَ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا^۱

استفاده مصونیت و عصمت نمودیم، بطوریکه بسیار روشن و واضح، آیات قرآن این حقیقت را رسانیده است.

مسئله سوم: امام حتماً باید مؤید من عندالله باشد، یعنی علوم و ادراکات او بوسیله یقین و الهامات غیبیه در نفس او صورت گیرد، و خداوند متکفل امور او گردد، و این نیز از جمله و اَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ^۲ و از جمله لَمَّا صَبَرُوا وَ كَانُوا بآيَاتِنَا يوقنون، و از جمله یهدونَ بامرنا^۳ استفاده شد؛ چون لازمه امامت دارا بودن مقام یقین است و مقام یقین همانطور که ذکر شد بدون انکشاف ملکوت و حقیقت اشیاء میسر نیست، بنابراین با انکشاف ملکوت و هدایت بامرالله خداوند هر لحظه او را تأیید می کند

مسئله چهارم: زمین و تمام افرادی که در او هستند، در هر زمان دارای امام است، و هیچگاه زمین از حجت خدا خالی نیست، این موضوع نیز از آیه:

يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ^۴ استفاده شد؛ چون خداوند تمام افراد بنی آدم را بوسیله امامشان در روز بازپسین به حشر می خواند، بنابراین هیچ فردی از افراد بشر نیست مگر آنکه امام دارد، و هیچگاه فردی در روی زمین بدون امام یافت نمی شود، کما آنکه در روایات بسیار وارد است که چنانچه در روی زمین هیچگاه نباشد مگر دو نفر، حتماً یکی از آنها امام دیگری خواهد بود و اگر یافت نشود مگر یکنفر همان کس امام خواهد بود.

مسئله پنجم: امام به تمام اعمال، و گفتار، و رویه و ملکات بندگان خدا علم دارد و هیچ علمی از نظر امام مخفی نیست. در این موضوع نیز بحثهای گذشته از آیات قرآن این

۱- سوره جن : ۷۲- آیه ۲۷

۲- سوره انبیاء : ۲۱- آیه ۷۳

۳- سوره سجده : ۳۲- آیه ۲۴

۴- سوره اسراء : ۱۷- آیه ۷۱

معنی را رسانید، چون امام سیطره بر نفوس و ملکوت موجودات دارد، وبا وجود این ملکه، تمام ارواح و نفوس و جان اعمال در مشهد امام و حضور ولایت است، همچنانکه موجودات عالم طبیعت در نزد شخص بینا مشهود، و در نزد شخص نایبنا غائب است.

در نزد افرادی که به مرحله امامت هنوز نرسیده اند گرچه ملکوت بسیاری از اعمال و اقوال و نفوس منکشف گردد، و در اثر تقوی و عبادت و مخالفت و مجاهدت با نفس امّاره تا اندازه ای این معنی روشن شود؛ ولی سیطره کلی به تمام ارواح و نفوس و هدایت آنان هر یک را به نوبه و به قدر ظرفیت خود به کمال خود نخواهد بود؛ ولی همین درجه از روشنائی همان روشنائی چشم قلب است، که در سایر افراد نیست، لیکن در امام این چشم به اندازه ای قوی و تیزبین شده است که چیزی از ملکوت در هر آن و هر مکان از او مخفی نیست.

مسئله ششم: امام به جمیع اموری که بندگان در امر معاش یا در امر معاد بدو محتاجند عالم است، چون بنا بر فرض، امام نفوس را از ملکوت آنان هدایت بحق می کند؛ و آنانرا به کمال خود می رساند؛ بنابراین چگونه ممکن است که خود او نسبت به مایحتاج عباد در امور تکاملی آنها جاهل باشد، و این خاصه نیز از آیات قرآن که یَهْدُونَ بِأَمْرِنَا، و افضلیت مقام امامت از تبوت طبق مفاد خطاب حضرت حقّ به ابراهیم خلیل روشن شد.

و علاوه چون فعل و قول امام منطبق بر حق به تمام معنی الکلمه است، و در مقام عبودیت و تقرب، امام پا به مرحله ای گذارده، که خود خدا در وجود او آمروناهی خواهد بود، و فعل امام عین وحی خداست، بنابراین همانطور که بر خدا مایحتاج عباد پوشیده نیست، بر امام که مجالی اتمّ و مجرای کامله افاضات حضرت احدیت به موجودات است، این امر مخفی نیست؛ بلکه علم امام عین علم خدا بوده و تفاوتی در اصل معنی وجود ندارد.

مسئله هفتم: امام از تمام افراد بشر در فضائل نفسیه، و ملکات الهیه بالاتر بوده، و محالست که شخصی از امام در محاسن اخلاق و ملکات انسانی بهتر باشد؛ چون بنا بر فرض، راه خدا از راه ملکات و صفات نفس است، و چون امام در این مرحله از

مسئله ۶
علم امام به
نیازهای بندگان

مسئله ۷
افضلیت امام از
افراد بشر در
کمالات نفسانیّه

سایر افراد بالاتر است؛ لذا آنها را از راه ملکوت بحق هدایت می‌کند؛ در این صورت اگر دو نفر پیدا شوند که در این معنی یکی از دیگری بالاتر باشد، حتماً شخص برتر امام دیگری خواهد بود، چون آنکه افق ملکوت و نفسش روشتر است؛ طبعاً می‌تواند شخص دیگری را که در آن افق نیست به منزل و محل خود دعوت کند، و در این صورت امام اوست.

به خلاف عکس که شخص ضعیف نمی‌تواند قوی را حرکت دهد، و بار او را متحمل گردد. این هفت مسئله از اصول مسائل امامت است و سایر مسائل متفرع بر این مسائل است.

راجع به فضیلت علی بن ابیطالب امیرالمؤمنین علیه الصلوة
افضلیت
امیرالمؤمنین در
جمع فضائل نفسیه
و السلام، از جمع افراد بشر، غیر از حضرت ختمی مرتبت،
جای شبهه و تردید نیست؛ دوست و دشمن به این حقیقت
معترفند، گذشته از ظهوراتی که از آن حضرت در مدت بیست و
سه سال حیات رسول خدا، و مدت سی سال بعد از رحلت آن حضرت سرزده است.
در فنون مختلف علوم، و حل مسائل غامضه ریاضی، و قضاء بحق، و علو
نفس، و ایثار، و اتصال به حرم خدا، و منجذب شدن به جذبات الهیه، و ادراک
حقائق و معارف کلیه معنویه الهیه، و عبور از تمام مراحل نفس و آثار او، و سبقت در
اسلام، و هجرت، و جهاد؛

و گذشته از احادیثی که از رسول خدا روایت شده، و افضلیت آن حضرت را
به معنای تضمینی یا التزامی می‌رساند، مثل حدیث اَنْتَ مِثِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ
مُوسَى وَ مِثْلَ اِنْ عَلِيًّا وَ زَيْرِي، وَ وَصِيِّي، وَ وَارِثِي، وَ اَخِي فِي الدُّنْيَا وَ الْاٰخِرَةِ، وَ
خَلِيفَتِي مِنْ بَعْدِي، وَ وَاكُلُّ مُؤْمِنٍ مِنْ بَعْدِي، وَ اِنْ عَلِيًّا اَمِيْرَ الْمُؤْمِنِيْنَ، وَ
سَيِّدَ الْمُسْلِمِيْنَ وَ يَعْسُوبُ الْمُؤْمِنِيْنَ، وَ قَائِدُ الْعُرِّ الْمُحَجَّلِيْنَ، وَ هُوَ الصِّدِّيقُ الْاَكْبَرُ، وَ
الْفَارُوقُ الْاَكْبَرُ، وَ عَالِمُ هَذِهِ الْاُمَّةِ، وَ ذُو قَرْنَيْهَا

و گذشته از حدیث اَنَا مَدِيْنَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِيٌّ بَابُهَا احادیث دیگری در علم آن
حضرت،

و گذشته از احادیثی که مستفیضاً وارد شده، و دلالت دارد بر آنکه آن
حضرت حکم نفس رسول خدا را داشته‌اند،

و گذشته از احادیثی که می‌رساند آن حضرت دارای فضائل اختصاصی بوده‌اند؛ بآنکه هریک از اینها به تنهایی دلالت بر افضلیت آن حضرت بر سایر ائمت دارد از همه اینها گذشته روایاتی بسیار از طریق شیعه و اهل بیت، و نیز از طریق عامه راجع به افضلیت آن حضرت از امت بلکه از جمیع افراد بشر، بلکه از انبیاء و مرسلین، از حضرت رسول اکرم ﷺ وارد شده است که به معنای مطابقی دلالت بر افضلیت آن امام معصوم دارد.

شیخ حافظ سلیمان بن ابراهیم قندوزی حنفی از کتاب «مودة القربی» تألیف سید علی شافعی روایت کند از عطاء قال: سئلت عائشة عن علی.

قال: ذلك خیر البشر لا یشک فیہ الا کافر^۱ عطاء
 علی
 می‌گوید: از عائشه سؤال کردم از علی گفت: که او بهترین
 افراد بشر است و در این موضوع کسی شک نمی‌کند مگر آنکه
 آن کافر است و منکر
 کافر شده باشد.

و از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کند؛ که حضرت رسول الله فرمودند: یا علی، أنت خیر البشر، ما شک فیہ الا کافر^۲، ای علی تو بهترین افراد بشر هستی، در این مطلب شک نمی‌کند مگر کافر.

و از حذیفه روایت کند که انه قال: علی خیر البشر و من ابی فقد کفر^۳
 و از حذیفه گفت علی بهترین بشر است، و کسیکه در این موضوع ابا کند و نخواهد قبول نماید به تحقیق که کافر است.

و از جابر بن عبدالله انصاری روایت کند که رسول خدا فرمود: علی خیر البشر، من شک فیہ فقد کفر علی بهترین فرد از افراد بشر است، کسیکه شک کند حقاً روی حق را پوشانیده و کفر ورزیده است.

و نیز از ام‌هانی دختر حضرت ابوطالب که خواهر امیرالمؤمنین علیه السلام است روایت کند: که رسول خدا فرمود: أفضل البریة عند الله من نام فی قبره، و لم یشک فی علی و ذریته اگهم خیر البریة^۴ بهترین افراد مردم در نزد خدا کسی است که در قبرش بخوابد و هیچ شک در دلش نباشد که بهترین افراد بشر علی و ذریه اوست.

۱ و ۲ و ۳ - ینابیع المودة ص ۲۴۶

۴ و ۵ - ینابیع المودة ص ۲۴۷

و از امام باقر محمد بن علی از پدران علیه السلام روایت کرده است: که
سئل رسول الله ﷺ عَنْ خَيْرِ النَّاسِ؛ فَقَالَ: خَيْرُهَا، وَأَتْقَاهَا، وَأَفْضَلُهَا، وَ
أَقْرَبُهَا إِلَى الْجَنَّةِ أَقْرَبُهَا مِنِّي وَلَا أَثَقَى وَلَا أَقْرَبَ إِلَيَّ مِنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ^۱
از رسول الله ﷺ سؤال کردند: بهترین افراد بشر کیست؟ حضرت
فرمودند: بهترین آنها، و پرهیزگارترین آنها، و با فضیلت ترین آنها، و نزدیکترین
آنها به بهشت کسی است که به من نزدیکتر بوده باشد، و پرهیزگارتر و نزدیکتر به من
نیست مگر علی بن ابیطالب.

روایات
معراجیه داله
بر ولایت
امیرالمؤمنین

و نیز از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کند که قال قال رسول
الله ﷺ إِي رَأَيْتُ اسْمَكَ مَقْرُونًا بِاسْمِي فِي أَرْبَعَةِ
مَوَاطِنَ،

فَلَمَّا بَلَغْتَ الْبَيْتَ الْمَقْدَسَ فِي مِعْرَاجِي إِلَى
السَّمَاءِ، وَجَدْتُ عَلِيَّ صَخْرَةً بِهَا: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، أَيَّدْتُهُ بِعَلِيِّ
وَزِيرِهِ، وَلَمَّا انْتَهَيْتُ إِلَى سِدْرَةِ الْمُنتَهَى وَجَدْتُ عَلَيْهَا: إِي أَنَا اللَّهُ، لَا إِلَهَ إِلَّا
أَنَا وَحْدِي، مُحَمَّدٌ صَفْوَتِي مِنْ خَلْقِي، أَيَّدْتُهُ بِعَلِيِّ وَزِيرِهِ، وَ نَصَرْتُهُ بِهِ.
وَلَمَّا انْتَهَيْتُ إِلَى عَرْشِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، فَوَجَدْتُ مَكْتُوبًا عَلَيَّ قَوَائِمِهِ: إِي
أَنَا اللَّهُ، لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا، مُحَمَّدٌ حَبِيبِي مِنْ خَلْقِي، أَيَّدْتُهُ بِعَلِيِّ وَزِيرِهِ، وَ نَصَرْتُهُ بِهِ.
فَلَمَّا وَصَلْتُ الْجَنَّةَ وَجَدْتُ مَكْتُوبًا عَلَيَّ بِأَبِ الْجَنَّةِ: لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا، وَ
مُحَمَّدٌ حَبِيبِي مِنْ خَلْقِي، أَيَّدْتُهُ بِعَلِيِّ وَزِيرِهِ، وَ نَصَرْتُهُ بِهِ^۲

حضرت رسول اکرم به امیرالمؤمنین فرمودند: ای علی من در چهار مقام اسم تو
را مقرون به اسم خود دیدم.

چون مرا به سوی آسمان به معراج می بردند، همینکه به بیت المقدس رسیدم
در روی صخره آن این جملات بود: نیست معبودی مگر خدا، محمداست رسول
خدا، او را تأیید کردم به علی که وزیر اوست.

۱- ینابیع المودة ص ۲۴۷

۲- ینابیع المودة ص ۲۵۶ و الغدير نقلا از کتاب مودة القربى ج ۲ ص ۵۱

و چون به سدرۃالمتنهی رسیدم، بر آن دیدم این کلمات را: نیست معبودی مگر من، به تنهایی، محمد است برگزیده از میان آفریده‌های من، من او را تأیید کردم به علیّ وزیر او، او را به علیّ یاری نمودم.

و چون به عرش خداوند ربّ العالمین رسیدم دیدم: بر پایه‌های آن نوشته بود، من خدای هستم، هیچ معبودی نیست جز من، محمد است حبیب من، از میان بندگان من او را تأیید کردم به علیّ وزیر او، و او را به علیّ یاری نمودم. و چون به بهشت رسیدم دیدم بر در بهشت نوشته بود: نیست معبودی مگر من، محمد است حبیب من، از میان مخلوقات من، او را تأیید کردم به علیّ وزیر او، و او را به علیّ نصرت دادم.

بیانات جبرئیل و خوارزمی ابوالمؤید^۱ موفق بن احمد با اسناد متصل خود از بصورت دحیه اعمش از سعید بن جبیر از ابن عباس روایت می‌کند: که رسول خدا در خانه خود بودند، صبح زود قبل از آنکه کسی خدمت ولایت آن حضرت برسد، علی بن ابیطالب به خانه حضرت رفت، و داخل خانه شد، و دید که حضرت رسول الله در صحن خانه خوابیده و سر خود را در دامان دحیه بن خلیفه کلبی گذارده است (دحیه کلبی مردی بود در مدینه بسیار زیبا و خوش منظر، غالباً که جبرائیل امین بر حضرت به صورت ظاهر می‌شد به صورت دحیه کلبی بر اصحاب آن حضرت نمودار می‌شد) امیرالمؤمنین گفت: سلام بر تو ای دحیه! حال رسول خدا چطور است؟ دحیه گفت: ای برادر رسول خدا به خیر است.

حضرت امیرالمؤمنین او را دعا نموده و گفتند:

جَزَاكَ اللَّهُ عَنَّا خَيْرًا أَهْلَ الْبَيْتِ أَي دَحِيهَ بِهِ پَسَ اِیْنِ خِدْمَتِیْ كِهَ مِی كُنِیْ خِدَاوَنِد تُو رَا اَز مَا اِهْلَ الْبَیْتِ جَزَایِ خَیْرِی بَدِهَد.

دحیه عرض کرد: من خیلی تو را دوست دارم و برای تو در نزد من مدح و تمجیدی است که می‌خواهم به حضورت تقدیم دارم:

أَنْتَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ، وَ قَائِدُ الْعُرِّ الْمَحْجَلِينَ، وَ أَنْتَ سَيِّدُ وُلْدِ آدَمَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، مَا خَلَا النَّبِيِّنَ وَ الْمُرْسَلِينَ، لِيُؤَاؤَ الْحَمْدَ بِبَيْدِكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، تَنْزِفُ أَنْتَ وَ

شَيْعَتُكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَى الْجَنَّةِ مَعَ مُحَمَّدٍ وَ حِزْبِهِ إِلَى الْجَنَانِ زَفَاءً زَفَاءً، وَقَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَوَلَّاهُ وَ حَسِرَ مَنْ تَخَلَّاهُ فَبِحُبِّ مُحَمَّدٍ حُبُّوكَ، وَ مَبْعُضُوكَ لَنْ تَتَأَلَّهُمْ شَفَاعَةُ مُحَمَّدٍ.

تو امیر مؤمنان هستی! و پیشوای فروزنده چهرگان در غرفه‌های بهشت، و تو آقا و بزرگ فرزندان آدمی در روز قیامت، حتی پیغمبران و مرسلین؛ پرچم حمد در روز باز پسین به دست توست. تو و شیعیان تو را در روز قیامت مانند عروسی را که به حجله برند، بسوی بهشت با محمد و حزبش بسوی جنت دسته‌دسته می‌برند، فلاح و رستگاری مختص کسی است که تولای تو را داشته باشد و دست از تو بردارد و بال و خسران مختص کسی است که تو را تنها بگذارد و دست از تو بدارد. پس به محبت محمد تو را دوست دارند، و شفاعت محمد شامل حال افرادی که بغض تو را در دل می‌پرورند نخواهد شد.

سپس دحیه گفت: ای علی به من نزدیک شو! ای برگزیده خدا! امیرالمؤمنین نزدیک او شد، و دحیه سر حضرت رسول الله را از دامان خود برداشت، و در دامان امیرالمؤمنین گذارد.

در این حال حضرت رسول الله گفتند: ای علی این همه چه بود! امیرالمؤمنین عرض کرد یا رسول الله داستان از این قرار بود، و تمام خصوصیات ورود و گفتگوی با دحیه را عرض کرد. حضرت فرمودند: ای علی آن دحیه نبود، جبرئیل بود، تو را به همان اسمی که خدا برای تو گذارده نام برد، اوست که محبت تو را در دل‌های مؤمنین، و خوف از تو را در دل‌های کافرین قرار می‌دهد.^۱

احادیثی که دلالت دارد بر افضلیت امیرالمؤمنین علیه السلام به عنوان خیر الوصیین، و سید ولد آدم، و امثال ذلک از رسول خدا بسیار است. ما برای نمونه از طریق عامه به این چند روایت اکتفا نمودیم. بنابراین طبق مسائل هفتگانه سابق، مقام امامت مختص به آن حضرت است که با قاطعیتی هر چه بیشتر، مردم را به راه خدا دعوت می‌کرد، و در فعل و گفتار از او پیشمانی و

مسائل هفتگانه
امامت در
امیرالمؤمنین علیه السلام
متحقق بود

شک و حیرت و جهل و ندامت دیده نشد.

امام چون بر ملکوت احاطه دارد هیچوقت اشتباه نمی‌کند، و چون فعل او فعل حق است دچار تردید و تحیر نمی‌شود، و در کرده خود پشیمان و نادم نمی‌گردد؛ چون خدا در کار خود تحیر و ندامت ندارد.

افرادی که ندامت و پشیمانی پیدا می‌کنند، راجع به جهل آنها هنگام عمل است که جهتی از جهات در نزد آنها پسندیده بنظر می‌رسد، و بلا درنگ مبادرت به آن عمل می‌کنند، و سپس که نقاط ضعف و تاریکی برای آنها روشن شد، که در حین عمل مخفی بوده است، نادم و پشیمان می‌گردند.

مرد حق پشیمان نمی‌شود، هیچگاه دیده نشده است که امام از فعل خود اظهار پشیمانی کند، و این علامت صحت عمل و اتقان آنست، و علاوه امام در هر موضوعی با قاطعیت، و وظیفه مردم را تعیین می‌کند، نه آنکه از امروز به فردا محول کند، یا با مشورت و مطالعه و تأنی و تروی حقیقت بر او مکشوف گردد، بلکه چون آئینه، حقائق در مقابل او نمودار است، و بلا درنگ پاسخ می‌گوید.

عمر در بسیاری از موضوعات در جواب مسائل احکام بسیار عادی در می‌ماند؛ از امیر المؤمنین علیه السلام از بعضی مسائل سؤال می‌نمودند که ریاضی دانان باید برای بدست آوردن جواب آن اعمال قواعد ریاضی بنمایند، آن حضرت بلا درنگ پاسخ می‌داد، آیدارای مغز الکترونی بود؟ ماشینهای الکترونی نیز نمی‌توانند از حل مسائل بسطیه تجاوز کنند، ولی آن حضرت بدو پاسخ می‌داد، گویا جواب مسئله مانند آفتاب در نزد او هویدا و روشن بوده است.

در بسیاری از مسائل قضاء که احتیاج به حل مسئله ریاضی نداشت ابوبکر است آن حضرت فوراً پاسخ داده است.

ابوبکر چند بار از خلافت خود اظهار پشیمانی نمود.

کراراً گفت: أَقِيلُونِي، أَقِيلُونِي، وَ لَسْتُ بِخَيْرِكُمْ^۱

بار خلافت را از گردن من بردارید من بهترین افراد شما نیستم!

باید به او گفت: اگر خلافت را که ربودی به امر خدا بود، چگونه

می‌خواهی رها کنی؟ و اگر به امر خدا نبود چگونه ربودی؟

۱- در جلد دوم همین کتاب از این حدیث سخن می‌رود، و نیز در الغدیر ج ۵ ص ۳۶۸ عین عبارت فوق را از الصواعق المحرقة ص ۳۰ نقل می‌کند.

اینجاست که مانند کلاف سردرگم متحیر و سرگردان می شود، چون قدرت تحمل این بار را ندارد از طرفی، و از طرف دیگر هم دلش نمی آید که بگذارد تا صاحبش بردارد کظلمات فی بحر لُجی، یعشاه موج من فوقه موج، من فوقه سحاب، ظلمات بعضها فوق بعض إذا أخرج يده لم يكد يراها، و من لم يجعل الله له نوراً فما له من نور^۱

ابوبکر پس از بیعت در سقیفه، روز دیگر بر منبر رسول خدا در مسجد پیغمبر بالا رفت، و ضمن خطبه گفت: أَيُّهَا النَّاسُ، فَإِنِّي قَدْ وُئِيتُ عَلَيْكُمْ، وَ لَسْتُ بِخَيْرِكُمْ، فَإِن أَحْسَنْتُمْ فَأَعِينُونِي، وَإِن أَسَأْتُ فَتَقْوْمُونِي^۲. . . . أَطِيعُونِي مَا أَطَعْتُ اللَّهَ، وَ إِذَا عَصَيْتُمُ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ، فَلِطَاعَةِ لِي عَلَيْكُمْ^۳.

ای مردم من سرپرستی و صاحب اختیاری شما را بدست گرفته ام، و بهترین شما نیستم؛ اگر در این تولیت کار خوب کردم مرا کمک کنید، و اگر بدی کردم شما مرا راست کنید.

تا آنکه گوید: مرا اطاعت کنید تا هنگامیکه من خدا را اطاعت کردم، و زمانیکه مخالفت خدا و رسول خدا را نمودم مرا بر شما طاعتی نیست.

و طبری گوید: چون ابوبکر در میان مردم شروع به خطبه کرد گفت: أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا أَنَا مِثْلُكُمْ، وَ إِنِّي لَا أَدْرِي لِعَلَّكُمْ سَتُكَلِّفُونَ مَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُطِيقُ، إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى مُحَمَّدًا عَلَى الْعَالَمِينَ، وَ عَصَمَهُ مِنَ الْآفَاتِ، وَ إِنَّمَا أَنَا مُتَّبِعٌ، وَ لَسْتُ بِمُبْتَدِعٍ، فَإِنِ اسْتَقَمْتُ فَتَابِعُونِي وَ إِن زُغْتُ فَتَقْوْمُونِي، تا آنکه گوید: وَ إِن لِي شَيْطَانًا يَعْتَرِينِي فَإِذَا أَتَانِي فَاجْتَنِبُونِي^۴.

گفت: ای مردم من مثل شما هستم، و من نمی دانم شاید شما تکالیف مهمی را از من بخواهید، آن چیزهایی که فقط رسول خدا طاعت آنرا داشت، خداوند

۱- سوره نور ۲۴- آیه ۴۰

۲- تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۱۲۷ و شرح النهج ج ۲ ص ۸ و زادایضاً: ان لی شیطاناً یعتزینی فایاکم و ایای اذا غضبت لأوثرفی اشعارکم، و دائره المعارف فریدو جدی ج ۲ ص ۳۰۰

۳- سیره ابن هشام ج ۴ ص ۱۰۷۵

۴- تاریخ طبری ج ۲ ص ۴۶۰

محمّدرابرجهانیان برگزید، و او را از آفات مصون داشت ولکن من تابع شریعت هستم، نه آنکه از پیش از خود چیزی آورده باشم، اگر در این وظیفه ریاست و خلافت مسلمین درست رفتار کردم، از من پیروی کنید! و اگر منحرف شدم مرا راست کنید!

تا آنکه گوید: و به تحقیق که برای من شیطانی است که مرا فرو می‌گیرد،
 پنج ایراد هروقت که آن شیطان به سراغ من آمد شما از من اجتناب کنید.^۱
 درست در این فقرات ملاحظه شود که چقدر با ترس و جبن بر
 خطبه ابوبکر سخن می‌گوید:

ایراد اول: اولاً می‌گوید: من بهترین شما نیستم، باید به او
 گفت بنابراین چرا خلافت را متصدی گشتی، و این امر رابه بهترین مردم، وجود
 مقدس مولی الموالی با آنهمه نصوص صریحه از صاحب شریعت بر افضلیت او
 نسپردی؟ و چرا خواستی امام افضل و اعلم از خود گردی؟ چگونه راضی شدی که
 امیرالمؤمنین ناموس اکبر الهی و گنجینه اسرار و معارف حق، و نفس رسول خدا رابه
 پیروی از خود بخوانی؟ چگونه خواستی از او بیعت بگیری و او را در مقابل امر و نهی
 خودت تسلیم بلاقید و شرط بنمائی؟ و با چه معارف و فضائل اخلاقی خواستی
 مؤمنین را ایصال به مطلوب کنی؟ بر کدام ملکوت سیطره داشتی؟

ثانیاً می‌گوئی اگر از من نیکی سر زد از من پیروی کنید! و
 ایراد اگر بدی سر زد مرا راست کنید! بنابراین تو که میزان صحت و
 دوّم بطلان عمل خود را به دست ما سپردی! و ما را در جرح و تعدیل
 آن مخیر ساختی! ما امام تو هستیم، نه تو امام ما!

از این گذشته ما خوبی و بدی را از کجا تشخیص دهیم؟ اگر از پیش خود
 تمیز دهیم دیگر محتاج به خلیفه نیستیم، و اگر امام به حق باید به ما بفهماند، در
 اینصورت ما همه تابع آن امام باید باشیم، و خود تو نیز باید تسلیم او امر او گردی
 ثالثاً می‌گوئی: ممکن است تکالیفی بر من کنی که من طاقت
 ایراد آن را نداشته باشم، و پیغمبر طاقت آن را داشته است.
 سوّم

درست است، حتماً نظیر این تکالیف پیش خواهد

۱- و نیز از امامت و سیاست نظیر این خطبه را قدری مشروح‌تر بیان کرده‌ام در جلد دوم از همین کتاب آورده‌ایم.

آمد، ولیکن که تو را به جای رسول خدا نشانید، تا از عهده‌کار رسول خدا فرومانی؟ مگر در مدت مدید از رسول خدا نشنیدی، نه یک بار و نه دو بار عَلِيُّ، يَقْضَى دَيْنِي، علی است که دین مرا ادا می‌کند و از عهده‌بار رسالت و ابلاغ آن برمی‌آید؟ مگر خودت از رسول خدا روایت نمی‌کنی عَلِيُّ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ؟ مگر در روز غدیر خم به امیرالمؤمنین تحیت بر ولایت نگفتی؟

تو که نمی‌توانی بار رسول خدا را بر دوش گیری، به کدام مجوز بر سر جای آن حضرت نشستی؟ و حق مسلم مقام خلافت و وصایت را ربودی؟

رابعاً می‌گوئی اطاعت مرا کنید تا وقتی که من اطاعت خدا و رسول خدا را می‌کنم، و اگر دیدید مخالفت خدا و رسول خدا کردم مرا اطاعت نکنید.

ایراد
چهارم

بنابراین اولاً تو هم در ردیف ما قرار گرفتی، نه رئیس بر ما، و بنا بر این چرا ما از تو اطاعت کنیم، بیا تواز ما اطاعت کن، و به کدام قاعده و سنت الهی و جوب اطاعت تو بر ماست؟

علاوه، ما در معالم دین احتیاج به معلم و مربی داریم، طاعت خدا و رسول خدا، و مخالفت خدا و رسول خدا را از تعالیم او باید یاد گیریم، از کجا بدانیم این عمل تو طاعت است و آن دگر معصیت؟ جز آنکه معلم قرآن، و عارف نسبت به رسول خدا، و محیط بر نوامیس احکام و شرایع، باید برای ما طاعت و معصیت را جدا کند، و انگهی فرضاً ما بخواهیم در صورت مخالفت تو را راست کنیم، مگر تو راست می‌شوی؟ تو که راضی نیستی دست از خلافت برداری، در صورت مخالفت امر خدا و رسول خدا، نیز ایستادگی خواهی نمود، و هر چه امت بخواهند تو را راست کنند، بیشتر مقاومت می‌کنی! همین تصدی مقام خلافت، زیغ و انحراف توست.

مگر برای راست نمودن تو امیرالمؤمنین از تو مؤاخذه نکردند و تو را بر این فعل پنهانی و فوری، در وقتیکه هنوز جنازه رسول خدا دفن نشده بود توبیخ نکردند؟ مگر در مسجد از فضائل و مقامات خود بازگو ننمودند؟ مگر حضرت صدیقه با آن خطبه روشن موارد انحراف شما را بیان نکرد؟ مگر نفرمود: يَا أَبَا بَكْرٍ مَا أَسْرَعَ مَا أَعْرَثُمُ عَلِيُّ أَهْلِ بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ؟ مگر اصحاب بزرگوار، و بنی هاشم که از بیعت تخلف کردند، مواضع خطای شما را نشان ندادند؟ چرا مرتدع نشدید، و راست نشدید؟ اگر زیاده از این نیز می‌خواستند پافشاری کند، خونها ریخته می‌شد، مالها

تباه و نوامیس و اعراض بهدرمی رفت، مگر عثمان علناً مخالفت امر رسول خدا نکرد؟ چرا مسلمین که او را تنبیه کردند، گوش نکرد؟ و چرا بر افعال خود مقاومت می نمود؟

مسلمین گفتند: یا از خلافت دست بردار، یا بر سنت رسول خدا رفتار کن! حاضر به هیچ یک از آن دو نشد، و مقاومت نمود، و معاویه و لشگر شام را بر علیه مسلمین به کمک خود خواست.

مگر مسلمین توانستند خلفای جوریکه روی کار آمدند آنها را راست کنند؟ آنکه زمام قدرت را در دست گرفته، و حاضر نیست از مقام و شخصیت خود تنازل کند، کجا راست می شود؟

مگر معاویه راست شد.

مگر خلفای بنی امیه و بنی عباس راست شدند؟

هر کس خواست آنها را آگاه کند، و حتی نصیحتی بنماید خورش را ریختند، فرزند رسول خدا را روز روشن با اهل بیتش همین مخالفت کنندگان سنت پیغمبر در میان دو نهر آب با لب تشنه کشتند.

ای ابوبکر متوجه باش! در این خطبه هائی که می خوانی چه می گوئی؟ با

ایراد پنجم
این کلمات، راه تمام این تعدیات را بر خلفای جور باز نمودی!
و خامساً می گوئی: من شیطانی دارم که سراغ من می آید، و
اگر آمد از من دوری کنید.

ای کاش این کلام را نمی گفتی! آن امامی که خود معترف باشد که

شیطان در وجود او حکم فرماست، آن امام شیاطین است نه امام مؤمنین!

امام مؤمنین شیطان را هلاک کرده اعزبی عتبی یا دنیا، قَدْ طَلَّقْتُكَ ثَلَاثًا

فرموده، با یک قاطعیت مانند کوه خود را معرفی می کند.

و می گوید: ای افراد بشر بسراغ من آئید، که من ولی خدا هستم، من از

بندگان مخلص خدا هستم، آیه طهارت درباره ما نازل شده، من دارای مقام عصمتم،

من دارای مقام «سلونی قبل ان تفقدونی» هستم، من باب علم برای مدینه علم

هستم، من متحمل بار رسالت و ادا کننده دیون رسول الله هستم، من دارای سیطره بر

ملکوت و حقائق اشیاء هستم، و هزاران نمونه روشن و بارز نیز به دست می دهد.

من نفس رسول خدا هستم، من ولی هر مؤمن و مؤمنه هستم، من وصی و

وزیر و وارث اسرار نبوت هستم.

اینست مقام امام، نه آنکه در موقع مرگ حسرت بخورد و بگوید: ای وای، کاش سه کار را که کردم نمی کردم.

مسعودی گوید: وَلَمَّا احْتَضَرَ ابوبکر قال: مَا آسَى عَلَيَّ
شَيْئِي إِلَّا عَلَى ثَلَاثِ فَعَلْتُهَا، وَوَدَدْتُ أُتَى تَرْكُهَا، وَثَلَاثِ
تَرْكْتُهَا وَوَدَدْتُ أُتَى فَعَلْتُهَا، وَثَلَاثِ وَوَدَدْتُ أُتَى سَأَلْتُ
رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَنْهَا، فَأَمَّا الثَّلَاثُ الَّتِي فَعَلْتُهَا وَوَدَدْتُ
أَنْي تَرْكْتُهَا، فَوَدَدْتُ أَنْي لَمْ أَكُنْ فَتَشْتُ بَيْتَ فَاطِمَةَ، وَذَكَرَ فِي ذَلِكَ كَلَاماً
كثيراً.^۱

تأسف ابوبکر
هنگام مرگ
برنه چیز

چون زمان وفات ابوبکر رسید و به حال احتضار درآمد، گفت: من بر چیزی تاسف نمی خورم، مگر بر سه چیز که به جای آوردم، و دوست داشتم که آنها را به جای نمی آوردم، و بر سه چیز که به جای نیاوردم، و دوست داشتم که آنها را به جای می آوردم. و از سه چیز که دوست داشتم از رسول خدا ﷺ سؤال کنم و سؤال نکردم. اما آن سه چیزیکه به جای آوردم، و دوست داشتم که آنها را به جای نمی آوردم، یکی آن بود که دوست داشتم که از خانه فاطمه تفتیش و تفحص به عمل نمی آوردم، و در این باره سخنان بسیاری گفت.

این روایت را علاوه بر مسعودی، طبری در تاریخ خود، و ابن قتیبه در «الامامة و السياسة» و ابن عبد ربه در «عقد الفريد» آورده است.^۲

و علامه امینی در الغدير علاوه بر این مصادر از ابو عبید در کتاب الاموال ص ۱۳۱ نیز آورده است و فرموده است: سندهای این حدیث صحیح و راویان آن همه از موثقین هستند و چهار نفر از آنها از راویان صحاح ششگانه معروف عامه می باشند.^۳

بعضی از معاصرین از عامه مانند فرید وجدی در دائرة المعارف و احمد

۱- مروج الذهب ج ۲ ص ۳۰۸ و تاریخ طبری ج ۲ ص ۶۱۹ به این لفظ آورده است: فوددت اني لم اكشف بيت فاطمه عن شئ وان كانوا قد غلقوه على الحرب الخ
۲- الامامة و السياسة ج ۱ ص ۱۸ و عقد الفريد ج ۲ ص ۲۵۴
۳- الغدير ج ۷ ص ۱۷۰ و ۱۷۱

امین مصری در کتب خود، این خطبه ابوبکر را سند برای حریت و آزادی او قرار داده و می‌خواهند و انمود کنند که طرز تشکّل حکومت او یک حکومت عادلّه دموکراسی با موج آزادی خواهی بوده است.

ما در طیّ بحث‌های گذشته و بحث‌های مفصل آینده که انشاء الله تعالی در پیش خواهیم داشت اثبات نموده و خواهیم نمود که طرز حکومت اسلام بر اساس حقّ است نه بر رأی آحاد و اجتماعات مردم؛ نه بر اساس اکثریت و اقلیت. نصوص صریحه قرآن کریم و سنت صحیحه رسول خدا و سیره متبّعۀ ائمه طاهرین علیهم‌السلام و روش صحابه ذی بصیرت و تابعین ذی درایت جداً مناط تبعیت و پیروی را، از واقعیت و حق می‌داند، خواه طبق آراء اکثرین باشد یا نباشد. و از پیروی رأی خلاف واقع و حقیقت تجنّب می‌ورزد خواه پشتیبان او آراء همه عالم باشد یا نباشد.

و این بزرگترین محلّ اختلاف بین شیعه و سنی است، و تمام مسائل اختلاف بر این محور دور می‌زند و بر این اساس رجوع می‌نماید. شیعه از صدر اسلام تا به حال فریاد می‌زند، دلیل می‌آورد احتجاج می‌کند که باید از حقّ تبعیت نمود، نه از آراء مردم؛ امامت انتصابی است، نه انتخابی، مردم باید از حقّ پیروی کنند، و امام به حقّ باید از جانب خدا معین گردد، بعین آنکه رسول خدا باید از جانب خدا بیاید، و مردم حق انتخاب پیامبر را ندارند. شیعه اثبات می‌کند که رسالت و امامت، از نظر حکومت بر مردم و ولایت، هیچ تفاوتی ندارند، مانند دو نهالی که از یک اصل روئیده باشند یاد و طفلی که از یک پستان شیر می‌خورند.

عامّه می‌گویند: امامت یک حکومت ظاهری است، و پیروی از شخص جاهل و یا خطاکار اشکال ندارد.

البته بنابراین منطق باید ابوبکر را سبیل آزادی خواهی دانست همچنانکه متجدّد مآبان از سنی مذهبان باین طرز عمل گرایش دارند.

البته یک مفهوم وسیعی از آزادی که امروز رواج دارد، و با پروپاگان‌های شبانه، و خبر نکردن بنی هاشم و بسیاری از مهاجرین و انصار را برای بیعت، و با شکستن پهلوی زهرا و دختر رسول الله و صرف نظر کردن از اجرای حد شرعی به خالد بن ولید که مؤمن متعهدی چون مالک بن نویره را به جهت عشق به جمال

زوجه‌اش کشت و همانشب با زوجه‌اش همبستر شد، و دیگر بسیاری از خلفاهای روشن که طرفداران مکتب مغرب زمین آنها را مخالف آزادی نمی‌دانند و هدف را محلّ و توجیه‌گر مقدّمه می‌شمارند، هیچگونه منافاتی ندارد.

ولی شیعه بُن و ریشه این منطق را می‌زند، و این بنیان را منهدم می‌کند، و با براهین فلسفیّه و عقلیّه - گذشته از ادلّه نقلیّه و هن و سستی این طرز تفکّر را به ثبوت می‌رساند و همانطور که اخیراً در روایت ابویوب انصاری دیدیم که رسول خدا ﷺ به عمّار فرمود: اگر تمام مردم عالم در راهی گام نهند و علیّ در راهی دیگر به راه بیفتد تو از راهی که علی می‌رود حرکت کن، و تمام مردم را رها کن، و چه عالی این جملات را رسول خدا مبرهن می‌سازد به این جمله که: علیّ تو را از هدایت بر نمی‌گرداند، و بر راه ضلالت دلالت نمی‌کند، یعنی چون علیّ متحقّق بحقّ است باید از او تبعیّت نمود گر چه تمام عالم مخالف او باشند.^۱

اینست منطق شیعه که منطق اسلام است.

۱- این روایت از غایبة المرام از موفق بن احمد خوارزمی در همین کتاب در مجلس دوازدهم ضمن روایات دالّ بر افضلیت امیرالمؤمنین نقل گردید.

درس چهاردهم

لزوم تبعیت از اعلم

درس چهاردهم

بسم الله الرحمن الرحيم

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ
الطَّاهِرِينَ وَلَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ
من الان الى قيام يوم الدين ولا حول ولا قوة
الا بالله العلي العظيم

قال الله الحكيم في كتابه الكريم:

وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ إِنَّنِي بَرَاءٌ مِمَّا تَعْبُدُونَ إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي فَإِنَّهُ
سَيَهْدِينُ وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ^١

بقاء منصب	یاد بیاور آن زمانی را که حضرت ابراهیم به پدرش و
امامت	خویشاوندانش گفت: به درستی که حَقّاً من از آنچه که شما
در ذریه حضرت	جز خدائی که مرا آفریده است می پرستید، بیزاری می جویم، و
ابراهیم	برائت خود را اعلام می دارم.
تا روز قیامت	

آن خدائی که مرا آفریده است، مرابه سوی حق و کمال خود راهنمائی
خواهند نمود؛ و ما این رایک اصل ثابت و کلمه باقیه در اعقاب و ذریه ابراهیم قرار
دادیم، به امید آنکه به مقام توحید و یکتاپرستی رجوع کنند.
از این آیه مبارکه استفاده منصب امامت، و پیشوائی و رهبری مردم در ذریه و
نسل حضرت ابراهیم علیه السلام نسلاً بعد نسل تا روز قیامت می توان نمود.

توضیح آنکه لفظ براء مصدر است از فعل بَرِئَ یَبْرُءُ، که صفتش بَرِئٌ آید. و
«اننّی براء» یا بر تقدیر محذوف است: اننّی ذو براء یا بر سیل تأکید و مبالغه است مثل
زید عدلٌ، و ضمیر فاعل در «جعلها» به سوی الله است سبحانه و تعالی، و ضمیر مفعول

١- سوره زخرف: ٤٣ - آیه ٢٨

یا راجع به سوی براهت است، که حضرت ابراهیم تکلم بدان نمود، ویا راجع به سوی هدایت است، که از کلمه «سیهیدین» اتخاذ و استنتا... می گردد.

اما در صورتی که بگوئیم مرجعش لفظ براهت است، مفادش همان کلمه توحید است یعنی کلمه: لا اله الا الله؛

چون «انْتَى بَرَاءٌ مِمَّا تَعْبُدُونَ اِلَّا الَّذِي فَطَرْتَنِي» همان مفاد کلمه لا اله الا الله است و کلمه توحید معنای واحدی است که مرجع ضمیر مفعول در وَجَعَلَهَا می باشد،

چون بنا بر قواعد عربیّت، اعراب مستثنی در کلام منفی در
معنای کلمه
لا اله الا الله
استثناء متصل، اعراب مستثنی منه و بدل از او خواهد بود؛ و در
کلمه لا اله الا الله لفظ جلاله مرفوع است به عنوان بدل از اله
که محلاً مرفوع است و با ملاحظه بدلیّت فقط یک جمله بیشتر
نخواهد بود،

و معنی چنین می شود: لا اله الا الله موجود یعنی خدائی غیر از خدا نیست.
و اگر این جمله بخواهد متضمّن دو کلمه نفی و اثبات باشد باید لفظ جلاله منصوب باشد، و در این صورت دو جمله و هر کدام حاوی یک معنای مستقلّی است
اول جمله منفیه لا اله الا الله موجود؛ و دوم جمله اثباتیه استثنی الله یا الله موجود البتّه
چنین نیست؛ و بنابراین آنچه در لسان اهل دعوت و اورد است که کلمه لا اله الا الله ورد نفی و اثبات مرکب است خالی از تحقیق است، و فقط ذکر نفی است
و بس.

و اما در صورتی که مرجعش لفظ هدایت باشد، معلوم است که هدایت الهیه اولاً و بالذات اختصاص به ذات مقدّس پروردگار دارد، و از آن ذات مقدّس به غیر اوسرایت می کند، پس هدایت تامّه الهیه، مختصّ به خدا؛ و مادون آن برای موجودات و مخلوقات است؛ و چون حضرت ابراهیم با کلمه «سیهیدین» هدایت مطلقه را اشاره می کند، قابل انطباق بر اتم مراتب هدایت است، که همان حظّ هدایت امام و لازمه ولایت کلیّه باشد.

چون در تفسیر قول خدای تعالی: اِنِّى جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ اِمَامًا^۱، که خطاب به

۱- سورة بقره: ۲- آیه ۱۲۴

حضرت ابراهیم است ذکر شد: که وظیفه امام، هدایت افراد بشر است از باطن و ملکوت اعمالشان به سوی خداوند عزوجل، که آنان را ارشاد فرموده، و در درجات قرب، و در درجات بُعد، هر کدام به حسب منزله خود قرار داده و در آنجا مقیم خواهد ساخت و هر کدام را در آنچه عملش و کردارش اقتضا کند سکنی خواهد داد، و به سوی آن منزل جذب خواهد نمود.

پس هدایت حضرت باری تعالی شانه ذاتیه، و هدایت امام بالتبع و بالأعرض خواهد بود.

و اگر مرجع ضمیر «برائت» باشد معنایش این می شود که این حقیقت توحید را که همان ولایت است، در ذریه ابراهیم قرار دادیم به امید آنکه به حق و توحید رجوع کنند، پس اولاً استفاده می شود که این حقیقت الی الابد در ذریه ابراهیم ثابت و باقی خواهد بود، و بطور اجمال ذریه او دارای چنین منصب و مقامی هستند؛ و هیچگاه و در هیچ زمان امامت از ذریه او فی الجمله رخت بر نخواهد بست.

و ثانیاً این کلمه توحید و ولایت در خصوص ذریه ای است که دعوت به حق می کنند، و بقیه از ذریه دعوت به حق می شوند؛ پس ضمیر «فی عقبه» راجع به ذریه است به اعتبار رهبری و پیشوائی، و ضمیر در «یرجعون» راجع به ذریه است به اعتبار رهنمون شدن و راه یافتن؛ و بنابراین هر دست از ذریه، دارای سیری خاص و حرکتی مخصوص به خود هستند: یک دسته امامت و دسته دیگر ایتام و مأمومیت.

در این بیان اولاً استجابت دعای ابراهیم که عرض می کند رَبَّنَا وَاَجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ ظاهر می گردد، و ثانیاً سیر قول خدای عزوجل که: لَا يَنْبَأُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ بعد از سؤال ابراهیم وَمِنْ ذُرِّيَّتِي، که آن دسته ای به امامت میرسند که هیچگاه ظالم به نفس، یا ظالم به غیر نبوده اند، و روشن می شود.

ثالثاً معنای یک سلسله، از روایات را که در تفسیر این آیه مبارکه وارد شده است، و آنها کلمه باقیه را به امامت تفسیر کرده اند و در بعضی از باب انطباق، بالاخص در ذریه حضرت حسین بن علی سید الشهداء علیه السلام تصریحاتی دارند، و در مجمع البیان از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که: مقصود از کلمه باقیه امامت است تا روز رستاخیز و قیامت؛ مبرهن می نماید.

۱- سوره بقره: ۲- آیه ۱۲۷

۲- سوره بقره: ۲- آیه ۱۲۴

و اگر مرجع ضمیر «هدایت» باشد، معلوم است که هدایت الهیه، همان مقام ولایت و امامت است، که بوسیله آن مردم از شرک به توحید، و از غیر خدا به خدا، رجوع می‌کنند، و بالجمله در هر صورت چه ضمیر راجع به کلمه برائت و توحید باشد، و یا راجع به امامت و هدایت باشد، آیه مبارکه دلالت بر بقاء منصب امامت در ذریهٔ ابراهیم خواهد داشت.

و البته این مقام، معلول مقام توحید و ولایت است، و مقام توحید و ولایت لازمه اش اندکاک صفات بشری در صفات خداست، و از جمله صفت قدرت و علم است.

بنابراین باید امام دارای مقام علم جامع و گسترده‌ای باشد که امام باید از تمام امت عالم تر باشد
 و پیروان او بدان مرحله از علم راه پیدا نکرده باشند، و آن درجه از علم پاک و بی شائبهٔ کدورت، و آن مرتبه از دانش وسیع و مطلق، به دنبال خود لزوم تبعیت و پیروی دیگران را می‌کشد.

و بر همین اساس است که حضرت ابراهیم علیه السلام به سرپرست خود آذر خطاب فرموده و می‌گوید:

يَا أَبَتِ إِنِّي قَدْ جَأْنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا.^۱

ای پدر به درستی که از جانب خدا دانشی به من رسیده است، که آن دانش به تو نرسیده است؛ بنابراین لازم و واجب است از من پیروی بنمائی! تا تو را در راه راست و صراط مستوی و هموار هدایت بنمایم.

در این آیه چنانکه ملاحظه می‌شود وجوب تبعیت آذر را از آراء و افکار خود فقط و فقط منوط و مربوط به علم خود و فقدان آن علم در آذر شمرده است؛ بنابراین لزوم تبعیت جاهل از عالم از قضایائیست که احتیاج به برهان ندارد، و بلکه از قضایائیست که قیاساتها معها.

و بر اساس این اصل مسلم و این قاعده کلیه، بدون ذکر این قاعده حضرت ابراهیم حکم خود را انفاذ نموده، و مقام ابلاغ را به آذر رسانیده است، و لذا در علم اصول فقه علمای اعلام اثبات فرموده‌اند که لزوم تبعیت جاهل از عالم، لزوم پیروی جاهل از عالم در سه مرحله

۱- سورهٔ مریم: ۱۹- آیهٔ ۴۳

قبل از حکم شرعی یک حکم عقلی و قبل از حکم عقلی یک حکم فطری و وجدانی است، و این حکم در سه مرحله وجدان و عقل و شرع تجلی می‌کند و ظهور می‌نماید؛ و بر همین قاعده کلیه، استفاده لزوم پیروی از آراء اعلم را نموده‌اند، و سعادت جامعه را منوط به حکومت آراء اعلم آن جامعه در آن مجتمع دانسته‌اند. چون علم به منزله نور و حیات است، و به مثابه روح و جان است، و هر چه در جامعه نور و حیات بیشتر باشد، و روح و جان قوت گیرد، آن جامعه زنده‌تر و اثر-بخشتر و راقی‌تر خواهد بود، همچنانکه در بدن آدمی هر چه حیات قوی‌تر باشد، و جان و روح قویتر باشد، آن آدمی به عافیت و طول عمر و کامیابی از مواهب الهیه نزدیکتر و هر چه حیات ضعیف‌تر و روح افسرده‌تر باشد؛ آن آدمی به کسالت و مرض و هلاکت و به فقدان مواهب الهیه نزدیکتر بوده؛ و از تمتعات انسانی بهره کمتری خواهد داشت.

از این آیه مبارکه می‌توان در باب اجتهاد و تقلید استفاده نموده و لزوم پیروی افراد امت را از عالم بشریت الهیه استنتاج و بلکه لزوم پیروی افراد امت را از اعلم وقت استفاده نمود، گر چه این حقیر به کسی از علمای اعلام و کتب مدونه آنها تابه حال برخورد نکرده‌ام که به این آیه کریمه تمسک نموده باشد.

در کتاب «غایة المرام» از شیخ طوسی در «امالی» با سلسله سند متصل خود روایت کرده است، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام، از پدرش، از جدش حضرت علی بن الحسین علیهما السلام، که فرمودند: در وقتی که حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام بنا بر صلح با معاویه گذاردند، برای برخورد و ملاقات خارج شدند و ملاقات نمودند، و همین که هر دو نفر در مجلس اجتماع کردند، معاویه برای ایراد خطبه برخاست، و خطبه‌ای ایراد کرد. . .

تا آنکه گوید: «سپس حضرت امام حسن علیه السلام خطبه‌ای انشاء کردند و فرمودند: **الْحَمْدُ لِلَّهِ الْمُسْتَحْمِدِ بِالْأَلَاءِ وَتَتَابِعِ النُّعْمَاءِ** تا آخر خطبه طویله و جامع خود، که حاوی بسیاری از مطالب دقیق و عمیق و بیان شرافت اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله، و از جمله استشهاد به آیه تطهیر، و آیات دیگر، و مطالب تاریخی دیگر است.

واز جمله در ضمن خطبه فرمودند: قال رسول الله ﷺ :
 مَاوَلَّتْ أُمَّةٌ أَمْرَهَا رَجُلًا قَطُّ وَفِيهِمْ مَنْ هُوَ أَعْلَمُ مِنْهُ إِلَّا لَمْ يَزَلْ
 يَذْهَبُ سَفَالًا حَتَّى يَرْجِعُوا إِلَى مَا تَرَكَوا^۱

عاقبت امر هر امتی
 که حکومت خود
 را بدست کسی
 غیر از عالم ترین
 افراد خود بسپارد
 تباهی است

رسول خدا ﷺ فرموده اند: هیچگاه طایفه و امتی ،
 امور خود را بدست مردی نسپرده است که در آن طایفه و گروه
 داناتر و اعلم از او بوده اند ، مگر آنکه پیوسته امور آن امت رو

بخرابی و تباهی می گذارد، تا زمانی که از این کردار برگردند، و زمام امور خود
 را بدست اعلم امت دهند.

و نیز در «غایة المرام» مختصر این خطبه را با سند دیگری، از شیخ در «امالی» ذکر
 کرده است، و عین این جمله را درباره لزوم رهبری اعلم امت از رسول خدا ﷺ
 روایت کرده است^۲

و نیز مرحوم ابن ادریس در باب «مستطرفات سرائر» از روایت ابی القاسم بن
 قولویه از حضرت صادق عليه السلام مرفوعاً از رسول خدا ﷺ روایت کرده است که :
 قال رسول الله ﷺ : مَنْ أُمَّ قَوْمًا وَ فِيهِمْ مَنْ هُوَ أَعْلَمُ مِنْهُ أَوْ أَفْقَهُ مِنْهُ ،
 لَمْ يَزَلْ أَمْرُهُمْ فِي سَفَالٍ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ ، وَ مَنْ دَعَى إِلَى إِضْلَالٍ لَمْ يَزَلْ فِي
 سَخَطِ اللَّهِ حَتَّى يَرْجِعَ مِنْهُ ، وَ مَنْ مَاتَ بَعِيرِ إِمَامٍ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً^۳

رسول خدا ﷺ فرمود ؛ کسیکه زمام امور مردم را بدست گیرد و بر آنها
 پیشوائی کند، در حالیکه در بین آن مردم فردی اعلم از او یا فقه از او باشد، پیوسته
 امر آن دسته و گروه از مردم، رو به تباهی و خرابی خواهد رفت، تا روز قیامت، و
 کسیکه مردم را به گمراهی بخواند پیوسته در غضب خدا قرار خواهد گرفت، تا
 زمانیکه از کردار خود بایستد، و کسیکه بدون امام بمیرد، مانند مردن مردم زمان
 جاهلیت مرده است.

باری علماء در باره لزوم امامت اعلم امت استدلالاتی دارند ، زیرا

۱- غایة المرام ، چاپ سنگی ص ۲۹۸ در تحت عنوان حدیث ۲۶

۲- غایة المرام ص ۲۹۹ در تحت عنوان حدیث ۲۷

۳- مستطرفات سرائر ص ۲۱

همانطور که اشاره شد، مسئله رهبری مسئله‌ای حیاتی است. رهبر روح جامعه و اراده جامعه می‌باشد، و بهر مقدار که اراده رهبر پاک‌تر، و صحیح‌تر، و برای رشد و رقاء جامعه مفیدتر باشد، به همان مقدار آن جامعه پاک‌تر، و راستین‌تر، و راقی‌تر خواهند بود.

تمام افراد جامعه به منزلهٔ اعضاء پیکر است، همانطور که نفس واحد پیکر واحدی را اداره می‌کند، و آن را در جهت صلاح یا فساد به حرکت درمی‌آورد، رهبر، افراد جامعه را اداره می‌نماید، و آنان را در مسیر کمال و سعادت و یا در مسیر منقصدت و شقاوت سوق می‌دهد.

روایاتی که دربارهٔ علم و اعلمیّت امیرالمؤمنین علیه السلام از رسول خدا و از آن حضرت وارد شده است از حد شمارش بیرون است، علمای خاصه و عامه در این موضوع کتابهایی نوشته و مسفورات خود را از اعلمیّت و افضهٔ آن حضرت پر کرده‌اند، بطوریکه می‌توان این مسئله را از مسلمیات اسلام دانست.

این روایات با مضامین مختلفی این موضوع را بیان می‌کند، و مادر اینجا به جهت حفظ اختصار از هر سلسله و دسته از آنها فقط یک، یا دو روایت به عنوان نمونه ذکر می‌کنیم.

اما از روایاتی که اجمالاً غزرات، و وسعت علم آن حضرت را می‌رساند؛ ابن بابویه با سند متصل خود روایت می‌کند از حضرت باقر علیه السلام از پدرش از جدش علیه السلام که چون آیهٔ «وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ» وارد شد، ابوبکر و عمر از محل خود برخاستند، و گفتند: ای رسول خدا! آیا مراد از امام مبین، تورات است؟

رسول خدا فرمود: نه.

گفتند: آیا مراد انجیل است؟

فرمود: نه.

گفتند: آیا مراد قرآن است؟

فرمودند: نه.

پس از این امیرالمؤمنین علیه السلام وارد شد، حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود:

هُوَ هَذَا، إِنَّهُ الْإِمَامُ الَّذِي أَحْصَى اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فِيهِ عِلْمَ كُلِّ شَيْءٍ^۱
اینست آن امام مبین، اینست آن امامیکه خداوند تبارک و تعالی در او علم
هر چیز را قرار داده است.

و اما از روایاتی که دلالت دارد بر آنکه رسول خدا هزار دراز علم را بر سر روی
علی گشودند، که از هر دری هزار در دیگر باز می‌شد :

سید هاشم بحرانی گوید: ابو حامد غزالی که از اعیان علماء عامه است در
کتاب بیان العلم اللدنی فی وصف مولانا علی بن ابیطالب عبارتی دارد که
عین آن اینست: قال امیرالمؤمنین علی علیه السلام إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَدْخَلَ لِسَانَهُ
فِي فَمِي، فَأَنْفَتَحَ فِي قَلْبِي الْفُؤَادَ مِنَ الْعِلْمِ مَعَ كُلِّ بَابِ الْفُؤَادِ، وَقَالَ
صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ: لَوْ تُنْيِتُ لِي وَسَادَةً وَجَلَسْتُ عَلَيْهَا، لِحَكَمْتُ لِأَهْلِ
التَّوْرَةِ بِتَوْرَاتِهِمْ، وَلِأَهْلِ الْإِنْجِيلِ بِإِنْجِيلِهِمْ، وَلِأَهْلِ الْقُرْآنِ بِقُرْآنِهِمْ وَهَذِهِ الْمَرْتَبَةُ
لَا تُنَالُ بِمَجْرَدِ التَّعَلُّمِ، بَلْ يُتِمَّكُنُ فِيهِذِهِ الْمَرْتَبَةَ بِالْعِلْمِ اللَّدْنِيِّ^۲

امیرالمؤمنین می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله زبان خود را داخل دهان من
کرد، پس در دل من هزار دراز علم باز شد، که با هر دری هزار در دیگر باز شد.
و علی بن ابیطالب علیه السلام گفته است: اگر بالش حکومت را برای من خم
کنند، و مرا تمکن از حکم کردن نمایند، هر آینه در بین اهل تورات با تورات آنها، و
در بین پیروان انجیل با انجیل آنها، و در بین اهل قرآن با قرآن آنها حکم خواهم
نمود.

و سپس غزالی گوید: و این مرتبه ایست از علم که با درس خواندن، و معلّم
دیدن دسترسی به آن پیدا نخواهد شد، بلکه به این مرتبه از علم باید با علم لدنی
رسید.

و اما از روایاتی که دلالت دارد بر آنکه رسول خدا فرمود: من شهر علم و حکمت
هستم و علی در آن شهر است، در غایة المرام از کتاب مناقب ابن المغازلی با سند خود
از جابر بن عبد الله انصاری روایت کرده است که او گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله

۲- غایة المرام ص ۵۱۶ حدیث ۱۸

۳- غایة المرام ص ۶۱۷ و ص ۵۱۸ حدیث ۳

بازوی علی علیه السلام را گرفت ، و گفت : هذا أمير البررة، وقاتل الكفرة، منصورٌ من نصره، مخذولٌ من خذله، ثم مدّ بها صوته، فقال أنا مدينة العلم وعلیُّ بابها، فمن أراد العلم فليأت الباب^۱.

رسول خدا که بازوی علی را گرفته بود فرمود: این است امیر نیکوکاران، و کشنده کافران، یاری شده است کسیکه او را یاری کند، ذلیل و پست است کسیکه او را ذلیل کند، و پس از آن رسول خدا صدای خود را به این کلمات بلند فرمود، و سپس گفت: من شهر علمم و علی در آنست، بنابراین هر کس که طالب علم باشد باید به نزد در بیاید.

و اما از روایاتی که دلالت دارد بر گفتار سلونی قبل آن تفقدونی، ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه گفته است، که تمام طبقات و اصناف مردم اجماع نموده اند بر آنکه احدی از صحابه رسول خدا، و احدی از علماء نگفته است: سلونی قبل آن تفقدونی غیر از علی بن ابیطالب علیه السلام^۲

و اما از روایاتی که دلالت دارد بر آنکه امیر المؤمنین علیه السلام از تمام افراد امت حکمش بهتر و صحیحتر بود.

در «غایة المرام» از موفق بن احمد که اعیان علماء عامه است روایت کرده است، از ابوسعید خدری که قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله ان اقضى امتی علی بن ابیطالب، رسول خدا فرمود، بهترین حکم کنندگان در امت من علی بن ابیطالب است.^۳

و اما از روایاتی که دلالت دارد بر آنکه ابوبکر و عمرو و عثمان در حکم و علم به امیر المؤمنین علیه السلام رجوع می کردند، در «غایة المرام» از مسند احمد حنبل با سلسله اسناد خود روایت کند، از یحیی بن سعید بن مسیب قال: كان عمر يتعوذ بالله من معضلة ليس لها ابوالحسن^۴

عمر در هر مشکله ای پیش می آمد، و امیر المؤمنین علیه السلام برای حل آن حاضر نبودند به خدا پناه می برد؛

۱- غایة المرام ص ۱۲۰ حدیث ۱

۲- غایة المرام ص ۵۲۴ حدیث ۷

۳- غایة المرام ص ۵۲۸ حدیث اول از باب ۳۹

۴- غایة المرام ص ۵۳۰ حدیث اول از باب ۴۱

و نیز از موقوف بن احمد، با سلسله سند متصل خود روایت کرده است، از زید بن علی از پدرش، از جدش، از علی بن ابیطالب علیه السلام که فرمود: در زمان حکومت عمر، زن آبستنی را به نزد او آوردند که اعتراف بر زنا می نمود، اعتراف بفسح نمود، و عمر امر کرد تا او را ببرند و جرم کنند، زن در راه با علی بن ابیطالب برخورد کرد.

حضرت فرمود: این زن چه کرده است که او را برای حد می برند؟ گفتند: زنا کرده است، و عمر امر کرده است که باید او را سنگسار کرد امیرالمؤمنین زن را نزد عمر برگردانده و فرمودند: آیا تو امر کردی که او را سنگسار کنند؟

عمر گفت: آری چون خود زن اعتراف به گناه خود نموده است فقال علی هَذَا سُلْطَانُكَ عَلَيْهَا فَمَا سُلْطَانُكَ عَلَيَّ الَّذِي فِي بَطْنِهَا؛ وَ لَعَلَّكَ انْتَهَرْتَهَا وَ اخْتَفْتَهَا.

فقال عمر: قد كان ذاك.

قال: أو ما سمعت رسول الله ﷺ يقول: لا حدَّ عليَّ مُعْتَرِفٍ بَعْدَ بَلَاءٍ إِنَّهُ مَنْ قِيدَتْ أَوْ حُبِسَتْ أَوْ تُهَدِّرَتْ فَلَا إِقْرَارَ لَهُ، فَخَلَّ سَبِيلَهَا.

ثم قال عمر: عَجَزَتِ النِّسَاءُ أَنْ تَلِدَ مِثْلَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ لَوْ لَا عَلِيٌّ لَهْلَكَ عُمَرُ!

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: ای عمر! اعتراف او بر گناه موجب شد که تو بتوانی بر خود او حد جاری کنی، پس چه چیز موجب شده است که بر طفلت که در

۱- «غایة المرام» ص ۵۳۱ حدیث از باب ۴۱ و در ص ۲۷ کتاب «مقام الامام امیرالمؤمنین عند الخلفاء» مرحوم شریف عسگری گوید: بنا به نقل تذکره «خواص الائمة» ص ۸۷ طبع ایران، عمر در قضیه زنی که شش ماهه زانیده بود و حکم بر جرم او نموده بود و امیرالمؤمنین مانع شدند و سببش را بیان کردند گفت: اللهم لا تبغنی لمعضلة ليس لها ابن ابیطالب، و در «کنز العمال» ج ۳ ص ۵۳ مولى على متقى نظير آنرا در مفاد روایت کرده است که: اللهم لا تنزل بي شدة الا و ابو الحسن الى جنبي، و در «ذخائر العقبى» ص ۸۲ گوید: اللهم لا تنزلن بي شديدة الا و ابو الحسن الى جنبي و نیز از يحيى بن عقيل روایت کرده است، که عمر در قضایای مشکلی که به علی بن ابیطالب مراجعه می نمود و آن حضرت حل می کرد می گفت: لا باقانی الله بعدك يا على، و از ابو سعید خدری روایت است که گفت: شنیدم عمر به علی پس از سؤالی که کرده بود و جواب شنیده بود می گفت: اعوذ بالله ان عيش في يوم لست فيه يا ابا الحسن.

رَجْم خود دارد مسلط گردی، و آن بیگناه را بواسطه حدّ زدن بر مادرش بکشی؟ و شاید تو باشدت ارادوررانده‌ای و او را ترسانیده‌ای که حقیقت رادر واقع پنهان داشته، و از اعتراف به زنا خودداری ننموده است.

عمر گفت آری چنین بوده است .

حضرت فرمود: آیا نشنیده‌ای که رسول خدا ﷺ فرمود: هر کسیکه اقرار و اعترافش بگناه از روی شکنجه و ترس باشد بر او حد جاری نمی‌شود؟ هر کس را که برای اقرار و اعتراف بگناه در زنجیر و غل بکشند، یا او را زندان کنند یا او را تهدید نمایند، اقرار او نافذ نیست.

علی چون این کلمات را فرمود، آن زن رارها کرد، و عمر چون این کلمات را شنید گفت: زنان عاجزند از آنکه بتوانند مانند علی بن ابیطالب فرزندی بزیانند؛ اگر علی نبود هر آینه عمر هلاک می‌شد.

و نیز از طریق خاصه از محمد بن یعقوب با سنده متصل خود از حضرت صادق روایت نموده است، که در زمان خلافت ابوبکر مردی شراب نوشیده بود، او را به نزد ابوبکر آوردند.

ابوبکر پرسید آیا تو خمر نوشیده‌ای؟

گفت آری .

ابوبکر گفت : خمر نوشیدن حرام است .

مرد گفت: من اسلام اختیار کرده‌ام و اسلام من قوی است لکن منزلگاه من در جائیست که همه مردم خمر می‌نوشند، و آن را حلال می‌شمرند؛ من اگر می‌دانستم که نوشیدن خمر حرام است، البته اجتناب می‌نمودم .

ابوبکر روی به عمر نمود و گفت: رأی تو درباره این مرد چیست؟

عمر گفت: مشکله ایست که راه حل آن جز در نزد ابوالحسن پیدانشود؛ علی را بخوانید و سپس عمر گفت : حکم و قضاء واقع در خانه علی قرار دارد .

حضرت صادق علیه السلام فرمودند: ابوبکر و عمر برخاستند، و آن مرد را با خود آوردند، و جماعتی که در محضر بودند همگی به نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمدند، ابوبکر داستان را معروض داشت، و آن مرد نیز قصه خود را بازگو کرد.

حضرت فرمودند، بفرستید با او کسی رادر مجالس مهاجرین و انصار تا تفحص کند که آیا تا به حال از آنان کسی آیه حرمت خمر را بر آن مرد خوانده

است؟ و اگر خوانده است بر خواندنش شهادت دهد .
 همین دستور را اجرا کردند، و هیچکس از مهاجرین و انصار گواهی بر قرائت و تلاوت آیه تحریم خمر درباره وی نداد .
 حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام او را آزاد نموده و ژفرمودند: از این پس اگر خمر بنوشی ما بر تو حد جاری خواهیم ساخت^۱ .
 و نیز روایاتی که دلالت دارد بر آنکه حق پیوسته با علی است و با آنحضرت است هر جا که دور بزند و بگرددش درآید.
 در کتاب «جمع بین صحاح سته» که تألیف رزین امام الحرمین است در جزء سوم آن در مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام از صحیح بخاری روایت کرده است که قال امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام : قال : سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله يقول : رَحِمَ اللهُ عَلِيًّا عَلِيًّا اللَّهُمَّ أَدْرِ الْحَقَّ مَعَهُ حَيْثُ لَمْ^۲
 امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند : من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: خدای رحمت خود را بر علی بفرستد، بار پروردگارا هر جا که علی حرکت کند، و بگردد، حق را با او بگرددش و حرکت درآور.
 و عجیب آنست که بسیاری از این روایات را خود ابو بکر و عمرو عثمان و عائشه و عمرو عاص و غیر هم از صحابه از رسول خدا روایت کرده اند .
 در کتاب مقام امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب عند الخلفاء و اولادهم و الصحابة^۳ پنجاه حدیث در فضائل امیرالمؤمنین از رسول الله بر روایت خلفاء و اولادشان و صحابه، از علمای اهل سنت و محدثین آنهاروایت کرده، و شواهدی در ذیل هر حدیث بیان نموده است.
 از جمله روایتی است که عمر باعرابی می گوید : وَيَحْكُ مَا تَدْرِي مَنْ

۱- غایة المرام ص ۵۳۵ حدیث پنجم از باب ۴۲

۲- غایة المرام ص ۵۳۹ حدیث چهارم از باب ۴۵

۳- مؤلف آن میرزا نجم الدین شریف عسکری از علماء برجسته سامراء و دانی زاده پدر حقیر مؤلف این کتاب است پدرش مرحوم آیه الله میرزا محمد طهرانی صاحب کتاب «مستدرک البحار» دانی پدر حقیر از علمای اعلام سامراء و از برجستگان از شاگردان آیه الله حاج میرزا محمد حسن شیرازی و ریپ ایشان و نمونه بارز از سلف صالحین بوده اند .

هَذَا؟ هَذَا مَوْلَايَ وَ مَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مَنْ لَمْ يَكُنْ مَوْلَاهُ فَلَيْسَ بِمُؤْمِنٍ اَوَّيْ بَرْتَوِ
ای مرد عرب! آیا می دانی این مرد کیست؟ این مرد علی بن ابیطالب مولاى من و مولاى
هر مومنی است و هر کسیکه علی مولاى او نباشد آنکس مؤمن نیست .

باری بر همین اساس بود که رسول الله ﷺ در معرفی و
نصب علی بن ابیطالب اهتمام بسیار داشت، حتی در مرض
موت توصیه و سفارش می فرمود مردم رابه پیروی از آنحضرت
دعوت می فرمود، تا سرحدی که در همان ساعات آخر حیات
کاغذ و قلمی خواستند تا بنویسند درباره امامت آنحضرت
آنچه باید بنویسند .

تأسف ابن عباس
از اینکه از آوردن
صحیفه برای
رسول الله
مانع شدند

ولی افسوس، و هزار افسوس، که عَمْرَمانع شد و نگذاشت مقصود رسول خدا
تحقق یابد، و گفت: مرض بر او غلبه کرده، هذیان می گوید، کتاب خدا مارا بس
است؛ رسول خدا با یک دنیا اندوه و غم چشم از جهان بستند .

ابن سعد در طبقات با اسناد خود از سعید بن جبیر از ابن عباس روایت
می کند قال : اشتكى النبي ﷺ يوم الخميس ، فجعل ، یعنی ابن عباس،
يَبْكِي وَيَقُولُ : يَوْمَ الْخَمِيسِ وَ مَا يَوْمُ الْخَمِيسِ!

اِشْتَدَّ بِالنَّبِيِّ ﷺ وَ جَعَهُ فَقَالُوا : اِتْتُونِي بِدَوَاةٍ وَ صَحِيفَةٍ اَكْتُبُ لَكُمْ
كِتَابًا لَا تَضِلُّوا بَعْدَهُ اَبَدًا ،

قال : فقال بعض من كان عنده : ان نبي الله ليهجُر!

قال: فقيل له : ألا تأتيك بما طلبت؟

قال: اَوَّيْ بَرْتَوِ؟ قال : فلم يدع به^۲

ابن عباس می گوید: در روز پنجشنبه رسول خدا ﷺ از مرض متآلم و
ناراحت بودند ، ابن عباس گریه می کرد و می گفت : روز پنجشنبه و نمی دانید در
روز پنجشنبه چه خبر بود، درد و مرض پیغمبر شدت کرد و فرمود: یک دوات و
صفحه ای بیاورید، تا برای شما مطلبی را بنویسم که پس از آن هیچگاه گمراه

۱- مقام الامام امیرالمؤمنین عند الخلفاء ص ۲۹

۲- طبقات ابن سعد ج ۲ ص ۲۴۲ چاپ بیروت ۱۳۷۶ هـ. ق.

نشوید،

ابن عباس گوید: بعض افراد مجلس گفت: پیغمبر خدا هذیان می گوید:
ابن عباس گوید: و پس از آن برسول خدا گفته شد: آیا بیاوریم آنچه را
می خواستی؟ فرمود: آیا بعد از این حادثه واقع شده؟ ورسول خدا دیگر طلب ننمود.
و با سند دیگر از سعید بن جعفر روایت می کند که ابن عباس گفت: یوم
الخمیس و ما یوم الخمیس!

قال: اِشْتَدَّ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَجَعُهُ فَيَذِكُ الْيَوْمَ فَقَالَ اِئْتُونِي بِدَوَاةٍ
وَ صَحِيفَةٍ اَكْتُبُ لَكُمْ كِتَابًا لَا تَضِلُّوا بَعْدَهُ اَبَدًا ، فَتَنَازَعُوا وَ لَا يَتَّبَعِي عِنْدَ النَّبِيِّ
التَّنَازُعُ .

فقالوا: ما شأنه، أ هجر؟ استفهّموه! فذهبوا يُعيدونَ عليه فقال: دعوني
فألذی أنا فيه خیرٌ ممّا تدعوننی الیه الحدیث^۱

ابن عباس می گوید: روز پنجشنبه ونمی دانید روز پنجشنبه چه	مانع شدن عمر
روزی بود. کسالت رسول خدا ﷺ شدت کرد و فرمود:	از آوردن کاغذ
دوات و صفحه ای بیاورید تا برای شما مکتوبی را بنویسم که	ودوات برای
پس از آن هیچگاه گمراه نشوید، و در حالیکه در نزد پیغمبر خدا	رسول الله
دعوی و تنازع جایز نیست نزاع کردند و گفتند: حالش چگونه	
است؟ آیا هذیان می گوید؟ از او سؤال کنید!	

رفتند بار دیگر از رسول خدا پرسند که چه می خواهد، فرمود: واگذارید
مرا، آنچه من الان در آن هستم بهتر است از آنچه شما مرا به آن می خوانید.
و با سند دیگر از جابر بن عبدالله انصاری روایت کند که: لَمَّا كَانَ فِي
مَرَضِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ الَّذِي تَوَفَّى فِيهِ، دَعَا بِصَحِيفَةٍ لِيَكْتُبَ فِيهَا لِأُمَّتِهِ
كِتَابًا لَا يَضِلُّونَ وَ لَا يُضَلُّونَ،

قال: فكان في البيت لغطٌ و كلامٌ و تكلم عمرُ بنُ الخطابِ قال:

فَرَفَضَهُ النَّبِيُّ

جابر بن عبدالله انصاری می گوید: رسول خدا ﷺ در مرض موت خود صفحه‌ای خواستند، تا در آن نامه‌ای برای امت خود بنویسند، که بر اثر آن امت گمراه نکنند، و گمراه نشوند.

جابر گوید: در اطاق رسول خدا در اثر این درخواست پیغمبر سخنانی رفت، و صدا بلند شد، و عمر بن خطاب تکلم نمود، و پیغمبر او را طرد فرمود.

و با سند دیگری از عمر بن خطاب روایت می‌کند: قال: كُتِبَ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ: إِغْسِلُونِي بِسَبْعِ قَرَبٍ، وَآتُونِي بِصَحِيفَةٍ وَدَوَاةٍ، أَكْتُبُ لَكُمْ كِتَابًا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدَهُ أَبَدًا! فقال النَّسْوَةُ: إِيْتُوا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بِحَاجَتِهِ.

قال عمر: فَقُلْتُ: أَسْكُتُنَّ فَإِنَّكُنَّ صَوَاحِبُهُ، إِذَا مَرَضَ عَصْرَتُنَّ أَعْيُنُكُنَّ وَإِذَا صَحَّ أَحَدُنَّ بَعَثْتَهُ!

فَقَالَ: رَسُولَ اللَّهِ ﷺ: هُنَّ خَيْرٌ مِنْكُمْ.^۱

عمر بن خطاب گوید: ما در محضر پیغمبر خدا بودیم و بین ما و جماعت زنان پرده و حجابی بود، رسول خدا ﷺ فرمود: مرا با هفت مشک آب غسل دهید؛ و یک صفحه و دوات بیاورید تا برای شما مکتوبی بنویسم که بعد از آن هیچگاه گمراه نشوید!

زنان گفتند: آنچه را که رسول خدا طلب کرده است برایش بیاورید.

عمر می گوید: من گفتم: ای زنان ساکت باشید! چون شما همبستران او هستید، چون مریض گردد چشمان خود را به اشک می‌فشرد و چون صحت یابد بگردن او دست می‌آویزید!

رسول خدا ﷺ فرمود: این زنان بهتر از شما هستند.

و با سند دیگری از عباس روایت می‌کند، قال: لَمَّا حَضَرَتْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، أَلْوَفَاةٌ، وَفِي الْبَيْتِ رِجَالٌ فِيهِمْ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ، فقال رسول الله ﷺ: هَلُمَّ أَكْتُبُ لَكُمْ كِتَابًا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدَهُ!

۱- طبقات ابن سعد ج ۲ صفحه ۲۴۴

فَقَالَ عُمَرُ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَدْ غَلَبَهُ الْوَجَعُ، وَعِنْدَكُمْ الْقُرْآنُ حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ؛ فَاحْتَلَفَ أَهْلُ الْبَيْتِ وَاحْتَصَمُوا، فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ: قَرَّبُوا يَكْتُبُ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ: مَا قَالَ عُمَرُ؛ فَلَمَّا كَثُرَ اللَّغْطُ وَالْإِخْتِلَافُ وَغَمَّوْا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: قَوْمُوا عَنِّي!

فَقَالَ عَبِيدُ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ فَكَانَ ابْنُ عَبَّاسٍ يَقُولُ: الرَّزِيَّةُ كُلُّ الرَّزِيَّةِ مَا حَالَ بَيْنَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَبَيْنَ أَنْ يَكْتُبَ لَهُمْ ذَلِكَ الْكِتَابَ مِنْ إِخْتِلَافِهِمْ وَنَعْطِهِمْ^۱

ابن عباس گوید: چون وفات رسول خدا ﷺ نزدیک شد، و در اطاق آنحضرت جماعتی از جمله عمر بن خطاب حاضر بودند، رسول خدا فرمود: بیاورید (یا نزدیک من بیایید) تا من برای شما چیزی بنویسم که پس از آن ابداً گمراه نگردید،

عمر گفت: درد بیماری بر رسول خدا غلبه کرده و او را بیخوابی نمود (و بدون تأمل و تفکر و اختیار سخن میگوید) کتاب خدا برای ما پس است؛ در بین اهل خانه اختلاف افتاد، و نزاع و خصامه در گرفت، بعضی از اهل خانه گفتند: برای رسول خدا حاضر سازید آنچه را که می خواهد، تا برای شما بنویسد، و بعضی دگر طرفداری از عمر کرده، و همان سخن او را گفتند؛ چون اختلاف شدید شد و صداها بلند شد و رسول الله را به غم و اندوه فرو بردند فرمود: از نزد من برخیزید، و بروید!

عبیدالله بن عبدالله بن عباس گوید: پدرم عبدالله بن عباس پیوسته می گفت: مصیبت، مصیبت بزرگ همان بود که میان رسول خدا و نوشته اش فاصله انداختند، و نگذارند که آن مکتوبی را که در نظر داشت بنویسد، و بعلمت اختلاف و بلند کردن صدا در مجلس آن حضرت مانع از این مهم شدند.